مالک ... ریاض الشعرا

در سیر او ... چو طبع ضعیف است
از عجز وصف عاشق ... ابرش ... است

... تا گذارد دور ... کیف ... نخستین
... تا ... سخن ... تا ... [illegible]

... نکو ... بود ... عشق ... [illegible]
با هم زدن از حرمت دلدار را [illegible]

... تا ... سال ... کیف ...
در ... تا تاریخ ... شد
... تاریخ ...

با هم زدن از حرمت مشهد دلدار را

ریاض ... یقین

ربّ یسّر و تمّم بالخیر بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي نوّر قلوب العارفين بآثار اشعّات انوار الجمال وحيّر عقول
الكاملين عن ادراك العظمة والكبرياء والجلال وعطّر مشام ارواح
الواصلين بنفحات شمائم نسيم الانس والوصال هو الموصوف بالجود والاحسان
واللطف والنوال الموصوف بصفة الرحمة والكرم والافضال المنزّه عن
الزوج والولد والشريك والمثال المقدس عن الموت والفوت والنقص والـ
والزوال فسبحان من سبّح له السموات السبع والارضون مع البحار والجـ
ونشهد ان لا اله الا الله الواحد المهيمن المتعال ونشهد ان محمدا عبده و
خير العالمين بكل الكمال صلى الله عليه وعلى آله واصحابه الهادين المهديين
من الضلال خصوصا على الصديق الاكبر العتيق الله معتق البلال ثم على
الفاروق الذي ظهر به الاسلام في الوهاد والتلال وعلى ذي النورين جامع

القرآن بالاتصال والانفصال وعلى المرتضى قاطع الشرك والطغيان
والكفر والضلال وعلى جميع متابعيهم ومحبيهم بالغدو والآصال وسلم تسليما
كثيرا حمد بیحد وسپاس بی قیاس مر صانع علیم و مبدع حکیم را که نقش
بند قدرت وچهره کشای ارادتش بیک اشارت کن هزاران هزار
عجایب مبتدعات وغرایب مخترعات از خلوتخانهٔ عدم بفضای صحرای وجود
[illegible] نگارخانهٔ علوی را بصور زیبای اجرام نیّرهٔ بارقهٔ فلکی و ارواح
طیبهٔ ملکی بیاراست یعنی صفحات طبقات سموات را بر مقتضای ان فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات بترصیعات لآلی
کواکب نیّرات و ثوابت و سیارات مرصّع ساخت و صحن نزهت سرای
مرکز سفلی را بتصاویر خوب منظر و تماثیل پاکیزه منظر ذوات طاهره و نفوس
کاملهٔ مقدسان خاکی مسکن را مزیّن گردانید نظم نوک قلم صنع تو
در مبدأ الفطرت ● آنگه که بصفحه کن صورت اشیا ● سجاده نشینان
ایوان فلک را ● حکم تو فروزنده قنادیل زوایا ● فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون واز زمرهٔ موجودات وجملهٔ مخلوقات
نوع انسان را خلاصهٔ آفرینش گردانید و آدم صفی را صلوات الرحمن
علیه در زمین خلیفه آفرید که انی جاعل فی الارض خلیفه و بتشریف خمرت
طینة آدم بیدی اربعین صباحا مشرف گردانید و بکرامت و نفخت فیه من

بروی مکرم گردانید و تخم محبت و شوق در زمین دل انسان برویانید
و رقم دوستی بر ناصیه دولت ایشان کشید و ندای کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف بعالم در داد و آوازه یحبهم و یحبونه در ملکوت افکند
و انچه نواخت و کرامت که از حق تعالی درباره انسان است از برای
نفع و فایده ایشان است و الا حضرت وی منزه است از زیان و سود
چنانکه در بعضی از کتب سماوی فرمود یا بنی آدم ما خلقتکم لاربح علیکم انما خلقتکم
لتربحوا علی و از جنس انس انبیاء معظم و رسولان مکرم را که هر یک مهبط
خطاب و الهام و حاملان کتاب و کلام و رسانندگان اوامر و احکام
و دارندگان نامه و پیغام اند برگزید صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و باز
از جمیع انبیا سلطان رسل و هادی سبل و آفتاب جهانتاب آسمان نبوت و
رسالت و ماه درفشان کیوان فتوت و جلالت مهتر و بهتر عالم گوهر کان
آدم مفخر عرب و عجم شاه یثرب و حرم صاحب راز قاب قوسین او ادنی محرم سر و تمکین
و مقصود و خلاصه وجود ناصب اعلام کرم و جود صاحب مقام محمود صدر صفه
صفا بدر فلک اصطفا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم اختیار کرد و در حق
وی فرمود لولاک لما خلقت الافلاک مثنوی ای اصل وجود آفرینش
وی چشم چراغ اهل بینش ✱ در حق تو گفت ایزد پاک ✱ لولاک
لما خلقت الافلاک ✱ و امت حبیب خود را بهترین امتان خواند و در کلام

برگزیدن

مجید

مجید خود از ان حال خبر داد کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون
بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله و صحابه محترم را که هر یک در
مرتبه اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بودند خیرات گردانید صلوات
الله علیه و علیهم السلام اجمعین و علی اولاده و ازواجه و اصحابه و اتباعه
و احبابه و اتباعه و اشیاعه الی یوم الدین و آل کل و سایر الصالحین
والحمد لله رب العالمین اما بعد چنین گوید محرر این کتاب و مقرر این
خطاب لمه بنده گنهکار و عاصی پریشان روزگار الراجی الی رحمة الله
الجامی محمد بن شیخ محمد الجامی غفر الله ذنوبه و ستر الله عیوبه علی مذهب
ابی حنیفه رحمة الله که بعد از آنکه این ضعیف را دولت قراءت و سماع
بعضی از کتب فقه و حدیث دست داد در حضرت شیخنا الاستاد الاجل
الامام العالم الکامل علامة العصر و فرید الدهر جامع الاصول و الفروع
کاشف المعقول و المنقول و المشروع ابو محمد جلال ابن العالم البالغ نجم
الدین محمد بن عالم الناسک عبد الله القاینی مولدا و البخاری محتدا
و الهروی مکتبا و مسکنا ادام الله سایه استظلال تجابه الی یوم الدین من
اولاد الامام الهمام مفتی الفریقین نجم الدین عمر النسفی رحمة الله و از برای
این ضعیف اجازت روایت حدیث و جمیع مرویات و مجازات و مستجازات
و مسموعات و مقروءات خود نوشتند و این کمینه فقیر را رخصت و وصیت فرمودند

که علم نافع آنست که با وعمل کنند ومقصود از علم عمل است پس بآنچه دانستی
عمل کن واخلاص با او یار کن وکوشش از برای کار کن ومن بعد بنصیحت
وموعظت مسلمانان مشغول باش که ثمره شجره علم این دو چیز است یعنی
عمل کردن ونفع رسانیدن برموجب اشارت عالیه این کمینه ای بی بضاعت اوقات
گاه گاه بموعظت عباد الله مشغول می بودم وچون سکه از نقود دار الضرب
درس آن بزرگ دین بود خاص وعام در شهور واعوام بسماع آن اهتمام
تمام مینمودند ونقادان علوم وصرافان هر معلوم نظر قبول در این
مبذول میداشتند وعوام تخم انابت وعبادت در زمین دل می کاشتند
فی الجمله روزی یکی از برادران که در ارادت باوفاق ودر محبت بی نفاق
بود ازین فقیر حقیر کتابی در تذکیر با فواید کثیر التماس نمود هر چند ملتمس
آن دوست واجب القبول بود اما خاطر از جهت بی استعدادی ملول
بود چندانکه عذر آوردم نشنود اگرچه این کمینه را قوت تصنیف وقدرت
تالیف نبود اما بحکم کلام ربانی ونامه سبحانی شروع نمود آنجا که فرمود تعالی إنّ
الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ
فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ وبر موجب کلام نبوی
وحدیث مصطفوی که فرموده است من کتم علماً عنده ألجم یوم القیامة بلجام
من النار وقوله علیه السلام بلّغوا عنّی ولو آیة وبعد از استخاره از الله

تعالی

تعالی در جمع کردن این کلمات این معنی در خاطر خطور میکرد که دیباچه این
کتاب بر چه نهج توان نهاد ودر باب این سخنان از چه نمط توان گشاد
چون تامل نمودم دیدم که استاد بزرگوار این ضعیف سلطان المدرسین
برهان المحققین امام المفسرین قدوة المحدثین قطب السالکین تاج الواعظین
سید القراء افضل العلماء اکمل الفقهاء نظم بی نظیر جهان بعلم و
عمل : مقتدای زمان علی الاطلاق : زینت شرع ورونق اسلام ::
قطب عالم رشد دین حق باستحقاق :: بو محمد جلال ملت ودین ::
قطب عالم یگانه آفاق :: این بزرگ دین بحکم شفقت ونیکخواهی بر عوام
چند رساله در فرایض وواجبات اسلام نوشته بودند اگرچه ایشان
در هر فن از فنون علم تصنیفات وتالیفات جلیل بسیار است اما اهتمام تمام
والتفات مالاکلام در جمع فرمودن فرایض دین وواجبات اسلام مینمودند
زیرا که دانستن فرض وواجب از اهم مهمات ومعظم امور دین است وعمل
کردن بآن موجب رستگاری است در دنیا وآخرت لاجرم چون همت
عالی برگماشته ودران نیت خیر وعزیمت خالص داشت ثمره آن ظاهر شد و
برکت آن بشهرها وولایتها رسید وبسیاری طالبان را ازین کارخانه سرشته
دین داری بدست آمد وتشنگان علم ازین سرچشمه سیراب علم وعمل گشتند
الحق ازمیان آن رسایل رساله بتنبیه حضرت نبی صلی الله علیه وسلم نوشته

اند و سبب تالیف این رساله آن بود که یکی از صلحای طلبه ایشان حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیده بود فرموده که ایمان را بر هفده تحریر
می باید کرد آن طالب علم سوال کرده بود که تحریر یا رسول الله یا تقریر رسول
علیه السلام فرموده بودند که تحریر پس خدمت مولانا رحمة الله علیه بحکم این تنبیه
آن رساله در قلم آوردند و اساس آن بر پنج قسم نهادند یک قسم در اعتقاد
و یک قسم در اعمال و یک قسم در اخلاق و یک قسم در زکوة و یک قسم در علم باید آن
اقسام خمسه و تمام احکام دین دایر برین پنج قسم است و ازین بیرون نیست
و در هر قسم از اقسام خمسه هفده مسئله یاد کرده اند که آن جمله به هفده بر سبیل
اجمال مشتملست بر جمیع رؤس مسایل فرض و واجب را بتمام و کمال پس این
کمینه از جهت تبرک اقتدا بآن بزرگ دین کردم و قاعده بر همان پنج قسم نهادم
و چون عوام الناس محتاجند بدانستن مسایل فرایض و واجبات اجمالا و تفصیلا
در اول هر فصل یک مسئله از آن رساله آوردم جهت تیمن او و بعد از آن باقی
مسائل فرض را و واجب را ذکر کردم مفصلا و از عقاید و تفسیر و قراءت
و حدیث و فقه و کلام اولیا و حکمت حکما و مواعظ و نصایح لایقه از منظوم و منثور
و غیر آن آنچه مناسب بود داخل کردم مامول از کرام هر صاحب قبول آنکه اگر
بر سهوی و خطائی و غلطی و زلتی عثور یابند و هر آینه یابند قوله تعالی وَلَوْ كَانَ
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا اصلاح ارزانی فرموده عفو فرمایند

و عیب نکنند که صفت کریمان خطا پوشیدن است و کار سفیهان خطا
جستن اما دانم که دانا ندانی نکنند هر چه کنند از دانایی نباشد پس امید
آنکه اهل خرد خرده نگیرند **نظم** نیز هم از خرده بینش بزرگان ⁘
که در بحر مبدا نیاید خز اول ⁘ بسی ازین گفته اند اهل سلف ⁘ عذر من
صنف قد استهدف ⁘ من خود چه کسم چه ام خبر انم بسی ⁘ گشته سخن بچنگ
در میر انم ⁘ فَالْمَرْجُوُّ مِمَّنْ كَانَ لَهُ الْإِنْصَافُ سَجِيَّةً ⁘ وَالْعُدُولُ مِنَ الِاعْتِسَافِ
طَرِيقَةً ⁘ أَنَّهُ إِذَا عَثَرَ عَلَى سَهْوٍ ⁘ أَنْ يَسْتُرَ بِذَيْلِ الْعَفْوِ فَإِنِّي لِلْخَطَأِ
لَمُعْتَرِفٌ وَبِالْقُصُورِ وَالْعَجْزِ لَمُقْتَرِفٌ وَفَّقَنَا اللَّهُ سَبِيلَ الرَّشَادِ وَطَرِيقَ السَّدَادِ
و این نسخه از چهار صد و چهل و چهار کتاب معتبر مشهور در اصول دین و فروع
دین جمع کرده شد از اصول کلام و عقاید و اصول قراءت و فروع وی
و اصول و فروع حدیث و اصول و فروع فقه و اصول و فروع طب و اصول
و فروع فرایض و اصول و فروع حساب و تفاسیر و کتب تذکیر و کتب تصوف
و اربعینات و رسایل و کتب منظوم و کتب حکما و غیره و اسامی کتب مولفه منها
اما از کتب عقاید و اصول کلام مقاصد شرح مقاصد تبصره کفایه صابونی بدایه صابونی
تمهید ابو الشکور سالمی تمهید ابو المعین نسفی عقاید امام نجم الدین عمر شرح مولانا
سعد الدین اصول الامشی کشف الاسرار نجاح فقه اکبر امام اعظم وصایای او
فقه اکبر امام شافعی کتاب عالم و متعلم عقاید امام ناصر الدین سعید ابو القاسم

سمرقندی ترجمه عقاید وی امالی معالم رازی عمده زاد الآخرة امام غزا
رساله ما لقن به الصبیان کشاف کشف کشاف کواشی تلخیص کواشی
مدارک التنزیل لباب التفاسیر معالم التنزیل تفسیر کشف و بیان امام
ابو اسحق ثعلبی تفسیر وسیط امام علی واحدی تفسیر وجیز وی تفسیر کبیر امام راز
تفسیر حقایق سلمی تفسیر تکمیل تفسیر فواید تفسیر معتمد تفسیر شیخ علاء الدین
مروزی تفسیر قاضی تفسیر تیسیر امام ابو منصور نجم الدین عمر نسفی تفسیر امام زا
تاویلات امام ابو منصور ماتریدی تفسیر فقیه ابو اللیث سمرقندی تفسیر ا
حقاق امام ناصر الدین سید القاسم سمرقندی تفسیر بخاری تفسیر جوزجانی
تفسیر عمده تفسیر عیون المجالس تفسیر حدادی تفسیر منیر خیر التفاسیر تفسیر طبر
تفسیر عتابی تفسیر سورآبادی تفسیر تاج التراجم از اصول و فروع
حدیث و شروح وی خلاصه طیبی اصول ابن جماعه لوامع الاصول مسند
امام احمد حنبل موطا امام مالک جمع سفیان صحیح بخاری صحیح مسلم سنن
ابو داود سجستانی صحیح ابو عیسی ترمذی صحیح نسائی سنن ابو بکر بیهقی
شعب الایمان وی کتاب دلایل النبوة وی جمع حافظ عبد العظیم صحیح
ابو الحسن دارقطنی صحیح ابن ماجه صحیح دارمی صحیح ابن سنی کتاب عمل یوم
ولیله من ابن السنی کتاب ابو القاسم اصفهانی صحیح ابو یعلی صحیح ابن حبان
کتاب الثواب ابو الشیخ ابن حیان کتاب حاکم ابو عبد الله نیشابوری

کتاب معرفت علوم حدیث وی کتاب حلیمی کتاب بزاز صحیح ابن خزیمه کتاب
سیر النبی وی کبیر طبرانی اوسط طبرانی صغیر طبرانی کتاب ابو بکر بن ابی شیبه
کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی مصابیح شرح مصابیح
قاضی بیضاوی شرح مصابیح فتاعی شرح السنه تتمه المظهر مشکوة مصابیح شرح مشکوة
شرح صحیح مسلم مشارق الانوار مطالع الانوار شرح اوزنجانی کتاب صغانی
موضوعات ابن جوزی حاوی امام رافعی کتاب شرف النبی اذکار امام محیی
الدین نواوی ملخص اذکار ریاض الصالحین تاریخ بخاری عامیه بخاری عامیه
بخاریه مسلسلات شیخ سعید کازرونی حصن حصین شیخ جزری بدایه وی جمع
حمیدی صحیح المخرج فردوس الاخبار عیون فردوس شهاب الاخبار فایق
کتاب الالمام فی احادیث الاحکام نصاب الاخبار زبدة الاخبار کتاب المصابیح
ترجمه اربعین وی اربعین خطب اربعین فضل علم علما طبیب القلوب اربعین
اربعه اقسام اسرار الاخبار اما از مولفات استاد این حقیر مصنف
از تفسیر و حدیث و رسایل بحر التفاسیر انوار المشارق لمعات مشارق شرح
لمعات لوامع الاصول تحفة الشکران ریاض الصایمین ریاض الصالحین
اربعین وعید کامل نماز و تطوع ارکان جماعت مولود النبی جواهر الاوقات
جواهر الاوراد فرایض الاسلام تجنیس الفرایض ما لا بد احصار المبانی تحریر الفرایض
جمال الفرایض تحقیق الفرایض نصاب المعلم رسالة البیان اما از اصول

وفروع فقه اصول حسامي تحقيق حسامي جامع الاصول منتخب جامع الاصول
منار كشف منار كتاب الاحكام اصول امام شمس الايمه سرخسي اصول فقه سغناقي
شرح اصول حسامي شرح طحاوي شرح حلوا امام شمس الايمه حلوائي كرخي شرح
علائي تهذيب مبسوط امام محمد مبسوط بكري جامع الاحكام كافي نهايه بزدوي
فروق بزدوي مجموع نوازل هدايه شرح هدايه سيد جلال كرلاني رحمه الله تفسير شرح
هدايه سغناقي مكشوف شرح هدايه وقايه شرح وقايه قدوري مختصر قدوري
مشكلات قدوري خلاصة الدلايل مضمرات كنز وافي هدايه فقه مختار الفقه شرح
مختار ذخيره فقه نافع نوافع منافع ينابيع جامع الصغير حسامي جامع تمورتاشي
شرح سرخسي منظومه شرح منظومه حقايق منظومه مصفي مستصفي منتقي شامل بيهقي
تجريد مجرد شرح شافي نوادر ابن رستم نوادر ابن سماعه فوايد شمس الاسلام او
زجندي تفريد ملتقط خزانة الفقه كتاب اشراف مناقب العلوم غريب الود
كامل تجنيس منتقى نصاب الفقه تحفة الفقها محيط سير كبير محيط فتاوي فقيه ابو الليث
فتاوي ظهيري فتاوي نسفي خلاصة الفتاوي فتاوي قاضيخان فتاوي واقعات
صدر الشهيد فتاوي سراجي فتاوي تتابي فتاوي امام شمس الايمه حلوائي فتاوي
والوالجي فتاوي سعودي غنية الفتاوي فتاوي قنيه فتاوي خاني فتاوي
خاقاني فصول عمادي فتاوي حجه فتاوي محمد بن وليد فتاوي معينه فتاوي
اصفهاني فتاوي عتابي بلدجي فتاوي فضلي فتاوي ابو الفضل كرماني

فتاوي

فتاوي ديناري خزانة المفتي خزانة الواقعات فتاوي الطلاق حيرة الفقها
بستان فقيه مقدمه صلوت فقيه كتاب الاضاحي ترغيب الصلوه منية المصلي
اركان الاسلام وسيلة السعادات عمدة الاسلام كتاب منبر [illegible] عثماني ده آب
حيض ونفاس كتاب الصلوه كشف الغوامض كشف الالفاظ اما از كتب
فقه شافعيه از اصول وفروع وشروح وي فقه اكبر امام شافعي اصول ابو المعالي
جويني وجيز حاوي تتمه مهذب تعليق قانوني روضه امام محيي الدين نواوي
كتاب مزني كتاب النكاح وما يتعلق بذلك انوار فتاوي زعفراني مختصر فقه
شعفوي تنبيه شرح تنبيه امام ابو اسحق شيرازي شرايع الاسلام مستوعب در مذهب
امام احمد حنبل مؤلف يكي از اصحاب شافعي اما از كتب فرايض وعلم حساب
فرايض سراجي دستور الفرايض اصول فرايض سراجي شرح بهشتي منضود
السراج مقتبس فصول علم حساب رساله منظوم در علم حساب رساله منثور
در علم حساب اما از كتب قراءت از اصول وفروع وي شاطبي شرح ابو
شامه جامع الجوامع قاضي ابو نصر ترجمه شاطبي طبقات شيخ جزري منجد المقرئين ومرشد
الطالبين رايه مقنع تيسير ابو عمرو داني كتاب البيان مفردات سبعه قشيري تجريد
ابن فحام تلخيص ابو المعشر طبري اعلان صفراوي تبصره ابو طالب كافي ابن شريح
تمهيد ابو عمر بن عبد البر كفايه ابن مهران سبعه ابن مجاهد كفايه ابو العلاء همداني
ارشاد ابو العز قلانسي ارشاد المبتدئين موجز ابو علي اهوازي جامع الوقوف علامه

الوقوف اشارة القراءات رسالة احکام ادا تجوید رسالة عدد آیات وکلمات

وحروف قران رسالة خلاف بکر وحفص **اما** از کتب تصوف مرصاد العباد

تذکرة الاولیا منهاج العابدین حدایق الحقایق خالصة الحقایق عوارف شیخ

شهاب الدین کتاب انصاف اهل تصوف نزهة الارواح کتاب ختم ولایت کتاب

شیخ عبد الله خفیف طبقات خواجه عبد الله انصاری رسالة مناجات وی غایة

الامکان منازل السایرین کنوز الحقایق کتاب مناقب شیخ ابو عبد الله محمد مالک

روح الارواح حلیة الاولیا شرح اسما الله رسالة امام قشیری فواید شیخ ابو سعید

سلوک العارفین رسالة منثور الخطاب رسالة سمط اللآلی رسالة الله نور

السموات والارض امام غزالی رسالة زاد العابدین رسالة زاد الاخوان رسالة

انبه الصغار رسالة اخوان منطق الطیر اسرارنامه کنز الرموز زاد المسافرین

انیس العارفین کتاب ذکر خفی زین المعتقد **اما** از کتب تذکیر احیاء العلوم

کیمیای سعادت تاج القصص ارشاد قلانسی تنبیه الغافلین روضة العلما روح

القلوب عجایب المخلوقات نزهة النواظر لولبیات اسرار ابیات شرعة الاسلام

بحر الفواید زاد المتقین زاد المذکرین زاد الآخرت مبکیات عشرات جمالی تعلیم المتعلم

کتاب منهیات بحر العجایب رسالة تحقیق الایمان سر تسلیم مقدمه ابو رسالة

دود آتش او رسالة منکرات مواعظ او علیه الرحمة رسالة حماقت اهل اباحت امام

غزالی رسالة اسامی هفتاد و دو فرقه مبتدعه فواید مولانا نجم الدین کاتبی قرو

کلستان شیخ سعدی بوستان وی **اما** از کتب لغت مستخلص

لسان التنزیل تحامی فی الاسامی غرببین صحاح اللغة تاج المصادر نصب

الصبیان وجیب الفتیان مقدمه جار الله قصیده بردة نوابغ الکلم نجدیات

ستتجنیات مقرب **اما** از کتب طب وحکمت صد کلمه امیر فواید الحکمة ذخیره

طب حاوی ورطب کلیات قانون کتاب طب کمال الدین اسماعیل بخاری کتاب

طب ابو الفتح دینوری واسامی کتب مذکور تمام هیئت و کتب نظم از دواوین

بزرکان دین این بود اسامی کتب که این کتاب از انجا جمع شده هر کرا درین

کتاب مشکلی باشد نظر کنند که آن سخن از کدام مرویست درانجا نظر کنند تا اشکال

دفع شود واین کتاب را بر مقدمه و پنج قسم وخاتمه ترتیب داده شد و روضة

الناصحین نام نهاده شد در حدود سنه خمس وثمانین وثمانمایه در ایام معدلت

سلطان المعظم الخاقان الاعظم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله باسط

انجحه الامن والامان السلطان ابو المظفر شاهرخ سلطان خلد الله تعالی

ملکه وسلطانه واعلی امره وشانه آن بادشاه دین پرور پاک مذهب پاک

اعتقاد دین اسلام وشریعت رسول علیه السلام بنو دولت او نوسر وزیب

وزینت یافت حق تعالی آفتاب عنایت وسایه عاطفت این بادشاه

خوب صورت نیکو سیرت را سالهای بسیار و قرنهای بیشمار بر سر ضعفا و

مساکین پاینده ومستدام داراد ونعمت امن وامان را بر اهل ایمان باقی

وتمام واراد به منه وکرمه وبر اتمام واختتام این کتاب توفیق از ملک علام
خواستم وهو الموفق للسداد ومنه الهدایة والرشاد ودر اول هر قسم
از اقسام این کتاب خطبه نهادم ودر فهرست فصول وابواب بروی
بگشادم تا چون اعزه بشرف مطالعه درآورند وببینند که هر قسم از وی بمنزله
کتابیست تا اگر کسی را حاجت مطول نماید هر قسم که او را خوش آید آن کتاب استکتاب
فرماید والله الموفق والمعین اما مقدمه در احوال کودک ودر وی
دو مقام است مقام اول در احکامی که قبل از بلوغ مجرا باشد مقام دویم در احکامی
که بعد از بلوغ می باشد اما قسم اول از اقسام خمسه در فرایض وواجباتی که از
قبیل اعتقاداتست ودر وی چهار باب است باب ١٦ اول در معرفت
الله تعالی واحکامی تعلق بدان دارد ودرین باب پنج فصلست فصل ١٧
اول در هستی ویگانگی خدا تعالی عز وجل فصل ٢١ دویم در حیوة
وعلم وقدرت وی جل وعلا فصل ٢٦ سیم در صفت سمع وبصر یعنی شنوایی
وبینایی فصل ٢٩ چهارم در کلام واراده وآفریدگاری وی
فصل ٣٢ پنجم در صفات تنزیهی وی تعالی وتعظم باب ٣٠ دویم
در مومن بها ودرین باب نیز پنج فصلست فصل ٣٠ اول در هستی
فرشتگان وایمان آوردن بدیشان فصل ٤٤ دویم در ایمان آوردن
بکتابهای خداوند عز وجل فصل ٤٦ سیم در ایمان آوردن بپیغمبران

صلوات الرحمن علیهم اجمعین فصل ٥٤ چهارم در ایمان آوردن بروز
قیامت فصل ٥٨ پنجم در ایمان آوردن بتقدیر نیکی وبدی که همه از خداوند
است عز وجل باب ٦٢ سیم در ماهیت ایمان وشرایط وی ودرین دو
فصل است فصل ٦٢ اول در بیان آنکه ایمان چیست وشرایط وی
چندست فصل ٦٧ دویم در بیان آنکه کفر وایمان بایکدیگر جمع نشود قطعا
باب ٧٢ چهارم در بیان مذهب سنت وجماعت ودرین باب سه فصل
است فصل ٧٢ اول در بیان مذهب سنت وجماعت وثواب کسانیکه
بر مذهب سنت وجماعت باشند فصل ٧٦ دویم در وصایای امام اعظم رحمة
الله علیه اصحاب خود را در امر مذهب سنت وجماعت فصل ٧٨ سیم در معراج
رسول علیه السلام که آن نیز از معتقدات اهل سنت وجماعتست قسم ٨٨ (٢)
اول از کتاب ریاض الناصحین در فرایض وواجبات از قبیل اعمال است
چون فرایض خمسه اسلام که آنرا فرض عین میگویند وذکر فرض کفایت که
باداء بعضی از ذمه بعضی دیگر ادا شود وواجبات سبعه شریعت واختلاف علما
در آن وفرایض خمسه معیشت که حفظ حدود الله درین پنج نیز از فرایض وواجبات
اعمال است وبعضی از آنها فرض است وبعضی واجب چنانکه هر یک بجای وی
بیاید انشاء الله تعالی پس قسم اعمال نیز هفده اصل آمد فرایض اسلام ودر
وی شش باب است باب ٨٨ اول در بیان کلمه شهادت ودرین باب

دو فصلست فصل ٨٨ اول در فرضیت کلمهٔ شهادت و معنی وی فصل ٩٠
دویم در فضیلت وی و یاد کرد الله تعالی باب ٩٢ دویم در بیان نماز و
درین باب شانزده فصلست فصل ٩٢ اول در فرضیت پنج نماز و تفسیر وی
لغةً و شرعاً و فضیلت مداومت بر ادای وی فصل ٩٦ دویم در شرایط وجوب
نماز فصل ٩٦ سیم در حیض و نفاس فصل ١٠١ چهارم در شرایط صحت نماز
و تفسیر طهارت از حدث فصل ١٠٨ پنجم در بیان طهارت از خبث فصل ١١٠ ششم
در ستر عورت فصل ١١٢ هفتم در استقبال قبله فصل ١٢٥ هشتم (؟) دهم در واجبات
نمازها فصل ١٢٦ دوازدهم در ثواب بپای دارندگان نماز و وعید کاهلان نماز آن
فصل ١٣٢ سیزدهم در فضیلت نماز بجماعت و وعید تارکان جماعت فصل ١٣٨
چهاردهم در امامت و شرایط وی فصل ١٤٠ پانزدهم در بیان فضیلت روز
جمعه و فرضیت نماز جمعه و فضیلت ادای آن فصل ١٤٢ شانزدهم در شرایط
جمعه و کیفیت ادای آن باب ١٤٨ سیم در زکوة و اعشار و درین باب دو فصلست
فصل ١٤٨ اول در فرضیت زکوة و کیفیت ادای آن و فوایدی که در زکوت است
فصل ١٥٢ دویم در وعید مانعان زکوت و ذکر عقوبت ایشان در آخرت از عذاب
و نکال باب ١٥٦ چهارم در بیان صوم رمضان و درین باب شش فصلست
فصل ١٥٨ اول در تفسیر آیت صوم و بیان فرضیت روزهٔ ماه رمضان فصل ١٦٢
دویم در حقایق و دقایق و نکات و زکوت و اشاراتیکه در آیت صوم است فصل ١٧٠

فصل ... ششم در اوقات نماز ... فصل ... [illegible]

سیم در بیان سبب صوم و شرط و رکن و حکم و تفسیر وی لغةً و شرعاً و ذکر فرایض
و الحکام وی و وظایف وی و امثال آن فصل ١٧٥ چهارم در فضایل
رمضان و ثواب روزه داشتن در وی فصل ١٨١ پنجم در فضیلت شب قدر
و دریافتن آن فصل ١٨٥ ششم در فضیلت مطلق صوم و صوم صایمان
باب ١٨٦ پنجم در بیان حج و درین باب چهار فصلست فصل ١٨٨ اول در
فرضیت حج و شرایط و فرایض و واجبات وی فصل ١٩٢ دویم در فضیلت حج
و مزد و ثواب آن فصل سیم در فضیلت و شرف حرم محترم کعبه فصل
چهارم در کیفیت بنای کعبه و ذکر اهل قصهٔ آن باب ششم در فرض و کفایت
و درین باب یازده فصلست فصل ١٩٩ اول در بیان آنکه فرضها چند نوع است ١٩٩
و حکم هر یک چگونه است فصل ٢٠٢ دویم در تفسیر واجب کفایت و انواع وی
فصل ٢٠٤ سیم در حقوقی که مسلمانان را بر یکدیگر می باشد و آن شش حق
است که بعضی از آن تعلق بفرض کفایت میکرد فصل ٢٠٥ چهارم در بیان احکام
آن و ثواب وی فصل ٢١٠ پنجم در بیان عطسه و تشمیت عاطس بیرحمک الله
فصل ٢١١ ششم در اجابت دعوت فصل ٢١٢ هفتم در نصیحت مسلمانان و شرایط آن
فصل ٢١٢ هشتم در عیادت بیمار و ثواب آن فصل ٢١٩ نهم در تشییع جنازه و
ذکر موت فصل ٢٢٣ دهم در اثبات عذاب قبر و کیفیت آن فصل ٢٢٦ یازدهم
در امر معروف نهی منکر و تفسیر آن اما واجبات اسلام و در وی دو باب است

اسلام

باب ۲۳۰ اول در کیفیت آن و اجبات علی اختلاف الروایات و درین باب
دو فصلست فصل ۲۳۰ اول در نماز عیدین و کیفیت ادای آن و احیای لیلتی
العید فصل ۲۳۲ دویم در صوم شش روز از شوال و بیان احکام آن و ذکر تکبیر
تشریق باب ۲۳۳ دوم در شرح واجبات سبعه اسلام و ما یلیق بهذه الباب
و درین باب نوزده فصل ست فصل ۲۳۴ اول در صدقه فطر فصل ۲۳۵ دوم در
قربانی و احکام وی فصل ۲۴۷ سیوم در قصه اسماعیل و قربان کردن و اختلاف
علما روایه تفسیر در آن فصل چهارم در فضیلت عشر ذی الحجه و شرف عبادت
در وی فصل ۲۴۹ پنجم در ذکر صوم ماه محرم و فضیلت روز عاشورا فصل ۲۵۵ ششم
در ذکر مقتل امیر المومنین حسن بن علی رضی الله عنهما فصل ۲۵۶ هفتم در ذکر ماه
رجب و حکم احادیثی که در فضایل روزه و استغفار وی روایت می کنند با
بیان وضع آن فصل ۲۶ هشتم در فضیلت صوم ماه شعبان و ذکر شب برات و
وظایف عبادت در وی و نزول خیر و برکات در آن فصل ۲۶۶ نهم در بیان نماز
وتر و بیان کمیت آن فصل دهم در کیفیت ادای وی و ذکر وجوب آن و فضل
آن فصل ۲۶۸ یازدهم در خدمت مادر و پدر و ذکر بعضی از حقوق که ایشان را
بر فرزندان ست فصل دوازدهم در بیان هشتاد و چهار حقی که مادر و پدر را بر فرزند
ست چهل در حیات و چهل بعد از ممات از اربعین سلمانی امام نجم الدین عمر نسفی
رحمة الله علیه فصل ۲۷۴ سیزدهم در خشنود داشتن پدر و مادر و فضیلت آن

و وعید عاق شدن در ایشان و عقوبت آن فصل چهاردهم در حقوقی
که فرزندان بر پدران و مادران می باشد فصل ۲۸۱ پانزدهم در حقوقی
که عورتان را شوهران لازم ست و مزد آن و ثواب آن فصل
شانزدهم در حقوقی که عورتان را بر شوهران می باشد فصل ۲۸۷ هفدهم
در نفقه ذوی الارحام و کسانی که در مونت وی باشند فصل هژدهم
در فضیلت صدقات و ثواب قرض دادن فصل ۲۹۲ نوزدهم در بیان
عمره و احکام آن و ذکر اعمال عمره و فضیلت آن و فرق میان عمره و حج احکام
فرایض حج سعیت و آن نیز از قبل اعمال ست و در وی دو باب ست
باب اول در کیفیت آن باب دویم در کمیت آن و درین
باب بیست و پنج فصلست فصل ۲۹۴ اول در طلب و کسب حلال
فصل ۲۹۷ دویم در قناعت بحلال از حرام فصل سیم در فضل
درویشی و فضیلت درویشان صابر فصل ۳۰۳ چهارم در حفظ حدود الله
در مناکحات فصل ۳۰۷ پنجم در فضیلت نکاح و نیت خیر در آن و وعید بر نکاح
و تزوج با اهل شر و فساد و ذکر عقوبت آن فصل ۳۱۱ ششم در حفظ حدود
الله در معاملات فصل هفتم در حقوق سلاطین و بیان فضیلت عدل
و احسان و عقوبت ظلم و آفت آن فصل ۳۱۴ هشتم در حرمت
آل رسول علیه السلام و نگاهداشت حقوق ایشان فصل ۳۱۸ نهم در حقوق

مشایخ و علما فصل ۳۲۱ دهم در تعظیم استاد و ادب نگاهداشتن با وی
فصل ۳۲۲ یازدهم در مرعی داشتن ادب صحبت و با هم صحبتان و یاران
فصل ۳۲۳ دوازدهم در نگاه داشتن حق همسایگان فصل ۳۲۵ سیزدهم
در حقوق خدام و رحم و شفقت نگاهداشتن بر زیردستان فصل ۳۲۷
چهاردهم در حقوق سایر حیوانات و جانوران فصل ۳۲۸ پانزدهم در حفظ
حدود الله در خراج یعنی در حدود و قصاص و دیات و تقریرات و مثل آن
فصل ۳۳۰ شانزدهم در بیان آنکه قتل بر چند نوع است و حکم هر یک جهت فصل ۳۳۱
هفدهم در بیان دیات و احکام آن فصل ۳۳۲ هژدهم در بیان شجاج
فصل ۳۳۵ نوزدهم در بیان کفارات فصل ۳۳۶ بیستم در حدود فصل
بیست و یکم در تقریرات و احکام هر یک از آن فصل بیست و دویم در حفظ حدود الله
در عادات فصل ۳۳۹ بیست و سیم در شرایط مهمانداری و آداب آن
فصل ۳۴۱ بیست و چهارم در آداب آب خوردن فصل ۳۴۲ بیست و پنجم
در آداب خواب کردن و نگاهداشتن حد فرمان حق تعالی در آن این بود جمیع
فصول و ابواب قسم اعمال باقسم سیم در فرایض که از قبیل اخلاق
و مکارم شریعت است و درین قسم دو باب است باب اول در تعریف
و تعداد اخلاق حمیده که اصول و امهات مر اخلاق پسندیده است و درین
باب دو فصلست فصل ۳۴۳ اول در بیان آنکه اخلاق نیکو که تحصیل

آن

آن فرض است چند است و فواید هر یک از آن جهت فصل ۳۴۴ دوم در
وصیت استاد این ضعیف و ذکر استاد علوم سوی وی باب دویم
در شرح اخلاق نیکو و فواید آن و ما یتعلق بذلک و درین باب هفده فصل
است فصل ۳۴۵ اول در توبه و ندامت بر ذنوب فصل ۳۵۶ دویم
در صبر بر بلوی فصل سیم در شکر بر نعما فصل ۳۶۸ چهارم در رضا
بقضا فصل ۳۷۱ پنجم در خوف و رجا فصل ۳۸۰ ششم در توکل بر
در سرا و ضرا فصل ۳۸۴ هفتم در صله رحم و مواسات با اقربا فصل ۳۸۷ هشتم
در اخلاص در اعمال و صدق با حق تعالی فصل ۳۸۹ نهم در حسن خلق
با خلق و خشوع با الله تعالی فصل ۳۹۲ دهم در اخلاق حضرت مصطفی صلی
الله علیه وسلم فصل ۳۹۶ یازدهم در بیان آنچه رسول مخصوص با او بود
از میان امت خود بدانها فصل ۳۹۸ دوازدهم در معجزات رسول علیه
السلام که مخصوص بود بدان از میان همه انبیا فصل ۴۰۲ سیزدهم در بیان
نور سید انبیا علیه السلام فصل ۴۰۶ چهاردهم در بیان مولود حضرت نبی
علیه السلام فصل ۴۰۸ پانزدهم در وفات رسول علیه السلام فصل ۴۱۳
شانزدهم در محبت حق سبحانه تعالی فصل ۴۲۰ هفدهم در بیان عشق
و صفات عاشقان باقسم ۴۲۵ چهارم در فرایضی که از قبیل تروک است یعنی
ترک مخالفتها با حق جل و علا و با رسول او صلی الله علیه وسلم و آن هفت ترک است ترک

کفر و شرک و نفاق و ردت و بدعت و معاصی و اخلاق بد و این آفت ترک دروقت
تفصیل هفده میشود چنانکه ذکر وی در محل وی بیاید ان شاء الله تعالی و درین
باقسم چهار باب است باب اول در بیان کفر و شرک و نفاق
و ردت و درین باب چهار فصلست فصل اول در اقسام
و انواع کفر و احکام آن فصل دویم در بیان شرک و انواع آن فصل
سیم در نفاق و انواع آن فصل چهارم در ردت و احکام آن فصل
دویم در بدعت و درین باب دو فصلست فصل اول در اقسام
بدعت و انواع آن فصل دویم در اسامی فرق هفتاد و دو گروه
مبتدعه باب سیم در بیان معاصی و درین باب ده فصلست
فصل اول در اقسام و انواع معاصی فصل دویم در ذکر کبائر
و تعداد آن فصل سیم در مناهی و منکرات آن فصل چهارم
در بیان خمر و قمار و وعید آن فصل پنجم در بیان زنا و حکم زانیان و ذکر
عقوبت ایشان فصل ششم در ذکر لواطه و وعید لواطیان فصل
هفتم در بیان ربوا و ذکر عذاب ربواخواران فصل هشتم در بیان
غیبت و آفت آن فصل نهم در عقوبت سوگند دروغ و گواهی دروغ
و قول زور و مسخرگی کردن فصل دهم در نمامی کردن و آفت سخن
چینی باب چهارم در اخلاق بد که اصول و امهات همه اخلاق ذمیمه است

وآن ده

وآن ده خلق چنانکه حجة الاسلام غزالی رحمه الله در کیمیا یاد کرده است و آن
عجب است و کبر است و ریا و بخل و شره غضب و شره طعام و شره وقاع یعنی
جماع و حب مال و حب جاه و درین باب چهار فصلست فصل
اول در عجب و کبر و ریا فصل دویم در بیان بخل و حسد فصل
سیوم در بیان شره مله فصل چهارم در بیان حب مال و جاه
فصل پنجم از فرایض و واجبات در بیان علم باقسام اربعه و تحقیق
و واجب شریعت یعنی قسم اعتقادات و اعمال و اخلاق و تروک و درین قسم
هشت باب است باب اول در علوم و بیان و علم و عمل که از
قبیل فروض کفایت و خلاف علما در آن و درین باب پنج فصلست
فصل اول در فرایض و واجبات که از قبیل علوم است فصل
دویم در اعمالی که فرض کفایت است فصل سیم در علومی که فرض کفایه است
تحصیل آن فصل چهارم در فضیلت علم و علما فصل پنجم در علم
لا ینفع و وعید کسی که خوار داشت علم و علما کند باب دویم در مسایل
متفرقه و درین باب پنج فصلست فصل اول در مسایل امامت
و نماز از هر نوع فصل دویم در مسایل جمعه فصل سیوم
در بیان آنکه استیجار بر طاعت جایز است یا نی فصل چهارم در مسایل
طلاق و ما یلحق به فصل پنجم در مسایل متفرقه از هر نوع باب سیم

دراصول قرارت و درین باب نیز پنج فصلست فصل ۴۹۷ اول در
اقسام قرارت و احکام وی فصل ۵۰۰ دویم در فواید علم قرارت و اسامی
قرا سبعه و رواة ایشان فصل ۵۰۲ سیم در مدات قران و احکام رموز و وقوف
مصحف و احکام نون ساکن و تنوین و حروف استعلا فصل ۵۱۰ چهارم
در احکامی که مهم است در ادا و تجوید فصل پنجم در عدد آیات و کلمات
و حروف و سور قران فصل چهارم در اصول حدیث و درین باب
دو فصلست فصل اول در اقسام حدیث و انواع وی فصل
دویم در فواید علم حدیث باب ۵۱۴ پنجم در اصول فقه و درین باب
سه فصل است فصل ۵۱۵ اول در اقسام اصول شرع و احکام و انواع وی فصل
دویم در رخصت و انواع وی فصل ۵۱۶ سیم در احکام شرعی و تغییر و توقف
آن باب ۵۲۲ ششم در اصول طب و درین باب هفت فصلست فصل
اول در فواید علم طب و بیان اغذیه فصل ۵۲۳ دویم در بیان آبها و منفعت
و حضرت آن فصل ۵۲۴ سیم در سکنجبینها و شرابها فصل ۵۲۵ چهارم در فرق
میان بیماریها و علامت هر بیماری فصل ۵۲۶ پنجم در امتلا و نشان بیماریها
فصل ۵۲۷ ششم در نشانهای نیک و بد که در اول و آخر بیماری پدید آید
فصل ۵۲۸ هفتم در کلام حکما و شرف علم طب و بیان آن باب هفتم
در علم فرایض و فضیلت آن و درین باب شش فصل است فصل ۵۳۰ اول در حق

کی تعلق

که تعلق می گیرد بترکه میت و بیان آنکه در میراث دادن ابتدا بکدام وارث
باید کرد و ذکر آنکه مانع از ارث چند چیز است فصل دوم در بیان آنکه
میراث از چند گونه رسد و از مردان و زنان چند تن اند که ایشانرا میراث
رسد فصل ۵۳۲ سیم در معرفت فروض و مستحقان وی فصل
چهارم در بیان آنکه پدر و مادر را از چند گونه میراث رسد و کدام وارث
با وجود وارث دیگر از میراث بیفتد فصل ۵۳۲ پنجم در عصبات فصل ۵۳۴
ششم در مسایل امتحانی از فروع فرایض باب ۵۴۲ هشتم در فن
علم حساب و اصول آن و درین باب دو فصلست فصل ۵۴۲ اول [illegible]
علم حساب و تفسیر و تکثیر و تقسیم وی احاد در احاد فصل دویم در فروع
دیگر از قواعد و اصول علم حساب الخاتمة فی الروایات [illegible] و ختم الکتاب
و سخنی را در قسمی یاد کرده ایم همان سخن در قسم دیگر باید بر نسیان حمل
نکنند و نقصان ننمایند چون هر قسم ازین بمنزله کتابیست مکرر نباشد حق تعالی این کلمات
را سبب نفع مسلمانان گرداناد و توفیق علم و عمل کرامت کناد و هو الموفق و
المعین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین اما مقدمه این کتاب در احوال کودک
و در وی دو مقام است مقام اول قبل از بلوغ و مقام دویم بعد از بلوغ بدانکه مقام
مقام اول که قبل از بلوغ است کودک را در وی دو منزلست منزل اول آنکه هیچ
عقل ندارد منزل دویم آنکه کودک عاقل است اکنون درین منزل چون کودک را

نصاب باشد که آن دویست درهم است یا چیزی که به دویست درهم ارزد و زیادت
از حاجت اصلی وی باشد هر چند بران نوع نصاب زکوة نباشد چون
نامی نباشد اما صدقه فطر باشد در کل روایات و قربانی باشد در یک روایت و
چون زمین عشری داشته باشد و چیزی حاصل شود ازان از عشریات
بران عشر باشد و چون زمین خراجی داشته باشد صالح زراعت خراج
بران واجب شود و چون کسی در مونت وی باشد شرعا نفقه آن کس بروی واجب
شود این پنج واجب مالی باشد سوال بیرون ازین پنج واجب مالی از عبادات
چیزی بر کودک فرض و واجب میشود یا نی جواب اگر صبی غیر عاقل باشد هیچ
واجب دیگر نیست بروی باتفاق اما اگر عاقل باشد قول جمهور آنست که هیچ
واجب دیگر نیست بروی غیر ازین پنج واجب مالی اما امام ابو منصور ماتریدی
رحمه الله و بسیاری از عراقیان برانند که بر صبی عاقل ایمان فریضه است تکمله
چنانکه نفس وجوب و وجوب ادا هر دو در حق وی ثابت و شیخ قاضی
ابو زید بر صبی عاقل نفس وجوب ایمان است ولیکن وجوب ادا نیست
پیش از بلوغ و صحیح قول جمهور است و این روایت در توضیح و در عامه کتب
اصول مذکور است ولیکن بروی ولی هست که از معاصی و منکرات او را نگاه دارد
و در فصول عمادی میگوید که خواص باید که عوام و کودکان را ایمان و شرایع
تعلیم کنند اما مقام دویم آنکه بعد از بلوغ است بدانکه چون کودک بالغ شده عاقل

باشد

باشد اول چیزی که بروی فریضه شود قصد فکر است پس ازان فکر کردن
در ملکوت سموات و ارض و غیر آن از مخلوقات قال الله تعالی قل انظروا
فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء و بعد از فکر معرفت الله تعالی
واجب میشود و این تقریر موافق مقاصد و شروح آنست ولیکن چون قصد
فکر و فکر کردن در مصنوعات مقصود بالذات ازانجهت میگویند که اول فریضه
مقصودی شناخت خداوند است عز و جل و امام شافعی رحمه الله در فقه
اکبر خود گفته است که اول چیزی که بر بنده فریضه شود شناخت خداوند تعالی
است یا مقدمه آن فکر است و این تقریر بهتر است و در کشف منار گفته است
که اول چیزی که بر بنده واجب شود شناخت خداوند است و ایمان بذات
و صفات و یگانگی وی و چون بنده عاقل بالغ ایمان آورد فریضهای که بعد
ایمان است و فروع ایمانست دو نوعست فریضهای دایمی چون اجتناب
از کفر و نفاق و شرک و ردت و بدعت و معصیت و اخلاق بد ازین جمله
دور بودن بروی فریضه شود در وقتی که ایمان آورد و همچنین اخلاق دایمی
نیکو که فرض دایمی باشد چون اخلاص و محبت خداوند تعالی بروی فریضه
شود و آنچه فرض موقت باشد از عبادات چون نماز و روزه و زکوة و حج
و غیر آن و از معاملات چون طلب و کسب حلال و مناکحات و زواج و عادات
و سایر معاملات و مانند آن چون وقت آن برسد علم و عمل آن نگاه داشتن

فرمان داران بروی فریضه شود و این طریق را بپایه دانستن و چون
بنده مومن بفرض و واجب و سنت قیام نماید در زمره مخصوصان إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ در آید که کل اعمال صالحه و در روایت فقیه
ابو اللیث رحمه الله و غیر وی آمده است که تفسیر اعمال صالحات باقامت
فرض و واجب و سنت کرده اند و سفیان ثوری طیب الله و جهه نیز برین
است و چون بنده مومن برین باشد سعادتی که آدمی را می باشد برسد
و شایسته بهشت و دیدار حق گردد حق تعالی توفیق کرامت کناد بلطفه و کرمه
قسم اول در فرایض و واجبات که از قبیل اعتقاد داشتنست و درین
قسم چهار باب است باب اول در معرفت الله تعالی بدانکه ایمه
کلام علمای اسلام رحمه الله متفق اند برانکه حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی
مدرک عقول و اوهام و معلوم خاص و عام نیست بلکه عقل همه عاقلان و فکر همه
عارفان در بیدای الوهیت او سرگردان و حیران است و عاجز از ادراک عظمت و
کبریای او عاجز و قاصر اند رباعی کنه تو دم در خور اثبات تو نیست و اندیشه
من بجز مناجات تو نیست در معرفت تو نیک فکری کردم داننده ذات تو بجز
ذات تو نیست در فواید شیخ ابو سعید قدس سره می آرد که ذات حقیقت خداوند را
بعقل در نتوان یافت زیرا که عقل محدث است و ذات او قدیم و محدث را بقدیم راه
نیست حکایت شیخ ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه میگوید علمای امت

متفق

پس عقلی

متفق اند که خدای را بعقل توان شناخت و ابو الحسن بعقل نگریست خود را
نابینا دید تا خداوند او را دانایی و بینایی نه هر چه بینیده و دانده ما لبسیار گردی را
از غرور عقل باز آوردیم رباعی بدانکه حضرت اعلی نتوان دانست
ز ذات تو بجز اسما نتوان دانست هر انچه ممکن دانستن است دانستیم
ولی حقیقت او را نتوان دانست و ازینجاست که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم فرمود که تَفَكَّرُوا فِي الْآلَاءِ وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِهِ یعنی اندیشه در خداوند تعالی نعمات
و میندیشید در ذات وی تا از فکر کردن در نعمتهای وی شکر بر خود واجب بینید
و از فکر کردن در ذات او تعالی و تقدس عقل و ایمان تمام بسلامت ماند که دانستن
حقیقت ذات غیر او را محال باشد لاجرم فکر را در ذات بیچون و بیچگونه او مجال نباشد
رباعی فکر در ذات وی روا نبود کانچه معلوم شد خدا نبود حضرتی را که
کس ندانستش فکر آنجا بجز خطا نبود ذره نیست در همه عالم
که بهستی کو او گوا نبود بدانکه اگر چه بعضی جایز شمرده اند و گفته اند که ممکن است
که حق تعالی بنده را بحقیقت ذات خود دانا گرداند اما هیچکس نشانی باز نداد
و اگر دانست خود دانست رباعی ای حضرت عزت تو والا از کوی
مکوی لا و الا ای کون و مکان ز پای تا فرق در بحر محیط هیبت غرق
اما حق معرفت حق سبحانه و تعالی وحدت شناخت وی که شرع بان ناطق و نص آن
وارد است آنست که ذات پاک او را ابد و از ده صفت ثنایی که ده از ان صفات

ثبوتی است یعنی آن صفت ذات او را هست و ثابتست و دو صفت تنزیهی و اگرچه
صفات تنزیهی که ذات او تعالی و تقدس از آن منزه و پاکست بسیارست اما کل
آنها درین دو صفت داخلست پس این باب در بیان معانی معرفت درین باب
پنج فصلست **فصل** اول در هستی و یگانگی خداوند تعالی بدانکه خداوند
تعالی همه صفات خداوند قدیم است برابرست که صفات ذات باشد یا صفات افعال
و صفات ذات چند است و بقا و علم و قدرت و بصر و سمع و کلام است و ارادت
و این هشت صفات ذاتست و صفات افعال همچون خلق و رزق و احیا و امانت
و مثل آن و قدریه صفات فعل را محدث میگویند و آن خطا و غلطست زیرا که ذات
او محل حوادث نیست و از آن ده صفت ثبوتی اول هستی خداوندست جل و
علا باید که بزبان مقر آیی و بدل اعتقاد کنی که خداوند تعالی هست نه چنانکه معطله
گفتند عالم را صانع نیست و دهریه هستی حق را منکر شدند پس بشناسی و باور
داری که صانع است که این بساط اغبر و این قبه اخضر برافراشته و نگاهداشته
اوست و او نیست چو حضرت معبود مطلق و پادشاه بحق که مقدر سبلیت و مصور صور
الست یعنی خداوند عز و جل **حکایت** در کتاب عجائب المخلوقات و غرائب
الموجودات می آرد که از اعرابی در بادیه سوال کردند که بچه دانی و بچه شناسی
که عالم را صانع است اعرابی نظر کرد در آن صحرا بعرهای شتر دید افکنده و نشان
قدم رونده گفت البعرة تدل علی البعیر و آثار القدم علی المسیر و هیکل العلوی بهذه

تدل و

اللطافة

اللطافة و هیکل السفلی بهذه الکثافة اما تدلان علی الصانع الخبیر **شعر**
ففی کل شیء له آیة * تدل علی انه واحد * هر چه بینی بیان قدرت اوست *
هر چه یابی نشان حکمت اوست **حکایت** در زاد المقوین می آرد که در زمان
مامون خلیفه رسولی از روم بمامون فرستادند و مردی طبیب دیدار با او همراه
بود با آن رسول و مضمون آن نامه آن بود که این مرد بشما فرستادیم و هستی
و صانع را منکرست فاما بس حاذق است شرطی کند که اگر کسی بر هستی صانع
دلیل تواند گفت من معزول شوم و از دعوی کری بیزار شوم و اینجا همه اطبا
روم در کار او حیرانند و علما در مناظره کردن با او عاجز و سرگردان اکنون اگر
کسی بود که با او مناظره تواند و الزام تواند داد بس خوب باشد خلیفه علما
و اهل مشورت جمع کرد و با ایشان جمع کرد و گفت ای خلیفه اول او را در طب
تجربه کنیم آنگاه در علم بنگریم تا چه میتواند کرد روز دیگر بیامدند سعید کس هر یک
قاروره برداشته آبگینه زید را عمرو برگرفت و از آن عمرو را زید و هر یکی
طلسمی کرده همه را بیاوردند و در پیش وی بنهادند و او در آبگینها نظر میکرد
و در رویهای ایشان نگاه میکرد و راست بیرون می آورد که این از آن
زیدست و این از آن عمرو همچنانکه طلسم کرده بودند همه را راست بیرون
می آورد و میگفت این بول زید و عمرست که مختلط کرده اند و علت و دارو
هر یک را راست بگفت همه در کار او حیران و عاجز آمدند آنگاه گفتند که در بغداد

بمجلس نیامدم که با او بحث تواند کرد یکی گفت خواجه احمد حرب نیشابوری
دوش رسیده و هیچ میرود او تواند که با او مناظره کند خلیفه کس فرستاد
بنزدیک وی و خواجه احمد حرب نیشابوری را از آن حال خبر دار و آگاه کردند
خواجه احمد نیشابوری فرمود که شما فردای در سرای خلیفه مجلس مناظره بیارائید
و او را بسخن مشغول دارید من دیرتر آیم چون برسم از من سوال کنید که چرا
دیر آمدی تا من جواب گویم همچنان کردند چون خواجه در آمد و بنشست خلیفه
سوال کرد که خواجه چرا دیر آمدی خواجه گفت که بلب دجله رفتم که طهارت کنم
عجبی دیدم بنظاره آن دیر ماندم گفت چه دیدی گفت دیدم که درختی از زمین بر آمد
و بی آنکه کسی او را ببرد بیفتاد و در زمان تختها شد و در یکدیگر بسته شد و بی درودگری
کشتی شد و بی ملاح بر روی آب روان شد بدین نظاره دیر ماندم دهری
این سخن بشنید گفت این بس هذیان گوی آمده که با ما مناظره کند این دیوا
نست مناظره را نشاید خواجه گفت هذیان گوی و دیوانه چرا گفت زیرا که محال باشد که
هرگز درخت خود بر آید و خود افتد و خود تخته شود و در یکدیگر بسته شود و کشتی شود
و بی ملاح در آب روان شود خواجه گفت پس ای جوانمرد وقتی که در کشتی این
محال آمد که بی صانع در آب روان شود عالمی بدین آراستگی چگونه بی
صانع تواند و این آسمان بدین مرتفعی و این زمین بدین محکمی و این چندین
هزار صورت بدین زیبایی بخود چون موجود شوند اینست نزاع هیچ صانع نباشد

کسی

کسی که عالم را بی صانع گوید هذیان گوید و دیوانه باشد دهری متحیر شد
لحظه در اندیشه رفت پس سر بر آورد و گفت بر خود مکابره نتوان کرد انگشت
بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و خواجه این سخن از برای
الزام حجت گفت نه آنکه او را اراده کذب بوده باشد بعضی گفته اند از امام
غزالی مثل این مرویست رحمه الله چون هستی خداوند جل جلاله بدلیل
عقلی و نقلی ثابت شد بدانی و باور داری که خداوند یکیست نه چنانکه
مغان گفتند دو است اهرمن و یزدان و نه چنانکه ترسایان گفتند ثالث ثلثه
زیرا که او یکیست اما نه از روی عدد بلکه یکیست در خدایی و بی نظیر در پادشاهی
و ذات وی قسمت پذیر نه تا کم از آن شود که هست و نه جزو پذیر تا تبدیل از آن
گردد که هست یعنی احد حقیقی آن بود که رفع از وی و وضع بر وی جایز و ممکن نبود
زیرا که هر چیز که رفع از وی و وضع بر وی جایز بود آن چیز مرکب بود و مرکب
احد نبود و چون بدیده عقل تأمل نمایی احدیت صفتیست که جز ذات مقدس
وی را سزا نیست و دیگر هر موجود که در عالم است چون نظر بکنی در وی یکی نیست
مثلا یک آدمی را تفحص کنی دست و پای و اجزا و اعضا ظاهر و باطنا دارد
یکی چگونه بود سیصد و شصت رگ و دویست و چهل پاره استخوان یکی چگونه
بود و چندین هزار تار موی اگر همه یک تار موی نیست که سرش دیگر بود و اینجا
دیگر و آنجانب دیگر و آن جانب دیگر او است آن خداوندی که هر تاری را گشاده

چهارصد و چهل و چهار پاره هم گفته اند

كرده مثل جوهر فرد و لا يتجزى تصور فرمايى هم يكى نبود زيرا كه در حال وجود
يا ساكن بود يا متحرك اگر ساكن بود سكون با وى دو بود و اگر متحرك بود حركت
با وى دو شود پس ثابت شد كه بحقيقت يكى ذات پاك وى است جسم نى جوهر نى
و عرض نى و مكان نى در حيز نى متجزى نى و متبعض نى عبارت از وى اين آمد
كه قل هو الله احد يعنى بگوى و برسان اى محمد كه خداوند يكيست و لا فرق
بين الواحد و الاحد عند اكثر اصحابنا بعضى ميگويند كه در نفى بليغتر است
و در اثبات ثابت واحد عظيمتر پس احد اشارت بهستى دارد و واحد اشارت
بيگانگى بعضى ميگويند احد آنست كه بود و هستيها نبود و واحد آنست كه يكى بود
و دو نبود شبلى ميگويد الاحد بذاته و الواحد بصفاته يكيست بذات يگانه در
صفات جنيد ميگويد الاحد بالفضل و الواحد بالعدل بعضى ميگويند كه وقت
آمرزش احد است و غفار و وقت نگاهداشتن واحد است و ستار شبلى
ميگويد واحد ترا بسنده است از كل اما كل ترا بسنده نيست از واحد سلطان
العارفين ميگويد يگانگى او بسيار مردان را عاجز گردانيد و بسيار عاجزان را
بمردى رسانيد پير هرات خواجه عبد الله انصارى رحمة الله ميگويد توحيد
نيست كه او را يگانه گويى توحيد آنست كه او را يگانه باشى جنيد رحمة الله
ميگويد يكى از اهل علم را پرسيدند كه توحيد چيست گفت يقين تو سايل گفت
بيان كن گفت آنكه بشناسى كه جنبش و آرامش خلايق همه بفعل خداوند

ست

ست و كس با وى شريك نيست قوله تعالى و ما كان معه من اله اذا لذهب كل اله
بما خلق الآيه و قوله تعالى انما الله اله واحد نيست و جز اين نيست كه خداوند يكى
ست در كتب كلامى و در مدارك و غير آن از تفاسير مى آرد كه خداوند يكى است
بدليل آنكه اگر خلق را دو خالق بودى و عالم را دو صانع بودى حال از دو
بيرون نبودى يا هر دو در آفريدن اشيا موافق بودى يا مخالف اگر موافق
بودى موافقت دليل عجز هر دو بودى يا دليل عجز يكى از هر دو از براى آنكه
فاعل مختار موافقت نكند غير خود را در امور الا از عجز و عاجز خدايى را نشايد
و اگر هر دو مخالفت يكديگر باشند مثل آنكه يكى خواهد كه چيزى را بيافريند و آن
ديگرى خواهد كه ضد بيافريند در آن محل مثلا يكى خواهد كه حيات بيافريند در شخصى
و ديگر خواهد كه موت بيافريند كار از دو بيرون نباشد يا مراد هر دو حاصل شود
و اين محال است يا مراد هيچ يك حاصل نشود و اين دليل عجز هر دو بود يا مراد يكى حاصل
شود و از ديگرى حاصل نشود و اين دليل عجز يكى از هر دو بود و عاجز خدايى را نشايد
پس ثابت شد كه يكيست خداوند و اين را دليل تمانع گويند قوله تعالى لو كان
فيهما آلهة الا الله لفسدتا بيت ولايتى ز دو شحنه فسادى گيرد ز دو
خداى كه بيند صلاح در عالم حكايت در شرح اسماء الله مى آرد كه شبلى در
بازار بر فقاعى بگذشت كه آواز ميداد هلا كجا يد كه يكى بيش نماند در رقص آمد
و ميگفت خواجه دو كى بوده است او و آن يگانه است اگر يار تو باشد از خصم و لين

و آخر زین پاک نداری حکایت هم از شبلی رحمة الله نقلست که در بازار
بغداد می گذشت در بدهٔ ارادت خویش با زرکانی حساب قماش خود بر میداشت
بمحاسبی محتاج بود شبلی را دید گفت خواجه بنشین و حساب قماش من گیر با
زرکان بر شبلی مبلغی از اعداد بر شمرد چون باخر رسید برسید که چند است
شبلی گفت یکی بازرکان گفت مگر تو دیوانه شبلی گفت مگر تو بیگانه ندانسته
که آنچه حقیقت باشد یکیست و باقی مجاز قوله تعالی قل هو الله احد بعضی میگویند
سبب نزول این سوره آن بود که مشرکان عرب بت می پرستیدند روزی
نزدیک رسول علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد تو خدایان ما را می بینی و ما خدای
ترا نمی بینیم از صفت او چیزی بگوی تا ما بدانیم که ما را الخدمت که میخوانی و بعبادت
که میفرمایی این سوره نازل شد که قل هو الله احد یعنی بگوی در رسالت ای محمد
که آن خداوندی که من رسول ویم و شما را بعبادت وی میخوانم الله که آفریننده
جهانست و روزی دهنده آدمیانست و او یکیست در خدایی و بی نظیر در پادشاهی
الله الصمد پناه نیازمندانست بزرگواری که خلق حاجتها بدو بردارند قول دیگر
الصمد الباقی آن خداوندی که یگانگی و بقا صفت اوست قوله تعالی کل من
علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و قوله تعالی کل شیء
هالک الا وجهه عکرمه گوید الصمد الذی لیس فوقه احد صمد را اولیا محمد علی ترمذی
رحمة الله میگوید صمد ازلیست بی عدد و قایم است بی عدد و باقی است بی مدد بعضی

می گویند تفسیر صمد آنست که حق سبحانه تعالی منزه است از لم یلد و لم یولد یعنی صمد
آن خداوندست که کس از وی نزاد و این نفی پدریست و وی از کس نزاد
و این نفی فرزندیست و لم یکن له کفوا احد و این نفی جفتست که جفت کفو باشد
و ویرا کفو نیست جفت نبود اهل تحقیق میگویند هر کس این سوره را برخواند و
اعتقاد دارد از همه ملتها بیزار شود زیرا که معطله میگویند عالم را صانع نیست
فلاسفه میگویند هست و اما ویرا نام نیست ثنویان میگویند شریک دارد مشبهه ثنویان
میگویند بخلق ماند جهودان و ترسایان میگویند زن و فرزند دارد مغان میگویند
مثل و کفو دارد چون بنده مومن میگوید هو از معطله بیزار شود چون گوید الله
از فلاسفه بیزار شود و چون گوید احد از بت پرستان بیزار شود چون
گوید الصمد از مشبهه بیزار شود چون گوید لم یلد و لم یولد از جهودان بیزار شود
و ترسایان چون گوید و لم یکن له کفوا احد از همه مغان بیزار شود چون این
سوره برخواند خالص و مخلص و موحد شده باشد محققان میگویند در همه کلمه
ازین سوره اشارتیست و الهام را خطاب کرد و گفت هو با ارواح گفت الله
با دلها گفت احد با عقول گفت الصمد با تن و شخص گفت لم یلد و لم یولد با نفس
گفت و لم یکن له کفوا احد و الهام را خطاب کرد و گفت هو عالمان را گفت احد
مشتاقان را گفت احد محبان را گفت الصمد عاقلان را گفت لم یلد و لم
یولد عامه خلایق را گفت و لم یکن له کفوا احد هر که دانست که هو اشارت

بوی است واله بود هر که شناسد که الله است عالم بود هر که داند که احد بود
مشتاق بود هر که معلوم کند که صمد است عاقل باشد هر که یقین کرد که لم یلد
ولم یولد صفت اوست مومن باشد هر که باور دارد ولم یکن له کفوا احد است موحد
مطلق باشد در حقایق التفسیر می آرد که از واسطی که گفت اصل توحید طرح انست
در میدان تجرید و استقامت نزدیک احکام او بتفرید و قطع خوف و رجا از
قریب و بعید و تسلیم امر بسوی حق الحکم کیف یرید و توحید خداوند را یکی گفتن
و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و توحید جز و ایمان است چون در ایمان
آوردن بخداوند سه چیز فریضه است چنانکه شیخ ابو المعین در تبصره گفته است
در ایمان خداوند سه قسم چیز فریضه است ایمان بوجود وی و ایمان بوحدانیت
وی و ایمان بصفات وی و روایت تبصره اینست که و الرکن الاعظم من الارکان
التی هی الاعتقادات المفروضة هو الایمان بالله تعالی و هو منقسم الی
اقسام ثلثة احدها الایمان بوجوده لیسلم عن التعطیل ثم الایمان بوحدانیته
لیسلم عن الشرک ثم الایمان بصفاته لیسلم عن التشبیه و قد نطق الکتاب بجمیع
ذلک در تفسیر حقایق می آرد از شبلی که گفت تولد اسلام از ایمان است
و تولد ایمان از معرفت و تولد معرفت از هدایت و نصرت و هدایت و نصرت
نمی باشد الا بشرح و تنویر قوله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام در منوری
آرد از امام ابو منصور ماتریدی رحمة الله که گفت المعرفة معرفة الله بلا کیف و محله

الاحدیة

فهو علی نور

الصدر و الایمان معرفة الله بالالهیة و محله القلب و هو داخل الصدر و المعرفة
معرفة الله بصفاته و محله الفؤاد و هو داخل القلب و التوحید معرفة الله بالوحدانیة
و محلها السر و هو داخل الفؤاد و هذا یعنی قوله تعالی مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح الآیة فاذن عدوا اربعة کلیت بواحدة و لا متغایرة فاذا اجتمعت
صارت دینا از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمة الله علیه سوال کردند که
معرفت چیست و ایمان چیست و اسلام چیست گفت شناخت بدل هستی معبود
معرفت است و اقرار زبان بیگانگی او توحید است و گرویدن بدین هر دو ایمان است
و استقامت با این سه اسلام است و استوار داشتن این هر چهار دین است
و یعلم الهی همه را بر ایمان و توحید میران و بر رضا و لقاء خود برسان یا اکرم الاکرمین
فصل دویم در ثبات حیات و علم و قدرت حق بدانکه حضرت او تعالی و تقدس
موصوف بصفات حیات و علم و قدرت وی است بجایی که موت و فوت گرد سرادقات
کبریای او نگردد و فنا بر فنای حضرتش بگذرد شعر هو الحی الذی تفرد کل امر
هو الحق المقدر ذو الجلال و عالم است بهمه عالم و محیط است بهمه اشیا قوله تعالی
و هو بکل شیء علیم و ان الله قد احاط بکل شیء علما و قوله تعالی و هو بکل شیء علیم
از علی تا ثری هیچ چیز بر علم او پوشیده نیست نه چنانکه معتزلیان گفتند او
عالم است اما او را علم نیست بلکه هر چه رود از علم او رود و از قدرت او پدید آید عدد
ریگ بیابان و برگ درختان و قطرهای زمین و آسمان و اندیشه دلها و موی

جهار پایان در روی جهان مکشوف است و عدد اسمانها و ملک و ملکوت
در قبضهٔ قدرت وی است قوله تعالی تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ صاحب کشاف میگوید معنی آنست که بزرگوارست و باینده است
و با خیر بسیارست آن خداوند که ملک در قبضهٔ قدرت اوست و او بر همه
چیزها قادر و تواناست و قدرت وی بر کمال است که هیچ ضعف بدان راه
نیست هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند هفت آسمان و هفت زمین و عرش
و کرسی و هرچه هست در قبضهٔ قدرت وی مقهور و مسخرست و بدست هیچکس جز وی
هیچ چیز نیست و ویرا در آفرینش یار و انباز نیست دلهای بندگان تصرف
اوست و حدیث صحیح بدان ناطق است چنانکه در صحیح مسلم نقل می کند بروایت عبدالله
بن عمرو از رسول الله صلی الله علیه وسلم إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ
إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ یعنی بدرستی که همه
دلهای بنی آدم میان دو صفت از صفات حضرت رحمانست همچون دل یکی کس
که میگرداند آنرا هر چگونه که خواهد در شرح صحیح مسلم و در شرح لمعات نیز می آرد که از
اصبعین صفت لطف و قهر مراد است هر کرا او راه نمود هیچکس او را گمراه نتواند کرد
و هر کرا او گمراه گرداند کیست که او را راه راست تواند نمود قوله تعالی مَنْ يَهْدِهِ
اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ بیت از صومعه براند و بیگانه خواند باز
وز بتکده بیارد و گوید که آشناست حکایت سفیان ثوری رضی الله عنه

ببا

میگوید بنده ما باشد که او بت پرستد و عاقبت در دوستی از دوستان حق
بود چون در ازل حکم وی بسعادت رفته بود زود باشد که از بت پرستی باز
آید و خدای پرست گردد و برین حضرت یکی را چون وجه انبیا سد يَفْعَلُ اللَّهُ
مَا يَشَاءُ بِقُدْرَتِهِ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بِعِزَّتِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ بیت حی است
قیوم ابد نی زوج او را نی ولد نی کثرت او را عدد نی عون او را نی
حشم قوله تعالی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ یعنی معبود سزا و موجود بدیهی
همانکه جز او خداوند دیگر نیست سزای پرستش الحی زنده همیشه القیوم پاینده
بی همتا وجود حقیقی وی است که از اول و آخر مبراست حجة الاسلام امام غزالی
رحمة الله در کیمیای سعادت می آرد این همه ویست خاصیت الحی القیوم آنست
که هست بحقیقت وی است و بس و در وجود جز وی با وی هیچ چیز دیگر نیست
و هرچه هست نور ذات ویست پس تبع وی بود نه با وی چنانکه نور آفتاب
تبع آفتاب بود و موجود دیگر نبود و در مقابل آفتاب با وی بهم چون دوئی
پیدا آید نقصان باشد در تفسیر ثعلبی می آرد از شاه مفسران عبدالله بن
عباس رضی الله عنهما که گفت یا حی یا قیوم اسم اعظم خداوندست در فردوس
الاخبار می آرد که ابو امامة الباهلی رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی
الله علیه وسلم که فرمود اسم اعظم حق تعالی در سه سوره است البقرة و آل عمران و طه
عمرو بن ابی سلمه میگوید که نظر کردم درین سه سوره دیدم اسمائی که نبود در غیر ان

سه سوره در قرآن در البقره اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و در آل
عمران الٓمٓ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و در طه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ
در اصول ثلاثه می آرد که فضیلت نیست بعضی اسماء الله تعالی را
بر بعضی از برای آنکه مسمی کل خداوند است پس مراد زیادتی ثواب باشد
بذکر وی از اسم اعظم نه زیادتی فضیلت در ذات وی قوله تعالی لَا تَأْخُذُهُ
سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ نگیرد او را خواب سبک و نه خواب گران از برای آنکه خواب
تغیر است و تغیر بروی روا نیست و از برای آنکه خواب قهر است و خداوند تعالی
قاهر است نه مقهور و از برای آنکه خواب استراحت است و نرسد او را رنج تا
طلب راحت کند و نیز از برای آنکه اگر خواب کند غافل شود و چون خواب
غافل شود در ملک و تدبیر او خلل پیدا شود و او پاکست از همه عیبها و نقصانها
در تفسیر ثعلبی می آرد بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خداوند
تعالی صلی الله علیه وسلم که در خاطر موسی علیه السلام خطور کرد که خداوند
تعالی خواب می کند یا نی و در روایت دیگر چنان آمده که قوم موسی سوال
کردند که میخواهیم بدانیم که خداوند تعالی خواب می کند یا نی حق تعالی فرشته
بسوی موسی فرستاد که ای موسی سه شبانروز خواب مکن حضرت موسی
فرمان بجا آورد بعد از آن فرمان آمد که دو قرابه شیشه بدست گیر و نگاه دار
موسی علیه السلام آن دو قرابه بدست گرفت چون سه شبانروز خواب

نکرده

نکرده بود ناگاه خواب بروی غلبه کرد و آن دو قرابه از دست موسی
بیفتاد و بشکست فرمان حق در رسید که ای موسی تو در خواب شدی دو شیشه
را نگاه نتوانستی داشت اگر ما که خداوندیم خواب کنیم آسمانها و زمینها را
که نگاه دارد در حدیث می آرد که این مثالی بود که حق تعالی بموسی نمود
قوله تعالی لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر حضرت جلال او راست
آنچه در زمین است هرچه هست هر که هست همه مملوک و ملک وی است از مکان
و زمان و قواعد و ارکان و رمال و جبال و انهار و اشجار و اثمار و بحار
و سایر و قواعد و اکمه و قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر و جن و انس و نوع و جنس
و جواهر و لآلی و ایام و لیالی همه از آن اوست و یادگاری از دوست نکته
زلیخا تا به یوسف نرسیده بود صورت بر دیوار نگاشته بود تا او را بدان
آرام بود چون با یوسف در مسند دولت قرار گرفت آن خانه مصور را ویران
کرد ای جماعتی که نشانه محبت ما شده اید این آسمان و زمین و جمله مکونات
و مصورات یادگاری است از ما است تا در هرچه از ایشان نگاه کنید یاد ما
آیید رباعی خوش باشم گر با آینه گر بنشینم : او آینه ایست من ترا می
بینم : گلهای بوستان همه آثار صنع او بیند : وانگه ازوی با رنگ و بو بیند :
یاسمن را از غش یاد رگلست : لاله را از درد او خون در جگر است گر نبود
رنگ او در لاله زار : کی زدی بلبل پر آنجا ناله زار : در همه گلزار رنگ بوی

ازوست او منزه از صفات رنگ و بوست قوله تعالی مَن ذَا الَّذِی
یَشفَعُ عِندَهُ اِلَّا بِاِذنِهِ کیست آنکس که شفاعت تواند کرد کسی را نزد وی الا باذن
و فرمان وی در تفسیر کشف و بیان می آرد که اهل اشارت می گویند جذب
کرد باین کلمه دلهای بندگان را عاجلا و آجلا پاکست آن خداوندی که نیست
هیچ وسیلت بسوی وی الا هم بوی حکایت در شرح اسماء الله
می آرد که درویشی بمرتبه وحدت نزدیک بود که چشمش بر صاحب جمالی افتاد
دلش بر اثر چشم برفت دست غوغای عشق خرمن صبرش بر باد داد و طاقتش
طاق شد بیت پای دار ای دل که جانا دست غارت برگشاد جان
سپار ای تن که سلطان تیغ غیرت بر کشید بر سر ایام ما عشقش کلاه کین
نهاد بر قد امید ما مهرش قبا اکنون درید درویش همت دربست تا آن
مقصود جان و مراد دلش را از پیش گرفتند اصحاب بملامت با او گفتند کسی با
دوست این کند گفت اَوَ مَن یَتَعَرَّضُ لِقَلبِی یعنی او که باشد که بر این دل ما گردد
وای درویش هیچ مخلوقی را از استحقاق آن نیست که دلی با وی آویخته شود
لَا یَستَحِقُّ اَحَدٌ اَن تَلتَفِتَ اِلَیهِ القُلُوبُ اِلَّا هُوَ قوله تعالی یَعلَمُ مَا بَینَ اَیدِیهِم وَمَا
خَلفَهُم مجاهد و عطا و سدی مفسر میگویند یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم من الامر الاخرة
ضحاک و کلبی میگویند میدانند آنچه از پیش گذشته و آنچه از پس ایشان مقاتل و واقدی
میگویند میداند آنچه پیش از آفریدن فرشتگان بوده است و آنچه بعد از خلق

مجاهد و عطا و سدی
مفسر میگویند یعلم ما
[illegible]
ایدیهم من امر دنیا
وما خلفهم من امر
الآخرة مکرر شد

ایشان

ایشانست بعضی گفته اند میداند آنچه کرده اند از خیر و شر و آنچه ایشان
کننده اند از امیر نفس و شیطان بیت اگر دانی که میداند پشیمان
شو پشیمان شو و گر گویی نمیداند مسلمان شو مسلمان شو چون علم
او محیطست باحوال و افعال و اقوال بندگان و ظاهر و باطن ایشان
بر علم او پوشیده نیست و نهان خلق از و مستور نیست قوله تعالی یَعلَمُ السِّرَّ وَ
اَخفَی مراقب احوال خود باش که می بیند و ملحظ و ملحظ از قول و فعل غافل
مشو که میداند قوله تعالی وَلَا یُحِیطُونَ بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ اِلَّا بِمَا شَاءَ فرا رسند
و دانا نشوند بچیزی از علم و دانش وی الا بآنچه او میخواهد که ایشان را
دانا گرداند و اطلاع دهد بران دل خواست که قدر بزرگیش معلوم کند خیره گشت
و فریاد برآورد که ای عزت تو رقم ذل بر جبهه همه عزیزان کشیده و ای صفات
تو عقل همه خردمندان را متحیر گردانیده بنده بیچاره با چندین ضعف و حیرت فرو
ماند کی چه قوت آن دارد که در میدان جبروت جولان نماید آری درین درگاه عجز
بنیاز و شکستگی راه نتوان برد بیت چون زلف بتان شکستگی عادت کن
تا صید کنی هزار دل در نفسی اِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ عَنِ العَالَمِینَ از برای آنکه
گفت تا تو از دایره فقر و مسکنت خود تجاوز نکنی و اگر وقتی بحکم اکرم وَلِلاَرضِ
مِن کَأسِ الکِرَامِ نَصِیبٌ بر تو جرعه ریزند خود را از حریفان مجلس نپنداری بیت
زنهار مشو غره اگر روی رهی چون ماه از گوشه بامی نماید رهو ناگاه

ای غور کدا بهر چه کیری سر راه زور و که نظاره کر بسی وار د شاه **حکایت**

حکایت صاحب انبساط و شاه ابن بساط سلطان العارفین

ابو یزید بسطامی قدس الله سره آن دم که از تنگ حال اجل دو اسبه رخ

بدار البقا نهاد و در فرزین بند حسرت از مرکب اعمال و علم پیاده مانده بود از سر

تواضع ریسمانی در کردن خود افکند و کاردی بدست خود کرفت و کفت

الله
ان قلت یوما سبحانی فان الیوم مجوسی اقطع زناری اشهد ان لا اله الا

واشهد ان محمد عبده و رسوله **بیت** ای خواجه حدیث همنشینان است

از حال کدایان سر کوی میپرس ٭ وانی که کوینداقبل ولا تخف ٭ وقتی که

بینکنی از کف ٭ **قوله تعالی** وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ ای ملا و احاط

ابن عباس و مجاهد و سعید و جبیر رضی الله عنهم میکویند کرسی یعنی علم است

یعنی پر کرده است و محیط کشته است علم وی باسمانها و زمینها بعضی کفته اند کرسیه او

سلطانه ابو جعفر محمد جریری طبری رحمة الله در تفسیر خود میکوید وسع کرسیه ای

وسع عباده السموات والارض ابو موسی و سدی مفسر و غیر ایشان میکویند

ما کرسی بعینه مراد است و آن از یک لولو است علی و مقاتل رضی الله عنهما میکویند

درازی هر پایه از کرسی مثل هفت آسمان و هفت زمین است و او در پیش عرش

است و کرسی را چهار ملک بر داشته اند و هر ملک را از آن چهار روی است و قدمهای

ایشان پانصد ساله راه فروتر از صخره است که در زیر هفتم زمین است یکی فرشته است بصورت

سید بشر یعنی آدم علیه السلام و او رزق آدمیان و بار از از خداوند

تعالی در میخواهد از سال بسال و یکی فرشته بصورت سید انعام است یعنی

ثور و او رزق چهار پایان را از خداوند در میخواهد از سال تا بسال و علی وجههم

غضاضة همتة مجید التجمل من دون الله و یکی فرشته بر صورت سید سباع

یعنی شیر در میخواهد از خداوند تعالی روزی سباع را از سال تا بسال و یکی

فرشته بر صورت سید طیور یعنی کرکس در میخواهد از خداوند تعالی رزق

مرغان را از سال بسال **و در اخبار** آمده است که جمله عرش و کرسی هفتاد

حجاب است از ظلمت و هفتاد حجاب از نور بری هر حجابی پانصد ساله راه است

اگر آن حجابها نبودی جمله کرسی بسوختی از نور جمله عرش حسن رحمة الله علیه

می کوید کرسی همان عرش است بعینه و بعضی کفته اند کرسی نام فرشته است

از فرشتکان اضافت کرد او را بحضرت خود از برای آگه تنبیه بندکان بر

عظمت و قدرت خود یعنی بدرستی که یک خلق از خلقان من بر میکیرند آسمانها

را و زمینها را پس بندکان بعقل محدث چکونه دریابند قدرت مرا **بیت**

عقل میخواست تا رسد در وی ٭ هیبتش کفت عقل را هی هی ٭ خواست تا بر

نهد جان را پای عزتش کرد پای جان را پی ٭ نغمه بلبلان باغ وفاش ٭

در صبوح فتوح رباپی ٭ **قوله تعالی** وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا و مانده و کران بار

نکرداند او را حفظ آسمان و زمین تا بدانی که عرش حامل و بردارنده او

نیست بلکه عرش و حمله عرش برداشته لطف او نیند قوله تعالی وهو العلی
العظیم العلی الرفیع فوق خلقه العظیم فلا اعظم منه بحقیقت همه اوست پس ای
برادر با غیری انس مگیر که هر چه جز حق است درین راه حجابست بیت
در عشق علاقه جستن از ترسائیست ◦ فردی و مجردی ز نیکو رائیست
گر در ره عشق مرترا بینائیست ◦ یکبار بروّ از انکه عاشق یکتائیست حکایت
در نزهة النواظر می آرد که فاطمه عیال وی میگوید ابو علی رودباری قدس
الله روحه العزیز در وقت نزع سر بر کنار من نهاده بود گفتم یا ابا علی کیف
تجد الامر گفت کار خود چون می یابی گفت یا فاطمه در آسمانها گشاده اند و منازل
ملایکه و مقربان بر من عرض میکنند و در بهشت گشاده اند و منازل ابرار
و اخیار بمن می نمایند و میگویند یا رودباری بما انس گیر اما این دل خراب
انس نمیگیرد و از جز او نمیخواهد بیت جز با تو همی نباشد آرام دلم ◦ زیرا که
توئی در دو جهان کام دلم ◦ گر تو ندهی بمن دمی کام دلم ◦ قوله تعالی وهو العلی
العظیم سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان بت می پرستیدند و می
گفتند این بتان ما را شفاعت خواهند کرد نزد حق تعالی این آیت فرستاد و
در مشارق می آید بروایت ابی بن کعب رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم از من سوال کرد که یا ابا المنذر کدام آیت از قران نزد تو بزرگوار
تر گفتم الله لا اله الا هو الحی القیوم رسول خدا دست خود بر سینه من می زد

و فرمود هنیئا لک هذا العلم یا ابا المنذر یعنی خوش گوار باد ترا این علم ای ابا المنذر
و بزرگی بعضی آیات و زیادتی ثواب در وی از جهت آنست که در وی هم
فضیلت ذکر است و هم فضیلت مذکور چون سورة الاخلاص که هر دو فضیلت دارد
و سورة اللهب که فضیلت ذکر دارد اما فضیلت مذکور ندارد و الا از این روی
که کلام خداوند است همه بزرگست و برابر است الهی ما را حلاوت تلاوت کلام
خویش ارزانی دار و عمل بر مقتضای قران کرامت فرمای بمنک و کرمک
فصل سیوم در صفت سمع و بصر حضرت الله تعالی شنواست و بیناست بصفت
سمع و بصر و دوری و نزدیکی در شنوائی او برابر است آواز پای مورچه که در
شب تاریک بر سنگ خاره برود از شنوائی او بیرون نبود و شنوائی او
بگوش نبود چنانکه بینائی او بچشم نبود و دانش وی باندیشه و تدبیر نبود و آفرینش
او بآلت نبود و اگر او را بصفت سمع و بصیری شناسی چرا مراقب احوال خود
و افعال خود نباشی حکایت شیخ جنید بغدادی رحمة الله میگوید هر که او را
بشناسد حق شناخت وی یعنی بصفت علم و قدرت و سمع و بصر قادر نشود بر آنکه
یک طرفة العین در حضرت وی عاصی شود خلق آسمانها و زمینها هر چه بهر زبان
گویند با آن شنواست که آوازی او را از آوازی باز ندارد در صحیح مسلم می آرد
بروایت ابو ذر غفاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم از خدای
تبارک و تعالی که فرمود ای بندگان من اگر اول شما و آخر شما و جن شما و انس

شما جمله در یک بلندی ایستاده‌اند پس یکبار جمله حاجت خود را از من درخواهند و من
عطا دهم هر آدمی را از آنچه از من خواسته باشند کم نشود از دریای رحمت
من همچنانکه سوزنی در دریا زنند به بین که آن سوزن بچه چیز باز گردد یعنی
آواز همه بشنوم و اندیشه همه را بدانم و حاجت همه را بر آرم از دریای رحمت
من هیچ کم نشود و اگر موکه میخواهی از کلام حق بشنو قوله تعالی قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ
الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ
بَصِيرٌ خطاب کرد حبیب خود را که بدرستی که شنید خداوند قول آن زن را
که مجادله میکرد با تو ای محمد در امر شوهر خود و می نالید بسوی خداوند تعالی می
شنود سخن کردن شما را خطاب کردن و باز گردانیدن سخن شما را بدرستی
که خداوند شنواست بمناجات و تضرع آنکس که زاری کند بسوی وی بیناست
بحال آنکه بنالد بدرگاه وی در مدارک و وسیط و عامه تفاسیر می آرد که این آیات
در شان خوله بنت ثعلبه و شوهر وی اوس بن الصامت فرود آمد که سخنی
رفته بود میان ایشان و اوس از وی ظهار کرده بود و ظهار را حکم طلاق
بود در جاهلیت اوس او را گفت حرام شده بر من خوله میگفت وَاللّٰهِ مَا
ذَكَرْتَ طَلَاقًا سوگند بخدا که تو طلاق نگفته خوله نزدیک رسول علیه السلام آمد
گفت یا رسول الله اوس بن صامت پدر فرزند منست و پسر عم منست
و دوست ترین مردمانست بسوی من و ظهار کرده از من و بخدا سوگند ذکر طلاق

نکرده

نکرده رسول علیه السلام فرمود که ترا اجاره می بینم الا آنکه حرام شده بر وی
خوله روی بر زمین نهاد و بر زمین می مالید و بندای می نالید و می گریست
که رسول علیه السلام فرمود که طلاق شده بر وی او گفت والله ما ذکر طلاق
جدال وی این بود با رسول الله علیه السلام و شکایت وی آن بود که او
که می نالید از درویشی و تنهایی خود و میگفت مرا کودکانند خردند ان ضممتهم الیه
ضاعوا و ان ضممتهم الیّ جاعوا روی بسوی آسمان کرد که قبله دعاست و میگفت
اللّٰهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ خوله هنوز با رسول درین سخن و درین زاری بود که اثر وحی
بر جبین رسول ظاهر شد جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و این آیات
فرود آورد قوله تعالی قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا الآية حق
تعالی بسوزد دل آن ضعیفه حکم خود را بگردانید فرمود که اوس رجوع کند بزن
خود و کفارت ظهار بدهد و این حکم در حق امت تو ثابت شد عایشه صدیقه
عنها می گوید بزرگوار خدایی که می شنود همه شنیدنیها را بدرستی که من در خانه
بودم و سخن خوله که با رسول علیه السلام میگفت می شنودم و بعضی سخنان وی
بر من پوشیده می ماند و هنوز خوله و رسول علیه السلام در سخن بودند که حق تعالی
این آیات فرستاد و در حدایق الحقایق می آرد که مکتوب است در توریت که
إِنِّي أَنَا اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا أَرَى دَبِيبَ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا وَخَفْقَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ
وَأَعْلَمُ مَا فِي الْقَلْبِ وَالْكُلَى وَأُعْطِي الْعَبْدَ عَلَى مَا نَوَى عزیز من نیت خود نیکو کن

واسمع

که حق تعالی مطلع است بر اندیشه و نیت تو و عالم السر والخفیات است می بیند و می
داند و درین درگاه با ادب باش و از حضرت او شرم دار و از حق شرم داشتن

حکایت در روضه خلد می آرد که در مجلسی که نرگس بود نوشیروان عادل
فسق نکردی و گفتی که این دو چشم بینایی ماند شرم دارم که در نظر نرگس نظر
بشوخ چشمی بگشایم و معصیت کنم بجایی که در نظر ریحان بی جان فسق نمیکند
و شرم میدارد تو با دعوی آشنائی ولاف محبت از نظر بی حد قدر حق شرم
دار و اندیشه کن و یاد آر که ترا در موقف حساب بدارند و کرده های ترا یکایک
پیش تو آرند قوله تعالی يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ زهی شرمساری
و خجالت دران روز در شرح اسماء الله می آرد که فردای قیامت خطاب آید که
کیست که گناه نکرده و گناه نیندیشیده در فضای صحرای قیامت کس نماند الا سر
در پیش افکنده مگر یحیی معصوم که سر بر آرد ندا رسد که یا یحیی أَنْتَ لَمْ تُذْنِبْ أَلَمْ تَهُمَّ
غمناک که چون این خطاب بشنود او نیز سر در پیش اندازد و در کیمیا می آرد
که حبشی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله از من گناهان بسیار
در وجود آمده مرا توبه باشد رسول علیه السلام فرمود که باشد حبشی روان
شد بعد ازان برگشت و گفت یا رسول الله آن زمان که من این گناهان میکردم
خداوند میدید فرمود که میدید حبشی چون دانست که حق تعالی میدید نعره زد
و جان بداد بیت آنها که ز من خدای من می بینند * کافر بینند بصحبتم

ننشینند

ننشینند * که قصه خود بیش سگی بر گویم * سگ دامن پوستین ز من در
چینند * و هم در کیمیا می آرد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که چون
روز قیامت شود حق تعالی گروهی از امت من پر و بال آفریند تا بهشت
برند فرشتگان گویند شما حساب و ترازو و صراط همه را دیدید ایشان گویند
ازین همه هیچ یک ندیدیم گویند شما از امت کدام پیغمبرید گویند ما از امت حضرت
محمدیم صلی الله علیه وسلم فرشتگان گویند عمل شما چه بود در دنیا که این
همه کرامت یافتید ایشان گویند ما را دو خصلت بود یکی آنکه در خلوت نیز از خود
خود شرم داشتیم که معصیت کنیم دیگر آنکه راضی بودیم برزق اندک که حق تعالی
ما را دادی ملایکه گویند حق است شما را کرامت ازین دو وجه در حدایق الحقایق
می آرد که حیا بر دو نوع است حیاء رب از کرم و حیای بنده از ندم و حیا از حق بمعنی
منع است قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ ای لا یمنع و در بعضی
اخبار آمده است که خداوند تعالی فرمود که بنده من بخوانی مرا من شرم دارم که رد
کنم دعای ترا و تو عاصی میشوی و من پس شرم نداری از من و در بعضی کتب
الهی آمده است که بنده من شرم نمیداری از من روی از من می گردانی
و روی بغیر من می آری نمیدانی این را که وسیلت بندگان بسوی منست
و وسیلتی نیست بندگان را بغیر من پس کجا میروی بنده من باب مفتوح است
از برای تو و عطای من مبذول مر ترا و من اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین

ام پس فرزند ترا که برگزینی بر من غیر مرا در زبور داود است علیه السلام که بنده
من روی از بندگی من مگردان که مرا چون تو بسیار است اما ترا چون من
جز من کسی دیگر نیست حکایت در منزهة النواظر می آرد که زنی پارسای
در راهی میرفت جوانی پیش او رسید زن پس باجمال بود جوان را
دل در بند او شد گفت ای سرپوشیده دلم بتو مشغول شد توانی که ساعتی
مرا باشی گفت بلی ولیکن جای باید خلوت که کسی ما را نه بیند جوان گفت
مرا جای خلوت هست زن با آن رفت چون بخانه خود برد در خانه رفتند
و در خانه محکم کردند زن گفت ای جوان نگفتم که جای رویم که کس ما را نه بیند
جوان گفت اینک در خانه بسته است زن گفت ای جوان اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ
یَرَیٰ جوان چون این آیه بشنید بلرزید و نعره بزد و بیهوش شد و زن
از خانه بیرون رفت مدتی برآمد این زن بر در سرای آن مرد گذر کرد مردم
را در آن سرای میر فتند بپرسید که این سرای از آن کیست و این مردم چرا
در میروند گفتند این سرای آن زاهدیست که سبب توبه وی این آیه بود اَلَمْ
یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ یَرَیٰ حکایت در روضة الخلدی می آرد که رئیس بصره را باغی
بود چنانکه حکام را می باشد روزی بباغ در آمد زن باغبان پس باجمال بود
دید چنانکه گل از رشک رخش پیراهن بر تن قبا می کرد و غنچه خنده اش
زهد زاهدان را هبا می کرد باغبان را بهانه از باغ بیرون فرستاد و زن را

گفت

گفت درهای باغ را دربند زن دانست که با او قصد بدی دارد لحظه در پس
درخت پنهان شد و باز آمد و گفت درها بستم اما یک درمانده هر چندی کنم
نمی توانم بست گفت آن کدام در است گفت آن در که خداوندی می بیند مرد
چون این سخن بشنید پشیمان شد و توبه کرد و بخانقاه درویشان رفت
و یکی از دوستان حق گشت حکایت عبد الله عمر رضی الله عنهما در راهی
میرفت غلامی را دید که گوسفندان نگاه میداشت گفت ای غلام یکی از
گوسفندان بفروش غلام گفت این گوسفندان از آن من نیست من شبانم
عبد الله عمر گفت این هیئت بیا تا در امانت او را امتحان کنم گفت ای غلام
یکی بفروش و خداوند گوسفندان را بگوی گرگ ببرد غلام تبسمی کرد و گفت
فَاَیْنَ اللّٰهُ پس خداوند کجاست یعنی خداوند غافل نیست میداند و می بیند
قوله تعالی وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ و قوله وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا كُنْتُمْ
تَكْتُمُوْنَ بیت آنها که ز من خطای یکی بینند ٭ کافر بینند بصحبتم ننشینند ٭ گر
قصه خود پیش سگی برگویم ٭ سگ دامن پوستین ز من درچینند بیت
ای در همه نفس صد گنه از من دیده ٭ در فضل و کرم پرده گناهمن ندریده
ای من بتر از هر که بعالم بتر است ٭ وی لطف تو از من بتر ام زیده ٭ الهی رحمت
بی علت که برما رحمت فرمای و هر چه دیدی نه پسندیدی بکرم از ما در گذار و صلی
الله علی محمد و آله اجمعین فصل چهارم در بیان آنکه حق تعالی متکلم است

بکلام ازلي و آفریدکاري صفت اوست و همه چیز بخواست وي است بدانکه
کلام حق تعالی صفتیست ازلي قایم بذات وي و از جنس حروف و اصوات
نیست یعني آواز نیست نه پارسیست و عربي و سریاني نیست الا آنکه مخلوقات عبارت می
کنند از وي بعبارات مختلفه خلاف معتزله را که گویند کلام خداوند مفردات
بزبانها قرا محفوظ است در صدور و حفظ مکتوبست در مصاحف بر حقیقت قرار
اصوات قاریان است و نغمات ایشان و حفظ صفت حافظ و محفوظ کلام
خداوند تعالی است و قراءت مخلوق و کلام خداوند نامخلوق چنانکه در امالي
میگوید و هما القرآن مخلوق تعالی کلام الرب عن جنس المقال هر کس که قرآن
را مخلوق گوید کافر گردد و در تفسیر عباسي می آرد بدرستیکه جبرئیل علیه السلام
آوازي شنید که دال بود بر کلام حق و آنچه حق تعالی خواسته بود و حق تعالی
با موسی سخن گفت وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا از موسی علیه السلام سوال کردند که تو قوله تعالی
چه دانستی که حق تعالی با تو سخن گوید گفت سخن مخلوق از جانب و جهات شنوند
کلام او از غیر جهات و جواب شنیدم دانستم که سخن خداوند است و وعده و و
عیدي که حق تعالی از آن خبر داده همه حق است و صدق عمل بهر چه فرموده موجب
ثوابست و ترک آن موجب عقاب در حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم فرموده هر کس که میخواهد که با خداوند سخن میگوید گو نماز گذارد و هر کس که میخواهد
که خدای یا دی سخن گوید گو که قرآن خوان خوشا وقتي که بنده میگوید و خداوند

می شنود و خوشا وقتی که خداوند میگوید و بنده می شنود حکایت
در حاوي امام رافعي میگوید که در حدیث است که داود بن رشید از مجاعه
بن الزبیر روایت می کند که در آمدم بر حمزه که یکي از قراء سبعه است دیدم
که می گریست گفتم چه چیز گریانید ترا گفت چگونه نگریم بدرستیکه در خواب چنان
دیدم که عرض کردند مرا بر خداوند عز و جل فرمان آمد که یا حمزه اقرأ القرآن
چون این خطاب شنیدم برجستم فرمان رسید که بنشین بدرستیکه من دوست
میدارم اهل قرآن را بخواندم رسیدم تا بسوره طه گفتم طُوًى وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فرمان
آمد که بیان کن گفتم طُوًى وَأَنَا اخْتَرْتُكَ پس بخواندم و رسیدم بسوره یس گفتم تنزیل
العزیز الرحیم یعني برفع لام گفت مرا که تَنزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ با همچنین خواندم من
من که خداوندم و همچنین خوانند حملهٔ عرش و همچنین میخوانند مقربان بفتح لام
جلی فرمان آمد که احسنت یا حمزه فرمود تا سواري بیاورند و در دست کردند
فرمود که این از براي قراءت تو بود قرآن را پس فرمان شد تا کمري بیاوردند و بر میان
من بستند فرمود این از براي صوم تو بود پس فرمود تا تاجي بیاوردند و بر سر
نهادند فرمود باین با قرار تو قرآن را مردمان الامم تنزیل فاني انزلته تنزیلا
امام شاطبي در حرز الاماني میگوید در نعت حمزه بیت وَحَمْزَةُ مَا أَزْكَاهُ مِنْ مُتَوَرِّعٍ متورع
إِمَامًا صَبُورًا لِلْقُرَانِ مُرَتِّلَا رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً و بعضي دیگر از فضل قرآن
و قرآن خوانان در فضل ایمان آورده اند در کتابها بجاي خود انشاء الله پس باید که قصد

کنی و باور داری که کلام خداوند محدث و مخلوق نیست هر کس قران را مخلوق گوید
کافر گردد حکایت در نزهة النواظر می آرد که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه
گفت همسایه داشتم گبر نام او بهرام مجوسی از دنیا بیرون رفت اورا بخواب
دیدم در درکِ اسفل دوزخ گفتم یا بهرام دانم که درین درکِ اسفل مانده از بهر آنکه بخدا
تعالی و رسول ایمان نداشتی لیکن خبر کن مارا از آن کسانیکه سر از گریبان
اسلام بر آوردند و خود را بحلیه اسلام متجلی داشتند با تو همجلس درین گرفتار
هست یا نی گفت بلی آنکسانیکه گفتند قران مخلوق است فرود تر از من بجو هستند
و عقوبت ایشان باضعاف عقوبت ماست بآن اعتقاد بد که در حق قران داشتند
که قران مخلوق می گفتند حکایت آورده اند اول کسی که این حکایت
آشکارا کرد جعد بن درهم بود خالد بن عبد القسری که امیر واسط بود اورا گرفت
و حبس کرد چون روز عید اضحی شد بمصلای عید آمد و نماز عید بگذارد و بر منبر رفت
و خطبه بلیغ بگفت و در آخر خطبه گفت معاشر المسلمین دانم که هر کس از شما تقرب
میجوید بحضرت حق تعالی بقربانی تقبل الله منکم اضحیتکم و بارک فی اضحیتی فانی
اتقرب الی الله بذبح جعد بن درهم فانه یقول ان الله لم یکلم موسی تکلیما فانه یقول
یقول کذب ولم یکلم ومن کذب الله تعالی فهو کافر و از منبر فرود آمد و اورا ذبح
کرد بعد از وفات وی اورا بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت گناه
بسیار داشتم خداوند تعالی همه را بیامرزید و بر من رحمت کرد و گفت گناه تو در کار

اعتقاد

اعتقاد نیک تو کردم و قربان کردن مبتدعی را از تو بهزار قربانی قبول کردم
و ترا شایسته بهشت و دیدار خود گردانیدم صاحب روضه خلد درین معنی خوش
می گوید بیت روز عید است چو دست تو بقربان نرسد تیغ بردار و بکش از
سر دین بدکیشی ظالمی را بکشی مژده قربان یابی گر بزیی را بکشی کم نبود از میشی
پس اورا متکلم دانی لم یزل و گویی کلام وی صفت وی است و از نیست
منکر نشوی کتابهای ویرا چنانکه کافران شدند مخلوق نگویی چنانکه معتزلیان
گفتند و حادث نگویی چنانکه کرامیان دانستند و چون ایمنی و دل یابی بدین
که اعتقاد کنی که آفریدکاری صفت خداوند است و عالم و هرچه در عالم است همه
آفریده وی است و هرچه آفرید چنان آفرید که از ان نیکوتر نباشد حجة الاسلام
غزالی رحمة الله علیه در کتاب زاد الآخره می آرد که عقل همه عاقلان در هم زنند
و اندیشه کنند تا وجهی آرند زیادت از آنکه آفریده است نتوانند و آنچه اندیشند
که بهتر از این می باید خطا کنند و از سر مصلحت و حکمت آن غافل باشند مثل
این چون مثل آن نابینا باشد که در سرای میرود و هر قماشی بر جای خود باشد
و او نه بیند چون بدان افتد گوید چرا آن درین راه نهاده اند و او خود بر راه
نباشد ولیکن او راه نمی بیند و حق تعالی آفریدگار اعمال بندگان است بقوله
تعالی والله خلقکم وما تعملون و در اربعین سلمانی می آرد که حق تعالی آفریده
کار اعمال بندگان است بیت آنچه کوشست و آنچه ایمان است آنچه طاعت و

آنچه عصیان است ٭ چنانکه معتزلیان گفتند خدای تعالی اجسام آفرید و بس
افعال بندگان می‌آفرینند و خود بوجود می‌آرند و این غلط و دروغ است
ابوبکر واسطی می‌گوید فرعون دعوی خدایی کرد بصریح چنانکه گفت انا ربکم الاعلی
باز معتزله همین دعوی کردند بکنایت گفتند که خالق افعال خودیم هرچه خواهیم
بکنیم در آفرینش شرکت دعوی کردند و این صفت خداوند است و بدانکه بنده
را فعل است و اختیار طاعت و معصیت و معروف و منکر فعل بنده است و اختیار
بنده است هرچند آفریننده آن خداوند است نه چنانکه جبریان گفتند که بنده
را فعل نیست و اختیار کو نیست جبری گوید همه از حق است فعل و اختیار بنده نفی کرد
معتزلی از بنده دید تخلیق و ایجاد از خدا نفی کرد موحد سنی گفت بنده را فعل و
اختیار است از خدا و نه تخلیق و ایجاد است و همه قرآن بر مذهب سنیان السنت و
قوله تعالی ایاک نعبد و ایاک نستعین فرمود بگوئید ای بار خدای ما ترا می‌پرستیم
و معونت از تو میخواهیم پس فعل عبادت از تو آید و توفیق و معونت از خداوند
هدایت کننده مومنان است گمراه کننده کافران است چنانکه توفیق مطیعان
ازوی است خذلان عاصیان نیز ازوی است حبیب درماندگان است نعم الوکیل
افتادگان است پناه نیازمندان است **مناجات** ای بدرماندگی همه پناه همه ٭
کرم تست عذرخواه همه ٭ بطفیل همه قبولم کن ٭ ای امین و الاه همه ٭ قطرهٔ
ز آب رحمت تو بس است ٭ شستن نامه سیاه همه ٭ گنه ما فزون ز حد و قیاس ٭

عفوت

عفوت افزون تر از گناه همه ٭ خسرو از تو پناه می‌طلبد ٭ ای پناه من و
پناه همه ٭ قبول کننده توبه بندگان است آمرزنده گناه عاصیان است
از نیست هست کننده و از عدم بوجود آرنده خداوند است بنده باید که منقاد
حکم او باشد **موعظه** هر که با آفریدگاری او را شناخت حق آنست
که از غیر او روی بگرداند بلکه خود را نیز از پیش روی معامله یکسو نهد که نشان
اخلاص و عقیده نیکو این است قوله تعالی وَاعْبُدُوا اللّٰهَ وَلَا
تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا مجاهد میگوید در معنی این آیت قوله تعالی اِنَّ
اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ
لِمَنْ يَّشَاءُ لِمَنْ اَحَبَّ شَيْئًا اَشْرَكَهُ **بیت** ترا نیم جو هستی
باقیست ٭ جو شرک میکنی بر وحدت انکار ٭ هر که هستی آورد هستی دید
و هر که مستی آورد هستی یافت ٭ **رباعی** هر که او دعوی هستی میکند
انکار است پرستی میکند تا تو باشی در میان باشد دوئی ٭ آخر ای مسکین
حجاب خود توئی ٭ گوئی گنهم نیست که پیوسته مطیعم ٭ هستیت گناهیست که
او چون گنهی نیست ٭ حجاب تو از هستی تست چون از میان برداشتی
بحق واصل شدی **سخن** ابن عطا می‌گوید من علامات القرب رفع الحجاب
بین القلوب و بین عالم الغیوب قوله تعالی وَاِذَا سَاَلَكَ عِبَادِیْ
عَنِّیْ فَاِنِّیْ قَرِیْبٌ قوله تعالی وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ **بیت**

یار نزدیکتر از من بمنست :: وین عجب بین که من از وی دورم :: چه کنم
با که توان گفت که اوست :: در کنار من و من مهجورم شعر اري الشمس منّي
قريباً :: ولكن في تناولها بُعدٌ :: احمد بن ابي الحواري از ابو سليمان داراني
سوال کرد که نزدیکترین چیزی که تقرب جویند بنده بخداوند آنست که دریابد
از دل خود این را که نمیخواهد از دنیا و آخرت الا او را بیت اذا احببتُ لا اسلو
وان اهملتُ لم اقطع :: وان عاتبني ناسٌ تصاممتُ فلم اسمع :: يقول الناس
مجنونٌ :: تري هذا الفتي يصرع :: بحل قد تداوينا فقربي منك لي انفع :: آفریده
کاری صنعت خداوندست صورت انسان را نیکوترین نیکوتران نگاشت قوله
تعالی وصوّرکم فاحسن صورکم هفت قبه خضرا بر خورشید و نجوم متلالی بر مثال درر
و لآلی مزین کردانید و هفت دایره عنبر اکستر و خورشید منور و ماه مدور در وجود
آورد و پاکان علوی و ارواح سماوی بسیارند لیکن کار این آب و گل دیگرست
هر کجا سایه دولت آدمی افتاد کسی را دعوی تقدیم نماند ای ساکنان زاویه
قدس اینها آب و گل اند اما سینه ایشان سکینه اسرار ماست بیت اعجوبه
که احسن تقویم وصف اوست :: آیینه صنایع جام جهان نمای :: و چون او را
بآفریدگاری بشناختی و باور داشتی باید که بشناسی و باور داری که تقدیر نیکی
و بدی همه از خداوندست عز و جل و معنی تقدیر آفریدنست یعنی خیر و شر و نفع و ضرر
ایمان و طاعت کفر و معصیت سعادت و شقاوت همه بمشیت و ارادت اوست در ازل

میگوید

جنید ابو سلیمان بگریست و گفت نزدیک ترین چیزی که تقرب جویند بخداوند

میگوید شعر نريد الخير والشر القبيح :: ولكن ليس يرضي بالمحال :: یعنی ایمان
و طاعت برضای اوست و کفر و معصیت برضای او نیست قوله تعالی ولا
يرضي لعباده الكفر و لیکن محالست که بخواست او شود و باشد هر چه خواست
کرد و هر چه خواهد کند هیچکس را بروی چون و چرا نرسد قوله تعالی لا يُسئل
عما يفعل وهم يُسئلون و چون خداوند تعالی تقدیر کرد که احوال آدمی بعضی
سبب سعادت بود و بعضی باعث شقاوت و آدمی آن از خود نتواند شناخت
بحکم فضل و رحمت خویش پیغمبران را بیافرید و بفرمود تا کسانی را که در ازل
بکمال سعادت ایشان حکم کرده بود ازین حکم آگاه کنند تا هیچکس را بر خداوند
حجت نماند پس آخر همه محمد رسول صلی الله علیه و سلم را بخلق فرستاد
تا راه سعادت و شقاوت بر ایشان آشکارا کند و او را خاتم انبیا کرداند.
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس وی را قضا و تقدیرست چنانکه
قدریان گفتند و اینهمه را نفی کردند خبر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت
می کند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود که چون جمع کند خداوند تعالی
خلایق را در روز قیامت بفرماید منادی را تا ندا کند ندایی که اولین و آخرین
بشنوند و آن ندا این باشد که کجا اند خصمان خداوند پس برخیزند قدریه پس
حق تعالی امر کند تا ایشان را بدوزخ اندازند و اصل بندگان بر خداوند و نسبت
آن قضا کنند بر بندگان که خود خواهد اگر نیک آید و اگر بد ایشان را ثواب داون

پس برخیز

مطیعان از فضلست و عقوبت کردن اهل عقوبت را از عدلست نه چنانکه معتزله
گفته‌اند اصلح بندگان بروی واجبست و ثواب دادن مطیعان بروی لازم
دلهای بندگان از میان رنج و راحت میدارد عیسی را علیه السلام فرمان آمد
که ای عیسی من که خداوندم بر احوال بندگان خود داناترم إِنِّي أَدْرَى بِأَمْرِ عِبَادِي
وَعِلْمِي بِفِعْلِهِمْ إِنِّي عَلِيمٌ خَبِيرٌ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ بیت صلاح جمله میداند
بحکمت ملک میراند ‌ جز آمنا و صدقنا مگو گر دین داری حکایت یکی
از بزرگان میگوید الهی ایوب علیه السلام را بلا فرستادی و او در آن بلا
صبر کرد و او را نِعْمَ الْعَبْدُ خواندی قوله تعالی إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ خواندی
قوله تعالی وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ خداوندا چون تو قادری
که بنده را در حال نعمت چنان داری که او نعم العبد باشد من این حال میخواهم
مرا نعمت ده و چنان دار که از من راضی باشی که مرا تحمل بلا نیست الهی بلاهای
آخر الزمان را از ما مسکینان بگردان و نعمتهای خود را بر ما باقی و پاینده
دار فصل پنجم در بیان آنکه حق تعالی را مثل و مانند نیست و از همه عیبها و
نقصانها پاکست بدانکه حق تعالی ذاتیست موصوف بصفات کمال و منزه
از نقصان و زوال او بکس نماند و کس باو نماند لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ بیچون و بیچگونه است یعنی بی شکل و بیرنگ است و او در ذات خود جسم
نیست و جوهر نیست و عرض نیست و ویرا بمکان حاجت نیست و ویرا هیچ کالبد و

سلیمان را علیه السلام
ملک دادی و او در آن
نعمت شکر کرد و او را نیز
[illegible] نعم العبد

آمدن

آمدن فی و صورت و چگونگی و چندین راه در وی راه نی هر چه در خیال و خاطر
آید از کمیت و کیفیت از آن همه پاکست و آنچه صنعت آفریدگاری وی است
و او بصفت هیچ آفریده نیست و منزه است از صفات حدث و او را مثل و مانند
نیست و از همه عیبها و نقصانها پاکست بلکه هر ذره از ذرات کاینات دلیلست
بر هستی و یگانگی وی شعر ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد امام
جعفر صادق رضی الله عنه میگوید هر کس گوید که خدای تعالی بر چیزیست یا
از چیزیست وی کافرست زیرا که اگر بر چیزی بودی برداشته بودی و اگر از
چیزی بودی نو خواسته بودی و خدای تعالی از اینهمه منزه است نقلست
که روزی عبد الله بن مبارک مروزی رحمة الله علیه در راهی میرفت کودکی
را دید که گوسفندی چندی در پیش کرده بود و شبانی میکرد خواجه را بر وی
رحم آمد گفت بیچاره که در خوردی شبانی کند در بزرگی بعبادت و معرفت
حق تعالی چگونه رسد خواجه با خود گفت بروم و او را در خداشناسی مسئله تعلیم
کنم نزدیک کودک آمد و گفت ای کودک خدا را می‌شناسی کودک گفت بنده چگونه
خداوند خود را نشناسد گفت خدا را بچه می‌شناسی گفت بدین گوسفندان
خود خواجه گفت خدا را بگوسفندان چگونه شناسی گفت این گوسفند چندرا
بی شبان کار برنمی‌آید نگاه بانی باید که آب و علف دهد از گرگ و تلف نگاه
دارد دانستم کون و مکان و انس و جان و این حیوانات و جانوران

واین مرغان بران بی نگاه‌بانی نبود و آن نگاه‌بان که ویرا قدرت نگاه
داشتن چندین هزار انواع مخلوقاتست جز الله تعالی نباشد پس بدین گوسفندان
خدایرا بشناختم گفت خدایرا چون شناسی گفت بچون شناختم گفت
بیچونش بچه دانستی گفت هم بدین گوسفندان گفت چگونه بود معنی این سخن
گفت من شبان و نگاهبان ایشانم و ایشان در حفظ و تصرف من اند هر چند
نگاه می کنم نه ایشان بمن می مانند و نه من بدیشان دانستم که چون شبان
بگوسفندان نمی ماند خدای تعالی نیز به بندگان نمی ماند لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ
البَصِیرُ خواجه گفت نیکو گفتی از علم چیزی آموخته یا نی کودک گفت من درین بیابان
تحصیل چگونه توانم کرد خواجه گفت آخر چه آموخته بگو گفت سه علم آموخته‌ام علم
دل و علم زبان و علم تن خواجه گفت این چه بود که من نشنیده‌ام گفت علم دل
آنست که مرا دلی داده و محل معرفت و محبت خود گردانیده تا بدین دل ویرا
بشناختم و هرچه محبت اوست در دل خود جای دهم و هرچه مخالف محبت اوست
از دل خود باز دارم و ازان دور باشم و علم زبان آنست که مرا زبانی داده و
محل ذکر خود گردانیده تا هرچه یاد اوست بر زبان رانم و هرچه یاد او نیست زبان
ازان نگاه دارم و ازان دور باشم و علم تن آنست که مرا تنی داده است
و محل خدمت خود گردانیده تا هرچه خدمت اوست بجای آرم و هرچه خدمت وی
نیست از تن خود دور دارم و ازان دور باشم خواجه گفت ای پسر علم اولین

و آخرین اینست که تو مرا آموختی آنگاه گفت ای پسر مرا پندی ده گفت ای خواجه
مرد دانشمند سروری می نمایی اگر علم از برای رضای او آموختی طمع از خلق
بردار و اگر از بهر دنیا آموخته طمع از بهشت بردار رباعی دین و دنیا بهم نیاید
راست ٭ عارفانند زهر دو یکسوی ٭ در دو قبله نماز نتوان کرد ٭ یا ازین
سوی باش یا آن سوی ٭ ای پسر عمر ضایع کرده چندین سال از عمر گذشت
در طلب حطام دنیا بودی وقت نیامد که یکبار طالب رضای او شوی در ملک و
ملکوت تفکر و تامل نمای بنگر که کودکی را چه معرفت و نجابت بوده است فصل
می آرد که در کلام صبیان و نجابت ایشان که وهب بن منبه رضی الله عنه
گفت در شام شش کودک را دیدم که با یکدیگر بازی می کردند و بر یکدیگر مباهات
می کردند یکی ازیشان گفت خداوند پروردگار منست کیست از من عزیزتر
کودک دویم گفت محمد رسول الله پیغمبر منست کیست از من شریف‌تر کودک سیم گفت
اسلام دین منست کیست از من با فخرتر کودک چهارم گفت کعبه قبلهٔ منست کیست
از من راه راست یابنده‌تر کودک پنجم گفت قرآن امام منست کیست از من توانگر
تر کودک ششم گفت مومنان برادر من اند کیست از من بزرگتر وهب میگوید
هرگز ندیدم مفاخرتی ازین نیکوتر و چون بحضرت حق تعالی بموسی کلیم صلوات
الرحمن علیه ای موسی بدرستی که منکه خداوندم دوست میدارم کودکان را
از برای آنکه ایشان نمی شکنند عهد مرا و ذخیره نمیکنند چیزی را از برای

بامداد و خود و حد نبیرند با هیچکس و شکایت نمیکنند از من بسوی خلق از من یکی
از حکما میگوید در کودکان شش خصلت است از خصال انبیا و بدلا یکی آنکه چون
بیمار شوند از خداوند شکایت نکنند بسوی خلق دویم چون با یکدیگر بنشینند
کینه از یکدیگر در دل نگیرند سیم آنکه مذهب سخاوت دارند چهارم آنکه مذهب
توکل است در ایشان پنجم آنکه چون از ایشان چیزی بر سند راست گویند
ششم آنکه باشد که بسی ترسند و آب در دیده کان آرند نقلست که روزی
کودکی مر امام حسن بصری را رحمة الله گفت یا باسعد مغرور مشو بکثرت مردمان
که در گرد تو اند و فرح مکن بسخنی که بگویی و حذر کن از اندیشه بد که خداوند بر سر
تو مطلع است و شرم دار که خداوند نزدیکست بتو و بترس از خداوند که بر تو قادر
است حسن چون این سخن بشنید گریان شد حکایت مالک دینار را
رحمة الله دختری بود چهار ساله روزی گفت ای پدر ظاهر خود را آراسته
کرده از برای مردمان باطن خود را بیارای از برای خداوند مالک گفت
زیادت کن گفت معروفی در زمین معروف کردان خود را در آسمانها حکایت
اصمعی میگوید بگذشتم بقبیله از قبایل عرب دو کودک بازی میکردند و عتاب
با یکدیگر یکی مر دیگری را گفت کل ذنب لک مغفور سوی الاعراض عنی یعنی
هر گناه که ترا باشد عفوست جز اعراض و روی گردانیدن از من که عفو نیست
موعظت ای کسی که لاف محبت میزنی از دوست اعراض مکن که در مذهب

میکردند

عاشقی

عاشقی این گناهی است که عفو نکنند بیت اندر ره عاشقی بجز عشق
در مذهب عاشقان گناه است بر دار ز راه خویشتن را بود تو ترا حجاب
راه است بغیر مشغول مشو با غیر انس مگیر تا مهجورت نکنند حکایت
در کیمیای آرد که عابدی بود در بنی اسرائیل که شب و روز نماز کردی نماز او
باز بر درخت بود که آنجا مرغ خوش آوازی بانگ میکرد و برسول آن روزگار
وحی آمد که عابد را بگوی که بمخلوق انس گرفتی درجه از تو بیفتاد که هیچ عمل
در آن نتواند رسید شیخ ابو سعید قدس سره میگوید من تسکن الی
شیء دون الله تعالی فهلاکه گروهی در انس بدرجه رسیده اند که اما
در نیمه سرای افتاده ایشان در نیمه دیگر ندانسته اند حکایت سلطان
العارفین میگوید یکذره حلاوت معرفت در دلی بهتر از هزار قصر در فردوس
اعلی علیین که بچه بازی مانی و از که بازی مانی بنگر که محبوب تو کرا ای دوست
می کند دوست با تست هر کجا هستی قوله تعالی وهو معکم اینما کنتم نقلست
در رساله امام قشیری رحمة الله می آرد که ابن شاهین از جنید پرسیدم که معنی
مع حبت تا میگوید وهو معکم اینما کنتم گفت بر دو معنی بود آنچه بحق انبیا است بود بار
نگاهداشت و نصرت و عصمت بود انی معکما اسمع واری و آنچه بحق عامه بود بمعنی
علم و قدرت و احاطت بود همه در قبضه قدرت وی میکردند بعلم وی و بمشیت
وی هر چه در عالم است همه در زیر عرش است و عرش زیر قدرت او مسخر است

جای گاه

وعرش محامل و بردارندهٔ وی نیست بلکه عرش و حملهٔ عرش برداشتهٔ لطف
و قدرت او بند امروز هم بدان صفاتست که در ازل بود پیش از انکه عرش نبود
ابد هم بران صفت خواهد بود که تغیر و گردش را بوی و صفات وی راه نیست
عرش و کرسی وی را مکان نبود چنانکه کرامیان میگویند بعضی گفتند بر عرش
است ایستاده و بعضی گفته اند نشسته و بعضی گفتند پای بر کرسی او نهاده و این همه
باطل و محال و خطا گفتند بوی در هیچ جا ما ازل و تمکن نیست چنانکه معتزلیان
گفتند وی در مکان است و نیز در رساله امام قشیری رحمه الله می آرد که امام
ابوبکر بن فورک گفت ابوعثمان مغربی از من سوال کرد که اگر سایل گوید معبود
کجاست چه جواب گویی گفتم گویم هم آنجا که ازل در لامکان گفت اگر گوید در ازل
کجا بود چه گویی گفتم گویم هم آنجا که اکنون است یعنی چنانکه بود و مکان نبود هست
و بمکان او را حاجت نیست گفت شیخ از من بپسندید و پیرهن در تن بیرون کرد و
مرا داد نقلست می آرد که شیخ ابوالحسن اشعری رحمه الله میگفت العرش
سقف الجنان لا مستوی الرحمن والکرسی موضع القدم والسمٰوات معدن الملک
لا مسکن الملک قبل ان یکون المکان کان وهو الان علی ما کان استواءه
سلطانه و محبته رضوانه و ضحکه غفرانه و عینه شهوده و وجهه وجوده فمن لم
یعتقد فالمنعم معبوده قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی این آیتیست
که بسیاری از طالبان در دریای ضلالت غرق شده اند و بوی معنی آن تمام

لا اصنوع القدم
وضع القدم بدل

جان

جان ایشان نرسیده است و استوا در قرآن مجید بچند معنی آید در تفسیر مدارک
و غیر آن میگوید درین معنی که استوی است در تفسیر مدارک می آرد که استوی
بمعنی اقبالست بقول فرّا و ابوالعباس و زجاج الرحمن علی العرش استوی
ای اقبل علی خلقه بعد خلق السموات والارض و بقول باقی ائمه تفسیر
استوا بمعنی استولی است کما مر و قیل غیر ذلک قال الشاعر قد استوی
بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق ای استولی بعضی گفته اند که
معنی آنست که هیچ مخلوق از عرش عظیمتر نیست چون وی در تحت قهر و قدرت
باشد فما دونه اولی قول دیگر آنست که حق تعالی عرش را بیافرید عرش از
هیبت حضرت جلال می لرزید فرمان آمد قلم را تا اسم الرحمن بر عرش نوشت
قرار و آرام گرفت اینست که حق تعالی از آن حال خبر داد که الرحمن علی العرش
استوی در تفسیر سورآبادی می آرد که مردی از مالک بن انس رحمة الله علیه سوال
کرد از معنی استوا گفت الاستواء معلوم والایمان به واجب والکیفیة مجهولة
والسوال عنه بدعة و انی لاراک رجلا ضالا و لو عدت الی هذا الامر لامرت بضرب
عنقک سورآبادی میگوید الرحمن علی العرش استوی قرآنست اقرار
که اقرار بدان ایمانست بیت تاویل مجو که علم او پنهانست تعطیل مکو که
نفی را مانست مقری و مگاه انچه در قرآنست برخوان و بدانکه انچه او
گفت آنست نکته از پیر هراة خواجه عبدالله انصاری رحمه الله سوال

درتفسیر

کردند از نزول استوی فرمود نزولی که از کرو بیان در غیب است اگر عبد الله
نداند چه عیب است در تفسیر سور آبادی و غیر آن از تفاسیر می آرد که حق تعالی
هفت جای استوا در قرآن یاد کرده است یکی در سوره اعراف قوله تعالی
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
دوم در سوره یونس علیه السلام إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ سیم در سوره رعد در آنجا که اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ چهارم در سوره طه الرَّحْمَٰنُ
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ پنجم در سوره فرقان ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَٰنُ ششم
در الم تنزیل اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ
اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ هفتم در سوره حدید هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ در تفسیر سور آبادی می آرد که سه آیتست در قرآن
که خبر محض است عقل و توهم را در آن هیچ مجال نیست بر ظاهر آن بباید گذاشت
و تاویل نباید جست یکی آیت اتیان و مجی است قوله تعالی وَجَاءَ رَبُّكَ دوم
ید است لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ سیم آیت ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ در کتب کلامی می آرد که
استوا معلوم است و کیفیت وی مجهول و آن حدیث که إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ مِنَ
السَّمَاءِ الدُّنْيَا عِنْدَ الْأَسْحَارِ یعنی صفتست نه بمعنی انتقال و این که فرمود خلق
آدم بيده لا بيد قدرته بل بيد صفته و واجب آنست که همچنین اعتقاد کنند در

دوم در سوره یونس
ان ربکم الله الذی
خلق السموات والارض
فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش

متشابهات

متشابهات فلا تقاس فیها شیخ بزرگوار تاج الدین اشنوی قدس سره
در کتاب غایة الامکان خود آورده است که مقصود از لفظ استوا دوام
ظهور است بی احتجاب و مثل استوا حق بر عرش همچنان است که استواء
آفتاب در نیم روز چه آفتاب در نیم روز و غیر نیم روز حال او یکسان است
ولیکن محتاجان نور بهره تمامتر از نور او در وقت استوا می یابند همچنین
ذات و صفات حق پیش از استوا بر عرش و پس از آن در قدس و نزاهت
و کمال یکسانست و با استوا هیچ تغیر بدو راه نیافت الا آنکه نصیب محتاجان
از وجود و جود او بعد از استوا تمام شد حکایت سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سره میگوید گفت و کوی و شبهه در معنی استوا بسیار
شد دل خود بعرش فرستادم بیت دوش از سر اشتیاق و از درد
بسی بر تاخت دل خسته که تا جا هستی : عرش را دیدم که ز ارمیکفت
الله ما فارغ و تهی بماد بسی : گفتم ای عرش از ذات پاک او چه
خبر داری عرش گفت بخدای که هزار بار از تو مشتاق ترم و عرش تهمت زده
بزبان حال میگفت بیت چون عود ز آتشم نگفت بدگو بی :
من سوخته و کسی دگر یافته بوی : ای بایزید اگر تراس نشان داده اند که وهو
معکم اینما کنتم ای برادر اگر تو نتوانی که بعرش روی و طواف کنی و بر کرسی
روی و نظاره کنی می توانی که در خود تفکر و تامل نمائی تا جلوه گاه عرش

نیز همچنان میدان بی نیازی که عرش در راه عزت وی ذره الیست و ذره
در راه حکمت او عرشی عرش را چه طاقت و تحمل جلال او باشد بیت
در جهت نی و عرش نی جا بش ❊ بزمان و مکان میالایش ❊ دست بر داشته
بسوی هوا کاسمانست قبله گاه دعا ❊ عرش از ذات پاک او همان خبر
دارد که فرش از تحت الثری همان خبر دارد که فرش از ثریا خبر دارد و ماهی همان
خبر دارد که ماه و شیخ سنائی در همین خوش میگوید بیت کی مکان باشد عرش
ز بیش و زکم که مکان خود مکان ندارد هم بر مکان آفرین مکان
چه کند آسمان گر آسمان چه کند و اسم بندگان بعظمت و کیفیت عرش
نمیرسد بکیفیت استوا بر عرش چگونه رسد در تفسیر سور آدمی آرد که مقاتل
گفت عرش خدایرا سیصد و شصت هزار قندیل است در قندیلهای دیگر خدا
داند جهت و هم بکیفیت قندیلی از ان نرسد بتفصیل کیفیت عرش چگونه رسد
و چون بکیفیت عرش نرسد بکیفیت استوا حق بر عرش کی رسد وما یعلم
تاویله الا الله ابن عباس گوید عرش خدایرا هزار زبان است بهر زبان
بلغتی خدایرا تسبیح می کند که این بدان نماند آن بدین نماند و مالک لغت
از ان ندانم مجاهد گوید عرش خدایرا شش هزار پایه است در میش هر پایه شصت
هزار شهرستان است در هر شهرستان شصت هزار قبیله است از روحانیان
که طرفة العینی از تسبیح ملک العرش نیا سایند کعب احبار گوید بر کنار

نور بسلسلهای
زین او بخته بهفت
مان نور فرشته زیبی
بجه ما یوبی است هم
قندیل است و

۱۹ ن

بمقصد

عرش خدای مار یست هفتصد هزار ساله راه بالای او سر ش از کیانی مروارید
سفید تنش از زر سرخ دو چشم از یاقوت دو گوش وی از زمرد سبز از بن
چشم او تا بدان چشم آن صد هزار ساله راه آن مار را چهل هزار بال است
هر بالی از گوهری از بالی تا بالی هزار ساله راه و او را و بنا بالی از یاقوت طول
آن سیصد ساله راه بر هر پری از بال او فرشته ایستاده با حربه از
جانور آن عرش بر او نشسته هزار شاخ است از شاخی تا بشاخی صد ساله راه
آن فرشتگان تسبیح میگویند خدایرا برفق تمام که اگر آن رفق نکنندی
در تسبیح از غلغله ایشان هفت آسمان بدر و فرشتگان هفت آسمان
هلاک شدندی وهب بن منبه میگوید که این زمین که ما بر ویم پانصد ساله
راه سطبری آنست زیر این زمین زمین دیگر است پانصد ساله راه سطبری
آنست همچنین تا هفتم زمین در جنب آسمان دنیا چون حلقه ایست در بیابانی
و آسمان دنیا در جنب آسمان دوم چون حلقه ایست در بیابانی و همچنین
تا بهفتم آسمان و هفت زمین و هفت آسمان در جنب افق اعلی چون
حلقه باشد در بیابانی و هفت زمین و هفت آسمان و افق اعلی در جنب کرسی
باشند چون حلقه ایست در بیابانی و این که یاد کردیم در جنب عرش چون
حلقه در بیابانی در حدیث می آید که عرش خدایرا سیصد و شصت هزار برج
است بعضی از زر سرخ و بعضی از نقره سفید و بعضی از زبرجد سبز و بعضی از یاقوت

سرخ هفتاد هزار حجاب ظلمت در پس آن اگر آن حجابها نبودی شعاع
نور آن بر جهانها همه عالم را براهم سوختی پس وقتی که روا باشد که ما کیفیت کرسی
بنه‌دانیم و کیفیت رفعت عرش بنه‌دانیم و کیفیت حملهٔ عرش بنه‌دانیم و کیفیت قنادیل
عرش بنه‌دانیم و کیفیت عظمت عرش بنه‌دانیم و کیفیت قوایم عرش بنه‌دانیم
و کیفیت دیدهٔ عرش بنه‌دانیم چه عجب که کیفیت استوا بر عرش بنه‌دانیم وَمَا یَعْلَمُ
تَأْوِیلَهُ اِلَّا اللّٰهُ این خود صفت عرش و عظمت وی بود صفت زمینها و تحت
الثری در تفاسیر می‌آرد از کلبی که گفت گسترانیده شد زمین بر آب
و آب بر ماهی و ماهی بر صخره و صخره بر شاخ گاو و گاو بر ثری و ثری
بر سر فرشته و دو قدم فرشته بر بال ریح و بشه بر دریا و دریا بر باد و باد
بر حجاب ظلمت و تحت حجاب ظلمت جز خدا کس نمیداند که چیست وما یعلم
تأویله الا الله الهی بعظمت و کبریای خود و بقدرت بر کمال خود که دلهای
ما را بنور معرفت خود منور گردان و همه را حلاوت محبت خود و انس
یاد خود کرامت فرمای اِنَّکَ عَلَی مَا تَشَاءُ قَدِیرٌ وَبِالْاِجَابَةِ جَدِیرٌ باب
دوم یعنی چیزهای که ایمان بدان می‌باید آورد و آن شش است
آنچه ایمان بدان همی آری گفتمت شش بود چون شماری
بخدا و فرشتگان کتاب برسول و قضا و روز حساب جهت
ایمان بدانکه تصدیق است هر کرا صدق نیست زندیق است جهت

تصدیق

تصدیق دانکه تسلیم است یا دو ارش زمین که تسلیم است و ایمان آوردن
بخداوند تعالی بتفصیل باب اول بیان کرده شد و آن ایمان آوردن است
بهستی و یگانگی و صفات وی پس در بیان ایمان بها درین باب پنج فصل
دیگر یاد کنیم ان شاء الله تعالی فصل اول در هستی فرشتگان
و ایمان بدانکه حق تعالی را جماعت انبوه بندگان است که ایشان را
فرشتگان میگویند و ایمان آوردن بدیشان آنست که بدل باور داری
و بزبان اقرار کنی و اعتراف نمائی که ایشان بندگان خداوند عز و جل اند نه چنانکه
بت‌ملیح گفتند که ملایکه بنات الله اند و اعتقاد کنی که ایشان در درجه
عصمت اند و یک چشم برهم زدن در خداوند تعالی عاصی نشوند و
می‌کنند آنچه بدان فرموده شده است قوله تعالی لَا یَعْصُونَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ
وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ و ایشان را بنری و مادگی نسبت نکنند و ایشان را
نفس نیست یعنی خوردن و آشامیدن و جماع کردن نیست و ایشان
اجسام‌اند و اجنحه مثنی و ثلاث و رباع و در عبادت کردن هرگز سستی
و کاهلی بدیشان راه نیابد قوله تعالی یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ
و بعضی از نور آفریده شده اند و دشمن داشتن فرشتگان کفر است قوله
تعالی مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ ... لِلْکَافِرِینَ و فرشته را قدرت است که خود را بصورت
آدمی نماید چنانکه نکته که جبرئیل علیه السلام در صورت دحیة الکلبی

نزد رسول علیه السلام آمدی و در صورت مرد تمام اندام خود را بر وی نمود
قوله تعالی فتمثل لها بشرا سویا و خواص بشر افضلند از هر خواص ملک یعنی
همه پیغمبران افضلند از همه فرشتگان اما خواص ملک افضلند از عوام
بشر و هر گفتاری که از بنده در وجود می آید کرام الکاتبین آنرا میدانند
قوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و حق تعالی چهار گروه خلق
آفریده فرشتگان و آدمیان و پریان و دیوان و ایشانرا ده جزو
گردانیده نه صد جزو فرشتگانند و نود و نه جزو پریان و یک جزو آدمیانند
و تمامی این سخن در باب مذهب سنت و جماعت بیاید ان شاء الله تعالی
امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید روز قیامت آسمان از راه مجره کشاده
شود و خلق را حشر کنند در عرصه عرصات فرمان شود تا اول آدمیان صف
زنند انگاه پریان بگرد آدمیان در آیند بعد از ان شیاطین بگرد پریان
در آیند ملایکه بگرد ایشان در آیند و همه را در میان گیرند ندای قهاری
در رسد یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه پریان
و آدمیان اگر توانید که از کرانهای آسمانها و زمینها بگریزید تا از حساب و عذاب
ما برهید پس بگریزید نتوانید گریختن مگر حجت استوار بیارید در خلاص خود
که آن ایمان و عمل صالح است تا رستگاری یابید *در اصول صفار* آورده اند

که ملا

که ملایکه در بهشت در آیند اما دیدار حق تعالی نبینند و اما پریان مسلمان
در ثواب و جزای ایشان امام اعظم رحمة الله علیه توقف کرده است *و بقول*
صاحبیه ایشان نیز در بهشت شوند همچون مومنان آدمیان و دیدار حق
تعالی حق است مومنان را پس از در آمدن در بهشت در امالی میگوید
شعر یراه المومنون بغیر کیف و ادراک و ضرب من المثال قوله
تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة والنظر اذا عدی بالی یکون رضا
فی الابصار خلاف مر معتزله و خوارج را که ایشان میگویند دیدار نخواهد
بود و تمسک بدین آیت کرده اند قوله تعالی لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار یعنی لا تدرکه الابصار میگویم نفی احاطت است و از نفی احاطت
نفی رویت لازم نمی آید *و در تفسیر زاهدی* می آرد که سی حجت بر جواز دیدار
حق ده از ان از قرآنست و ده از حدیث و ده حجت معقول اما از قرآن
حجت اول قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادة و رسول علیه السلام
فرمود الحسنی الجنة والزیادة النظر الی الله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حذیفه
و بیشتر از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تفسیر این آیت هم برین کرده اند
حسنی بهشتست و زیاده دیدار حق تعالی حجت دوم تحیتهم یوم یلقونه سلام
حجت سیوم الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم حجت چهارم لهم ما یشاؤن
فیها ولدینا مزید یعنی الرویة حجت پنجم و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا

و آن نبود مگر که دیدار خدای تعالی حجت ششم وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ یعنی
رضا و لقاء خداوند تعالی حجت هفتم فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ
یعنی دیدار حق تعالی حجت هشتم كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ و چون
کافران نه بینند واجب بود مومنان به بینند حجت نهم قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ
إِلَيْكَ اگر دیدار حق نبودی موسی علیه السلام نخواستی حجت دهم وُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ اما اخبار اول آنکه رسول علیه السلام فرمود
سترون ربکم کما ترون القمر ما کان ابوک لیلة البدر لا تضامون فی
رویته حجت دوم قال ان ادنی اهل الجنة منزلة لمن ینظر فی ملکه الفی عام وان
اعلاهم منزلة لمن ینظر الی ربه من شاء لیس بینه و بین ربه الا رداء الکبریاء
حجت سیوم قال سألت ربی ان یعطی ابا بکر رضوانه الاکبر قیل وما هو یا رسول
الله قال ان یعطی رویة اهل الجنة عامة ولابی بکر خاصة حجت چهارم قال اذا جاء العبد
بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی ذکرنی عبدی باحب اسمائی عنده
فلا اذکره باحب عطایه عنده الرضاء والجنة والرویة حجت پنجم قال ملائکة
فی الجنة یرون الله متی ما شاؤا وسایر المومنین یرونه یوم الجمعة وهو یوم
الزیادة حجت ششم قیل له یا رسول الله هل تری الخلق ربهم قال نعم سیراه من
شاء ان یراه حجت هفتم قال ان للمومنین اربع فرحات فرح عند الموت اذا قیل
لهم لا تخافوا ولا تحزنوا وفرح فی القبر فروح وریحان وجنة نعیم وفرح فی الجنة

اما دو حجت از اخبار

اذا قیل لهم کلوا واشربوا وفرح عنده الزیادة اذا قیل لهم انظروا حجت هشتم
قال لما اردت الانصراف لیلة المعراج قلت یا رب لکل قادم من سفر تحفة
فما تحفة لامتی فقال حفظ لهم ما عاشوا وثبت رتی لهم اذا ماتوا وفسحة لهم فی
قبروا ورحمتی لهم اذا حشروا والجنة لهم اذا حضروا وزیارتی لهم اذا نظروا الیّ
حجت نهم یقول الله تعالی لاهل الجنة عبادی واحبائی تمنوا علی ما شئتم فیقولون
اردنا رضاک والنظر الیک فیقول الله لکم ما تمنیتم انا عنکم راض ثم تجلی
لهم فینظرون الیه جل جلاله ثم تلا فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ
حجت دهم قال بعث الله جبرئیل الی اهل الجنة ان ربکم یقرئکم السلام فیقول
هل بقی لکم عندی شیء فیقولون وما بقی قد اخرجتنا من غموم الدنیا ونجیتنا
من وحشة القبر ومن اهوال القیمة واعتقتنا من النار وادخلتنا الجنة واکرمتنا
بجمیع الکرامات مع رضوانک الاکبر فیقول الله ولکم عندی مزید وهو النظر فیتجلی
برفع الحجاب عنهم فیرونه بلا کیف اما ده حجت معقول یکی آنکه خداوند تعالی
موجود است وجواز رویت از بهر موجودی راست حجت دوم آنست که دیدار
او خود را حق است چون روا بود که خود را به بیند روا باشد که بنده را دیدار
دهد حجت سیوم آنکه دیدار نا دیدن نخود از معیوبی است نه بینی که فرعون علیه اللعنة
از معیوبی کس را نخود دیدار ندادی و خداوند تعالی از همه عیبی منزه است
حجت چهارم آنکه دانستن او امروز ما را علم الیقین است و هر چه امروز ما را

علم الیقین است فردا عین الیقین خواهد بود و دانستن او امروز ما را بدیدار
او عین الیقین کرد و حجت پنجم آنکه دیدار حق تعالی بچشم سر حق است و آن
معرفت واجب آید که دیدار او بچشم سر روا بود بلقا و رویت حجت ششم
آنست که مهمانی تمام مهمانی بهشت است و مهمانی بی دیدار میزبان تمام نبود
نه بینی که اگر کسی در دار دنیا همه نعمتهای فدای مهمان کند و دیدار باز گیرد
آن مهمانی ناقص بود چون مهمانی دنیا بی دیدار میزبان تمام نباشد درست
شد که مهمانی بهشت بی دیدار حق تعالی تمام نباشد حجت هفتم اگر خاص کرامتی
باید چشم بهشتی را اگر چشم دوزخی را آن نبود تا فرق بود و آن نه بدان باشد
که مومن بهشت و نعمت بهشت می بیند زیرا که دوزخی هم آن می بیند قوله تعالی
وَنَادَیٰ اَصْحَابُ النَّارِ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ الآیه پس فرق بدان باشد که مومن خدا را
بیند و کافر نه بیند حجت هشتم اگر نادیدن دنیا سرای محنت است
و عقبی سرای راحت و نادیدن مولی محنت است و دیدن او راحت اگر کسی
گوید در سرای راحت دیدار نبودی چنانکه در سرای محنت دیدار نیست
اگر دنیا با عقبی برابر بودی درین محنت پس درست شد که این محنت دنیا را
راحت مشاهده دیدار حق تعالی باشد حجت نهم حجت آنست که نادیدن مولی
سبب شبهت و دیدن او دفع شبهت چنانکه در دنیا حجاب واجب آمد تا شبهت
بود و در عقبی رفع حجاب واجب آمد تا در دار رفع شبهت بود حجت دهم حجت

آنست که در دیدار او تعطیل لازم نیاید و تقدیر و تحدید و عیب و ریب و خلل
و ذلل لازم نیاید نه بینی که رویت بر سواد جایز است و ازین هیچ سواد را لازم
نیاید درست شد که چنانکه اثبات او امروز حق است دیدار او فردا حق است
و حق دلیل حق است حکایت نقلست که حق تعالی خواهد که از اهل بهشت بنده را بجمال
و کمال لم یزلی و لایزالی خود مشرف کرداند رضوان را فرماید که تا سیبی از
سیبهای بهشتی بیارند و بفرماید که تا نامه نویسند عنوان نامه آن باشد که بسم
الله الرحمن الرحیم من الملک الذی لا یفنی ملکه ابدا الی الملک الذی لا یفنی
ملکه ابدا من العزیز الذی لا یذل ابدا الی العزیز الذی لا یذل ابدا اشتغلتم
بالحور و القصور و نسیت لقاء الملک الغفور نامه را بدست حوری دهند و آن
حور را در میان سیب تعبیه کنند و آن سیب را بدست فرشته دهند فرمان شود
که ای ملک این سیب را بدست بنده مومن ما ده و سلام ما بدو برسان فرشته
بیاید و بگرد کوشک مومن طواف می کند و این ندا می کند که یا اهل النور
و یا اهل القصور ما شغلت بالحور و القصور و نسیت لقاء الملک الغفور
و صیفی سر از کوشک بیرون کنند و فرشته را بینند که آن ندا می کنند نزدیک
مومن آید و گوید که ای سرهای سرور ما فرشته بگرد کوشک ما طواف می کنند
و این ندا میکنند که یا اهل النور و یا اهل القصور اشتغلت بالحور و القصور
و نسیت لقاء الملک الغفور مومن فرماید تا فرشته را در آرند آن سیب را

بوی کند سیب بقدرت حق تعالی شق شود و حوری از میان بیرون آید که از
نور جمال وی کوشک مومن منور گردد و از بوی عطر وی کوشک بنده وی
معطر گردد مومن خواهد که دست ببوی دراز کند حور گوید اول این نامه را
بخوان بعد ازان دست ببوی من دراز کن نامه را بکشاید و برخواند چون
بمضمون نامه اطلاع یابد سر انداز ان و دست انداز ان شود حورای عینا
بکروی صف زنند و جامهای شراب مالامال درکشند و میگویند طرقوا اقحا
رباعی آب زنید راه را هین که نگار میرسد ⁂ مژده دهید باغ را فصل بهار میرسد
رونق باغ میرسد چشم چراغ میرسد ⁂ غم زمیانه میرود مه بکنار میرسد ⁂
راه دهید یار را آن مه ده چهار را ⁂ کز رخ نوربخش او نور و تما میرسد ⁂
همچنان طرقوا کویان بدار الجمال در آرند و از دار الجمال بدار الجلال در آرند
حق تعالی پرده کبریای بردارد و بنده را دیدار نماید نقلست که بنده هفت
سیصد سال انجهانی مستغرق دیدار حق تعالی باشد ابوبکر واسطی رحمة
الله علیه میگوید ای سرور اتم من وصول المحب الی حبیبه والعارف الی
معروفه الهی ما مسکینان را دیدار خود روزی گردان فصل دوم در ایمان
آوردن بکتابهای خدا عز و جل بدانکه ایمان آوردن بکتابهای خداوند
تعالی آنست که بدل باور داری و بزبان اقرار کنی بدانکه همه کتابهای
آسمانی کلام خداوندست و چهار کتاب ازان مشهورست توریت بموسی

آمد زبور بداود علیه السلام و آن هر دو بزبان عبرانیست و انجیل بعیسی
علیه السلام آمد بزبان سریانی و فرقان به محمد صلی الله علیه و سلم آمد بزبان
عربی و حقیقت کلام خداوند غیر ازین لغات است یعنی عبری و سوری و عربی
نیست الا آنکه بندگان عبارت می کنند از وی بدین لغتها و باقی صحف
دیگر که بپیغمبران دیگر آمده است چون صحف شیث و صحف ابراهیم و غیر ان
چنانکه بعضی گفته اند کتب منزله صد و چهار است و بعضی گفته اند صد و چهارده
است زیرا که ده دیگر پیش از توریت بموسی علیه السلام آمده است چون خلاف
پیدا شد تعیین کتب منزله از برای ایمان آوردن شرط نباشند بلکه احتیاط
در آنست که عدد معین نکنیم زیرا که کمتر از انچه بوده یا زیاده بر انچه بوده اگر ایمان
آرند موجب کفر بود پس گوییم ایمان داریم بهمه کتابهای خداوند تعالی
که بانبیای خود فرستاده باید که چنان دانی و چنان اعتقاد کنی که هر کتاب
در هر زمان بهر که فرستاد به پیغمبر آمده هر چه در ان کتابها بوده همه حق است
و عمل بقرآن موجب رستگاریست و عمل کردن بقرآن فریضه است زیرا که
شریعت رسول ما علیه السلام ناسخ شریعت دیگرانست لقوله علیه السلام نسخت
شریعتی شرایع من قبلی یعنی منسوخ کرد شریعت من شریعتهای دیگر را که پیش
از من بوده پس تمسک بقرآن کن که فردای قیامت قرآن حجت بود مر ترا
یا حجت شود بر تو چنانکه در صحیح می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از

رسول صلي الله عليه وسلم فرموده که والقران حجة لک او عليک چون بر
مقتضاي قران عمل کرده باشي يعني از احکام قران تجاوز نکني و از حدود وي
در نگذري قران حجت باشد از براي تو تا تو از جملهٔ فايزان و رستگاران باشي
و اگر احکام قران را باز گذارد و از اوامر و نواهي وي غافل گردد و تمسک
وي بقران نباشد زود باشد که از جملهٔ زيان کاران و گرفتاران آيد فرد
قران کلام اوست بخواني و بشنوي ليکن چه سود پس برو قران بشنوي
و از ان حديث که رسول عليه السلام فرمود که اهل القران اهل الله خاصته
مراد قران خوانانند که خود را بر احکام راست کرده باشند و بر مقتضاي
قران عمل کرده باشند ايشانند خاصگان خداوند عز و جل و الا که کار بخلاف
اين بود ترسم که در تحت وعيد رب تالي القران والقران يلعنه داخل بود
خوشا حال قران و اين عمل کننده بدان که رسول خدا او را خاصه خداوند
خوانده فالمکم بالنجل عنه جزايه اولئک اهل الله الصفوة الملا حکايت
در نزهة النواظر آورده که کسائي را که يکي از قراء سبعه است بعد از وفات
وي بزرگي او را بخواب ديد گفت که حالت بکجا رسيد گفت چون مرا بخاک
دفن کردند دري از بهشت بگشادند و حواري بهشت بيامدند بموانست
من و هر ساعت حق تعالى کرامتي زيادت مي کند با من و ندا مي آيد هذا جزاي
من حفظ القران لاجلي و يقروها لاجلي و يعمل بها لاجلي يعني اينست جزاي

بي

کسي که قران حفظ کند از براي رضاي من خواند و عمل بقران کند از براي
رضاي من خواند حکايت حسن بن واقد گويد ابو مسلم بن ابراهيم الصايغ
را شهيد کردند آرزو داشتم که او را بخواب بينم تا دانم که خداوند تعالى با وي
چه کرده تا شبي او را بخواب ديدم بر مرکبي از مراکب بهشتي سوار مي آيد
و جماعتي همه آراسته و جامهاي نوراني پوشيده با وي بودند همه سوار گفتم
حق تعالى با تو چه کرد گفت اين چه مي بيني و هر ساعت کرامت زيادت مي
کند گفتم کار زيد نحوي در ان عالم چون است گفت درجه او از درجه من
زيادت است گفتم چرا هر دوي شما در عالم برابر بوديد گفت او در قران از من
زيادت بود و درجه قران خوانان از همه درجها زيادت است و در حديث
مي آيد که مادر و پدر قاري قران را فرداي قيامت تاجهاي از نور بر سر نهند
و حلهها از نور در پوشانند و ايشان را بر رفرفهاي بهشتي سوار کنند ملايک بگرد
ايشان درآيند و ايشان را بسوي بهشت برند و منادي ندا ميکند که انها
پدر و مادراني اند که در دنيا سعي کرده اند تا فرزندان ايشان قران خوانده باشند
حق تعالى اين کرامت کرده درباره ايشان پس قياس کن که وقتي مزد و
جزاي پدر و مادر قاري قران اين باشد مزد و جزاي وي چگونه خواهد بود امام
شاطبي رحمة الله در حرز الاماني نظم کرده معني اين حديث را بيت هنيئا مريئا والداک عليهما
ملابس انوار من التاج والحلي فالظنکم بالنجل عند جزايه اولئک اهل الله والصفوة

الله و قران اهل خود را شفاعت کند و معتمد و معتبر شفیعی ست قران اهل خود را
شعر وان کتاب الله اوثق شافع واغنی غناء واهبا متفضلا
مبالغه کند قران در رامی گردانیدن خداوند از برای حبیب خود که او قاری
قران ست و درخواهد او را از حق تعالی بیت نا شد فی ارضایه
لحبیبه واحد به سولا الیه متوصلا پس ای قاری قران چنگ در قران
زن و قران را بزرگ دار تا عزیز دو جهانی گردی و از جمله فایزان و رستگاران
باشی بیت فیها ایها قاری به متمسکا مجلا له فی کل حال مبجلا
اما قاری قران باید که در وقت تلاوت ادب نگاه دارد و در حمل مصحف شش ادب
مرعی باید داشت اول آنکه با وضو باشد که بر محدث بیک روایت مس و حمل
هر دو حرام ست قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون دوم آنکه بدست راست گیرد و الا
بی عذری بدست چپ نگیرد سیم آنکه در وقت تامل و ورق گردانیدن دست بر
حاشیه نانوشته نهد چهارم آنکه بر کرسی نهد که از زانوی بلندتر باشد
پنجم آنکه چون شغلی در میان خواندن پیش آید تا مستغنی شدن ان کار مصحف را
کشاده نگذارد الا که رفتن او با هم کیرد و دیگر چون بر سر قرارت رود بکشاید
ششم آنکه در میان قران خواندن سخن نگوید تا آن سوره یا آیت ختم شود الا
بضرورت تمام و دیده بر سطر نیکو گمارد و چون بآیت رحمت رسد توقف کند و از
خداوند تعالی دعا و رحمت خواهد و چون بآیت عذاب رسد پناه با خداوند تعالی

برد آنگاه بر سر خواندن رود که مصطفی صلی الله علیه وسلم چنین کرده است
و قران شفا بیماریها و دوای دل فاسد شده است قوله تعالی و ننزل من
القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین در کتاب تبیان فی ادب حملة القران امام
محی الدین نواوی رحمة الله علیه می آرد که چون مصحف در آرند برخیزند از برای
تعظیم وی زیرا که مستحب است برخواستن از برای فضلا و علما و اخیار
و المصحف اولی در کتاب القضا می آرد که محمد بن حمید گفت که چشم من درد
می کرد پیش ابراهیم نبالیدم از درد چشم مرا گفت ای اخی در مصحف
نظر میکن که مرا چشم درد میکرد با عبد الله مسعود بگفتم مرا گفت بوسته در مصحف
نظر کن که مرا نیز چشم درد میکرد با رسول الله بگفتم رسول صلی الله علیه وسلم
مرا فرمود در قران نظر میکن که مرا چشم درد می کرد با جبرئیل گفتم مرا دارو
بیاموز گفت دایم در قران نظر میکن فان القران دواء لکل داء و نیز دارو
من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین حکایت عبد الله بن سلیمان الرقی
گوید که قران بر ابو زید المقری خواندم تمام چون بآخر سورة الحشر رسیدم
بدین آیت که لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة
الله الی آخر السوره مرا گفت یا سلیمان دست بر سر نه چنانکه کردم که او گفت
چون از قرارت فارغ شدم سوال کردم که یا شیخ غرض ازین چه بود گفت
من قران بر حجاج بن فضل خواندم مرا چنین فرمود حجاج گفت من قران بر

اعمش خواندم مرا چنین فرمود اعمش گفت من قران بر صالح خواندم مرا
چنین فرمود ابو صالح گفت من قران بر امیر المومنین علی بن ابی طالب
رضی الله عنه خواندم چون بآخر سورة الحشر رسیدم مرا گفت دست بر سر
نه گفتم چرا یا امیر المومنین گفت اذا تصدع راسک فضع یدک علیه واقرا
آخر سورة الحشر فانه دواء الصداع در ترغیب می آرد که شعبی گفت ابن
مسعود رضی الله عنه که هر کس چهار آیة از اول سورة البقرة بخواند و آیة الکرسی
و دو آیت بعد از ان و سه آیت از آخر بقره نزدیک نشود باو شیطان
و با اهل او هیچ مکروهی بدو نرسد و بخوانند این آیات را بر هیچ دیوانه الا که
بهوش باز آید و شب در خانه که این آیت خوانده شود تا روز شیطان
گرد آن خانه نگردد حکایت در نزهة النواظر می آرد که ابو مسلم صنعانی
در کشتی بود با قومی ناگاه باد مخالف برخاست موجی برآمد و کشتی
را در غرق اب انداخت مردمان همه نومید شدند و قماشی که در کشتی بود
بدریا انداختند و استغاثت میکردند ابو مسلم میگوید اعرابی با ما در کشتی بود
مصحفی داشت از میان بار برخواست و آن مصحف را بر دست نهاد و گفت
الهی اگر کسی نامه دارد از سلطان مجازی هیچکس مرو تعرض نتواند رساند
و از بلاها ایمن باشد مصحف بربالا داشت و گفت الهی این نامه تست بما داده از
کرمت نسزد که بنده گان خود را با نامه خود غرق کنی در حال موج بشکست و دل

ساکن شد و ما بسلامت برسیدیم در کتاب بلخی می آرد که القرآن هو الکلام المنزل
للاعجاز بسورة منه هو عبارة عن اللفظ والمعنی جمیعا ولیس اخبار النبی
علیه السلام لا لفظا ولا معنی بل هو کتاب الله تعالی فی المصاحف لیس
له ولا لجبرئیل علیه السلام تصرف در بدایه می آرد که گویم قران خوانده شده
و برزبانهای ما محفوظ و در دلهای ما و لیکن غیر حال است و بغیر فرود آینده
نیست و درین محلها و جبرئیل در مدت بیست و سه سال قران را تمام در حادثها
بتا بتکار رسانیده و اول سوره از قران که نازل شد گویند که سوره اقرا باسم ربک
بود و بعضی گویند که سوره فاتحه بود و آخر این آیت این بود که الیوم اکملت
لکم دینکم و قیل غیر ذلک در شرح السنة می آرد از ابن عباس رضی الله عنهما در
تعظیم قران که گفت اگر نه آنست که الله تعالی آسان کرد قران را بر زبانهای
آدمیان والا هیچکس را استطاعت نبودی که تکلم کردی بکلام خداوند تعالی
و در زمان رسول علیه السلام در یک مصحف جمع نبود اول کسی که قران را جمع
کردی ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه بعد از وی عثمان رضی الله عنه چنانکه ا
ابو عمرو دارانی در مقنع و امام شاطبی در قصیده رائیه که در ایام یمامه که مسیلمة
الکذاب یعنی بسیاری از قراء قران را بقتل در آورده بود و عمر رضی الله عنه آمد
بنزدیک ابو بکر آمد رضی الله عنه گفت ان القتل قد استحر فی القراء القران
ایام الیمامة وقد خشیت ان یهلک القران فاکتبه یعنی بنویس که بسیاری

از قرا قران کشته شدند در ایام یمامه و من از هلاک قران میترسم جمع کن
قران را و بنویس ابوبکر گفت چگونه کنم کاری که رسول علیه السلام نفرموده
ما را بدان و در ما عهدی نکرفت عمر گفت افعل فهو والله خیر یعنی قران را
جمع کن سود کند بخدا اگر این قصد نیکوست عمر همچنان مبالغه میکرد تا حق تعالی
ابوبکر را همان رای نمود که عمر را نموده بود ابوبکر زید بن ثابت را بخواند و گفت
ای زید تو مرد جوانی و در زمان رسول علیه السلام کاتب وحی بودی جمع کن
قران را و بنویس زید نیز همان گفت یعنی چگونه کنم کاری که رسول علیه السلام
ما را بدان نفرموده و در ما عهدی نکرفت ابوبکر رضی الله عنه مبالغه میکرد تا حق
تعالی زید را همان راه نمود که عمر و ابوبکر را راه نموده بود زید میکوید سوکند
بخدا اگر مرا تکلیف کردندی بکندن کوهها آسان تر بودی بر من از انچه
از من تکلیف کرده اند بدان تا جمع میکردم یک یک سوره و آیت قرآن
را بزحمت تمام از صدور رجال و از کیاهها و پوست اشجار و احجار و غیر آن
و همچنان بود که هر سوره و آیه که از قران نازل شدی کاتبان برین اشیا
می نوشتند و در بیت الوحی می نهادند تا غایتی که بر شانه گوسفند و مثل
آن نیز می نوشتند زید بن ثابت گوید در وقت جمع کردن مینوشتم
یک آیه را گم کردم که از رسول علیه السلام شنوده بودم و نمی یافتم آنرا نزد هیچ
کس تا که یافتم آنرا نزد مردی از انصاریان از مومنان رِجَالٌ صَدَقُوا

ما عاهدوا الله

مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ الحاق کردم آنرا در سوره وی
و آن صحف نزد ابوبکر می بود تا هنگام که وفات یافت پس ازان آن صحف
نزد حفصه خاتون رضی الله عنها بود بنت عمر و زوجه رسول بود صلی الله
علیه وسلم ابن شهاب میکوید خبر کرد مرا انس بن مالک رضی الله عنه که حذیفه
بن یمانه نزد عثمان آمد رضی الله عنه و گفت یا امیر المومنین دریاب که
می شنوم از مردمان که اختلاف می کنند در قران اختلاف الیهود والنصاری
تا کار بجایی رسید که با یکدیگر قتال میکردند و هر کس میگفت این قرارت
فلانست عثمان رضی الله عنه چون این سخن بشنید کس نزدیک حفصه خاتون
فرستاد که آن صحف را بما فرستید تا نسخه آن بر کیریم بعد ازان نزد تو فرستیم
حفصه خاتون آن صحف نزد وی فرستاد و امیر المومنین عثمان و زید بن ثابت
و عبدالله بن عمرو بن العاص و عبدالله بن عباس را جمع کردند و فرمودند
که این صحف را در یک مصحف جمع کنند و مردمان را در مسجد جمع کرد پس بفرمود
تا قران را بنویسند بزبان قریش نازل شد بر رسول علیه السلام و بر عرصه
اخیر چون قران را در یک مصحف جمع کردند ازان صحف بدین نظم و ترتیب
که در مصاحف هست امر کرد امیر المومنین عثمان رضی الله عنه تا هر قرارت که نادر
غیر آن مصحف بود از مصحفهای دیگر همه را بسوختند زیرا که آنها قران نبود در
مقنع می آرد که اکثر علما بر انند که عثمان رضی الله عنه چهار مصحف بنوشت یکی را بکوفه

فرستاد و یکی را بشام و یکی را ببصره و یکی را نزد خود نگاه داشت و بعضی گفته
اند هفت مصحف نوشته بود یکی را بمکه فرستاد و یکی را بیمن و یکی را بحرین فرستاد
اما اصح قول اولست و جمهور بر آنند و امام شاطبی رحمة الله نیز در قصیده
رائیه این قصه را نظم کرده است بیت فَجَاءَ عُثْمَانُ مَذْعُورًا فَقَالَ لَهُ ۞
اخاف ان یخلطوا فاذکر البشرا ۞ فاستحضر الصحف الاولی التی جمعت ۞ وخص
زیدا ومن قریش نفرا ۞ علی لسان قریش فاکتبوه کما ۞ علی الرسول
به انزال انتشرا ۞ فجردوه کما یهوی کتابته ۞ ما فیه شکل ولا نقط فیحتجرا ۞ فصار فی
نسخ فیها من المدنی ۞ کوف وشام وبصر تملأ البصرا ۞ وقیل مکة والبحرین
مع یمن ۞ ضاعت بها فی نشرها قطرا ۞ الهی بحرمت قرآن که ما را عمل کردن بر
مقتضای قرآن کرامت گردان فصل سیوم در ایمان آوردن به پیغمبران
بدانکه حضرت حق تعالی را پیغمبرانست که ایشان را به بندگان خود فرستاده
اول ایشان آدم است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وصلوة
الله وسلامه علیهم اجمعین بدانی و اعتقاد کنی که ایشان بندگان خداوندند که
ایشان را بحق بخلق فرستاده و ایشان امینان خداوندند و هر حکم و فرمان
که از الله تعالی به بندگان رسانیده اند از احکام و نبود آن جز بوحی اکثر
همه حق و صدق بوده است و هیچ یک از عند نفس خود نگفته اند که آنچه بخلایق رسانیده
از احکام و نبود آن جز بوحی آسمانی و بجا آمدن حق تعالی بدیشان رسید و ایشان

برسبیل

برسبیل امانت و راستی بامتان خود رسانیده و دران زیادت و نقصان
نکردند و ایشان قبل از ظهور نبوت از کبایر پاک بوده اند که از ایشان
کبایر هیچ در وجود نیامده است و بعد از ظهور پیغمبری از کبایر و صغایر معصوم
بوده اند اگر ترک افضلی یا فعل فاضلی در وجود آمده که آن را زلت میگویند
حق تعالی ایشان را دران بگذاشته و حالا آگاه کرده تا ازان باز آمدند
در منثور میگوید که رسل انها اند که حق تعالی وحی فرستاد بدیشان
بجبرئیل علیه السلام و نبی آنها اند که وحی فرستاد بایشان بملک دیگر یا
ایشان را بخواب نمود یا الهام ربانی بدیشان رسید و جن و انس
غیر معصوم اند الا که رسل ایشان از صغایر و کبایر معصوم اند انبیا از کبایر
معصوم اند اما از صغایر می شاید که آمده باشند یا ضعیف نباشند شفاعت
ایشان لان من لم یقبل لا یرق علی المتالی ۞ و معتزلی
گوید که انبیا همچو رسل معصوم اند از کل کبایر و صغایر زیرا که ایشان شفاعت
حق را نمی بینند و هر پیغمبری همچنانکه در حال حیوة پیغمبر بوده ابدالآباد
پیغمبر است عزل هیچ پیغمبری از پیغمبری جایز نیست و جایز نشمری و هیچ زن هیچ
بده هرگز پیغمبر نبوده است زیرا که مراد از نبوت اشتهار است و از نوثت
مانع اشتهار است لان هن امرن بالقران چنانکه در ... میگوید
وما کانت نبیا قط انثی ۞ ولا عبید و شخص ذو افتعالی ۞ و همه پیغمبران اهل

شهرها بوده اند و هر پیغمبر در هر زمان که بوده بصورت هم بسیرت بهترین اهل
زمان خود بوده اند دل هر پیغمبر از دل اهل زمان او شجاع تر بوده در مفتاح
و در شرح لمعات نیز می آرد یعنی شخص بود که بعث کند خداوند او را بسوی
بندگان خود از برای رسانیدن آن چیزی که امر کرده است زاهدان و رسول
نبی بود که صاحب شریعت بود ابتدا اما نسخ کند بعضی احکام آن شریعت
را که پیش ازوی بوده باشد پس نبی اعم بود از رسول زیرا که هر رسول
نبی بوده اما نبی رسول نبوده در بستان فقیه ابو اللیث می آرد رحمة
الله علیه که پیغمبران مرسل سیصد و سیزده بوده بوده اند و در ایمان آوردن
به پیغمبران عدد معین نباید کرد زیرا که عدد معین بدلیل قطعی ثابت نشده
وحق تعالی فرموده مر حبیب خود را خبر داده در کلام خود قوله تعالی منهم من
قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص علیک یعنی قصه بعضی از پیغمبران
با تو بیان کردیم ما که خداوندیم ای محمد و قصه بعضی با تو بیان نکردیم
بلکه گوییم ایمان داریم بهمه پیغمبران بوده اند چنانکه ایمان داریم بهمه کتابهای
خداوند عز و جل و در پیغمبری خضر و ذو القرنین و لقمان اختلافست امام زاهد
رحمه الله می آرد که صحیح آنست که خضر پیغمبر است در امالی میگوید که صحیح آنست
که ذو القرنین و لقمان پیغمبر نبوده اند و بیت امالی آنست بیت و ذو القرنین
لم یعرف نبیا کذا لقمان فاحذر عن جدال در مستور می آرد که نبوت انبیا

حق است و آن حجت قاطع مر غیر را و محمد علیه السلام پیغمبر است از برای
آنکه دعوت نبوت کرد و ظاهر کردانید معجزه و معجزه امریست خارق مر عادت منکره
و عاجز می آید متحدی از ایشان مثل آن و عجز آن بمنزله تصدیق است و محمد صلی
الله علیه و سلم خیر انبیا و افضل پیغمبران است و خاتم نبوت است و مبعوث
بجمیع خلایق نه بسوی عرب خاصه چنانکه جهودان گفتند و حق تعالی در حق
او فرموده قوله تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و رسول
علیه السلام فرموده بعثت الی الاحمر والاسود یعنی فرستاده شدم بسوی عرب
و عجم پس اطاعت او فرض باشد و مخالفت او کفر و امر او واجب الامتثال الا
ما قام علیه دلیل ندبه و افعال او صلی الله علیه و سلم همچون احاد آدمیان
نیست یا همچون احاد ما از روی علم و خلق و او افضل انبیاست و افضل
دیگر امت محمد صلی الله علیه و سلم افضل امتان دیگر و افضل امت او ابو بکر
و پس عمر و پس عثمان پس علی و پس تمام عشره مبشره پس اگر کسی گوید
ابو بکر و عمر و عثمان چگونه از علی فاضلتر باشند و حال آنکه ایشان در مسایل
صعب رجوع به علی میکردند و علی رجوع بایشان نمیکرد جواب میگوییم که مراد با فضل
آنست که اکثر باشد از روی ثواب نه از روی علم و بدانکه معراج محمد مصطفی صلی
الله علیه و سلم حقیقت است نه رویا و خواب پس پروردگار خود را دید خداوند
با وی سخن گفت و او را وصیت کرد و فرض گردانید بروی و مباح کرد ازبرای

وی و پیغمبران را دید و بهشت درآمد و دوزخ و اهل دوزخ را دید و اول
شافعیست و اول کسی که از قبر برخیزد اوست و اول کسی که بهشت درآید
اوست و ناسخ شرایع است که پیش از وی بوده و مخصوص کرده شد بخصایص
از برای اکرام و اعظام وی و غفر له ما تقدم من ذنبه در کتاب شرح الفقه اکبر می
آرد که پیغمبر علیه السلام را هفتاد بار عروج بوده است اما معراج جهان یکبار بوده
است و قصه معراج در آخر این قسم بیاید ان شاء الله تعالی و هرگز هیچ ولی
بدرجه نبی نرسد چنانکه در امالی میگوید بیت نبیا او رسولا فی انتقال و لم
یفضل ولی قط دهرا زیرا که نبی آفتاب صفت است و ولی چراغ صفت
تا اگر وقتی حادثه غباری یا میغی بر این شعاع آفتاب گردد همه عاقلان
دانند که نور آفتاب برقرار است اما چراغ بر می میرد و بدی افروزد اما بعضی
گفته اند ولی چون بکمال ولایت رسد حق است که از زندان ایمن شود
سفیان ثوری طیب الله روحه میگوید هر کرا خداوند بدوستی گرفت بدشمنی نگیرد
در اصول الامشی و در ترجمه عقاید امام ابو القاسم سمرقندی رحمه الله می آرد
که کرامات اولیا معجزه انبیاست یعنی از معجزه انبیا آنست که در امت ایشان
اولیا صاحب کرامت باشند و کرامات اولیا حق است هر کس کرامات اولیا
را منکر گردد کافر گردد زیرا که انکار وی انکار نص است قوله تعالی کلما دخل
علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا یعنی هرگاه که زکریا بر مریم خاتون درآمد

ای

ای اگر زمستان بودی پیش وی میوه تابستانی و اگر تابستانی بودی پیش
وی میوه زمستانی بودی و این دلیل کرامت وی بود قوله کما قال عز من
قایل و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا و آنکه آصف بن
برخیا که وزیر سلیمان علیه السلام بود تخت بلقیس را در ساعت لطیف حاضر
گردانید در اصول الامشی می آرد که امیر المومنین عمر رضی الله لشکری
بنهاوند فرستاده بود و ساریه امیر لشکر بود و کفار در کمین ایشان بودند
عمر رضی الله عنه بر منبر و لشکر کفار را بر نهاوند بدید آواز داد که یا ساریة
الجبل الجبل ساریه آواز عمر رضی الله عنه بشنید پناه بکوه بردند و سلامتی
یافتند در اسماء الله و در ترجمه عقاید امام ابو القاسم سمرقندی رحمه الله
می آرد که دو تن از یاران رسول نزد رسول علیه السلام بودند بگاهی زاهد
چون باز گشتند شب تاریک بود عصای هر دو نور میداد بر مثال شمع
چون از یکدیگر جدا گشتند عصای هر یک جدا نور میداد تا بخانه رسیدند
پس ثابت شد که خلاف کرامت اولیا حق است خلاف معتزله که کرامات
اولیا را منکرند حکایت شیخ الاسلام ابو بکر آجری رحمه الله میگوید
در بستر بر در وایش خود نشسته بودم و خشت می پختم و آتش می کردم
جهودی را بر من درمی چند قرض بود به تقاضای بل آمده بود گفت
ای ابو بکر اگر بر صدق دین محمدی مرا آیتی نمای که ایمان آرم گفتم مبادا

خلاف کني کفت نکنم کفتم تا جامهاي خود بيرون کرد و من نيز جامه خود
بيرون کردم جامهاي جهود را در ميان جامهاي خود نهادم و محکم بستم
و در درون آتش انداختم بعد از ان در رفتم و جامهاي بيرون کردم و بکشادم
جامه جهود در ميان جامه من سوخته بود و جامه من بسلامت مانده بود جهود
آن حال مشاهده کرد و در حال خدا را سجده کرد و انکشت برداشت و کلمه
بکفت و مسلمان شد در خاتمه معقود مي آرد که شيخ کبير ابو عبد الله خفيف
قدس سره فرمود که واجبست که اعتقاد کنند اين را که فقر بهترست از غنا و فقير
صابر افضلست از غني شاکر از براي خلاص وي از حساب و عذاب و افتقار
وي با رحمت خداوند نه بسوي غير وي و اعتقاد وي بايد کرد که وصول حق از
غير عبادت محالست و حريت از رق عبوديت باطلست زيرا که عبوديت
بهيچ حال ساقط نشود و رجوع بعد از وصول جايزست و بنده مشتغل شود
در احوال تا صحبت روحانيان جايزست مي کرد و از غيب خبر ميدهد باعلام
الله تعالي او را و او بر آب ميرود و غايب ميشود از چشمها و طي ميشود زمين از
براي وي و صحو بهترست از اصطلام و افاقه افضلست از سکر و چون صحيح
شود توکل حذر نرساند و خار و کسب تصرف بعلم و عمل نيست بلکه آن صفتست که از آن
ميکرد و با ذات و تميز آن علم و عملست و او غير تقوي و فقرست و فقير را تصرف
نيست در اسباب و احوال را انتهايست و مر هر حالي را انتها نيست و ايمان و معرفت

و توحيد احوال نيست و سماع عارفان راست و مريدان را باطلست و
سماع نه حالست و نه قربت و ممنوع از کسي که او را ولي الکثرة آفاته و عظيم فتنه و بر
اهل غلبات احوال جاري ميکردد که فوت ميشود بآن احوال از ايشان
واجبات و اکر بهوش باز آيند اعاده کنند آنرا و اکر بر ان حال بمانند
يا بميرند از ايشان ساقط شود و شيطان لعين نميداند آنچه در دلهاي
بندکانست و او را جز وسوسه چيزي ديکر نيست و نفس غير روح و روح غير حيوتست
از براي انکه نايم را روح از جسد مفارقت مي کند در حال خواب و واجبست اعتقاد
کردن در نفس خود بدي و عداوت را در شيطان عصيان و مخالفت را تا از
هر دو خلاصي يابي و اعتقاد کني در خداوند خود فضل و منت را و کمان نيک
بري بحضرت وي و اميدواري از وي فهو لا يخيب رجاء که و لا يقطع املک
و الحمد لله اولا و آخرا انتهي کلام شيخنا شيوخ الاسلام شيخ زين الدين
الخوافي رحمة الله عليه فرموده اند در معالي فقر و احوال فقرا بيت دست
از طلب مدار کرت پاي اين رهست کانرا که زاد و راه نه فقرست بي نواست
لي فقر صورتي که بود همنشين کفر بل فقر معنوي که در و فخر انبياست
حکايت يکي از بزرکان ميکويد که فقر نوريست که حق تعالي بمصطفي
بخشيده است و از انجا هر کسي را قطره داده است در کتاب البستان و جواهر القرآن
امام غزالي رحمة الله عليه مي آرد که رسول عليه السلام فرمود ما من عمل احب الي الله

من جوع وعطش یعنی هیچ عملی نزدیک حق تعالی دوست‌تر از گرسنگی و
تشنگی نیست در کتب متصوفه می آرد که فقر شعار اولیاست و زیور اصفیاست
واختیار حق سبحانه وتعالی از برای خواص خود از انبیا واتقیا وفقرا
گزیدگان خداوند از میان بندگان وی و مواضع اسرار حق اند در میان
خلق وی به برکت ایشان خلایق را روزی میرساند و از بلاها نگاه میدارد
وفقرا صابر جلساء الله اند در روز قیامت رسول علیه السلام از اینجا فرمود
که لکل شیء مفتاح ومفتاح الجنة حب المساکین والفقراء الصابرهم جلساء
الله یوم القیامة الهی بآبروی اولیای خود و بحرمت فقرای صافی مشرب که
دلهای ما را صفای کرامت فرمای و از بی آبروی دنیا و آخرت ما مسکینان را
نگاهدار **فصل چهارم** در ایمان آوردن بروز قیامت بدانکه روز
قیامت آمدنی و واقع شدنی است و در آمدن قیامت هیچ شکی نیست قوله
تعالی وان الساعة آتیة لاریب فیها و زنده کردن خلایق حق است وان
الله یبعث من فی القبور هر کس آمدن قیامت را منکر شود کافر گردد زیرا که
انکار نص قرآن کرده باشد و ایمان آوردن بروز قیامت گرویدنست
بدل و اقرار کردن بزبان مر آن چیزها را که قرآن و حدیث خبر داده از آن
احوال و اهوال قیامت و آخرت از سوال گور و عذاب قبر و زنده شدن
آدمیان و نامه خواندن و وزن اعمال و گذشتن بر صراط و حوض و شفاعت

دوزخ

و دوزخ و بهشت و جزا و سزا و عذاب و مخلد ماندن مومنان در بهشت
و جاویدان و بودن کافران و مشرکان و منافقان در دوزخ و خلاص
عاصیان و بیرون آوردن ایشان از آتش و در آوردن ایشان به بهشت
و عفو کردن از کبایر و عذاب کردن بر صغایر و دیدار حق تعالی مر مومنان را
پس از در آمدن بهشت همه حق و صدق است و قیامت قایم نشود مگر بدان
آدمیان چنانکه در صحیح مسلم می آرد از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود لا
تقوم الساعة الا علی شرار الناس یعنی قیامت قایم نشود مگر هم بر بدان آدمیان
یعنی آنکسان که در میان باشند حق تعالی قیامت را قایم نگرداند در حدیث
دیگر فرموده که قیامت واقع نشود تا آن زمان که یک کس باشد در زمین که الله
الله گوید اما چون زمانه باخر رسد و فساد در زمین ظاهر گردد و فرمان
حق تعالی در رسد باسرافیل که ای اسرافیل در صور در دم اسرافیل در صور در دمد
فزع و هیبت در ملکوت افتد زمین لرزیدن گیرد چنانکه حق تعالی از آن حال خبر داده
است قوله تعالی و نفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض
الآیه زلزله در زمین افتد هر شیر دهنده از شیر دادن باز ماند همه بارداران
یکبار بار بنهند و آدمیان همچون مستان بیفتند و حال آنکه ایشان مستان
نباشند لیکن از هیبت یا ایها قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة
الساعة شیء عظیم الی قوله ولکن عذاب الله شدید و این نفخه اول باشد نفخه

باشد نفخه اول را نفخة الفزع خوانند دویم نفخه را نفخة الصعق خوانند سیم نفخه را
نفخة البعث خوانند چون نفخه دویم در دمد جانوران بمیرند و چون نفخه سیوم را
در دمد همه بیکبار زنده شوند و صحیح این می آید بروایت ابو هریره رضی
الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ما بین النفختین اربعون
یعنی میان دو نفخه چهل باشد یعنی نفخه که بمیرند و نفخه که زنده شوند چهل باشد
اما تحقیق معلوم نشود که مراد رسول علیه السلام چهل سال بود و چهل روز یا غیر
آن اما بعضی بر آنند که چهل سال باشد و چون حق تعالی خواهد که خلایق را
زنده گرداند فرمان دهد ابری بر آید و چهل شبانه روز باران بارد و در آن
چهل شبانه روز آبی می آید از آسمان مانند منی مردان چنانکه از مشرق
تا مغرب دوازده ارش بالای آب باشد آن آب بخاک معجون شود باز حق تعالی
صورت خلایق پدید گرداند جسم و جسد جمله را تمام گرداند چنانکه بوده آنگاه
جمله ارواح را در شاخهای صور در آرند و صور را هفت شاخ باشد اسرافیل
در صور دمد ارواح جمله بیکبار در هوا پران شوند و هر روح بقالب خود در
آید و از فرشتگان اول چهار ملک مقرب را زنده گردانند یعنی جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل علیه السلام و از آدمیان اول حضرت مصطفی صلی
الله علیه وسلم زنده گردانند و آنچنان باشد که جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته
دیگر بدنیا فرستند و چهار چیز با ایشان باشد براق و حله و کمر و تاج جبرئیل با آن

از فرشتگان

فرشتگان بدنیا فرود آیند ببینند دنیا قاع صفصف شده و هیچ
جای در دنیا بلندی و پستی نمانده همه هامون گشته جبرئیل مدینه و
روضه رسول را نیابد گوید بار خدایا تو دانا تری که روضه حبیب ترا نمی
یابم فرمان رسد که ای جبرئیل او را بخوان تا ترا جواب دهد جبرئیل او را
بنامهای خود خواند یا سید قاب قوسین یا حبیب الله یا خلیل الله هیچ
نام که بخواند جواب نشنود چون گوید یا شفیع المذنبین حضرت مصطفی جواب
دهد جبرئیل بسر روضه طیبه حضرت نبی صلی الله علیه وسلم آید گوید قم یا رسول
الله بر خیز ای رسول خدای رسول علیه السلام جبرئیل چون آواز جبرئیل
بشنود خاک از موی و روی خود بیفشاند گوید یا جبرئیل امروز چه روز است
جبرئیل گوید یوم الحسرة والندامة ویوم الفضیحة ویوم القیمة و رسول علیه السلام
چون نام قیامت بشنود گوید یا جبرئیل حق تعالی با امت من چه کار کرد
حال عاصیان امت من بکجا رسید جبرئیل گوید یا رسول الله هنوز حق سبحانه
و تعالی هیچکس از آدمیان زنده نکرده فرمود که اول ترا بخواب گاه آمی
تا با امت خود چنان معامله کنم که تو راضی باشی رسول حضرت حق تعالی را
داشکر کند حله در پوشد و تاج بر سر نهد و کمر شفاعت در بندد و در براق
عزت سوار شود بعرصات حاضر آید آنگاه خلایق را زنده گردانند چون سر از گورها
بر آرند اول اهتمام ایشان آن باشد که بسر مینی خود نظر کنند تا ببینند

که سفید روی بر انگیخته شده اند یا سیاه روی نعوذ بالله انگاه اسمان را
بینند پاره پاره شده که اذا السماء انفطرت ستارها را بینند فرو ریخته و
اذا الکواکب انتثرت دریاها در جوش آمده و در یکدیگر کشیده بمنزلهٔ یک
دریا گشته و اذا البحار فجرت کوهها را از بیخ بر کنده شده و در هوا پران
گشته و اذا الجبال سیرت عرصهٔ عدل ظاهر شده و هول و سیاست قیامت
بهمه جا رسیده و حسرت و ندامت بالا گرفته خلایق را در عرصهٔ عرصات پنجاه
موقف بایستند و در هر موقف هزار سال ایشان را باز دارند علم عزت هر پیغمبر
را نصب کنند امت هر پیغمبری در پای علم وی جمع شوند انگاه فرمان شود
که تا همه انبیا با امتان خود به پای علم مصطفی حاضر شوند یا دستی انچه رسول
علیه السلام فرموده آدم و من دونه تحت لوائی علم رسول ما را لواء الحمد خوانند
انگاه نامها پران شود بعضی را نامه بدست راست دهند و بعضی را بدست چپ هر
کسی کردار خود بیند در نامه خود نوشته انچه کرده باشند در دنیا همه بیاد ایشان
دهند یا فردی از افراد خطاب میرسد که ای پیر عمر ضایع کرده نامه بخوان و ای
جوان بی باک نامه بخوان ای عالم بی عمل نامه بخوان ای زاهد نا پارسا نامه
بخوان ای سر پوشیده و روی بنامحرم نموده نامه بخوان ای نماز را از وقت
برده نامه بخوان ای پدر و مادر آزرده نامه بخوان ای حق شرع فرو گذاشته
نامه بخوان اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ای بنده نامه خود بخوان

بسنده

بسنده است نفس تو امروز تو از روی حساب تو یعنی حساب خود خود کن
گواهی خود خود ده قاضی خود خود باش حکم خود خود کن میزان عدل بیاویزند
و آن میزان بمیزان خلایق نمانند والوزن یومئذ الحق اعمال بندگان
بسنجند و مقدار طاعت و معصیت بنده را معلوم گردانند یعنی بمیزانی که شایستهٔ آن باشد
خلاف مر معتزله را که ایشان وزن اعمال را منکرند در امالی میگوید بیت
و حق وزن اعمال و جری : علی متن الصراط بلا اهتبال : و همه را بر صراط
گذر فرمایند هر کس درین علم بر صراط مستقیم راست ایستاده بود بآسانی
گذرد و هر کس بر صراط راست نایستاده بر صراط راه نیابد و بدوزخ افتد نعوذ
بالله بیت ای که در دنیا نرفتی بر صراط مستقیم : در قیامت بر صراطت
جای تشویش است دست همه را بر صراط بدارند و بپرسند از هر چه کرده باشند
و حقیقت صدق از صادقان طلب کنند و مرائیان را فضیحت کنند و صراط
بر کافران از شمشیر بران و از شب تاریکتر و از موی باریکتر و از آتش سوزان
تر بود اما بر مومنان چنان بود بلکه در حدیث آمده است که پهنای صراط هزار ساله راه
بود یعنی از برای مومنان و بهشت را نزدیک گردانند از برای متقیان و ازلفت
الجنة للمتقین و دوزخ را ظاهر و حاضر گردانند از برای گمراهان و از آن که
برزت الجحیم للغاوین در ان روز مومن و کافر از یکدیگر جدا شوند قوله تعالی
و امتازوا الیوم ایها المجرمون و این بر سر دو راه باشند زهی فضیحت و رسوائی

زهی صعوبت و صلابت که در ان وقت این ندا در رسد زهی عجز و بیچارگی
بیگانگان زهی خواری و نگونساری نافرمانان در ان حال که این خطاب
بشنوند که جدا شوید ای مجرمان از مطیعان گروهی را با لطف و نوال ببهشت
می برند و گروهی را با سلاسل و اغلال بدوزخ اندازند فرمان حضرت لایزال
در رسد که ای ملائکه دوزخ را بر عاصیان حاضر گردانید قوله تعالی وجیء یومئذ بجهنم
یومئذ الآیه در تفسیر وسیط می آرد که در معنی آیت این حدیث را که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود دوزخ را هفتاد هزار مهارست هر مهاری را هفتاد هزار
فرشته می کشند و می آورند هنوز میان اهل دوزخ و عرصات دویست
ساله راه مانده باشد که چنان بغرد که صد و بیست اند هزار نقطه نبوت بدو زانو
در آیند و هر یک گویند نفسی نفسی خدایا نفس ما را سالم دار و در ان حال از
اهل عرصات هیچ کس ایستاده نماند الا صاحب الهدایت یعنی حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ایستاده باشد عصا بدست و طلیسان شفاعت بر دوش
دوزخ را ببینید بر جوش و خروش و از خشم بر خود جوشد قوله تعالی اذا رأتهم من مکان
بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و هی تفور تکاد تمیز من الغیظ چون حضرت دوزخ
را ببیند با آن صلابت می آید پیش دوزخ باز رود و خطاب عزت در رسد که ای
دوزخ حبیب ما را مطیع و فرمان بردار باش چون سید عالم نزدیک دوزخ رسد
بانگ بر دوزخ زند که ای دوزخ ساکن باش دوزخ ساکن شود و گوید یا رسول الله

مرا با تو

مرا با تو چکار است و حال آنکه حق تعالی حرام گردانیده است بر من گوشت ترا
در ان انبیا معظم و رسولان مکرم همه نفسی نفسی گویند خواجه علیه السلام
امتی امتی گوید ای عاصی بیچاره وقتی که انبیا با کمال نبوت حال ایشان
چنین باشد هیچ دانی حال ما عاصیان خواب روزگار چگونه خواهد بود بیت
روز نیست و روز فردا بر دو هم و شور غمها :: عاقل چرا نساز دامروز کار فردا
قاضی خدای باشد روح الامین منادی :: نی رشوت تعصب نی میل و نه محابا
فردا که خلق عالم از خاک سر بر آرند :: جنبی همه زنا بنها بر دل وا دریغا
خلقان چنان بگریند از هیبت قیامت :: کز آب چشم ایشان گردد زمین چو دریا
از حسرت و ندامت در طعنه ملامت :: در عرصه قیامت حسرت گرفته بالا
مادر شده گریزان از مهر قرة العین :: مهر برادر آنجا از جان شده تبرا
یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه روز قیامت که مرد از برادر
خود بگریزد و فرزند از مادر و پدر بگریزد و شوهر از زن بگریزد و پدر از پسر بگریزد
وای برادر یاد کن از ان ساعت که ترا در موقف حساب بدارند و یک یک گناه
ترا با روی تو آرند یوم یقوم الناس لرب العالمین و اگر منکر شوی دست
و پای تو بر تو گواهی دهند الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون امروز کاری مکن که فردا دست و پای تو بر تو گواهی
دهند بیت
کاری مکن امروز که فردای قیامت :: دست و قدم و دیده

دهند بر تو گواهی :. روز عدل و راستی خواهد بود داد مظلومان
از ظالمان بستانند تا گوسفند شاخ‌دار که آزار بر گوسفند بی شاخ حیف کرده
باشد از آن مکافات خواهد بود آنگاه سایر حیوانات که غیر فرشتگان و آدمیان
و پریان و دیوان باشند و آنچه خداوند تعالی خواسته باشد که بایشان فرمان
شود که خاک شوید یکبار خاک شوند آدمیان کافر چون آن حال مشاهده
کنند آرزو برند که خاک شوند که از گناهان پاک شوند و یقول الکافر یا لیتنی کنت
ترابا در تفسیر مدارک و غیر آن از تفاسیر می آرد که این سخن در آن روز ابلیس گوید
چون عز و جلوه آدمیان در آن روز مشاهده کند گوید یا لیتنی کنت ترابا
ای کاشکی من نیز از خاک بودی و نگفتمی انا خیر منه تا بودی که امروز این عز و
کرامت یافتمی در بعضی از تفاسیر می آرد که کافری بود نام او تراب و عمر در کفر
بسر برده بود و آخر عمر ایمان یافت فردای قیامت که او را به بهشت برند کافران
چون آن حال مشاهده کنند بحال وی آرزو برند و گویند یا لیتنی کنت ترابا اینجا
اسم جنس مراد باشد در تفاسیر می آرد که هر که را نامه بدست راست دهند حساب
وی آسان باشد فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا الآیه و
حساب یسیر را در مدارک بعرض اعمال تفسیر کرده اند یعنی اعمال بنده را بر وی
عرض کنند اما با وی مناقشه نکنند قول دیگر آنست که حساب یسیر آن باشد که بدیها
درگذرانند و نیکیها را قبول کنند شیخ علاء الدین مروزی رحمة الله علیه در تفسیر خود می

یعنی عز و جلوه آدمیان در آن روز مشاهده کنند گویند

آرد

می آرد که فردای قیامت نامه اعمال بدست وی دهند در همه نامه یکی نیکی نه بیند
گوید خداوندا اگر این گناهان کرده ام اما بعضها و طاعات نیز حاضر شده ام و نیکیها
نیز کرده ام امروز همه بدی می بینم در نامه خود حکمت چیست فرمان رسد که ای
بنده اینجا بدیهاست که بر یک روی نوشته اند نیکیهای ترا بر طرف دیگر نوشته
اند تو بدیهای خود را بخوان تا بدانی که چکار کرده بنده آغاز کند و بلند خواند
فرمان رسد که ای بنده آهسته خوان تا همسایگان تو نشنوند و دیگران
بر گناه تو اطلاع نیابند بنده بیچاره نامه خود را خواندن گیرد و بهر گناه که رسد
پندارد که این ساعت در وجود آمده چون تمام برخواند سر خجالت در پیش
افکند بیت سر خجالت درویش از آن بود در پیش :. که گر گناه ببخشند
شرمساری هست :. بنده ترسان گردد و دل بر عذاب بنهد
فرمان رسد که بنده من قد غفرت لک بیامرزیدم گناهان ترا و هر چه کرده
گناهان از تو عفو کردم ای بنده نیکیهای خود بخوان بنده آغاز کند و آهسته
خواند فرمان شود که ای بنده بلند بخوان تا همسایگان تو بشنوند که چه نیکیها
کرده و از تو بوجود آمده است بنده نامه حسنات خود بلند برخواند خطاب
حضرت عزت در رسد که قد قبلت منک ای بنده من همه را از تو قبول کردم بفضل
من بهشت رو اما کسی که مناقشه کنند تا در وی حساب عذاب کرده شود
چنانکه بروایت مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها آمد از رسول صلی الله علیه وسلم

الله علیه وسلم که فرمود من نوقش الحساب عذب ودر صحیح بخاری می آید نیز بروایت
عائشه رضی الله عنها از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود لیس احد یحاسب
الا هلک یعنی نیست هیچکس با وی که حساب کنند الا آنکه هلاک کرده شود ودر صحیح مسلم
می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لیس
احد یحاسب الا هلک یعنی نیست هیچکس که با وی حساب کنند الا آنکه هلاک کرده
شود ودر صحیح مسلم می آید ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود
یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب یعنی از امت من هفتاد هزار در بهشت
درآیند بی حساب در تفسیر حقایق می آید ابو حفص حداد رحمة الله میگوید وگفته
هرکس داند که وی مبعوث ومحاسب خواهد بود واز معاصی باز نایستد بر سخنی
که او خبر داده از سر خود که ایمان ندارد ببعث وحساب الهی حساب قیامت را
بروی وبر ما آسان کردان فصل پنجم در ایمان آوردن تقدیر نیکی وبدی
که از خداوندست عز وجل بدانکه تقدیر یعنی آفریدن است یعنی بگروی وباور
داری که نیک وبد همه آفریده خداوندست وهرچه آفریده بعدل وحکمت آفریده
از رنج وراحت وبیماری وتندرستی وتوانگری ودرویشی وعجز وجهل همه
بعدل آفریده وظلم خود از وی ممکن نیست که ظلم آن باشد که در ملک غیر تصرف
کننده وباوی مالک دیگر محال باشد وبندگان واعمال ایشان را خداوند
آفریده والله خلقکم وما تعملون جز او آفریننده دیگر نیست واگر همه اله باطل

بلکه همه خلایق جمع شوند وخواهند که یک مگس بیافرینند هرگز نتوانند واگر
مگس چیزی از ایشان برباید نتوانند که آن چیز را از وی باز ستانند
طالب ومطلوب هر دو ضعیفند ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه
منه ضعف الطالب والمطلوب جهل وعجز ایشان واله باطل ایشان را
درین آیت فرا نموده تا عالمیان بدانند که کافل مطلق وآفریدگار بحق
حضرت جلال خداوندست در صحیح مسلم می آید که بروایت سعد ابی وقاص
رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود اعملوا کل میسر لما خلق
له یعنی عمل کنید که هر کس را از برای هرچه آفریده اند آن کار بروی آسان
کرده اند یعنی هر کرا نیکبخت کرده شد رفتن راه بهشت وکار اهل سعادت
بروی آسان کرده شد هر کرا بدبخت تقدیر کرده شد کار اهل دوزخ بروی
آسان کرده شد پس هر کرا توفیق طاعت وخیرات دادند آن دلیل سعادت
ویست وهر کرا بد وبازگذاشتند تا از وی همه شر وفساد آمد آن دلیل
شقاوت ویست در صحیحین می آید بروایت امیر المومنین علی کرم
الله وجهه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هیچ یکی نیست الا آنکه
تقدیر شده جای باشش وی از دوزخ یا بهشت یاران گفتند یا رسول
الله اعتماد بکنیم بر آنچه تقدیر شده رسول علیه السلام فرمود عمل کنید که هرکس را

اهل سعادتست عمل اهل سعادت بروی آسان کرده اند و هر کس اهل شقاوتست
عمل اهل شقاوت بروی آسان کرده اند رسول علیه السلام این آیت
برخواند فاما من اعطی وصدق بالحسنی الی قوله للعسری در تفسیر زاهدی
می آید این حدیث که رسول علیه السلام فرمود گفت سوگند بدان خدایی که جز
او خدای دیگر نیست که کس باشد از شما که عمل میکند بعمل اهل بهشت تا نماند میان
او و میان او و میان بهشت مگر یک ذراع تقدیر ازل بروی سبقت گیرد با عمل
که آن عمل اهل دوزخ باشد تا در آید در دوزخ بشومی آن و سوگند بدان
خدای که جز او خدای دیگر نیست کس باشد از شما که عمل میکند عمل اهل دوزخ
تا نماند میان او و میان دوزخ الا یک ذراع پس تقدیر خداوند بروی سبقت
گیرد پس عمل کند آن عمل اهل بهشت باشد تا بسبب آن در بهشت در آید
تا بدانی که کار ازل دارد نه عمل کار خالق دارد نه مخلوق پس ای برادر
جای آن دارد که ما شب و روز از گریه و زاری نیاساییم نمیدانیم که عاقبت کار
کار ما چه خواهد بود ازینجاست که پیر هرات خواجه عبد الله انصاری گفته است
همه از روز آخر ترسند و من از روز ازل میترسم که تا آن روز تقدیر چگونه
رفته است بیت پیش از من و تو بر رخ جانها کشیده اند طغرای نیک
بختی و نیل بداختری ای بس زاهد نیکوکار که ختم عمر وی بر شقاوت
خواهد بود و ای بس فاسق روزگار که عاقبت وی بسعادت خواهد بود .

غافل

غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند
نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند

قال النبی علیه السلام انما الاعمال بالخواتیم یعنی اینست و چنین نیست که
کارها معتبر باخرهاست ابو ذرعه رازی رحمة الله علیه میگوید که از روز که حق
تعالی پیغمبری مصطفی را ظاهر گردانید جبرئیل وحی بوی آورد و در همه دنیا
اهل ایمان بسی تن نمی رسیدند و آن روز که رسول علیه السلام از دنیا
سفر کرد صد هزار و چهارده هزار عالم از وی مانده بودند که حدیث و علم روایت
کردند تا بدانی که آخر کارها معتبر می باشد خطر در آن فاسق خواب روز
کار مکش که تو نمیدانی که آخر کار وی چه خواهد بود بیت در چشم توایشا
آن ضعیفست و قویست تا رانده و خوانده که میداند کیست بر ظاهر
حال هر کسی حکم مکن در باطن او خدای میداند حضرت سفیان ره
ثوری طیب الله روحه میگوید که کس باشد که در بتکده پیش بت روی
بر زمین می نهد و در عاقبت او دوست حق خواهد شد یعنی در ازل حکم وی
بسعادت رفته روزی بود که فضل ربانی و تائید آسمانی در رسد و پیش از
مرگ اگر چه بیک ساعت باشد نسیم نفحات الطاف خود بمشام جان او رساند
تا از دل شکسته و جان خسته او نفس بر آید بیت باد آمد و بوی
زلف جانان آمد وین عشق کهن تازه ما نو کرد ای باد تو بوی

آشنایی داری ؛ زنهار بگرد هیچ بیگانه مگرد ؛ چون شهسوار
هدایت لشکر ضلال از معرکه سینه منهزم گرداند و سلطان ایمان و توحید
در دار الملک دل بپادشاهی بنشیند که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان آنها
که اصحاب وصول وصال‌اند و ارباب فضل و نوال‌اند اینجا در زیر قبه عزت
متواری و مستورند که اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری ایشان شوریده
حال‌اند و ژولیده مقال‌اند بی سر و سامان و بی پر و بال‌اند بیت ای دل
ره تو بقیل و قال ندهند ؛ جز بر در نیستی وصالت ندهند ؛ و انگاه در آن
هوا که مرغان وی‌اند تا بال نزده بال بالت ندهند ؛ در وقت بهار در باغها
در می آیی میوه‌های نارسیده را می بینی بعضی ترش و بعضی تلخ و بعضی زمخت
و بعضی بی مزه چون روزی چند بروی بگذشت باد چند بهاری بر وی می‌وزد
آفتاب چند تابستانی بروی تافت ناگاه دیدی که آن تلخی و ترشی وی
برفت و زمختی از و زایل شد بی مزگی وی بحلاوت و شیرینی مبدل شد لذت
و راحت در وی پدید آمد تر از سر کار آگاهی نیست چه دانی ناگاه بود که باد [illegible]
بران عاصی خراب روزگار روزد آفتاب عنایت بروی تابد آن تلخی فسق
و معصیت بحلاوت توبه و طاعت مبدل شود سیئات او را بحسنات بدل گرداند
که اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات تا هر ذره از ذرات وجود وی این ندا بر آید
که بیت دل شیدای من که می بینی ؛ در عصیان جبت بار دگر ؛

بعبادت

بعبادت نشست بار دگر ؛ در ندامت زبان بتوبه گشاد ؛ بدرستی
که کرد توبه چنان ؛ که نخواهد شکست بار دگر ؛ در کتابی می دیدم که شیخ
ابو سعید قدس سره معاصر بود با ابو علی سینا وقت نماز در آمد شیخ فرمود
که نماز بگذاریم ابو علی در جواب شیخ گفت بیت مائیم بعشق او تولا کرده
وز طاعت و معصیت تبرا کرده ؛ آنجا که عنایت تو باشد باشد ؛ ناکرده چو کرده
چون ناکرده ؛ شیخ ابو سعید در جواب فرمود بیت ای هیچ نکرده
نیک و بدها کرده ؛ و آنگه بخلاص خود تمنا کرده ؛ بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود ؛
ناکرده چو کرده چون ناکرده ؛ درگاه بی نیازیست جگرهای صدیقان از
هیبت خونست کس را برین حضرت نی زهره چه او چون نیست اه عجز را آه بیت
نزدیکان را ز یاد و تست و حیرانی ؛ کایشان دانند سیاست سلطانی
نقلست که بعد از وفات صدیق عمر رضی الله عنهما مخلفه وی یعنی خاتون او را
بعقد خود در آورد و بعد از آنکه او را بخانه خود آورد گفت ای فلان بدان و آگاه
باش که ترا از برای هوای نفس در نکاح خود در نیاورده ام بلکه مقصود آنست
که ما زندگانی روز صدیق را می دیدیم اما از زندگانی شب وی خبر نداریم ما را
آگاه کن که زندگانی وی شب چگونه بود تا اقتدا بوی کنیم گفت من صفت
آن بتمام نتوانم گفت اما از آن جمله یکی با تو بگویم بدانکه صدیق اکبر چون نماز
خفتن در مسجد گذاردی روی بخانه آوردی و در گوشه خانه بنشستی و نیز جب

فرو
تفکر برده همبران حال بودی تا سحرگاه چون سحرگاه شدی سر برآوردی
و آهی برآوردی بوی جگر سوخته محله را بگرفتی چنانکه هر کس بدر خانه ما بگذشتی
پنداشتی که در خانه ما جگر بر آتش نهاده اند ای درویش صدیق اکبر که خیر
امت بود زندگانی وی چنین بوده و از خوف حق و بی نیازی خداوند
جگر وی کباب بوده من و تو با این نوع معامله بگریه و زاری سزاواریم
و زغم چه خورم و چه پوشم عمر بپایان رسید و حرص مرده ریگ بپایان
نرسید **بیت** درد و حسرتا که بپایان رسید عمر :: وین حرص مرده
ریگ بپایان نرسد :: چون میدانی که منزلگاه تو گورست چرا چشم
دلت از دیدن خطر کار آخرت کورست ای بیچاره سرگردان روی از طاعت
کن و بداده حق قناعت کن تا در طلب بیش دگی از کار سازی مرگ غافل
و بی غمی **بیت** قناعت کن بقرص جو بترک نان گندم کن :: ریاضت
کش درین عالم و زان عالم اتمم کن :: چو پهلو می نهی بر خاک و می پوشی
کفن در وی :: برو خواجه بترک از جامه و سنجاب قاقم کن :: کسی را که خوف
خاتمت در پیش بود باید که با جگر بریان و دل ریش بود **نقلست** که شیخ
جنید بغدادی رحمة الله وقتی که از دنیا سفر میکرد اضطراب بسیاری نمود کار
بجایی رسید که مریدان بترسیدند گفتند ای شیخ ما را امید خلاص ببرکت
شفاعت تو بود این چندین اضطراب تو از صحبت دلهای ما را بسکینی شیخ

چشم بگشاد و گفت ای یاران من هفتاد ساله طاعت و پشتی خود را بر
درگاه بوی در آویخته می بینم و شمه باد بی نیازی و زان گشته و آنرا در اهتزاز
آورده ندانم باور وست یا باد و قبول لطف بر آید شیخ گفت الله جان بحق
تسلیم کرد و غسال در وقت غسل هر چند تکلف کرد که آب بچشم شیخ رساند
عاجز آمد و نتوانست هاتفی آواز داد که ای غسال زحمت خود را مده که چشم
جنید بیاد حق بسته شده جز بدیدار حق گشاده نشود **رباعی** بوقت صبح
قیامت که سر ز خاک برآرم :: بگفت و گوی تو خیزم بجست و جوی تو باشم **حکایت**
سری سقطی رحمة الله علیه بعد از وفات وی بخواب دیدم که در زیر عرش
خدای بود فرمان حق رسید که ای ملایکه میدانید که این کیست گفتند خداوندا
تو دانا تری ندا آمد که این معروف کرخیست که از شراب محبت ما مست گشته
بیهوش نیاید مگر بدیدار ما خوشا وقت دوستان حق **بیت** می بهشت
ننوشم ز دست ساقی رضوان :: مرا بباده چه حاجت که مست روی تو باشم
حدیث روضه نگویم گل بنفشه نبویم :: جمال حور نجویم روان بسوی تو باشم
ای یعنی جز بعنایت ازلی و لطف حضرت لم یزلی دست ندهد ذلک فضل
الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم **بیت** تا بخود یار کسی را
ننهد راه بکجا :: زهره باشد که کسی راه برابر ببرد و الله یدعوا الی دار
السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم :: دعوت لا عام کرد اما

هدایت را خاص گردانید در کشاف میگوید معناه یدعوا العباد کلهم الی
دار السلام ولا یدخلها الا المهدیون یعنی همه بندگان را به دار السلام
میخواند اما در نمی آورد بدان مگر راه راست یافته شدگان را تا عالمیان
بدانند که جز سوختگان آتش شوق و محبت را درین درگاه بار نیست بیت
باز بار دل آتش زده در دل من در دل سوخته آتش زدن آسان باشد
لاجرم جان سوخته صفت بزبان شوق با شرر آتش جذبات میگوید بیت
قدر سوز تو چه داند ازین مشت که خاکم هم مرا سوز که صد بار دگر سوخته ام
و در تفسیر سوره می آرد که دعوت را عام کرد تا تهمت بخل نبود اما هدایت را خاص
گردانید تا گمان سفه نبود که هر گمراهی بی راه شتابد به بهشت و دیدار رب
نیست و مت این جمله بتقدیر وی با ذلک تقدیر العزیز العلیم در صحیح مسلم می آید
بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم
که فرمود کتب الله مقادیر الخلایق قبل ان یخلق السموات والارض
بخمسین الف سنة قال وعرشه علی الماء یعنی تقدیر کرد و حکم کرد و قضا کرد خداو
ند جل جلاله و قلم را فرمان داد تا بنوشت در لوح محفوظ تقدیرهای خلایق پیش از
آفریدن آسمانها و زمین به پنجاه هزار سال گفت رسول علیه السلام که بود
عرش خداوند بر آب در شرح لمعات می آرد ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود
که آن هنگام که حق تعالی خواست که بیافریند آب را یاقوت سبز بیافرید از نور بیا

نظر

نظر کرد بهیبت آن یاقوت از نظر هیبت حق آن یاقوت آب گشت پس باد
را بیافرید و ابر بر روی باد بداشت اینست آنچه رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود و کان عرشه علی الماء و نیز در شرح لمعات که متن و شرح هر دو از مولفات
استاد این فقیر است — می آرد که اهل تحقیق گفته اند مراد از آب درین
حدیث علم است والله اعلم بمراد رسول الله صلی الله علیه و سلم الهی ختم ما را
بر ایمان گردان و از خوف خاتمت در وقت رفتن ما را امین گردان و بشارت
لا تخافوا و لا تحزنوا بواسطه ملایکه بگوش جان ما رسان آمین یا رب العالمین
وصلی الله علی محمد و آله اجمعین **باب سیوم** در بیان ایمان و درین
باب دو فصلست **فصل اول** در شرایط ایمان و در ماهیت
ایمان و در کتاب عقاید و اصول کلام می آرد که ایمان را پنج شرطست
شرط وجود ایمان و آن اخبار متواتره که ثابت است از رسول علیه السلام
و شرط وجوب ایمان و آن عقل و بلوغ است بقول جمهور و صحت ایمان
و آن تعقل و ادراک است و شرط قبول و آن قبل الیاس است و شرط
بقای ایمان و آن خلوص لسان و جنان و ارکان است از منافی ایمان و جای
دیگر آمده است که ایمان را هشت شرطست اول بلوغ دوم عقل سیم ایمان
بغیب آوردن چهارم ایمان و غیب از خدای تعالی دانستن پنجم حلال را
حلال دانستن ششم حرام را حرام دانستن هفتم از عذاب ترسیدن

اشتم برحمت امیدوار بودن اما در بنیاد ایمان دو رساله مقدمه آورده
ست که بنیاد ایمان علم یقین ست یعنی مومن بها را چنان یقین کند که هیچ شک
هیچ مشکک در شک نشود و آن مومن بها در حدیث ان تومنوا بالله عبانت
و ایمان باور داشتن مومن بهاست در منثور می آرد که ایمان اقرار
بزبانست و تصدیق بدل بوحدانیت خداوند تعالی و بصفات ثمانیه که قدرت
و بقا و حیا و علم و سمع و بصر و ارادت و کلام ست و بملایکه که ایشان اجسام لطیف
ذو اجنحه و عمل کننده اند باوامر وی و بکتب وی که قدیم ست و تاخیر و تقدیم
در کلمات وی و حروفات وی نیست و به پیغمبران وی و بجمیع آنچه انبیا از خداوند آورده
اند و باین که محمد افضل ایشان ست صلی الله علیه و سلم و خاتم انبیاست
و بروز قیامت که ابتدای او نفخه اول صور باشد و انتهای وی استقرار اهل
بهشت در بهشت و در آمدن اهل دوزخ در دوزخ و مقدار آن روز پنجاه هزار سال
خواهد بود از ایام دنیا قوله تعالی یوم کان مقداره خمسین الف سنة الآیة
و مر آن روز را نامهاست مناسب احوال که در وی خواهد بود یوم القیمة از برای
قیام قیامت کبرا در وی یوم الدین از برای جزای در وی یوم الفصل از برای
جدا کردن میان مطیع و عاصی در وی و یوم الجمع از برای اجتماع اولین و
آخرین در وی و یوم الحسرة از برای حسرت نیکوکاران که چرا نیکی زیادت
نکردیم و حسرت بدان که چرا بدی کردیم امام حلیمی رحمه الله میکوید

که ایمان بروز آخر آنست که اقرار آوری و اعتراف آوری که آن روز
انتهای دنیا خواهد بود و ابتدای آخرت و باین اقرار لازم آید اقرار به
حدوث عالم پس کسی که گوید که دنیا قدیم ست کافر گردد و پس این
شش چیز که مومن بهاست ارکان ایمان آمده و مر ایمان را شعب
بسیار ست که با آن کمال ایمان ست و عدد در حدیث افضلها لا اله الا
الله ست و ادناها اماطة الاذی عن الطریق دلالت بر کثرت میکند نه بر حصر و بر
هر کس اقرار بکند بزبان با وجود عدم انکار مومن نباشد از برای آنکه ترک
بیان از غیر عذر دلالت بر فوات تصدیق می کند انتهی کلام المنور امام
جلیل ابو المعین نسفی رحمه الله آن در تمهید خود و امام نور الدین بخاری
در کفایه خود و مولانا حسام الدین سغناقی در اصول خود میکوید ایمان تصدیق
محمد رسول الله ست در آنچه از خداوند تعالی آورده ست و همین قول در کتاب
عالم و متعلم از امام اعظم رحمه الله مرویست و از امام علم الهدی ابو منصور ما
تریدی رحمه الله نیز مرویست و اختیار شیخ ابو الحسن و محققان از متکلمان
و اشاعره و شافعیه نیز همین ست و مولانا سعد الدین تفتازانی علیه الرحمه
در شرح مقاصد میکوید لا شک ان المقصود من التصدیق واحد حاصل
سخن آنست که ایمان تصدیق بدل ست و تصدیق بدل وی التسلیم
و تسلیم قبول حقهاست یعنی قبول مومن بهها در صحایف میکوید ایمان باور

داشتن رسولست در آنچه از خداوند بوی آمده است در اصول میگوید ایمان
عبارت از تصدیق است در لغت و مفهوم عند الاطلاق تصدیق محمد است صلی
الله علیه وسلم در آنچه آورده از خداوند تعالی و نیز در اصول الامشی میگوید
عامه اهل سنت و جماعت برانند که ایمان اقرار بزبان و تصدیق بدل است
و تصدیق بدل آنست که باور دارد دل وی زبان و بر وی چاره نیست از اقرار
تا اجرای احکام ایمان کنند بر وی در کشف الاسرار میگوید ایمان دو رکن است
اقرار بزبان و تصدیق بدل آنچه محمد صلی الله علیه وسلم آورده است از
خداوند عز و علا در تمهید و امام ابو المعین نسفی رحمة الله علیه می آرد که هر کس از
لفظ اقرار و تصدیق عدول کند بکذب این آسمان و زمین کرده باشد امام
اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله میگوید ایمان تصدیق بدل است و غیر از این نیست
و اقرار بزبان دلیلست بر وی و رکن نیست بر وی و این قول ابو الحسن
اشعری و ابو الحسن فضل بلخی و جماعتی از متکلمان است و قول ابو منصور ما
تریدی رحمة الله همین است و حجت ایشان آنست که محل چیزی محل ضد وییست
و ضد ایمان کفر است و رکن کفر بدل رکن ایمان نیز بدل باشد در تحریر الفرائض
میگوید از تصدیق بدل تصدیق لغوی مراد است نه تصدیق منطقی خواه موافق
باشد خواه مباش زیرا که قران بدین نازل گشت و قرات عامه قران عربیست
نه قرانا منطقیا حکایت در عقیده نجاری آورده است که یکی از شرایط ایمان باور داشتن

است مر خداوند را و حلالهای خدای را حلال اعتقاد کردن و حرامهای خدای
را بحرام اعتقاد کردن در تفسیر حقایقی می آرد از سفیان ثوری رحمة الله که
ایمان اقرار و تصدیق و عمل و اتباع است تمام نشود ایمان مگر باینها
و مالابد می آرد که ایمان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله است و باور داشتن
معنی وی و معنی این کلام آنست که خداوند یکیست و محمد رسول الله وییست
و تحریر الفرائض میگوید که ایمان قبول صفتهاست در تحقیق الایمان بر تسلیم
کرده میگوید ایمان تسلیم است مر آنرا که بنده دانست و مجرد علم ایمان نیست
و بر سر علم تسلیم می باید تا ایمان باشد بر زاهد رحمة الله میگوید ایمان قبول
فقهاء انکار باطلهاست اما جمهور برین اند که انکار باطلها از برای توضیح و
روشنی توان گفت نه از برای وجوب زیرا که انکار باطل در قبول حق تخلف داخل است
و لازمه وییست مثلا شخصی میگوید در وقت نماز روی بقبله کردن و پشت
بمشرق کردن شرط است معلوم میشود که از برای توضیح و روشنی میگوید
نه بر سبیل وجوب زیرا که هر گاه که روی بقبله آورد نه پشت بمشرق خواهد بود
و این معنی لازمه وییست در رساله مقدمه می آرد که ایمان اقرار بنده است
بزبان بحقیقت مومن بها و بدل مر این جمله را تصدیق کردنست یعنی راست
گوی داشتن است یعنی باور داشتن و گرویدن است یعنی اعتراف آوردن
و قبول کردن است یعنی حق داشتن مومن بها را چنانچه حق دانسته است

یعنی بر حقیقت مومن بها فرود آمدن دل بران نهادن است چنان فرود
آمدن که از دل و زبان و سایر اعضا هیچ وجهی از وجوه هیچ عناد و سنگینی
و گردن کشی نباید و این که در معنی ایمان از کتب سلف و خلف درین کتاب
آورده شده است حاصل معنی همه بر یک اصل می گردد آنست که ایمان قبول
حقهاست و معنی همه همین است و بس اختلاف در الفاظ و عبارات بیانست
و الا در معنی همه موافقند و اختلاف نیست **بیت** همان یار است اگر صد
کسوه پوشد ** همان نور است اگر صد لمعه افزود ** همان بحر است اگر صد
نام دارد ** مسمی کی شود از اسم معدود **حکایت** در روضة الخلدی آورده که عربی
و عجمی و ترکی و هندوی با یکدیگر همراه شدند چون گرسنه شدند نقدی در میان
آوردند عرب گفت خبز می باید تاجیک گفت نان می باید ترک گفت اکمک
باید هندی گفت روتی می باید خلاف ظاهر شد شخصی که زبان همه میدانست
درم بر دو نان آورد خلاف از میان برخاست همه گفتند مقصود ما این بود
این ضعیف در همین معنی گوید **بیت** خبز و نان و اکمک و روتی یکیست **
ما و آب و سو و پانی نیز هم ** زین همه مقصود شی واحد است
از عرب گر بشنوی یا از عجم ** از خلاف لفظ سرگردان مشو
زانکه در معنی نباشد بیش و کم ** تو فرق نیست میان ایمان و اسلام یعنی
ایمان و اسلام شرعی یکیست و متغایر آن نیستند چون ایمان و اسلام

شرعی

شرعی یکی چیز است پس در حدیث ان تؤمن بالله چرا جبرئیل اسلام را جدا
سوال کرد و گفت اخبرنی عن الاسلام و رسول علیه السلام در جواب فرمود
که ان تشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله الی آخره بعد از ان سوال
کرد که اخبرنی عن الایمان و رسول علیه السلام در جواب فرمود که ان
تؤمن بالله الی آخره **جواب** میگوییم آنجا که جبرئیل علیه السلام سوال کرد
اخبرنی عن الایمان اعمال مضمر است یعنی اخبرنی عن اعمال الاسلام لاجرم
رسول علیه السلام فرمود که گواهی دادن به یگانگی خداوند و برسالت محمد
و بر پای داشتن نماز و دادن زکوة و صوم و گزاردن حج اسلام و اینها اعمال
اسلام است و آنجا که از ایمان سوال کرد و فرمود که باور داشتن است
مومن بها را پس معلوم شد که ایمان و اسلام شرعی نه متغایر اند و انند
بلکه یک شی واحد است مسمی بدو اسم **در اصول الامشی** و عامه کتب کلامی می آرد
که ایمان کم و زیادت نشود زیرا که ایمان اقرار و تصدیق است و اقرار و تصدیق
احتمال زیادت و نقصان ندارد **در فقه اکبر** امام اعظم ابو حنیفه کوفی
رحمة الله می آرد که ایمان اهل آسمان و زمین یکیست و لیکن بعضی متفاضلند
در اعمال از بعضی **در عامه کتب** میگوید که ایمان مخلوقست زیرا که ایمان
اقرار و تصدیق است و اقرار و تصدیق فعل بنده است و بنده با همه افعال خود مخلوق
است اما هدایت و توفیق از خداوند است و آن نامخلوق است **سوال**

ایمان تقلیدی درست است یا نی **جواب** ایمان تقلیدی درست است
اما بترک استدلال عاصی میشود یعنی بنا دانستن دلایل مسایل توحید اما تقلید
دو نوع است تقلید صحیح و تقلید فاسد تقلید صحیح آنست که کلمه میگوید
و چون ازوی سوال میکنند که این کلمه از برای چه میگویی در جواب میگوید
این کلمه است که بنده بگفتن او مسلمان گردد شرعا من نیز میگویم از برای اسلام
را و تقلید فاسد آنست که چون ازوی سوال کنند که این کلمه از برای چه
گویی گوید این کلمه را مردمان می گویند و من نیز میگویم و لیکن نمیدانم که مقصود
از گفتن این کلمه چیست این تقلید فاسد بود و ایمان وی درست نبود **سوال**
ایمان اجمالی درست هست یا نی **جواب** ایمان اجمالی درست است
همچنانکه ایمان تفصیلی درست است و ایمان اجمالی آنست که گویی قبول کردم
دین مسلمانی و آنچه در وی است بیزارم از کفر و کافری و هرچه در وی است
و ایمان تفصیلی آنست که بگروی بخداوند تعالی و فرشتگان وی و کتابهای
وی و به پیغمبران وی و بروز قیامت و آنچه تقدیر نیکی و بدیست همه از خداوند
است عز و جل **سوال** چون پرسند که تو در ایمانی یا ایمان در تست
گویی من با ایمانم و ایمان با منست و ایمان صفت مومن است و من مومنم
جواب چون پرسند که از کی باز مسلمانی بگویی که از میثاق و آن
عهدیست که خداوند تعالی جانها بیافرید و خطاب کرد که الست بربکم گفتند

بلی

بلی تو پروردگار مایی و خالق و رازق مایی **سوال** چون پرسند
که ایمان را چند در است بگو که چهار در شنودن و فهم کردن و قبول کردن
و عمل کردن چون پرسند که ایمان بر چند نوع است جواب بگو که بر پنج نوع است
ایمان متبوع و آن ایمان کودکان است بتبعیت پدر و مادر معصوم و آن
ایمان پیغمبرانست و ایمان مقبول ایمان مومنان است و ایمان موقوف
منافقانست و ایمان مردود ایمان ابلیس است چون ایمان فرعون و این
مسئله در رساله المتکلمین است **سوال** چون پرسند که اصل ایمان چیست
و سر ایمان چیست و تن ایمان و دل ایمان چیست و نور ایمان چیست و تاریکی و تنگی و حلاوت و حکم
ایمان چیست و شریعت ایمان چیست و پوست ایمان چیست و میوه ایمان چیست
و تخم ایمان چیست و برگ ایمان چیست و مغز ایمان چیست و بیخ ایمان چیست و وطن ایمان چیست
جواب بگو که اصل ایمان عطای باری تعالی است و سر ایمان کلمه طیبه است
و تن ایمان پنج وقت نماز گذاردنست و دل ایمان قران خواندن است و نور
ایمان راست گفتن و تاریکی ایمان دروغ گفتن است و تنگی ایمان بی نماز
بودن است و حلاوت ایمان پاک بودن است و حکم ایمان میان خوف و رجا
بودنست و شریعت ایمان حلال و حرام دانستن است بزرگی ایمان ذکر خدا
بسیار گفتن است و پوست ایمان شرم است و میوه ایمان روزه است و تخم ایمان
علم است و برگ ایمان تقوی است و مغز ایمان دعاست و بیخ ایمان اخلاص است

موطن ایمان دل مومنان است در کتاب تذکره می آرد که این سوال
اصحاب صفه کردند از رسول صلی الله علیه وسلم و رسول علیه السلام ایشانرا
این جواب فرمودند والله اعلم الهی همه را توفیق ایمان داشتن و ایمان داشتن
و ایمان بردن کرامت فرمایی فصل دوم در بیان آنکه کفر با ایمان
جمع نشود بدانکه ایمه کلام و علما اسلام و فقهاء گفته اند که احکام کفر و ایمان با
یکدیگر جمع نشوند زیرا که محال است که بنده در یک حال مومن باشد و هم کافر
کفر و ایمان ضدان لا یجتمعان اند اما اگر کسی را تصدیق دل نباشد و اقرار زبان
باشد منافق بود و کافر گردد بنزد خداوند و مومن بنزدیک خلق چون احوال
وی ندانند و اگر تصدیق دل باشد و اقرار زبان نی مومن بود عند الله و
این نزدیک متکلمان است اما نزدیک فقهای بی اقرار عند الله مومن نبود و کافر
بود بنزدیک خلق چون معلوم نبود تصدیق هر دو باشد و دل بر ایمان معلوم
گشته اما از دل و یا زبان یا از تن یا از چشم یا از ابروی یا از روی
یا از بازو یا از باقی اعضا از تن عمتی یا دوستی یا قول یا فعل یا حرکتی یا
اشارتی یا اثباتی آید باختیار که آن کفر بود باتفاق یا خوار داشت یا کم
داشت یا استهزاء و یا استخفاف یکی از مومن بها اجمالا یا تفصیلا کافر شود
و مر ویرا فایده نکند آنچه در دل اوست که سر محیط میگوید من کفر بلسانه طایعا
وقلبه مطمئن بالایمان فهو کافر ولا ینفعه ما فی قلبه از برای آنکه ایمان تصدیق

بنده است نه تصدیق دل که اگر ایمان تصدیق بودی کفر با ایمان جمع شدی
و کفر با ایمان جمع نشود و اگر ایمان تصدیق دل بودی منافی آن کفر است
ازوی نیامدی چون بیاید معلوم شد که تصدیق بنده بدل نبوده و اگر بوده
نه تصدیق بدل شده و یا خود هیچ نمانده و یا بجدی که ایمان نی باید آورد
تا این ازوی آمد که منافی ایمان با تصدیق بنده بدل جمع نشود و با تصدیق
دل جمع شود از برای آنست که سلف رضوان الله تعالی علیهم اجمعین گفته
اند ایمان تصدیق بنده است بدل نه تصدیق دل اگر تصدیق دل بودی
کفر با ایمان جمع شدی و کفر با ایمان جمع نشود که ذره از ایمان عالمی از کفر و معاصی
را محو کرده اند و ذره از کفر جهانی از ایمان و عمل صالح را حبط کرده اند یا اگر بنده را
اقرار و تصدیق بوده باشد و او بر موجب آن هفتاد سال نماز کرده بود
و روزه داشته باشد و زکوة و عشر و صدقه داده باشد و حج کرده و زیارت
مدینه و بیت المقدس کرده و سالها مجاور کعبه بوده و غزا و جهاد کرده و قران
و توریت و انجیل و زبور خوانده و یاد گرفته و تفسیر انبیا دانسته و علم حدیث
و اصول فقه و کلام معلوم کرده و مذکر و واعظ بوده و درس و سبق گفته و تلقین
ایمان و تسلیم بوده و فتوی جواب کرده و محدث و معلم بوده و شیخ الاسلام
بوده و محتسب امر معروف و نهی منکر بوده و بزرگ بوده و امام و صوفی و پیشوا
بوده و خطیب و قاضی بوده و در اصول و فروع دین تصنیفات کرده و صایم

الدهر وقایم اللیل بوده واز تنعمات ومباحات دنیوی مجتنب بوده وبقدر کفاف

ادنی از جامه وقوت قناعت کرده وصاحب جلد وریاضت بوده واز ارباب

دنیا ملوک وسلاطین را نزد خود نگذاشته وخود نزد ایشان نرفته واز این

چیزی نشده فی الجمله هیچ یک از معاصی ومنهیات شرعی نکرده وهیچ یک از

طاعات ومحبوبات شرعی نکرده ناکرده اما در همه عمر خود یکبار حق متفق علیه را

انکار کرده بزبان یا بعضوی از اعضا یا تصدیق نکرده بدل ویا دل را

از تصدیق کردن خالی داشته ویا یکبار یک باطل متفق علیه را تسلیم کرده وبه

باقی اعضا انکار کرده ورد آن نکرده بدل یا دل از انکار ورد آن خالی داشته

ویکبار کسی دشنام وقذفی وغیبت مر یک غلام محصن را یا مر یک کنیزک محصنه را

گفتن روا داشته اگرچه خود هرگز نکرده ویا نگفته ویا گفته واز آن بد نداشته ویا دل

از بد داشتن آن خالی داشته یا یکبار یک دروغ یا یک غیبت بی اجازت

شرع گفته ویا شنوده واز آن بد نداشته ویا دل از بد داشتن آن خالی داشته

ویا گفتن آن روا داشته اگرچه خود هرگز نکرده ونگفته ویا یکبار یک رکعت نماز فرض

ناکردن روا داشته یا بد نداشته ویا یکبار ویا یک غلام مکلف یا یک کنیزک

مکلفه را بی عذری نماز ناکردن روا داشته اگرچه خود هرگز یک رکعت نماز نافله

فوت نکرده یا یکبار یک طپانچه بر مسلمانی یا بر غلامی یا بر کنیزکی یا بر کودکی بی

اجازت شرع زدن را روا داشته اگرچه خود هرگز نکرده ونزده ویا یکبار جبه یا

نیم لقمه از اموال مسلمانان بی اجازت شرعی متصرف شدن روا داشته یا از آن

بد نداشته یا دل از بد داشتن آن خالی داشته اگرچه خود هرگز متصرف نشده

ویا یکبار یک نظر بشهوت بی اجازت شرع در روی عورتی بیگانه ویا صبی کردن

روا داشته یا دل از بد داشتن آن خالی داشته اگرچه خود هرگز نکرده ونگرسته

وهمه این چیزها از دنیا برفته شرعا وی کافر رفته وهر که در شرع کافر است عند الله

مومن نیست واین روایت در قاضیخان است وبر وی باشد لعنت خدای تعالی

وفرشتگان وهمه آدمیان که خداوند تعالی فرموده در قرآن ان الذین کفروا

وماتوا وهم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین واو جاوید

در دوزخ باشد که خالدین فیها وآنچه اعمال وی حبط کرده که ومن یکفر بالایمان

فقد حبط عمله واو در آخرت از جمله خاسران وزیان کاران باشد که وهو فی الآخرة

من الخاسرین چون او کافر شده وظلم کرده بران اصرار نموده باشد خداوند

تعالی او را نزیده واو را نیز راه نماینده واو را راهی الا راه دوزخ قوله تعالی

ان الذین کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق

جهنم خالدین فیها ابدا واوهست این عذاب کردن او بر خداوند تعالی آسان

وکان ذلک علی الله یسیرا واگر باشد او را آنچه در زمین است وما نند آن

واو خواهد که همه را بدل وفدیه وعوض خویشتن را باز خود از عذاب روز قیامت

نپذیرند ومر او را بود عذاب دردناک قوله تعالی ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی

الارض جمیعا ومثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم ولهم عذاب
الیم و او باشد بدتر وخوارتر از همه چنین کسان نزدیک خداوند تعالی قوله تعالی
ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون و اگر با اقرار و تصدیق
بوده باشد و مدت هفتاد سال نماز نکرده و روزه نداشته و حج و جهاد نکرده
و زکوة و صدقه نداده و قران نخوانده و زنا و لواطه در وی کرده و خمر خورده و مال
یتیم و ربوا و طعام حرام خورده و چنگ و رباب و دف و طنبور و بربط زده و آواز
آنها شنوده و غنا و سرود گفته و رقص و بازی کرده و مسجد و مدرسه و
خانقاه خراب کرده و خرابات ساخته و بتخانه عمارت کرده و ظلم و تعدی کرده و اموال
مسلمانان بناحق گرفته و خانهای ایشان غارت کرده و خونهای ایشان
ریخته بناحق و زن و فرزندان ایشانرا باسیری برده و کار و خدمت و بندگی
فرموده فی الجمله هیچ یک از طاعات و محبوبات شرع نکرده و هیچ یک از منهیات
و معاصی از صغایر و کبایر نمانده تا کرده اما از کفر و شرک و نفاق بتمام و کمال
مبرا بوده چنانکه ذره از آنها از وی در وجود نیامده و هیچ نوعی از انواع هیچ یک
ازین اعمال بروجه استکبار و استخفاف ترک نکرده و همین از جمله از دنیا
رفته شر عاوی مومن رفته خداوند آمرزنده آن جمله گناهان اوست و مراورا جای
نومیدی نیست زیرا که وعده خداوند تعالی حق است قوله تعالی قل یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و باشد که

سیات او را بحسنات بدل گردانند فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات و
او را در آرند در بهشت و جهان او مر او را باشد که الذین آمنوا بآیاتنا
وکانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم وازواجکم تحبرون و چون اقرار و تصدیق
بکمال حاصل شود نباید که بنده ازین سخنها دلیر شود و نافرمانی کند و دست
از اعمال صالحه بازدارد و بمعاصی مشغول شود که در کردن هر معصیت و در نا
کردن هر طاعت مخالفت با خداوند تعالی و با جماعت انبیا و فرشتگان
و با همه عالمان و عابدان و زاهدان و صالحان و موافقت است در روش
با ابلیس و دیوان و کافران و ظالمان و با همه فاسقان و عاصیان و نیز
بسبب هر ناکردن هر منهی عنه مصطفی علیه السلام را المی و خجالتی خواهد بود و از
برای آن عذری باید خواست و ابلیس را با شیاطین که دشمنی او با بنی آدم ظاهر
است که انه لکم عدو مبین شادی و مفاخرت خواهد بود پس شخص از مومنان
که مخالفت کننده خدا را یا رسولان خدا را و موافقت کننده ابلیس را با دیوان
و کوشش کننده در خجالت سید رسولان و شادی بدترین دشمنان و نیز از
برای آنست که بسبب هر نافرمانی نقطه سیاه بر دل می نشیند که چون توبه
ترک آن از دل زدوده نشود که رسول علیه السلام فرموده ان العبد اذا اذنب
کانت نقطة سوداء فی قلبه فان تاب صقل قلبه فان زاد زادت حتی تسود قلبه
یعنی هر کسی که بنده چون گناهی کرد نقطه سیاه در دل او افتد اگر بعد از آن گناه

توبه کند آن نقطه زدوده شود و دل وی روشن گردد و اگر گناه زیادت
می کند و احترازی نماید گناه و سیاهی دل وی زیادت می شود تا تمام دل وی
سیاه شود نعوذ بالله و علامت سیاهی دل آن بود که از گناه کوفته نشود
نیز طاعت را از وی قدری نبود و نصیحت مر او را سود ندارد و اینچنین او را
بکافری کشد چنانکه وی را خبر نشود پس بنده مومن باید که از گناه بر حذر باشد
و از دوستی دنیا که سر همه خطاهاست که حب الدنیا راس کل خطیئة اجتناب نماید
و به تنعمات دنیوی مشغول نگردد و همواره بپاسبانی دین و ایمان خود مشغول
می باشد که دوستی دنیا و مال و جاه خراب کننده و خوار دارنده ایمان و دین
است چنانکه رسول علیه السلام فرمود که لیاتینکم بعدی دنیا تاکل ایمانکم کما تاکل
النار الحطب یعنی بیاید شما را بعد از من دنیایی که بخورد ایمان شما را همچنانکه
میخورد آتش هیزم را و نیز باید که فرمان برداری نفس خود هم نکند و از عداوت
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبک بر خبر باشد و آیت ان النفس لاماره
بالسوء را فراموش نکند و بسبب او با خداوند تعالی مخالفت نکند و نیز باید که از
متابعت و فرمان برداری بشری از خلایق اجتناب نماید تا بضلالت و گمراهی
و کافری گرفتار نگردد قوله تعالی و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن
سبیل الله و نیز باید که از متابعان ادب نگاه دارد و دلیری نماید که درگاه بی
نیازیست که جگرهای صدیقان از هیبت خون گشته حکایت در تذکرة

الاولیامی

الاولیا می آرد که امام سفیان ثوری طیب الله روحه بیمار شد آخر خلیفه روز
گار طبیب نصرانی پیش وی فرستاد تا علاج وی کند اصحاب گفتند یا امام
مسلمانان قاروره تو بر طبیب عرض کنیم سفیان گفت از دوست بدشمن گله
کردن شرط بندگی نباشد نهانی از وی قاروره او بر طبیب عرض کردند طبیب در آنجا
نظر کرد و گفت این قاروره مردیست که از خوف حق جگر وی خون گشته
و از مثانه او بیرون می آید این نتواند بود مگر از سفیان ثوری یا ثابت هما
و دیگر که در وی چنین مردان باشند آن دین جز حق نباشد در حال کلمه
شهادت گفت و مسلمان شد خبر بخلیفه رسید بگریست گفت من پنداشتم که طبیب نزد
بیمار فرستادم ندانستم که بیمار نزد طبیب فرستادم در کتاب بحر الفواید
می آرد که سفیان ثوری جوان بود که پشت وی گوژ شده بود از وی سوال کردند
از آن حال گفت سه استاد را شاگردی کردم در علم که هر یک علامه بودند در
وقت مردن هر سه استاد بی ایمان از دنیا بیرون رفتند من آن حال مشاهده
کردم از هیبت پشت من شکست اما در زاد المتقین می آرد که سفیان گفت مدت
پنجاه و پنج سال استادی را شاگردی کردم هرگز از وی ترک ادبی ندیدم در
اسلام وقتی که از دنیا سفر میکرد بر سر بالین وی بودم چشم بگشاد و گفت ای
سفیان می بینی که با ما چه میرود گفتم ای استاد بزرگوار کیفیت بگو که الآن حال
خود چگونه می یابی گفت ما را میرانند از درگاه و نمی پذیرند که رو دو که ما را نمی

ترسائی بعد از آن مصحف طلب کرد و دست بر مصحف نهاد و گفت تا همه گواه باشید
که از این مصحف و آنچه درین است بیزار شدم و دین جهودی اختیار کردم و این
بگفت و جان بحق بداد و بفضل الله ما نشاء و نحکم ما نرید طایفه بندگی چنان کنند
که او پسندد و با این زندگانی عاقبت ما چه خواهد بود **نقلست** که مالک دینار
رحمة الله گفت پیش ازین روزگاری بود که بر گناهان خود می گریستم اکنون که
و معصیت حرفت باشد این گریستن و زاری کردن بر بقای اسلام است که با
این زینت اسلام باقی ماند یا نی مگر بفضل حق که ما خاکیان بیچاره را دستگیری
کند **بیت** ای وصف تو لب بسته تماشاگویای ما :: حیران شده در صنع تو بینایی ما
خاکیم و ز بیم آتشت آب شدیم :: یارب منگر باد و بهوای ما :: چون گناه رفت
دم ندم برآر و حلقه بر آستان محبت من زن بنوازمش که این بندگان را
عظیم امیدوار است آخر هنوز از کتم عدم بصحرای وجود نیامدی که ما رقم تایبی
بر تو کشیده بودیم التائبون العابدون کار از عطا و قبول کن بدین خاطر خویش
دار که قبول کننده است تا سی را که قدم بر بساط توبه نهاده است و توبوا الی
الله جمیعا ایها المومنون لعلکم تفلحون عزیز من حق تعالی ناله و زاری گناهکاران را
دوستر میدارد مگر استکی کاری بر آید که حضرت او ناله و زاری گناهکاران از تسبیح
فرشتگان دوستر میدارد که انین المذنبین احب من تسبیح المقربین ابلیس بطاعت
خود معجب شد و گفت من طاعت کردم ندا شنید که لعنت کردم آدم گفت ذلت

کردم

کردم خطاب آمد که من وی را گذاشتم بجهانیان نمود که معصیت با عذر بهتر از
طاعت با عجب ای بنده مومن چندین سال دم محبت ما زدی جوانی در عبودیت
ما بسر بردی چه گمان می بری که ما رنج ترا ضایع گردانیم و جزای نیکیهای تو
بتو نرسانیم فی فی مکافات تا گریبان گیریم سگ لبس بروی و متابعت دوستان
ما کرد و ذکر او را در عقب اولیای خود فرمودیم سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم الی
قوله و ثامنهم کلبهم مومن که بر آستان ما نهد او را ضایع کی گذاریم **بیت**
بر آستان عبادت که سر نهاد دمی :: که لطف دوست برویش هزار در نگشود
در بعضی تفاسیر می آرد که چون اصحاب کهف بگریختند و بطلب حق بیرون
رفتند و آن شبان نیز با ایشان موافقت کرد و سگ و شبان نیز از پس
ایشان میرفت ایشان شبان را گفتند این سگ را سنگ بر سر زن تا باز
گردد در جواب ایشان گفت این سگ صدقی ملازم در من بود و سر بر آستانه من
نهاده من شرم میدارم که سنگ بر سر وی زنم و او را باز گردانم تا او را از بندگی
و باز گردانیده ای درویش خوش باش که ازین سخن بوی امیدواری می آید
وقتی که مخلوقی شرم میدارد که سگی را که چند روزی سر بر آستان وی
نهاده از پیش خود براند او که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است از کرم
وی نسزد که بنده را که مدت عمر خود در بندگی او گذارده و سر ارادت بر
آستانه عبادت نهاده و او را بابا کی یاد کرده و از رحمت خود محروم گرداند

تضرع و زاری همه بدرگاه او باید برد **بیت** که بگشاید دری کایزد ببندد
بیا تا هم برین درگه بزاریم :: سر افرازیم اگر بر بنده بخشی :: و اگر نه از کمینه
سر بر نیاریم :: خدایا اگر بخوانی و بر رانی :: بجز لطفت دری دیگر نداریم ::
ای برادر اگر صدیق نه متابعت صدیقان کن **بیت** صفه را نقش
میکردند استادان چین :: بشنو این معنی که زین بهتر حدیث نشنوی
اوستادی نیمه را کرد همچون آینه :: اوستادی نیمه را کرد نقش با نوی
تا هر آن نقشی که حاصل باشد اندر نیمه آن :: بینی اندر نیمه دیگر چو اندر روی آن رو
ای برادر خویشتن را صفه دان ایمجان هم بتصفیه نیک عالی همت بنهاد قوی
باری آن از نیمه بر نقش توانی شدن جهد کن تا هم مگر آن نیمه دیگر شوی
الهی بحرمت مخلصان که بر مفلسان رحمت کن و آب روی صدیقان
همه را در دین صدق روزی گردان **باب چهارم** در مذهب سنت
و جماعت و درین باب سه فصلست **فصل** اول در آنکه
بر مذهب سنت و جماعت باشند و در تعریف مذهب سنت و جماعت و بیان
اعتقاد صحیح اهل حق بدانکه بر مذهب سنت و جماعت بودن مزد و ثواب
بسیارست چنانکه رسول خدا علیه السلام فرمود که من تمسک بسنتی عند
فساد امتی فله اجر مائة شهید یعنی در وقتی که در میان خلق فساد ظاهر شود و
مبتدعان و گمراهان بسیار شوند هر کس چنگ در سنت من زند و بر مذهب سنت

وجماعت

و جماعت باشد مزد و ثواب صد شهید در دیوان عمل او نویسند و بروایت
دیگر آمده است که او را مزد هزار شهید بود **در ترجمه عقاید** امام ناصر الدین
ابو القاسم سمرقندی رحمة الله می آرد که هر کس اجماع امت را خلاف کند
و نگاه داشت نکند و نماز بجماعت را حق نه بیند او مبتدع و گمراه بود و رسول صلی
الله علیه و سلم فرمود که هر کس نماز بجماعت را نگاه دارد هر جا که باشد بگذرد از
صراط چون برق جهنده و روز قیامت چون روی وی چون ماه شب چهارده
تابد پس ای برادر بر تو باد که درین تاریکی آخر الزمان دین خود را از هوا و بدعت
نگاه داری که مبتدعان و گمراهان بسیار شده اند و بدعتها آشکارا شده
و نازپروردگان و هوا پرستان با سنیان و پاک مذهبان بر آمیخته اند
از صحبت ایشان بر حذر باش تا ترا نیز گمراه و بی راه نسازند **در مشکوة**
مصابیح می آرد این حدیث بروایت ابراهیم بن میسره قال النبی علیه السلام
من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام یعنی هر کس بزرگ دارد
و تعظیم کند اهل بدعت را بدرستی که مدد کاری کرده باشد و سعی نموده باشد
بر ویران کردن مسلمانی در حقایق سلمی می آرد از سهل بن عبد الله تستری
رحمة الله علیه که گفت هر کس که ایمان وی صحیح باشد و توحید وی خالص بود باید
که با مبتدعان انس نگیرد و با ایشان ننشیند و طعام ایشان نخورد و از نفس
خود عداوت را با ایشان ظاهر کرد اند و هر کس در روی مبتدعی خندد و یا با وی

مداهنت کنند خداوند نور ایمان از دل وی بیرون کند نقلست که
یکی میگفت آه آه حکیم حکیم بزرگی آن بشنید گفت قدم در سنت مصطفی نه پس
باید که قدم در سنت مصطفی نهی و چنگ در دامن اهل سنت زنی که فرقه ناجیه ایشانند
و رسول علیه السلام فرموده مضمون کلام نبوی آنست که زود باشد که امت من
بعد از من هفتاد و سه گروه شوند هفتاد و دو اهل بدعت و ضلالت باشند
و یک گروه اهل نجات و رستگاری یاران گفتند یا رسول الله ایشان کیان
باشند فرمود آنها که بران باشند که من و یاران من برانیم یعنی اهل سنت و جماعت
اکنون مذهب سنت و جماعت بیان کنیم در کتاب مجمع العلوم امام نجم الدین عمر
نسفی رحمة الله می آرد از امام ابو الحسن علی محمد بن حسین حاتم البلخی رحمة الله
که فرموده همه صفتهای خداوند بگروی و استوار داری ازلی و ابدی تا از جهمی و
اشعری دور باشی و بکیفیت و بچیزی مکاو تا از مجسمه و مشبهه دور باشی و کار
بقضا و مشیت حق و تقدیر وی دان تا از معتزله و قدریه دور باشی و از جهد خود
دست باز مدار تا از جبریه دور باشی و همه یاران رسول را علیه السلام دوست
دار و اندر اهل و بیت مصطفی صلی الله علیه و سلم طعن مکن تا از خوارج دور باشی
و همه اهل بیت را دوست دار و اندر یاران طعن مکن تا از روافض دور باشی
و هر چند بد باشی از خداوند نومید مباش تا از مرجی دور باشی که اصل مذاهب مبتدعه
و بالله العصمة و التوفیق و بدانکه ده چیز دیگر اعتقاد باید کرد تا تو بر مذهب سنت

و جماعت باشی اول آنکه قران کلام حق دانی دویم آنکه در ایمان خود شک
نیاری سیم آنکه در هیچ مجلس از یاران رسول علیه السلام طعن نکنی و بعد از
رسول خلیفه بحق ابوبکر صدیق را دانی و بعد از وی عمر خطاب را و بعد از
وی عثمان عفان را و بعد از وی علی مرتضی را و هیچ یک را از یاران پیغمبر
علیه السلام دشمن نداری که در دشمنی ایشان خطر زوال ایمانست چنانکه
نقلست که شیخ ابو علی دقاق رحمة الله گفت هر آدمی را سیصد و شصت
رگست اگر سیصد و پنجاه و نه رگ وی بر دوستی یاران رسول علیه السلام
بود اما در یک رگ از رگهای وی دشمنی یکی از یاران رسول بود ملک الموت
را فرمان شود تا در وقت نزع جان وی را از آن رگ بیرون آرد تا بشومی آن
وی ایمان از دنیا بیرون رود نعوذ بالله من ذلک پس از عداوت یاران
رسول بر حذر باید بود چهارم آنکه وعید از خداوند را حق دانی پنجم آنکه از پیش
سلطان شمشیر بیرون نزوی و از پس وی و نایب وی نماز آدینه گذاردن
حق دانی و سلطان را دعا نیکو کنی ششم از پس هر نیک و بد نماز روا داری
هفتم بر اهل قبله نماز جنازه گذاردن حق دانی هشتم اهل توحید را بگناه کافر
نگویی نهم مسح بر موزه جایز داری دهم تقدیر نیکی و بدی از خدای تعالی
دانی چون این ده چیز که یاد کرده شد نگاه داری و اعتقاد کنی سنی و جماعتی
باشی در عقاید امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله می آرد که بندگان را افعال

اختیاری هست که بدان ثواب یابند و بدان عقوبت کرده شوند آنچه نیکوست
برضای خداوند است و آنچه زشتست نه برضای اوست و همه را بخداوند حواله کردن
و فعل بنده را نادیدن مذهب جبریانست و همه را به بنده اضافت کردن و فعل و
تخلیق از خداوند نادیدن مذهب معتزلیانست و از بنده فعل و کفتن و از
خداوند مشیت و آفریدن مذهب سنیانست و کشته بمرگ خود میمیرد و یا باجل
خود هلاک میشود و اجل یکیست و حرام روزیست و هر کس روزی خود بخورد
و یا روزی غیر نخورد و خداوند کمراه کند آنرا که خواهد و راه نماید آنرا که خواهد
و صلاح بندکان بر خداوند واجب نیست و عذاب کور همه کافران را و بعضی
مومنان عاصی را حق است و براحت و نعمت داشتن مطیعان را در کور حق است
و سوال منکر و نکیر حق است و زنده کردانیدن آدمیان و مردکان بعینها
آنچه کرده و حساب و وزن اعمال و نامه خواندن و کوثر و بهشت و دوزخ
و صراط همه حق است و بهشت و دوزخ هر دو موجود و مخلوقند و هرکز فانی
نشوند و اهل هر دو در هر دو جاوید باشند نیز نه و بیرون نیایند و خداوند
تعالی مشرک را نیامرزد ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء و روا بود عذاب کردن از صغیره و عفو کردن از کبیره و چون
بنده کناهکار را حلال مدار که حلال داشتن کناه کفر است و شفاعت
پیغمبران حق است و مومنان جاوید در دوزخ نمانند و معراج مصطفی صلی الله

علیه وسلم

علیه وسلم در بیداری بدل و جان حقست و کرامت ولی حق است در همه اوقات
معجزه آن پیغمبران حق است و کواهی دهنده آن ده یار رسول را بهشت
که رسول علیه السلام کواهی داده به در آمدن ایشان بهشت را که بعد از
انبیا خلاصه ایشانند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن
بن عوف و ابو عبیده جراح و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین بیت آنهاکه بشارت بهشت آمد شان بوبکر و عمر
بود علی و عثمان پس سعد و سعید پس زبیر و طلحه آنگاه عبیده و ابن
عبد الرحمن و نه بینید قهر را حرام مکوید و هیچ ولی را بدرجه انبیا نرساند
و هیچ بنده را بدان درجه نرسد که نماز و روزه از وی برخیزد و نصوص را بظاهر
راندنی واند و ظاهر ماندن و تاویلها باطل کردن باطل است و آنچه باطنیان
میکویند کفر است و الحاد و سبک داشتن کناهان و فسوس کردن بشریعت
کفر است و نومیدی از خداوند کفر است و تصدیق کردن کاهن کفر است
بدانچه کاهن خبر دهد از غیب کفر است و معدوم شیء نیست و مرئی نیست و در
دعا زندکان مردکان را نفع است و حق تعالی اجابت کند دعوت را
و روا کند حاجات را و آنچه رسول صلی الله علیه وسلم خبر داده از شرایط
ساعت از بیرون آمدن دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و فرود آمدن
عیسی علیه السلام از آسمان و بر آمدن آفتاب از مغرب همه حق است و مجتهد

کند و خطا کند و رسولان آدمیان فاضلترند از رسول آن فرشتگان و
رسولان فرشتگان فاضلترند از عوام آدمیان و عوام آدمیان افضلند
از عوام فرشتگان والله اعلم و علما ماوراء النهر متفق اند بر حقیقت کتاب عقاید
امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله و در ترجمه عقاید امام ناصر الدین سید ابو القاسم
سمرقندی رحمة الله میگوید که کرامات اولیا حق است وقتی که خداوند و رسول
او را مطیع باشند و متابعت سنتها رسول کنند و اگر بخلاف این بود ولی رحمن
نبود بلکه ولی شیطان بود و دشمن رحمن بود و اگر از چنین کسان از خارق
عادات چیزی ظاهر گردد و استدراج بود و علمای شریعت و مشایخ طریقت
آنرا مخادعت اعدا نامند نه کرامات اولیا حکایت وقتی فرعون بی عون علیه
اللعنه بر کنار رود نیل میرفت آب با او میرفت و خوارق عادات از صحابه
کمتر نقل کرده اند از متاخران اولیای امت بیشتر با آنکه حال صحابه فوق
حال ایشان بوده و این بدان سبب است که ظهور کرامت بقوت صاحب
کرامت بود و صحابه را قوت یقین بدرجه کمال بود بشده کرامت حاجت
نبود و هر کس کرامات اولیا را منکر شود و هوادار و گمراه بود و هر کس گوید
که من دوست خدایم خدا با کردن نماز و نا داشتن روزه من نکرد و بمعصیت
من را نگیرد زندیق بود نه صدیق امر خداوند از حبیب او که مصطفی بود صلی
الله علیه و سلم برخواست از دیگری چون برخیزد بلکه علامت دوستی فرمان برداری

لمه

است حکایت در تذکرة الاولیا می آرد که شیخ جنید بغدادی روزی شیطان را
بر در مسجد خود دید و گفت ای بیچاره چرا آدم را سجده نکردی تا رانده شدی
گفت ای جنید روی که درین چندین هزار سال در حضرت او بر زمین نهاده
بودم مرا غیرت آمد که بپیش غیر او سر بر زمین نهم جنید ازین سخن متحیر شد الهامی
بدل آن شیخ رسانیدند که ای جنید او را بگوئی دعوی محبت ما میکنی اگر راست
میگوئی چرا خلاف دوست ما میکردی دوست چگونه خلاف فرمان دوست
کند شیطان این سخن بشنید فریاد برآورد که ای جنید مرا بسوختی و بگریخت
و دیگر از عقاید اهل سنت و جماعت آنست که مسواک کردن و ناخن چیدن و
موی لب باز کردن حق دانی و نماز تراویح سنت الهی است و حق است
و هر کس در تراویح طعن کند رافضی و مبتدع و هوادار و گمراه بود و خداوند
تعالی دل بندگان خود را میان رنج و راحت میدارد اگر همه محنت دهد دل
تباه شود و اگر همه راحت دهد نیز دل تباه گردد در تمهید ابو شکور رسالمی می
آرد که از امام شمس الدین حلوائی رحمة الله سوال کردند از منجم و علم نجوم
فرمود که نجوم در آسمان حق است و در زمین منسوخ و عمل او باطل و منجم خطا
کار و آنکه فعل و تقدیر از غیر خداوند بیند کافر گردد در کتاب اهتمام ابو المعین
نسفی رحمه الله می آرد که جادوی را حقیقت است و با خبار آمده است که سحر را
حقیقت است و چشم بد را حقیقت است و زیان دارد و قال النبی علیه السلام العین حق

حق پس اعتقاد خود صافی و پاک باید داشت که مبتدع را خطر زوال ایمان
بیشتر است نکته که چون بنده را اجل فراهم رسد شیطان با هفتاد و
هزار دیو و دو به نامزد کنند تا گرد آن بیچاره در آیند تا مگر ایمان از وی بتوانند ربود
اگر آن بنده بر مذهب اهل سنت و جماعت بوده باشد حق تعالی بدل هر دیوی
ده فرشته بفرستد تا ایمان او را نگاه دارند تا جان او برضای حق بر آید و ختم او بر
سعادت شود و اگر مبتدع و گمراه باشد خوف و خطر ایمان و سوء خاتمت و ختم
بر شقاوت و باز گرفتن ایمان باشد اللهم انا نعوذ بک من سوء الخاتمة عند الموت

فصل دویم در وصایای امام اعظم رحمة الله مر اصحاب خود را

که چون امام اعظم بیمار شدند بیماری آخر اصحاب خود را گفتند ای یاران و
برادران من بدانید که مذهب اهل سنت و جماعت بر دوازده نوع است یعنی مذهب
اهل حق بر دوازده خصالست هر کس برین خصال اثنی عشر استقامت نماید
از بدعت دور باشد پس بر شما باد که این خصال را نگاه دارید تا در امید در شفاعت حضرت
رسول علیه السلام اول آنکه ایمان اقرار بزبان و تصدیق بدل است و معرفت بدل
و اقرار تنها ایمان نیست که اگر اقرار تنها ایمان بودی منافقان نیز مومن بودندی
و اگر معرفت تنها ایمان بودی جهودان و ترسایان مومن بودندی و ایمان تصور
زیادت و نقصان ندارد مگر آنکه زیادت ایمان بنقصان کفرست و زیادت کفر
بنقصان ایمان چگونه روا بود که شخصی واحد مومن و کافر باشد در حال واحد

و در ایمان

و در ایمان شک روا نیست اولئک هم المومنون حقا و اولئک هم الکافرون
حقا و عامه امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از اهل توحید مومن است و عاصی
بسبب عصیان کافر نیست و ایمان غیر عمل است و عمل غیر ایمان بدلیل آنکه عمل
در بعضی اوقات از بنده برگرفته میشود چون نماز و روزه از حایض و نفسا
و زکوة از فقیر و ایمان برگرفته نمیشود و نشاید گوید بر فقیر ایمان نیست و حایض
و نفسا روزه را قضا کنند و نتوان گفت که ایمان را قضا کن و تقدیر
نیکی و بدی از خداوندست که اگر تقدیر بدی از غیر خداوند داند مشرک شود
دویم آنکه اعمال سه قسم است فریضه و فضیلت و معصیت اما فریضه بامر خداوند
است و بخواست و محبت و برضا و بقضا و قدر و تخلیق و بحکم و بعلم و بتوفیق و
بنوشتن اوست در لوح محفوظ اما فضیلت بامر خداوند نیست و لیکن بخواست
و محبت و برضا و بقضا و بقدر و بعلم و بتوفیق و تخلیق و نبشتن اوست
در لوح اما معصیت بامر خداوند نیست و محبت و برضا و بتوفیق او نیست و لیکن ب
بمشیت و بقضا و بتقدیر و بنبشتن اوست در لوح محفوظ و مواخذه کند بر آن
زیرا که بفعل بنده است سیوم آنکه استوای بر عرش یعنی اقبالست از غیر آنکه
خدا را بعرش حاجت باشد و اگر خداوند محتاج بجلوس و قرار بودی پیش از
عرش کجا بودی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا چهارم آنکه قران کلام
خداوند و وحی و تنزیل و صفت اوست زبانها و نه غیر خداوندست تحقیق نبشته

اندر مصحفها خوانده و بر زبانها و محفوظ در دلها ولیکن غیر حایل در وی سیاهی
و کاغذ و کتابت و حروف و کلمات و آیات کل آن آلت قران ست از برای
حاجت بندگان بدان و کلام خداوند غیر مخلوقست و قایمست بذات وی و معنی
او مفهوم باین اشیا هر کس گوید قران مخلوق است کافر گردد پنجم آنکه از فضل ترین
امت بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ابوبکرست پس عمر پس عثمان پس
علی رضوان الله علیهم اجمعین قال النبی الله تعالی فی حقهم والسابقون
السابقون اولیک المقربون و آنکه اسبق ایشانست افضل ایشانست و دوستدار
ایشان هر مومنی تقی و دشمن دار ایشان هر منافقی شقی ششم آنکه بنده
با همه افعال خود مخلوق ست و اعمال و اقرار و معرفت او همه مخلوق است
و چون فاعل مخلوق ست افعال او اولی که مخلوق باشد هفتم آنکه بیافرید
خداوند تعالی خلق را و مر ایشانرا طاقت بود و ایشان جز محدث و اسیر
نبند و خداوند خالق و رازق ایشانست قوله والله خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم
ثم یحییکم و کسب بعلم حلالست و جمع مال از حلال حلالست و جمع مال از حرام
حرام ست و خلق سه گروه اند مومن مخلص در ایمان خود و کافر منکر در کفر خود
و منافق مداهن در نفاق خود و خداوند تعالی فرض کرد بر مومن عمل را و بر
کافر ایمان را و بر منافق اخلاص را قوله تعالی یا ایها الناس اعبدوا ربکم
و یا ایها الذین آمنوا اطیعوا و یا ایها الکافرون آمنوا و یا ایها المنافقون

اخلصوا

اخلصوا هشتم آنکه استطاعت با فعل نه پیش از فعلست و نه بعد از فعل که اگر
قبل از فعل باشد بی نیاز باشد از خداوند در وقت فعل و این خلاف قرانست
قوله تعالی والله هو الغنی وانتم الفقراء و اگر بعد از فعل باشد محال باشد
حصول فعل بی استطاعت و طاقت نهم آنکه مسح بر موزه جایزست مقیم را
یک شبانه روز و مسافر را سه شبانه که حدیث چنین وارد شده و هر کس این را
منکر شود خطر آن بود که کافر شود که این حدیث قویست بتواتر و قصر و افطار
در سفر ثابتست بنص کلام ربانی قوله تعالی واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم
جناح ان تقصروا من الصلوة و قوله تعالی فی الافطار فمن کان منکم
مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر دهم آنکه امر کرد خداوند تعالی قلم را با
نکه بنویسد قلم گفت بار خدایا کجا چه نویسم فرمان آمد که بنویس هر چیز را
که بودنیست تا روز قیامت قوله تعالی و کل شیء فعلوه فی الزبر و کل صغیر
و کبیر مستطر یازدهم آنکه عذاب کاین و بودنیست لا محاله و سوال منکر و
نکیر حق ست که احادیث بان واردست و بهشت و دوزخ را آفریده از برای
ثواب و عقاب و هر دو باقی مانند و فانی نشوند و میزان حق ست و قوله
تعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیامة و نامه خواندن حق ست قوله تعالی
اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا دوازدهم آنکه خداوند خلایق را
زنده گرداند بعد از مرگ و برانگیزاند در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال

باشد از ایام دنیا از برای ثواب و عقاب و ادای حقوق قوله تعالی فی یوم
کان مقداره خمسین الف سنة و قوله تعالی و ان الله یبعث من فی
القبور و دیدار خداوند حق است مر اهل بهشت را بی کیف و تشبیه و جهت
قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و شفاعت محمد مصطفی صلی
الله علیه و سلم حق است مومنان را از اهل بهشت و اهل کبایر را و عایشه بعد از
خدیجه کبری رضی الله عنها افضل زنان عالمیان است و او مادر مومنان است
و پاک از زنا و بری از انچه خذلهم الله تعالی در حق وی گفتند و اهل بهشت
در بهشت جاوید باشند و اهل دوزخ در دوزخ نیز جاوید باشند قوله تعالی
اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و قوله تعالی اصحاب النار هم فیها
خالدون این بود وصایای امام اعظم رحمة الله هر کس برین اعتقاد باشد
سنتی و جماعتی باشد و چون برین اعتقاد بمیرد از جمله فایزان و رستگاران
باشد الهی ما را بر اعتقاد صحیح اهل حق زیان و بران میران و از کافر زیستن
و کافر مردن نگاهدار بمنک و کرمک و جودک فصل سیم در معراج رسول
صلی الله علیه و سلم و این تعلق باعتقاد اهل سنت و جماعت دارد و بدانکه
حضرت حق تعالی معراج رسول را صلی الله علیه و سلم سه جای در قرآن
یاد کرده یکی در آخر البقره آمن الرسول دوم سبحان الذی اسری سیم والنجم
اذا هوی اما شنودن قصه معراج را دلی باید چون دل ابو بکر صدیق تا تمام

ان

این کرامت بتوانند کرد و آن عجایب و غرایب در وی جای گیرد و دل بو
جهل سماع معراج را نشاید و دل بوجهل دل مبتدعان است و دل ابو بکر
دل سنیان است اما اهل هوا در انکار معراج مختلفند گروهی گویند خود
معراج در اصل نبوده است و ایشان در جهمیان و کعبیانند و گروهی گویند معراج
بخواب بوده است و ایشان معتزلیانند جماعتی گویند معراج بود اما تا بیت المقدس
بود بیش نبود و ایشان ابلیانند و گروهی گویند معراج بود و لیکن شب بود
آن شب سیصد سال بود و اهل عالم سیصد سال خفته ماندند و ایشان حشو
یانند و شبهیانند باز بگویند بعضی معراج دل و سر محمد را بود و ایشان اما
حیانند اما مذهب سنت و جماعت آنست که معراج حقست از مکه تا به بیت
المقدس تا باسمان دنیا و از اسمان دنیا تا بافق اعلی و از افق اعلی تا بسدرة
المنتهی و از سدرة المنتهی تا بقاب قوسین او ادنی به بیداری بتن و جان
و دل و سر در بعضی از شب بردند و باز آوردند و این در قدرت خداوند بعید
و مستحیل نیست بلکه دلایل صحت معراج از آفتاب روشنتر است دلیل اول
آنکه نگوید محمد شبی از مکه به بیت المقدس رفت تا نگوی که توانست رفت یا نی
بلکه فرمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا من سبحان مصدر است ای سبح
سبحانا و اصل تسبیح تعظیم است مر خداوند را و بپاکی یاد کردن از صفات ناسزا
و بعضی گفته اند که سبحان علم تسبیح است همچنانکه عثمان علم رجل است و معنی آنست

که پاکست و منزه از همه عیبها و نقصانها آن خداوند که برد بنده خود را محمد
علیه السلام لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی در شبی از مسجد حرام
بسوی مسجد اقصی یعنی آن مسجد انبیا که آن بیت المقدس است و آنرا اقصی خوانند
از جهت دوری وی از مکه و دران وقت ورای وی مسجد دیگر نبود الذی
بارکنا حوله آنکه با برکت گردانیدیم گرداگرد ویرا از شهرها چون دمشق و اردن
و فلسطین با نهارها و درختها و میوها و خیر و برکات دین و دنیا دران مسجد بیت
المقدس نهادیم که آن معبد انبیا و مهبط وحی بود و قبر ابراهیم و اسمعیل و اسحاق
و یعقوب در وی است لنریه من آیاتنا تا فرا نمایم محمد را عجایب شب و معراج از براق
و بیت المقدس و احیاء انبیا و ملکوت سموات و باقی اعجایب که نمودیم انه هو السمیع
بدرستی که خداوند شنوا است بمقالات قریش و انکارایشان البصیر بیناست با
اعمال ایشان و عتاب ایشان و عبد عبارت از تن و دل و جان می باشد
پس بحکم این آیت ثابت شد که معراج به بیداری بوده نه بخواب که اگر بخواب بودی
هیچکس آنرا انکار نکردی که هیچکس بر خواب دیدن انکار نرسد بلکه می تواند بود
که هر روز فی بخواب بیند که او را بر آسمانها بر دند پس دلیل اول بر صحت معراج
این آیت آمد اما دلیل دویم بر صحت معراج آنست که حق تعالی فرمود در کلام
مجید خود که و لسلیمان غدوها شهر و رواحها شهر چون روا باشد که سلیمان بر مرکب
باد بامداد و کجا به راه برود شبانگاه باز آید چرا روا نبود که خواجه کائنات بر مرکب

اصطفا

اصطفا و براق اجتبا در شبی تا بقاب قوسین او ادنی برود و باز آید دلیل سیم
آنست که چون در راه استدراج ممکنست که ابلیس که بدترین مخلوقات است در ساعتی
از مشرق تا مغرب برود چرا در راه کرامت محمد را که بهترین موجودات است روا
نبود که شبی با آسمانها رود و باز آید دلیل چهارم آنست که معلوم و مقرر است
اهل عقل را که جادویان در شب از موضع منزل خود بکوه دماوند روند و باز
گردند روند جادوئی کاهن که دیو راه بر اوست در شبی چندین فرسخ برود
و باز آید آنجا براق بهشتی طیار رسوار محمد مختار جبرئیل و میکائیل غاشیه بردار
ملک پرورد کار اگر در شبی برود و باز آید چه عجب باشد سوال اسری بشب
بردن بود باز لیلا ذکر کرد حکمت چیست جواب اگر لیلا نفرمودی واسری
بعبده گفتی گمان افتادی که هر شب رسول علیه السلام را معراج بوده لیلا ذکر
کرد تا معلوم شود که معراج رسول یکشب بوده اما عروج هفتاد هزار بوده است
و این روایت در کتاب شرف النبی است سوال در تفسیر در رود در تفسیر
مغنی می آرد که حکمت چه بود که رسول را از مکه به بیت المقدس برد چون مکه
شریفتر است جواب آنست که بیت المقدس زمین محشر است تا حساب بر
امت وی آسان شود ببرکت قدم وی سوال حکمت چه بود که رسول علیه
السلام را شب بمعراج بردند که بروز نبردند جواب بشب بردند تا موافق
از منافق جدا شود و صدیق از زندیق آشکارا گردد سوال دیگر آنست که شب برده

راز عاشقان ست مشتاقان درگاه در شب بمقصود رسند جواب
دیگر آنست که ملایکه آسمانها ماه آسمان بسیار دیده بودند شاه زمین را بروند
که ببینند که روی وی از شب چهارده نیکوتر بود جواب دیگر در تفسیر مغنی
می آرد که حکمت شب بردن آن بود که رسول علیه السلام صاحب لیل بود
که قم اللیل الا قلیلا و قوله و من اللیل فتهجد به نافلة لک و ان ناشئة اللیل
پس چون خدمت رسول علیه السلام شب بود او را معراج شب گردانید جواب
حکمت در بردن معراج چه بود جواب در کشف و در تفسیر مغنی می آرد که حکمت در
بردن معراج آن بود که اهل نعلین شرف مصطفی در روی زمین شناخته بودند
و هوام زمین در غار شناخته بودند شرف وی را حق تعالی خواست که اهل آسمان
نیز بشناسند همچنانکه اهل زمین نیز شناخته بودند تا در عالم هیچ ذی روح نماند
الا که بشناسند که او حبیب الله است جواب دیگر آنست که حکمت آن بود
والله اعلم که جبرئیل علیه السلام آیة الکرسی فرود آورد بر رسول خواند در نزول
آیة الکرسی هفتاد هزار فرشته فرود آمده بودند از بزرگی وی بعد از آن جبرئیل
گفت یا محمد از امت تو هر کس یکبار آیة الکرسی بر خواند خداوند عز و جل بفرماید
تا بگرانی کرسی حسنات در دیوان وی نویسند تمنی در دل رسول علیه السلام
پیدا شد که کاشکی کرسی را بدیدی تا ثواب امت او را معلوم شدی بعضی گفته
اند سبب معراج این بود رسول علیه السلام را برآوردند تا کرسی را بدید از

پاره

پاره زمرد سبز بزرگی وی چندانکه هفت آسمان و هفت زمین در جنب کرسی
چون حلقه نمود در بیابانی و گرد بر گرد کرسی دید آیة الکرسی بخط نوشته دو
هزار کرسی دید بر راست کرسی نهاده و دو هزار کرسی بر چپ نهاده و دو هزار
کرسی پیش از کرسی نهاده و بر هر کرسی فرشته ایستاده و آیة الکرسی میخوانند
و ثواب خوانندگان آیة الکرسی را می بخشند بر امتان محمد صلی الله علیه وسلم
و این روایت در عشرات جمالی آورده و در انجاز تفسیر روایت کرده است
جواب دیگر آنست که چون خدیجه خاتون رضی الله عنها از دنیا سفر کرد
مشرکان عرب بعد از وفات او بعداوت رسول علیه السلام بر خواستند اما
تا ابو طالب برجای بود نمیگذاشت که رسول علیه السلام را ایذا کنند چون ا
ابو طالب وفات یافت مشرکان اساس جفا بنهادند بوجهل کمان جهل بزه
کرد عتبه جفا کشی کرد هر یک از کفره و فجره دل مبارک رسول را علیه السلام
بنیش آزار مجروح میکردند تا روزی سید ابرار را بیاری ناسزا گفتند دل مبارک
وی از مشرکان تنگ شد گفت دوستی بایستی که غم خود با وی گفتمی مونسی
بایستی که غمگسار ما آمدی یاری بایستی که جراحت ما را مرهم آمدی نماز شام
بود روی بخانه ام هانی نهاد ام هانی را در شام صبح سعادت طلوع شد در زود
ام هانی بیرون آمد سید عالم را دید رسول علیه السلام گفت یا عمه مهمان
خواهی گفت هزار جان عمه فدای چنین مهمانی باد ای صدر سرور جا بجاه تر

خبر نکردی تا بقدر طاقت تکلفی کردی می گفت یا عمه از جفای مشرکان دلم جنان
بر بر آمد که یاد طعام را جای نمانده خانه خالی کن تا در مقام عبادت شروع
کنم راز و نیاز خود با دوست عرض کنم ام هانی خانه خالی کرد رسول علیه السلام
در حجرهٔ المصلی مناجاتی ربه خوا امید ام هانی با خود گفت مکه پر دشمن است و خانه
من خالی مبادا که دشمنی خبر یابد و قصد رسول علیه السلام کند من امشب شمشیر
ابو طالب حمایل کنم و پاسبانی رسول خدای کنم که اگر دشمنی قصد کند جان فدای
رسول خدای کنم شمشیر ابو طالب برداشت و گرد سرای می گردید فرمان حق
بفرشته خواب رسید که ای فرشته خواب بر اهل عالم گمار فرشته خواب بر اهل عالم
عالم گماشت فرمان رسید که از اهل عالم که بیدار مانده گفت خدایا تو داناتری
یک پیرزنی مانده که پاسبانی حبیب توی کند فرمان آمد که او را نیز در خواب
کن فرشته خواب بروی گماشت ام هانی همچنان ایستاده سر بر دیوار نهاد
و در خواب شد فرمان آمد که ای جبرئیل دوست ما را امشب غمگساری می باید عزیز
درگاه ما را آزار داری می باید برو ای جبرئیل و او را بمقام قرب برسان و بگوی
تا قدم بر فرق مکونات نهد و کرسی در زیر قدم آرد تا راز دل بشنوم و حاجات
روا کنم مقصودش کفایت کنم ام هانی از خواب بیدار شد کلمه لاحول بر زبان راند
بتعجیل سوی خانه آمد گوش میداشت هیچ آوازی نشنید چون حیران در خانه
دوید کس را ندید از درد دل بنالید خواست که فریاد کند تا دوستان جمع شوند

و محمد را طلب کنند هاتفی آواز داد که ای ضعیفه زحمت خود را مده که آنکس را که تو
می طلبی از سدرة المنتهی در گذشت که سبحان الذی اسری بعبده لیلا در کتب
حدیث می آرد که در ان شب قرب و کرامت جبرئیل براق بیاورد و آن براق
از استر پست تر بود و از حمار بلندتر بود رسول علیه السلام خواست که سوار
شود براق تندی نمود جبرئیل بانگ بر براق زد که نمیدانی که کیست که بر تو سوار
میشود محمد رسول الله است که بهترین موجودات است چون براق نام محمد شنید
از خجالت عرق فرو ریخت ازوی رسول از مسجد حرام سوار شدند و اکثر ایمه حدیث بر آنند
که از خانه ام هانی بمعراج رفت **جواب** چون حق تعالی فرمود سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام پس چگونه از خانه ام هانی رفته
باشد   مکه تمام حکم مسجد حرام دارد پس وجه توفیق میان این نسبت
و حدیث درست باشد اگر چه از خانه ام هانی رفته باشد و از خانه ام هانی تا مسجد
اقصی براق بود و از مسجد اقصی تا باسمان دنیا معراج بود و آن کرسی بود
سبزی از آبها بود و از اسمان دنیا بر فرشتگان رفت تا اسمان دوم و
همچنین تا بسدرة المنتهی که مقام جبرئیل است و آن را سدرة المنتهی از برای
آن گویند که منتهای سیر ملایک تا آنجاست از آنجا ست در نتوانند گذشت و از سدره
رفرف بود یعنی تخت سبزی بود مرصع و رسول علیه السلام از آنجا رفت تا
آنجا که خدای تعالی خواسته بود و بعضی میگویند تا بعرش رسید و دقایق

مي آرد كه رسول عليه السلام در شب معراج تا پايه عرش خود را صفا كرد و رسول
عليه السلام چون از سدره در گذشت باز نگريست جبرئيل را ديد در سدره مانده
گفت اي جبرئيل پيشتر آي بحكم آنكه فرمان برداري رسول ما بر اهل آسمان
واجبست جبرئيل مقدار يك بند انگشت پيشتر آمد بر خود بگداخت گفت يا رسول
الله مرا قوت نيست كه ازين مقام در توانم گذشت **بيت** اگر يك سر موي
برتر پرم ؛ فروغ تجلي بسوزد پرم ؛ نماند بعصيان كسي در گرو كه دارد
چنين سيد پيشرو ؛ بعضي ميگويند رسول را عليه السلام تا بالاي عرش بردند
و بعضي گفته اند از عرش نيز در گذرانيدند **سوال** چون بالاي عرش عدم محض
است زيرا كه عالم نيز عدم محض است و مكان عالم بر عدم است و عالم مخلوق است
پس جايز باشد كه مكان رسول نيز بر عدم بوده باشد **سوال** از مسجد حرام
تا مسجد اقصي را اسري گويند و از مسجد اقصي تا بسدرة المنتهي را معراج گويند و
از انجا تا الي ما شاء الله اعراج گويند در حال فرشتگان آسمانها را فرمان شد
كه تا بر درخت سدره جمع گشتند چنانكه حق تعالي ازان حال خبر ميدهد قوله
تعالي اذ يغشي السدرة ما يغشي يعني پوشيد سدره را آنچه پوشيد يعني از ملايكه
و آنچنان بود كه رسول عليه السلام چون بسدرة المنتهي رسيد مقربان كه حق
تعالي در شان ايشان فرموده است الذين يحملون العرش ومن حوله
يعني حمله عرش و مقربان كه بر گرد عرش اند ايشانكه و من حوله عبارت از ايشانست

تا باستقبال

تا باستقبال حضرت مصطفي بسدره آمده اند و بزرگي درخت سدره چندان
است كه اگر سواري بر اسب مضمر جواد بتازد پانصد سال آنچناني از سايه
بيرون نتواند رفت از آسمان دنيا تا بعرش مجموع ملايكه بر درخت سدره فرو
ريختند و حق تعالي ايشانرا بر صورت ملخ زرين گردانيده بود تا همه را بر
درخت سدره جاي شده بود دانيست آنكه فرمود اذ يغشي السدرة ما يغشي در
سدره درختيست در غايت سبزي چون حضرت نبي را نزديك عرش رسانيدند
چنانكه ميان وي و ميان عرش يك حجاب بيش نمانده ملكي مقربي از پس آن
حجاب بيرون آمد و رسول بروي سلام كرد زيرا كه بر بزرگتر است كه بر خورد تر
سلام كند آنگاه آن ملك بانگ نماز آغاز چون گفت اشهد ان لا اله الا الله خطاب
رسيد كه اشهد ان لا اله الا الله صدق چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله حق
تعالي فرمود صدق عبدي چون بانگ نماز تمام كرد آن فرشته دست رسول
بگرفت و پيش كرد و جميع انبيا و ملايكه اقتدا برسول كردند و نماز گذاردند او
سوال چون منتهاي سير ملايكه سدره است كه از انجا در نتوانند گذشت
پس چگونه اقتدا برسول كردند و حال آنكه رسول عليه السلام نزديك عرش
بود **جواب** ميگويم درين حال حق تعالي ملايكه را بدان مقام رسانيده
باشد يا خود هم از درخت سدره اقتدا برسول كرده باشند و نيز مرويست
كه در مسجد اقصي حضرت رسالت از براي انبيا امامت كرد و اين هر دو قول صحيح

است چون خواجه را بمقام قرب او ادنی رسانیدند چنانکه حق تعالی از آن
حال خبر میدهد قوله تعالی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
فرمان رسید که ای محمد بلطف و برحمت ما نزدیکتر آی ثم دنی دنو الاکرام لا دنو
الاجسام دنو الاستماع لا دنو الاجتماع لا دنو الوصال لا دنو الاتصال دنو
الانبساط لا دنو البساط دنو الرحمة لا دنو المکان والمسافه در تفسیر میگوید
هزار بی واسطه خطاب میرسید که ادن یا محمد برحمت و فضل ما نزدیکتر آی هر
باری که پیش آمدی سجده کردی عبارت از قرب این آمد که ثم دنی و از آن
سجده این که فتدلی قوله تعالی فکان قاب قوسین او ادنی عرب را
عادت و رسم بود که چون با یکدیگر دوستی کردندی و عهد بستندی خیمه در صحرا
زدندی و دو کمان بر هم نهادندی چنانکه زه بهر دو کمان بهم آمدی گفتندی که
هر که دوست تو دوست من و هر که دشمن تو دشمن من بر حکم عادت و رسم عرب
حق تعالی خبر داد که فکان قاب قوسین او ادنی محمد خیمه کرامت بر بالای
الای عرش زدیم و چهار بالش دولت بقاب قوسین او ادنی نهادیم اکنون
هر که دوست تو دوست ما و هر که دشمن تو دشمن ما فرمان رسید که محمد ما را ثنا گوی
خواجه گفت لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک بار خدایا طاقت من
طاق شد و عقل من متحیر شد فرمان رسید که ای محمد نگفتی که انا افصح العرب
والعجم گفت خداوندا آن با عرب و عجم توان گفت بر حضرت تو کرا زهره و یارا که

آن باشد قطره از زلال افضال بحلق جان محمد رسد زبان ثنا برگشاد و گفت
التحیات لله والصلوة والطیبات جواب حق رسید که السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته در تاج القصص چنین می آرد که چون سلام حق برسول
بحق رسید حق تعالی جمله امت وی را در زیر قدم وی حاضر گردانید خواجه نظر
کرد امت را بدید در تشریف سلام با خود شریک گردانید و گفت السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین با انبیای معظم و رسولان مکرم حواله کرد ملایکه از جلالت
آن حال تعجب نمودند و گفتند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده
ورسوله بعضی گفته اند این کلمات نیز رسول علیه السلام گفت و این روایت در
مصابیح است در آن حال فرمان آمد که ای محمد آنچه تو گفتی و آنچه ما گفتیم و آنچه
فرشتگان گفتند یاد دار و در راه آوردی شب معراج با امتان خود بیا هر که در
نماز این کلمات بگوید هر ثواب و مزدی که فرشتگان آسمانها را میدهیم آن بنده
را کرامت کنیم فرمان رسید که ای محمد چه میخواهی خواجه گفت خداوندا امتان
گناهکار دارم ایشان را بمن بخش فرمان آمد یا محمد هفتاد هزار امت تو بتو
بخشیدم دیگر چه میخواهی گفت امت را ویرا روایت می کنند که تا هفتصد بار فرمان
میرسید که ای محمد چه میخواهی میگفت امت فرمان آمد که چندی میخواهی ای محمد
خواجه گفت ای خداوندا بخشنده تویی و خواهنده من هر چه هستند و هر که
هستند همه را بمن بخش فرمان آمد که ای محمد اگر همه امت را امشب بتو بخشیم

رحمت من پدید آید اما عزت تو پدید نیاید امشب یک بخش از امت تو بخشیدم
ودو بخش دیگر در توقف داشتم تا فردای قیامت که خلق اولین و آخرین
جمله حاضر باشند تو امت میخواهی و من بتو می بخشم تا گناه امت تو میان
شفاعت تو و رحمت من امرزیده شود و همه عالمیان بدانند که ترا بر حضرت ما چه
قرب و منزلتست و عزت تو در انروز کرده دیگر چه فرمود فاوحی الی عبده
ما اوحی ای کان ما کان وجری ما جری بود انچه بود و رفت انچه رفت بیت
دردی که من از عشق تو کردم حاصل :: دل داند و من دانم و من دانم و دل
سفیان ثوری و ابوبکر واسطی رحمهما الله سوال کردند که انچه وحی بود گفت
سری که جبرئیل را بران اطلاع نیفتاد ما چه دانیم علم الهدی شیخ ابو منصور
ماتریدی رحمه الله میگوید بشرح و بسط آن مشغول نگردند که سر دوستان
با هر کس نگویند بیت آنکه او در حجره او بار خود بالین نداشت :: لفظ
او را با حدیث بستر سلطان چه کار :: اما بعضی از علما میگویند هر چند تمام
آن سر معلوم نباشد انچه بران وقوف افتاده است اگر با دوستان نگویند
تا یقین ایشان زیادت گردد شاید شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما میگوید آن وحی آن بود که محمد در خلوت طاعت و عبادت کردی اکنون
در خلوت امت را شفاعت کن بعضی میگویند آن وحی آن بود که خداوند تعالی
فرمود و رسول بی واسطه بشنود که امن الرسول بما انزل الیه در مشارق

الانوار می آرد که رسول علیه السلام فرمود که مرا حق تعالی در شب معراج
سه هدیه کرامت کرد و عطا داده شدم بر ان پنج نماز و خواتیم البقره یعنی
امن الرسول و آنکه هر کس بحضرت من آید و گفته باشد لا اله الا الله و با من
شریک نیاورده باشد غیر مرا بیامرزم اورا سعید بن جبیر رحمه الله میگوید آن
وحی آن بود که الم یجدک یتیما فاوی تا آخر سوره الم نشرح بعضی میگویند آن
وحی آن بود که هیچ پیغمبری بهشت در نیاید تا انگاه که تو در ای بعضی میگویند
آن وحی آن بود که ای محمد بر امت تو مال بسیار ندادم تا حساب قیامت بر
ایشان دشوار نگردد و عمر دراز شان ندادم تا دلهای ایشان سخت نگردد
مرگ مفاجات شان ندادم تا از توبه محروم نمانند آخر همه امتان ایشان را
بیرون آوردم تا در گور بسیار نمانند خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله
عنها سوال کرد که یا رسول الله آن وحی چه بود گفت خداوند تعالی فرمود که
ای محمد با امتان تو چهار کار کردم که با امتان دیگر نکردم امتان دیگر را
بر سر آتش فرستادم امتان ترا از آتش حجاب فرستادم امتان دیگر را بر
زمین فرو بردم گناهان امت ترا بزمین فرو بردم امتان دیگر گناه کردند
ایشان را صورت بدل کردم امت ترا گناه بطاعت بدل کنم که فاولئک
یبدل الله سیاتهم حسنات امتان دیگر را سنگ باران فرستادم امت
ترا بر رحمت باران فرستادم بعضی میگویند آن وحی آن بود که خواجه کاینات

از حق تعالی حساب امت خواست تا کسی بر گناه امت وی اطلاع نیابد فرمان
آمد که ای محمد تو میخواهی که کسی بر گناه بر امت تو اطلاع نیابد من میخواهم که تو نیز
گناه امت خود اطلاع نیابی ای محمد تو لایق کرم خود عفو کنی و من که خداوندم
لایق کرم خود عفو کنم ابوبکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد چه رفت دران مقام
گفت خداوند من مرا فرمود که ای محمد اگر نه آنست که من عتاب با دوستان دوست
دارم والا هرگز با امت تو شمار نکردمی عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت سوال کردم
یا رسول الله چه رفت دران مقام گفت خدای من با من سه چیز از امت من
گله کرد یکی آنکه من از ایشان کردار فردا نمیخواهم و ایشان از من روزی میخواهند
دوم آنکه عزیز کننده و خوار کننده منم و ایشان عز و ذل از دون من میجویند
سیم آنکه من بنام ایشان هیچ درکه در دوزخ نیافریدم و ایشان میکوشند
تا خویشتن را در دوزخ افگنند عثمان رضی الله عنه پرسید که چه رفت دران
مقام یا رسول الله فرمود که خدای من سه چیز از امت من گله کرد یکی آنکه من
روزی ایشان فرا کس ننهم و ایشان کار من فرا کس دیگر میدهند دوم آنکه
روزی من میخورند و شکر کس دیگر میکنند سیم آنکه من دوست ایشانم و ابلیس دشمن
ایشان و ایشان دوست را می آزارند و دشمن را خشنود میدارند علی مرتضی
رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت دران مقام یا رسول الله گفت چهار حاجت
از خداوند بخواستم مرا داد یکی آنکه گفتم آن مار عنها که میان یاران من رود در

کارمن

کار من کن و در بهشت خدمتگاران امت من گردان فرمود آن بود که تو
خواهی سیم آنکه گفتم خدایا اگر وقتی در تنگدلی از من ستمی آید بر کسی از امت
من آنرا با ایشان برحمت گردان فرمود که آن بود که تو خواهی چهارم آنکه
گفتم شمار امت با من گذار فرمود که ای محمد هر چند تو رحمت عالمیانی اما پروردگار
عالمیان منم و هر چند تو رسول رحیمی ارحم الراحمین منم اگر گناهان امت خود
ببینی تیرا گنی بگذار تا مطلع بر گناه امت تو هم من باشم که رحمت من که گناهان
ایشانرا فرا رسد و لیکن درین حاجت ترا بی نصیب نکنم از تو شفاعت
و از من رحمت تا گناه امت تو میان شفاعت و رحمت من آمرزیده گردد فاطمه
رضی الله عنها سوال کرد که ای پدر دران مقام چه رفت گفت خدای من مرا فرمود
که سببی و بهانه خواهم تا گناه امت ترا بیامرزم بیت هستیم بلکه
تو مست درویش :: غرق گنه و امید عفوت در پیش :: ما را بحقی بخش که چون
گفته شود :: سازیم ورا بهانه رحمت خویش :: عائشه صدیقه رضی الله عنها
پرسید که چه رفت دران مقام یا رسول الله گفت خدای من گفت با من
که ای محمد با امت تو چهار کار بکنم که با امتان دیگر نکردم یکی آنکه امت دیگر گناه
کردند بر ایشان آتش فرستادم بر امت تو ستر فرستادم دوم آنکه امت
دیگر گناه کردند ایشانرا بزمین فرو بردم سیم آنکه امت دیگر گناه کردند ایشانرا
از حال بگردانیدم گناهان امت ترا از حال نگردانم چهارم آنکه امتان دیگر را نیک

بار انیدم امت ترا رحمت بارانم بعضی یاران سوال کردند که یا رسول الله چو رفتی
دران مقام که گفت فاوحی ما اوحی فرمود که هزار حاجت بخواستم از خداوند
همه را بداد و هزار کرامت ناخواسته مرا بداد و هزار کرامت دیگر امت مرا بداد
بعضی میگویند آن وحی آن بود که شاه مردان علی بن ابی طالب رضی الله
عنه روایت می کند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود از الله تعالی سوال
کردم که خداوندا چون بندگان تو در بهشت روند با ایشان سخن گوی فرمان
آمد که محمد اهر بنده که در دنیا با من سخن گفته باشد من در عقبی با وی سخن بگویم گفت
الهی در دنیا با تو که سخن گفته است فرمان آمد که ای محمد هر کس سر بسجده نهاده
گفته است سبحان ربی الاعلی آن بنده با من سخن میگوید هر آینه من با آن بندگان
سخن گویم سوال حکمت چه بود که شب معراج آتش دوزخ وا فرا آن رسول
علیه السلام ننمودند در تفسیر مغنی می آرد که حکمت آن بود که روز قیامت که دوزخ
را به بیند از فزع آن شفاعت امت مشغول نشود از برای آنست که چون دوزخ
را بعرصات حاضر کردانند همه انبیا نفسی نفسی گویند و خواجه علیه السلام امتی امتی
امتی گوید بعد ازان رسول علیه السلام را فرمان بازگشتن شد از معراج با هزار
اعزاز و اکرام بازگشت در بازگشتن فی حاجت براق بود و نی بر فرشتگان
و نی بر رفرف و نی بر چیزی دیگر زیرا که حضرت حق تعالی دران حال رسول
خود را قوتی داده بود که هیچ از انها حاجت نبود چنانکه در مرصاد العباد می
آرد

آرد که چون سیر فت محمد بود و چون می آمد رحمت بود که و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین در تفسیر مغنی و درر می آرد که رسول علیه السلام فرمود که چون باسمان
سیم رسیدم یوسف را علیه السلام دیدم که یک نیمه خوبی باو داده بودند
ای برادر اگر یک نیمه خوبی و حسن بیوسف علیه السلام داده بودند اما تمام
حسن بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم داده بودند و این معنی باخبار
صحیحه ثابت شده سوال چون تمام حسن مصطفی را بود پس چگونه بود که
آوازه جمال یوسف بسیار بودند و آوازه حسن رسول ما آن همه نبود
جواب آنست کمال حسن مرد در زبان و دل می باشد و کسی شیرین
زبانی و لطف و خوشی و خلق نیکو و شجاعت و حسن و قوت و اوصاف
کمال با حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم برابر نبوده نه یوسف و نه غیر وی
از انبیا علیه السلام چنانکه در روضة الخلد میگوید بیت مصطفی را هزار معجزه
بود ٭ که بردوم همی نبود مقیم ٭ بهترین هزار معجزه اش ٭ ادب نیک بود و
خلق عظیم ٭ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نظم فان فضل رسول
الله لیس له ٭ حد فیعرب عنه ناطق بفم ٭ منزه عن شریک فی محاسنه
فجوهر الحسن فیه غیر منقسم ٭ بدانکه هر کس معراج رسول را علیه السلام
را از مکه تا به بیت المقدس یعنی از مسجد حرام تا بمسجد اقصی منکر شود کافر گردد
زیرا که این مقدار بنص قران ثابت شده است قوله تعالی سبحان الذی اسری

بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی الآیه واکر با سمانها
والی ماشاء الله منکر شود مبتدع وضال بود وبد مذهب واین روایت در
شرح امالی است **سوال** رسول صلی الله علیه وسلم حق تعالی را در شب معراج دید
یا نی **جواب** در نجاح وغیر آن آورده که بعضی گفته اند دید وبعضی گفته اند
ندید مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت ندید اگر دیدی فرد
کر با دیدار دوست مرگ روا باشد بعضی گفته اند والاحوط السکوت یعنی
احتیاط در آنست که خاموش باشند در تفسیر وسیط میگوید که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم حضرت حق تعالی را دید در بعضی از آن نزلات که او را
بود ونیز در وسیط میگوید که ابن عباس رضی الله عنهما گفت محمد صلی الله علیه
وسلم پروردگار خود را دید بدیده دل گردانید بصر وی را در فواید وی تا بیا
فرید دل وی را بصری تا دید پروردگار خود را و بسیاری از صحابه بر آنند
که بچشم سر دید در تفسیر معنی می آرد که بچشم سر ودل وفواد دید پروردگار
یگانه را بلا حد ولا کیف بعضی از اهل تفسیر ونحو در معنی این آیت که گفته اند قوله
تعالی لترکبن طبقا عن طبق بفتح با چنانکه قراءت ابن کثیر وحمزه وکسائی است
خطاب مر مصطفی راست ولام لترکبن لام قسم باشد یعنی سوگند بشفق و
بماه ای محمد تو که راکب خواهی شد بر سموات طبقا عن ای سماء بعد سماء
در وسیط میگوید یعنی تصعد فیها وتجوز ان یکون درجة بعد درجة ورؤیة بعد

رؤیة فی القربة من الله تعالی والرفعة در تفسیر معنی می آرد که ابراهیم
خلیل در معراج خود فاحشه بدید بروی دعا کرد بهلاک او دعای وی اجابت
رسید دوم وسیم را دید همچنین دعا کرد فرمان آمد که ای خلیل دست از
بندگان ما بدار ودعا مکن بهلاک ایشان وحبیب ما در شب معراج
دعا کرد بنجات عاصیان امت تا دانند که درجه حبیب از خلیل بالاتر است
وموسی علیه السلام از برای قوم آب خواست قوله تعالی واذا استسقی
موسی لقومه وعیسی از برای قوم نان خواست لقوله تعالی انزل
علینا مائدة من السماء ومحمد از برای امت آمرزش خواست لقوله تعالی غفرانک
ربنا تا معلوم شود که همت وی عالی تر بود ونیز در تفسیر معنی می آرد که زهری
از انس بن مالک روایت کرد که پنجاه نماز در شب معراج بر محمد وبر امت وی
فرض کرده شد بعد از آن به پنج نماز باز آوردند پس فرمان رسید که یا محمد
ما یبدل لدی وان لک بالخمس خمسین یعنی ای محمد بگذاردن پنج نماز ثواب
پنجاه نماز ترا و امت ترا کرامت کنم این بود قصه معراج سید المرسلین والحمد
لله رب العالمین چنین گوید بنده ضعیف عصمه الله من سوء الخاتمه که
بدلیل قطعی ثابت شده است که دوزخ را هفت در است قوله تعالی لها سبعة
ابواب واخبار صحیحه وارد است که بهشت را هشت در است ودر آیه حتی اذا جاؤها
فتحت ابوابها بعضی اهل لغت واو وفتحت را واو ثمانیه داشته اند وگفته اند

واو دلالت بران میکند که بهشت را هشت درست في الجمله هشت با هفت جمع
کني پانزده کردد و فصول این قسم عقاید نیز پانزده آمده است امید وار
از کرم پروردکار که هر کس این فصول را بخواند و آنچه از عقاید دران فصول نوشته
شده است اعتقاد دارد و بران اعتقاد از دنیا برود حق تعالی هفت در دوزخ
را بروي وي در بندد و هشت در بهشت را بروي وي کشاده کند انه علی ما یشاء
قدیر الهي براز محمد و نیاز محمد که برامت محمد رحمت فرمائي و صلی الله علی سیدنا
محمد و اله اجمعین قسم دویم از کتاب ریاض الناصحین در فرایض
و واجبات که از قبیل اعمال است چون فرایض خمسه اسلام که آنرا فرض عین
میکویند و فرض کفایت با ادا بعضی از ذمه بعضي دیکر ادا شود و واجبات
شریعت و اختلاف علما دران و فرایض خمسه معیشت یعني حفظ حدود الله در طلب
و کسب حلال و حفظ حدود الله در مناکحات و معاملات و در حراج و در عادات
که حفظ حدود الله و درین پنج چیز نیز از فرایض و واجبات اعمال است و بعضي
از آنها فرض است و بعضي واجب چنانکه ذکر هر یک بجا یکاه بیاید ان شاء الله
پس قسم اعمال نیز هفده اصل آمد اما فرض الاحکام در وي شش
باب است باب اول در بیان کلمه شهادت و درین باب دو فصل است
فصل اول در ذکر فرایض اسلام و معني کلمه شهادت و بیان آنکه بدانکه بعضی فرایض
اسلام پنج است چنانکه در صحیحین مي آرد بروایت عبد الله بن عمر رضي الله عنهما

از رسول

روایة فیها تقدیم الحج علی
صیام رمضان

از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بني الاسلام علی خمس علی ان یوحد الله
و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صیام رمضان قال لا صیام رمضان والحج
هکذا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم یعني بنا کرده شد مسلماني را بر پنج
چیز اول از توحید خداوند عز و جل یعني بر کفتن کلمه شهادت یعني کواهي دادن
بیکانکی خداوند تعالی و برسالت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعني کفتن
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله دویم اقامت پنج نماز در شبانه روز یعني
مداومت نمودن بران سیم ادا زکوة دادن از ذمه در سالي یکبار از
مال که وجوب زکوة تعلق بدان دارد چهارم روزه ماه رمضان داشتن پنجم
حج اسلام بجاي آوردن کسي را که استطاعت باشد یعني زاد و راحله با امن
راه یعني توشه و مرکب سواري و امن راه و نفقه عیال از هنکام رفتن وي تا وقت
باز آمدن وي امنیت که آن چیزها که مسلماني بران مبني است در صحاح مصابیح
و در لمعات شارح مي آرد که مروي از ابن عمر رضي الله عنهما سوال کرد والحج و صیام
رمضان کفت ابن عمر رضي الله عنهما لا صیام رمضان والحج کفت في یعني
رسول خدا صلی الله علیه وسلم صیام رمضان را بر حج مقدم یاد کرد پس
همچنانکه مدار هر خانه که هست پنج چیز مي باشد یعني بر چهار دیوار و سقف و
بي پنج چیز خانه نشود و نمي باشد نمیتواند بود همچنین مبني خانه مسلماني بر پنج
چیز است یعني این پنج چیز را جمع کردند و مسلماني نام نهادند تا هر کس این

پنج کار بکنند و بحقیقت آن اعتراف نماید و اعتقاد دارد مسلمان کامل باشد بیت
مسلمانی مثال خانه دان :: که بنیادش بود بر چار ارکان :: ازان ارکانی
کزان دین را ثباتست :: نماز و روزه و حج و زکوة است :: اما گفتن کلمه شهادت
در همه عمر یکبار فریضه است و بارهای دیگر گفتن سنت است تا اگر بنده عاقل بالغ یکبار
این کلمه را بگوید و شرایع قبول کند و دیگر در همه عمر کس از وی این کلمه نشنود
چون بمیرد شرعاً او مسلمان مرده باشد اگرچه در وقت مردن نیز کلمه شهادت
از وی نشنوند بشرطی که از وی کفری در وجود نیامده باشد قولاً و فعلاً وحجة
علی الله تعالی و مضمون کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله آنست که خداوند
تعالی یکیست و محمد رسول و فرستاده اوست بحق و معنی کلمه شهادت آنست که گواهی
میدهم بدرستی و راستی که نشان اینست که نیست هیچ خداوند موجود مگر خدای بی مانند
معبود بلکه نیست هیچ موجود با وجود واجب الوجود که جمله موجودات با وجود او معدوم
وجود حقیقی وی راست که از اول و آخر مبراست و سزاوار پرستش و پروردگار
آفرینش و موصوف بصفات کمال و منزه از نقصان و زوال و عالم بکلیات
و جزئیات عالم و واقف اسرار وجود و عدم تبارک و تعالی و تقدس و تعظم و کلمه
مخففه در اصل مثقله است و ضمیر شان در وی محذوف است تقدیر کلام چنین است
که اشهد انه لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم بدرستی که خداوند یکیست و گواهی
میدهم بدرستی که نشان اینست که محمد فرستاده خداوند است بسوی بندگان ام

بر

حبیب خود را با نام خود قرین کرده تا عالمیان بدانند که هر کس گوید لا اله
الا الله بی گفتن و باور داشتن محمد رسول الله از وی قبول نکنند بیت
کمال حمد خدا نیست بی محامد تو :: نماز وتر روا نیست بی دعا قنوت
در مشکوة مصابیح می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی
الله علیه و سلم که فرمود الایمان بضع و سبعون شعبة افضلها قول
لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق والحیاء شعبة من الایمان
یعنی درخت ایمان را هفتاد و اند شاخ است افضل آن شعبات لا اله الا
الله گفتن است و ادنی آن دور کردن اذی از طریق یعنی دور کردن سنگ
و کلوخ و خار و خاشاک از راه یعنی بنده مومن را زیادت از هفتاد خصال
خیر است که کل آنها از علامات ایمان داری است و بعضی از سه تا ده می آید
و اصل بعضی شاخ قطع است و بعضی از جزئی پاره بود و ازان جز و بعضی علمای
اسلام تتبع کتب حدیث کرده اند و احصار این خصال کرده اند هفتاد و
هفت خصلت برآمده اعلای آن گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله است و ادنا
آن سنگ و کلوخ دور کردن از راه و بعضی گفته اند ازین عدد کثرت مراد
است نه حصر بر عدد معین اهل تحقیق میگویند دنیا و عقبی خار و خاشاک این راه
است تا سالک راه را ازان پاک نسازد و سالم بمنزل نتواند رسید زیرا که
تا غیر را در باطن جای است سر توحید در لوح دل نقش نپذیرد بیت

تا نشوی از عشق که فاخلع نعلیک :: از دوست نیابی نه سلام و نه علیک
وقت آمد که خار و خاشاک غیر را بر داری قوله تعالی فاخلع نعلیک انک
بالواد المقدس طوی در ظاهر امر بخلع نعلین بود و در باطن امر بطرح کونین
کونین کلک علیک و بال اطرح و افرغ بیت ماسوی حق همه بی کن بتیغ
لا اله :: تا جهان صافی شود سلطان الا الله را :: که طالب تا در بند
آب و خاکست در دامست عارف را از آنکه تا بدیک گام است آن
قدم از خود بر گرفت و بحق رسید بیت از تو تا حق یک قدم اندر میانه بیش
نیست :: آن قدم بر نفس خود نه دیگری در کوی دوست :: تا از خود فانی
نکردی بحق باقی نشوی بیت عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست اجزای وجودم همگی دوست گرفت
نامیست ز من بر من و باقی همه اوست حقیقت توحید آنجا رخ نماید
زین پیش ولی بود هزار اندیشه اکنون همه لا اله الا الله است
هر که در عشق نیک و بد گفت تو حال این طایفه را چه دانی آدم هنوز میان
گل و طایف بود که این جماعت گرد حرم طایف بوده اند مبتدی را از این حال
خبر نباشد آن مبتدا بود که بی خبر نباشد هی هی خاک را کجا آن طول و عرض
تکاد السموات ینفطرن منه و تنشق الارض هذه بجهد ولی شود واله نه بیا
را فزین توان کرد ما شاه نه بیت سالها خون خورد نافه تا مگر بوی

خوش

خشک اندر مشام او رسید :: او نیست که رقم نیستی کشید و بر بالا و پست :: و قلم
نیستی راند و بر هشیار و مست بیت ای خدای که سر توحید تو کس نداند چنانکه
میدانی کی کند ادراک حق وصف ترا چون منزه ز فهم انسانی لوح تعلیم خوانده
طفلانه عقل در مکتب خدادانی عجز و ادراک چون پدید آورد مشربی از زلال
عرفانی لاجرم ما بعجز میخواهیم معرفت از جناب ربانی الهی اگر ظاهر ما
آلوده است باطن ما بداغ تست اگر شاخ صدق خشکست ولی از باغ تست اگر نقد
ما قلب است از خزانه تست بیت مفلسانیم آمده در کوی تو شیئا لله ز
جمال روی تو :: برحمت بی علت که برما رحمت فرمائی و بدار السلام برسان
بحرمت محمد و آله اجمعین فصل دویم در فضل کلمه شهادت و فضیلت ذکر حق
جل و علا قال النبی افضل الذکر لا اله الا الله و افضل الدعا الحمد لله یعنی فاضلترین
ذکرهای که بیاد خدا گویند کلمه طیبه لا اله الا الله است و فاضلترین دعاها که
گویند گفتن الحمد لله است زیرا که گفتن لا اله الا الله افضل شعبات ایمانست
و سر دفتر سعادات جاودانست در سمط اللآلی می آرد که سالک باید که دایم
بگفتن کلمه لا اله الا الله مشغول باشد که حق تعالی چنین فرمود که انا جلیس من
ذکرنی و جمله مشایخ برین متفق اند که الذکر طریق الحق و لا یصل احد الی
الله تعالی الا بدوام الذکر باید که ذکر از سر اخلاص گوید بیت عزیزانی که
ذکر خاص گوئید :: خلاص خویش در اخلاص جوئید :: و علامت اخلاص

در ذکر آنست که رسول علیه السلام فرموده اخلاصک بلا اله الا الله ان تحجزک
عما حرم الله علیک یعنی اخلاص تو بدین کلمه آنست که باز دارد ترا از هرچه خداوند
بر تو حرام کرده است وحق تعالی نماز و روزه و سایر عبادات را وقت معین کرد
اما یاد کرد خود را وقت پدید نکرد بلکه کثرت ذکر فرمود قوله تعالی فاذکروا الله ذکرا
کثیرا یعنی یاد کنید خداوند را یاد کردن بسیار جای دیگر فرموده که ان فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب
یعنی بدرستی و راستی که در آفریدن آسمان و زمین و در اختلاف شب و روز نشانهاست
مر اولوا الالباب را یعنی خداوندان عقل و خرد را اگر تو گویی که عاقلان و
خردمندان کیانند از برای دفع اشکال تو فرموده الذین یذکرون الله قیاما
وقعودا وعلی جنوبهم الآیه یعنی اولوا الالباب آنکسانی اند که بیاد حق تعالی دایم
مشغولند در همه احوال خود و در همه اوقات و حال آدمی از سه بیرون نیست یا
ایستاده است یا نشسته است یا تکیه زده همانا که لطف خداوند ندا می کند ای
بنده اگر ایستاده بیاد من مشغول باش تا آن زمان که در موقف حساب بایستانند
من ترا بلطف خود یاد کنم و اگر نشسته بیاد من مشغول باش تا آن زمان که ترا بر سر
بر سلطنت بهشت بنشانم برضا و لقای خود ترا یاد کنم و اگر تکیه کرده بیاد من
مشغول باش تا در آن وقت که ترا در زندان لحد بخوابانند من ترا برحمت خود
یاد کنم پس ای بنده در هیچ حال از ما و از یاد ما غافل مباش که دل تو مخزن اسرار

ماست و ما را با تو کارهاست **بیت** دل که با یاد دوست همراه است
از تقاضای ذکر الله است ذکر الله اکبر فرمودی زهره یاد او کرا بود
آری چون سلطان ذکر ساکن ولایت دل شود دل با او اطمینان و انس
گیرد قوله تعالی الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن
القلوب آنجا غیر حق را جای نماند خار و خاشاک غیر را آتش غیرت سوخته گرد
بیت زین پیش دلی بود و هزار اندیشه اکنون همه لا اله الا الله است
در صحیح مسلم می آرد بروایت ابوهریره از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود سیروا
هذا جمدان سبق المفردون قالوا وما المفردون یا رسول الله قال الذاکرون الله
کثیرا والذاکرات سبب ورود حدیث آن بود که جماعتی مردان و عورتان
از میان خلق عزلت گرفتند و بر سر کوهی نشستند و در آنجا بیاد حق تعالی
بعبادت وی مشغول می بودند و از حق جز حق نمی خواستند رسول صلی الله علیه
وسلم اشارت بدان کوه کرد و این حدیث فرمود یعنی سیر کنید و بروید بر این
کوه تا ببینید که سبقت گرفته اند مفردان یاران گفتند مفردان کیانند
یا رسول الله فرمود که مردان و عورتان بسیار یاد کننده مر خداوند را تا
بدانکه این تشریف کسی را دهند که از دور خواجگی و رعنایی در آید بلکه بکسی دهند
که از خود بدر آید **بیت** در عشق تو ترک از دو جهان کرد دلم کین کار
کسی نیست که کاری دارد خوش باش که با یاد دوست خوش هستند و

غلام همت آنم که از یاد خدا ایش خبر میشود موعظت مردان دین و روندگان
راه یقین هرگز بر متابعت نفس و هوا اقدم ننهاده اند و همیشه کمر مخالفت
نفس و هوا بر میان جان بسته اند و در عهد وفای عهد الم اعهد الیکم یا بنی آدم
نشسته اند قدم عرش فرسای بر سوای صراط مستقیم داشته اند و بر مرکب همت
در میدان مردی برگماشته اند و رعایت شریعت برافراشته اند نفس و طبع
ولمن خاف مقام ربه جنتان را منظور داشته اند و سر و اما من خاف مقام ربه
دریافته اند و مبارزوار نیزه و نهی النفس عن الهوی در دست گرفته و پای در
رکاب والذین جاهدوا فینا آورده و روی بدشمن شیطان و نفس و دنیا
آورده که اعدی عدوک النفس والشیطان والدنیا و بامر محاربه النفس الجهاد
عمل کرده و سپر ذکر در پیش وسوسه شیطان داشته و خود ترک دنیا بر تارک مبارک
نهاده و این ندای لطف شنوده که من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله
ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله بیت بار درد بسازم چون دوا
تو منم :: در کس ننگرم چو آشنای تو منم :: گر بر سر کوی عشق کشته شوم بی سبب
شکرانه بده که خون بهای تو منم :: و این همه جز بعنایت ازلی و لطف حضرت
لم یزلی دست ندهد بیت تا بخود یار کسی را نه دهد راه کجا :: زهره باشد
که کسی راه بر یار برد :: این کار دولت است کنون تا که را رسد موعظت ای عزیز ار
هر گاه آن همای همایون از کوه سبب در پرید و باز فضل در صحرای دل او برگرد

وبنهار هدایت غشیان نکرت از میش او بر داشت و مخلب محبت دل او را
صید کرد و بکار روی نیازی سینه او را شرح کرد که افمن شرح الله صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه و بکمند مهرش جذب کرد و بکوی سعادت بمیدان
ابد افکند و هر که را غشیان ضلالت از شب خذلان بیرون آید عین هوا
و نکرت و ان نکر خود بروی گماشت و بیداری او تا بازیابد مرگ آید شب شقاوت
او را پایان نیست و درد غوایت او را هیچ درمان نیست و در مرصاد العبادی
آورد که هر کدورت و زنگار که از تصرف شیطان و نفس اماره بدل رسیده
باشد و در دل تمکن گشته بیاد خداوند و کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول
الله را از دل محو کردن گیرد همچون صیقل زنگار آینه خواجه علیه السلام
اینجا فرموده ان لکل شی صقالة صقالة القلوب ذکر الله و چون سالک
بذکر مداومت نماید سلطان ذکر بر دل او مستولی شود و هر چه نه یاد و محبت
حق است جمله را از دل بیرون کند و سر او را بمراقبت بر دل بنشاند بیت
سرور در دل به پرورد نشست :: تا هر چه نه یاد اوست در نگذارد و نیز
در مرصاد العبادی آورده درین آیه قوله تعالی واذکر ربک اذا نسیت
یعنی بعد از نسیان ماسوای من مرا یاد کن تا بشرکت نبود آرام دلهای
دوستان حق بیاد اوست قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب بیت
عاشقان را جز بیاد عشق خرم کی شود :: عارفان را جز بنامت سینه

بی غم کی شود عاشق ویدار کعبه تا نبوید بادیه بر جمال باکمال کعبه محرم کی شود
هر که در کوی طریقت آید و بوشد کلیم بی ریاضت همچو ملکت ابراهیم ادهم کی شود
در رهت غم خوردن و شادی نمودن مملکت هر گدایی را مسلم چنین دولت
مسلم کی شود کردگارا گر بیامرزی گناه عاصیان از کمال رحمت تو ذره
کم کی شود **حکایت** از سلطان العارفین قدس سره سوال کردند که چه
میفرمایی در معنی این حدیث که رسول علیه السلام فرمود لا اله الا الله مفتاح الجنه گفت آری
چنین است اما این کلید را چهار دندانه می باید زبانی از دروغ و غیبت خالی
دلی از منکرات و شهوات پاک شکمی از حرام و شبهت خالی عمل از هوا و بدعت
پاک در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود حق تعالی فرشته آفریده در عرش
وقت که باز آسمانها و زمینها را آفریده و امر کرده آن فرشته را که کلمه طیبه را آغاز
کن و بگوی چون این کلمه را تمام کنی و بپایان رسانی قیامت قایم شود آن فرشته
از آن وقت باز این کلمه را آغاز کرده و مد لا را می کشد و هنوز در آن است
چون کلمه را تمام کند قیامت قایم گردد و این حدیث در فردوس الاخبار است
زهی قادر خداوندی و بزرگوار آفریدگاری که یک بنده را آفریند که عمر دنیا
از اول تا آخر یکنفس وی بیش نباشد همانست که نصیب تو از آن یکنفس بمقدار
باشد **بیت** و یا چه بود که از بی بیش و کمش دل در بند کسی بگرو
ستمش همانست تفاوت وجود و عدمش او نیز نمی ماند و شادی

غمش

غمش **در تفسیر تیسیر** امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله علیه می آرد که در این آیه
قوله تعالی قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی بگوی ای محمد که اگر دریای محیط سیاهی شود
از برای نوشتن کلمات پروردگار من و یک دریای دیگر همچون دریای محیط
مدد وی کرده شود این دو دریا تمام شود و ثواب کلمات پروردگار من تمام
نوشته نشده باشد عکرمه میگوید مراد ازین کلمات کلمه طیبه لا اله الا الله است
در فردوس الاخبار می آرد این حدیث و در تفاسیر از قتاده نیز مرویست
که گفت در تفسیر حم عسق که حا حکم خداوند است و میم ملک وی و عین علم وی و سین
سنای وی و قاف قدرت وی و معنی آنست که خداوند قسم یاد میکند
که بحکم من و ملک من و علم من و سنای من و قدرت من که عذاب نکنم بنده را
که بگوید لا اله الا الله در کتب اصول می آید این مسئله را که مسلمانی میخواست
که کلمه توحید بر زبان راند گفت لا اله و مرد پیش از گفتن الا الله شرعا او
مسلمان مرده باشد زیرا که عزم وی گفتن تمام این کلمه بود که آن نفی الهه باطل
و اثبات اله حق بود اما اجل او را در نیافت و فرصت تمام کردن کلمه توحید
نیافت پس حکم کنیم که وی مسلمان مرده باشد زیرا که نیت معتبر است و در کتب
حدیث می آید بروایت راویان معتمد از رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من
کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة یعنی هر که آخر کلام او لا اله الا الله بود

باشد درآید در بهشت یعنی هر کس ختم عمر وی برین کلمه باشد جای وی بهشت
باشد امام هشتم امام علی موسی رضا رضی الله عنه روایت می کند از پدر خود
و او از جد خود علی بن ابی طالب و او از رسول صلی الله علیه وسلم
که فرمود حق تعالی خطاب کرده بیکی از انبیا که ای بنده کلمه لا اله الا الله حصار
منست هر کس درآید در حصار من ایمن شود از عذاب من یعنی چنانکه کسی در حصار
درآید از تیر و دشمن ایمن شود همچنین هر کس در حصار کلمه لا اله الا الله درآید و
باخلاص بگوید این کلمه را از آتش دوزخ ایمن گرداند الهی ختم عمر ما بر کلمه لا اله
الا الله گردان و همه را بهشت عنبر سرشت برسان و رضای و لقای خود روزی
گردان باب دوم در بیان نماز و درین باب شانزده فصلست
فصل اول در فرضیت پنج نماز و تفسیر وی لغة و شرعا و فضیلت و ثواب
برادای وی بدانکه فرضیت نماز بکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شده است
اما کتاب قوله تعالی اقیموا الصلوة و اما سنت قوله علیه السلام صلوا خمسکم و اما اجماع
امت فقد اجتمع الامة من لدن عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم الی یومنا
هذا علی فریضة الصلوة من غیر نکیر منکر و لا رد راد و اجماع الامة من اقوی الحجج لقول
النبی علیه السلام لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اتفاق و اجماع علما امت
از نزدیک زمان رسول علیه السلام تا امروز که ما در اویم بر فرضیت پنج نماز
از غیر انکار منکری و رد رادی اجماع امت از قوی ترین حجتهاست از برای

آنکه رسول

آنکه رسول علیه السلام فرمود که علماء امت من بر گمراهی جمع نشوند یعنی
بر هر چه اجماع ایشان بران باشد و صدق بران باشد اما تفسیر وی
بدانکه صلوة اسم است مر دعا را و در بعضی از تفاسیر می آرد که چون صلوة را
بالله تعالی اضافت کنند چهار وجه را محتملست یعنی صلوة از خداوند تعالی
بر چهار وجه است توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت و مغفرت از ذنوب یعنی
آمرزش از گناهان و زیادتی درجات یعنی رحمت عالم الغیوب و چون اضافه
بملائکه کنی استغفار و دعا و نصرت مراد باشد و چون اضافت بمومنان کنی
ثنا و تحیت مراد باشد اما در شریعت عبارت از ارکان معلومه و افعال مخصوصه است
اما فضل و ثواب وی قال النبی علیه السلام افضل الاعمال بعد الایمان بالله
الصلوة یعنی فاضلترین عملها بعد از ایمان آوردن بخداوند تعالی از دین
ایشان فریضه گردانید نماز بود و اول چیزی که در قیامت حساب کنند نماز
خواهد بود هر کس از عهده پنج نماز بیرون آمد از همه محنتها برست و بمقصود
رسید قوله تعالی قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی
فلاح و نجات یافتند مومنان یعنی فیروزی و رستگاری یافتند یعنی برستند
از دوزخ و رسیدند به بهشت مومنانیکه در نماز خود خاشع بودند عبادة بن الصامت
رضی الله عنه روایت می کند از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود که پنج
نماز که حق تعالی فرض گردانید بر بندگان هر کس نیکو کند وضوء آن پنج نماز

را در وقت بگذارد و آنرا و رکوع و سجود آنرا تمام گرداند و خشوع در وی نگاه دارد
باشد آن بنده را عهده بنزدیک پروردگار یعنی که این که بیامرزد او را و هر کس که
بجای دارد پنج نماز را نباشد آن بنده را نزدیک خداوند عهدی اگر خواهد او را
بیامرزد و اگر خواهد عذاب کند او را و این حدیث در حسان مصابیح است و در ترغیب
حمیدی می آید بروایت ابن عباس و ابو هریره رضی الله عنهم که گفتند رسول علیه
السلام خطبه کرد از برای ما و در خطبه چنین فرمود که هر کس نگاه دارد پنج نماز را از
تمام و بجای دارد و هر جا که باشد بگذرد و بر صراط روز قیامت همچون برق جهنده با اول
گروه از سابقان و روز قیامت روی وی همچون ماه شب چهارده باشد و هر
شبانه روزی که بگذارد این پنج نماز را مدت نوده باشد او را مزد هزار شهید
باشد **حکایت** در زاد المتقین می آرد که مفتی از اصمعی سوال کرد که در دین تمام
از عبادتها کدام فاضلتر است اصمعی گفت در دین ما فاضلترین همه عبادتها
نماز است گفت چرا گفت از برای آنکه عبادت فرشتگان هفت آسمان در وی
است از قیام و رکوع و سجود و تسبیح و با اینها قرائت قرآن در وی زیادت مع
گفت در نماز هیچ رکن بر رکن ترجیح دارد گفت سجده بر همه ارکان ترجیح دارد
که کمال خشوع و خضوع در وی است و بنده در هیچ حال برحمت خداوند چنان نزدیک
نشود که در حال سجده گفت از سجده هیچ چیز بالاتر است گفت یک چیز است که از همه
بالاتر است گفت آن کدام است گفت منت پروردگار بخود دیدن که بی سابقه خدمت

در ازل مرا تاج کرامت ایمان بر سر نهاد و سر او را سجده خود گردانید و بی
سابقه بد خدمتی زنار پرستی و سر او را سجده آتش گردانید مغ را این سخن در دل
تاثیر کرد سر برآورد و گفت راست گفتی اسلام عرضه کن که در کشاد و بکلمه گفت و مسلمان
شد پس بدانکه نماز در دنیا و آخرت سبب نجات است و بحکم کلام حق مکفر سیآت
قوله تعالی واقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیات
ذلک ذکری للذاکرین یعنی بجای دار نماز را از دو طرف روز یعنی نماز بامداد و نماز
پیشین و نماز دیگر و زلفا من اللیل و در بعضی از ساعات شب یعنی نماز شام و نماز
خفتن در مستخلص و لسان التنزیل میگوید که اول الف پاره از شب بدرستی که حسنات
یعنی پنج نماز ببرد و محو کنند بدیها را یعنی صغایر را ذلک ذکری للذاکرین این پند یاد
کردیم پندیست مر پند گیرندگان را و از آیات که در قرآن ناطق است بفرضیت پنج
نماز یک این آیه بود و در تفاسیر می آرد که این آیت در شان ابو مقبل نماز فرود آمد
و گفته اند در شان عمرو بن غزیه آمد که زن غازی بدکان وی آمد تا خرما خریدن
چشم وی بجمال آن زن افتاد بروی فتنه شد خواست که مراد خود از وی
حاصل کند گفت این خرما لایق تو نیست با من بخانه آی که خرمای نیکو دارم و برا
برای خود برود و از سر او در خانه شد ندانکه قصد وی کرد زن وی را اجابت
نکرد و مرد را بسیار نکوهش کرد فایده نکرد زن گفت بئس ما صنعت خنت صاحبک الغایب
عصیت ربک و لم تنل مرادک یعنی بدکاری تو کردی که خیانت کردی یار خود

نمازی را و عاصی شدی در بر و در کار خود و بوابه بخود نرسیدی مرد از ان
فعل پشیمان شد و با دل پر حسرت و ندامت نزد رسول آمد و گفت یا رسول
الله چه میگویی در حق کسی که قصد جرائی کرد و همه فعلها بکرد و مگر زنا نکرد
رسول علیه السلام خاموش بود در ساعت این آیه نازل شد در تفسیر
جوز جانی می آرد که رسول علیه السلام خاموش بود از جواب وی گفت
لا ادری ما اقول لک وقت نماز دیگر بود رسول علیه السلام و یاران نماز
بجماعت بگذاردند چون از نماز فارغ شدند این آیه نازل شد رسول علیه السلام
فرمود کجاست آنکس که گفته را انچه گفت آمد و بر خواست و گفت انا یا رسول الله
اینک منم رسول علیه السلام فرمود برو بدرستی و راستی که بیامرزید خداوند تعالی
ترا باین نماز که با ما بگذاردی در صحیح مصابیح می آید بروایت ابو هریره
رضی الله عنه که آمد و گفت یا رسول الله این خاصه مراست رسول علیه السلام
فرمود لک و لجمیع امتی کلهم یعنی ترا و مر همه امت مراست مدهم در مسند می آید
این حدیث که قال النبی علیه السلام الصلوة الخمس والجمعة الی الجمعة و رمضان
الی رمضان مکفرات ما بینهن اذا اجتنب الکبایر پنج یعنی نماز و جمعه تا جمعه و
ماه رمضان تا ماه رمضان مکفر و محو کننده اند بدیها را چون اجتناب نماید.
از کبایر در تفسیر وسیط می آید این حدیث بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
از ابوبکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرمود که پنج مسلمانی بنا شده

که گناهی کند پس از ان وضو سازد و دو رکعت نماز بگذارد و از خداوند تعالی
آمرزش خواهد از برای آن گناه الا انکه آمرزیده شود آن گناه وی انگاه رسول
علیه السلام این دو آیت برخواند قوله تعالی ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما
و قوله تعالی والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم الآیه الهی یا جبار کارساز
توفیق طاعت بار زانی دار و صغایر و کبایر ما را در گذار برحمتک یا ارحم الراحمین.
یا عزیز یا غفار یا ستار یا کریم فصل دویم در شرایط وجوب
نماز بدانکه شرایط نماز بر دو نوع است یکی شرط وجوب نماز دیگر شرط ادا و بنا
در رساله مقدمه می آرد که شرایط نماز نه است از برای وجوب نماز و شش از
برای ادا نماز اما شرایط وجوب نماز عقل است و بلوغ و اسلام که زن بی عقل
و نارسیده نماز نیست تا اگر کسی از ایشان بی عذر ترک نماز کند بروی قضا نیست
و تعزیر واجب نیاید و اگر هم بگذارد تطوعی بود که بجا آورده بود اما تغییر عقل از آن است
که در دل انسان انداخته میشود که آدمی بسبب آن مستعد ادراک اشیا
میگردد و بسبب آن ماخوذ و ماجور خواهد بود و بسبب آن مامور و منهی و ثواب
میشود و بسبب آن تمیز میان حق و باطل میتواند کرد و نیک و بد را می تواند
دانست فی الجمله متفاوت بود بتفاوت طبیعت اما آنقدر که فرض کرده شده
شود بدان اسلام و اعمال آنست که بداند و دریابد منافع و مضار را بداند که خیر
اسلام نیک است و متابعت او نفع است در دنیا و آخرت در کتاب

الاحکام گفته است که آن مقدار خرد و دانش باید که از دو نیک نیکتر و از
دو بد بدتر را تواند جدا ساخت و بقول بعضی آن مقدار خرد باید که از شاهد دلیل او را
ساخت بر غایب ره تا خذ در کافی آورده است که عاقل آنست که مستقیم بود
قول و فعل او و آنچه غیر مستقیم بود نادر بود و معتوه آنکه مخلوط بود کلام و افعال وی
گاه یکبار مستقیم بود و گاه یکبار غالب غیر مستقیم بود در کتاب اخوان
الصفا می آرد که رکب الله العقل فی الملائکة بلا شهوة و رکب الشهوة فی البهائم
بلا عقل و رکب العقل و الشهوة فی الانسان فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من
الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم یعنی ترکیب کرد خداوند تعالی
عقل را در ملائکه بی شهوت یعنی ملائکه را عقل داد و اما شهوت نداد و بهائم را شهوت
داد و اما عقل نداد و آدمی را عقل و شهوت هر دو داد پس هر کس که غلبه کند عقل وی
بر شهوت وی او از ملائکه بهتر باشد و هر کس که شهوت وی غلبه کند بر عقل وی او از
بهائم بدتر باشد در خلاصة الحقائق می آرد که العقل ماخوذ من عقال البعیر یعنی عقل را
از عقال بعیر گرفته اند و عقال زانو بند شتر را گویند یعنی همچنانکه عقال شتر را از رفتن
باز میدارد عقل آدمی را از کارهای بد باز میدارد و سفیان بن عیینه میگوید که عاقل
آن نیست که نیک و بد را شناسد بلکه عاقل آنست که چون نیک و بد را ببیند
بگیرد آن را و چون بد را ببیند بگذارد آن را مولانا نجم الدین کاشی قزوینی می آرد که در
توفیق میان احادیث ثلاثه و هی قوله علیه السلام اول ما خلق الله تعالی العقل

و اول ما خلق الله تعالی القلم و اول ما خلق الله نوری وجه توفیق آنست
که مبدی اول سه صفت است از جهت آنکه جدا در شد از وی نفس متنقشه بعلوم او را
قلم نام نهادند و از جهت آنکه فایض نور نبوت شد او را نور نام نهادند پس
یک شی واحد بود که او را سه اعتبار بود به نسبت هر اعتباری او را نامی نهادند
در کتاب مولود النبی می آرد که وهب بن منبه قسم یاد کرد و گفت سوگند
بدان خدای که محمد را براستی بخلق فرستاد که در کتاب خداوند جل جلاله
که بانبیا فرستاده است خواندم که عقل اولین و آخرین در جنب عقل حضرت
مصطفی صلی الله علیه و سلم همچون یک دانه ریگ است در جنب همه ریگهای
عالم شاه مردان امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید عقل درختی است
که بیخ وی تقوی و شاخ وی حیا و میوه وی ورع است پس تقوی که اصل
این شجره است بنده را به سه خصلت میخواند بتفقه در دین و بزهد در دنیا و
بانقطاع از غیر بسوی الله و حیا که فرع این شجره به سه خصلت میخواند بصدق
زبان و مسارعت بسوی خیرات و ترک شبهات امام جعفر صادق
رضی الله عنه میگوید که عقل آلتی است که عطا داده اند ما را از برای اقامت
عبودیت نه از برای ادراک ربوبیت هر کس استعمال کند عقل را در ادراک ربوبیت
فوت شود از وی عبودیت و درک نکند ربوبیت را بیت بخدا اگر کسی تواند بود
بی خدا از خدای برخوردار در فواید شیخ ابو سعید قدس سره می آرد که حق

تعالی عقل را بیافرید آنگاه او را در مقام هیبت بداشت پس خطاب کرد که من
انا عقل متحیر شد دیده عقل را بنور وحدانیت بینا کردانید پس خطاب کرد من
انا گفتم عقل گفت انت الله لا اله الا انت پس ننمود عقل را الطریق معرفت
الا اهم بدو وهم شیخ ابو سعید قدس سره فرموده که به عقل اسرار ربوبیت نتوان
یافت که وی محدث است و خداوند قدیم و محدث را بقدیم راه نیست شیخ ابو
الحسن خرقانی رحمة الله میگوید که علمای امت متفق اند که خدای را بعقل توان
شناخت و ابو الحسن بعقل نکو نگریست او را نابینا دید تا خداوند او را
بینای نوهد نه بیند و نه داند و مالی بسیار کس را از غرور عقل باز آورده و قامو
فی العقاید رسول خدا صلی الله علیه وسلم مر ابوذر غفاری رضی الله عنه را
گفت که اجتناب نمای از حرام کردهای خداوند و ادا کن فریضهای او را تا
عاقل باشی این بود تفسیر عقل و احکام وی پس میگویم که شرط وجوب نماز
سه آمد نظر بروایتی که در رساله مقدمه گفته است و اگرچه در روایات دیگر زیاده
برین یاد کرده چنانکه در فرایض الاسلام می آرد که شرط وجوب چهار است
عقل و بلوغ و اسلام و طهارت از حیض و نفاس در ریاض الناصحین و در بعضی
از کتب فقه می آید که سمع نیز از شرایط وجوب اعمالست تا اگر کسی در زمین
زاد که خبر اسلام بوی نرسید چون شاهق جبل و مثل آن و هم بران حال
از دنیا برفت یعنی بعد از بلوغ چون نشنید و ندانسته باشد که او را کسی پیدا کردانیده

واو بو

واو بوجود موجود نشده و عالم را صانع هست و شرع حکم کند بانکه او بر ایمان
رفته و بترک نماز و سایر عبادات ماخوذ و معذب نخواهد بود که گرفتار در راه مکلف
تکلیف شرعی نیست پس شرایط وجوب پنج باشد و اگر حدوث عالم را شرط دارم
شرایط وجوب نماز شش بود و الله اعلم اما احکام بلوغ و علامت آن بدانکه
ابتدا و بلوغ پسران از دوازده سالگی است و علامت بلوغ ایشان یکی از
سه چیز می باشد یکی آنکه می خواب می بیند و آب ازان چنانکه مردان می بینند
دویم احبال یعنی باردار گردانیدن چنانکه او ازان زن و چهد و آن زن را از
وی فرزند در رحم پیدا آید سیم پانزده سالگی یعنی از دوازده سالگی تا پانزده
سالگی اگر هیچ یک ازین دو علامت ندید چون پانزده ساله شود شریعت
حکم کند ببلوغ وی و فتوی برین قولست و اگرچه هفده و هژده نیز گفته اند
و این بلوغ بحکم است اما ابتدای بلوغ دختران از نه سالگی میتواند بود و
علامت بلوغ ایشان یکی از چهار چیز میتواند بود چنانکه در هدایه و عامه کتب
فقهی میگوید تا اگر دختر نه ساله سه شبانه روز خون بیند آن حیض بود و حکم
بلوغ وی کنند یا اگر خواب بیند و آب بان یا از شوهر فرزندی در رحم پیدا
شود حکم شود ببلوغ وی و اگر هیچ یک ازین علامات ثلاثه ظاهر نشد تا پانزده
سالگی چون پانزده ساله شود شریعت حکم کند که وی بالغه شد اهل تحقیق می
گویند البلوغ نوعان بلوغ الرجال و بلوغ الصبیان بلوغ الرجال بخمس

المني وبلوغ الصبي بخروج المني عنهم يعني بلوغ دو نوعي مي باشد بلوغ مردان و
بلوغ کودکان بلوغ مردان بیرون آمدن ایشان از ارزو وایه نفس و بلوغ
کودکان بیرون آمدن آب مني است از ایشان حکایت یکی از فحول ایمه هرات
حکایت میکرد که روز جمعه از ایام عید بمسجد جامع هرات میرفتم جمع کودکان
دیدم جوزمي باختند و پیري با ایشان نشسته بود و میان ایشان ان
پیر در حکم بطاق و جفت میکرد و از ایشان جوزمي ربود و پیر دشنام میداد
و دو مینمود دیدم که از حضور جمعه غافل بود و مبناي کار او بر باطل بود لحظه
در وی نگریستم او مي خندید و من میگریستم آخر الامر او را امر معروف کردم و
نهي منکر کردم التفات نمود از انجا در گذشتم بجامع در آمدم و نشستم و با
خود گفتم اي فلان مدتي بر نابالغ شنوده بودي اینک ببین اگر ندیده بودی
الهي ما را از بازیچه نفس و هوا خلاص ده و در دین اخلاص ده فصل
سیم در احکام حیض و نفاس چون احکام عقل و بلوغ دانسته بدانکه دانستن
علم حیض و نفاس از اهم مهمات دین است زیرا که حق تعالي در کلام خود مي
فرماید یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجاره
یعني اي مومنان نفسهاي خود و اهالي خود یعني متعلقان و زیردستان
خود را نگاه دارید از آتشي که فروزینه وي آدمي و سنگ خواهد بود و نگاه داشتن
نفس و اهل بدانستن علم بندگي و بعمل آوردن آنست و دانستن علم حیض

ونفاس

ونفاس ناچار است و درین علم مسایل بسیار است اما آنچه مهم است اینجا یاد کنیم
از هدایه وعامه کتب فقهي مي آرد که کمتر حیض سه شبانه روز است و بیشتر وي
ده شبانه روز و در نافع مي آرد که روایت کرده اند از جماعت صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین که الحیض ثلثة اربعة خمسة ستة سبعة وثمانية تسعة عشرة دلالت
میکنند این اقتصار بر منع زیادت و نقصان و هرچه از سه روز کمتر بود یا از
ده روز بیشتر استحاضه بود و خونیکه عورتان ببینند چهار نوع مي باشد یکي دم صحیح
و یکي دم فاسد و دو دم صحیح اما دم ضایع آنست که دختر از نه سالگي کمتر بود خون
بیند انقدار که بیند آنرا ضایع گویند و در اصح قول اقوال و دم فاسد و فاسد
آن بود که عورت بالغه کمتر از سه شبانه روز یا بیشتر از ده شبانه روز خون بیند
یا در نفاس زیادت از چهل شبانه روز خون بیند یا بر زني که از حیض نومید شده
باشد خون بیند اینها همه خون فاسد باشد و حکم استحاضه دارد و این خونها
مانع نماز و روزه و وطي نیست و هر وقت نماز وضوي سازد و فرض و نفل میگزارد
و بنا میشود و طهارت وي به بیرون رفتن وقت نماز اما آن دو که صحیح است یکي
خون حیض است بشرط انکه پانزده شبانه روز یا زیادت پاکي دیده بود زیرا که
اقل طهر پانزده شبانه روز است و اکثر وي را حدي نیست دوم خونیکه بعد از ولادت
فرزند آید تا چهل روز زیرا که اکثر نفاس بقول علما چهل شبانه روز است
و کمتر وي آن مقدار که خون بیند اگرچه یکساعت باشد اما حیض و نفاس را دو

حکم است و آن آنست که زن حایض و نفسا نماز نکند و روزه ندارد و قران
نخواند یک آیت تمام و دست بمصحف ننهد و بمسجد در نیاید و بر بام مسجد نرود
و کعبه را طواف نکند و شوهر با وی صحبت ندارد و عدت وی سه حیض بود چون
آزاد بود و دو حیض بود چون بنده بود و نماز قضا نکند و روزه را قضا کند در
نافع میگوید که عایشه رضی الله عنها گفت قضا نمیکردیم نماز را و قضای کردیم
مسئله روزه را چرا قضاست بر حایض و نفسا و نماز را قضا نیست جواب
در اصول فقه میگوید از برای آنکه در قضا کردن روزه حرج نیست و لیکن در قضا
کردن نماز حرج است زیرا که در ماهی که ده روز نماز قضا کردن کند در سالی
صد و بیست روز بود و در شبانه روزی بیست رکعت نماز کردن از فرض و وتر
در سالی دو هزار و چهار صد رکعت بود که قضا باید کرد و این حرج بود و حق تعالی
فرموده و ما جعل علیکم من حرج اما در سالی ده روز روزه قضا کردن حرج
نباشد در تحفه آورده است که نفسا نیز چون از نفاس پاک شود نمازها قضا نکند
اما حیض را هفت رنگ است سرخ زرد و سبز و خشن رنگ تیره و رنگ سیاه و خالص
سفید خالص انهمه رنگهای حیض است بقول علمای ما رحمهم الله مگر سفید خالص
که عایشه رضی الله عنها گفته است که حیض باشد تا آنزمانکه چون نقره سفید بینند
این سفیدی پاکی بود و این سفیدی که بر روی پرده که نهاده بود که پیدا
آید همچون رنگ گچ سفید با کاغذ تن پاکی درست است مسئله اگر زنی بیک شکم

دو بچه

دو بچه آورد نفاس از بچه اول بود بقول امام اعظم و امام ابو یوسف رحمهما الله
و بقول امام محمد و زفر رحمهما الله نفاس از بچه دوم بود احکام حیض و نفاس
باقی مسایل آن رجوع بکتب فقهی باید کرد که این کتاب احتمال آن نکند
حکایت در کتاب ده حیض می آرد که جوانی بود در شهر بخارا زنی خواست
شب اول که خلوت کردند زن از وی سوال کرد که علم حیض آموخته گفت
نی زن گفت خداوند تعالی فرموده که نفس خود و اهل خود نگاه دارید از
آتش دوزخ پس بی علم چگونه نگاه توانی داشت آمرد را آن سخن خوش
آمد و قبول کرد آن زن بجدای سپرد و روی بشهری نهاد مدت یازده
سال پیش امام محمد رحمة الله علم آموخت و یرا اجازت کرد تا بوطن خود باز
کرد و ابو حفص کبیر نام نهاد و باز گشت با هم سبق خود ابو سلیمان جرجانی چون
بجیحون خوارزم رسیدند کتابهای ابو حفص کبیر در آب افتاد و از ابو سلیمان
کتابها بعاریت خواست که بنویسد ابو سلیمان گفت چندان تکراری بایست
کرد که کتابهای حاجت نبودی ابو حفص باز گشت بشهری و آن کتابها یاد
گرفت مدت شش سال دیگر پس بخانه خود باز گشت اهل بخارا تا لب آب
استقبال کردند و ویرا باعزاز تمام در شهر در آوردند آنشب بخانه خود در رفت
او را گفتند چگونه بود که بعد از بیست و یک سال بخانه خود رفتی جزو کاغذ
برون آورد و در روی نگاه کرد و گفت در روی حیض نگاه داشته ام که دو

ترجمه ابو حفص

آخرین شب بود واز حیض عورت من بگاه نرفتم تا بامداد که غسل بکنند نماز روم
علماء حقانی ربانی وکت نیکو را که عمر مسلمانی بوده حد شرع را چنین نگاه داشته
اند لاجرم ذکر خیر ایشان تا انقراض عالم باقی ماند وثنا لیه رحمت ورضوان
گشتند الهی ما بیچارگان را توفیق نگاه داشتن حد فرمانهای خود بارزانی دار

فصل چهارم در شرایط صحت نماز وتفسیر طهارت از حدث بدانکه در صحت
نماز دوازده چیز فرض است باتفاق علمای مذاهب اربعه شش در بیرون
نماز وشش در درون نماز اما آن شش که در بیرون نماز است آن را شرایط
نماز گویند وآن طهارت است از حدث وطهارت است از خبث وستر عورت واستقبال
قبله ونیت نماز ووقت نماز در حاوی وشرایع الاسلام وعامه کتب فقه شافعیه
می آرد که شرایط نماز شش است که پیش از نماز فرض است اول ستر عورت
دویم روی بقبله کردن سیم پاکی تن چهارم پاکی جامه وجای نماز پنجم علم در
در آمدن وقت نماز ششم علم بفرضیت اصل نماز وآن عملهای که در نماز
کردن فرض است ودر بعضی نسخ فقه شافعیه میگوید وشرایط الصلوة قبل
الدخول فیها خمس طهارت الاعضاء من الحدث والخبث وستر العورة ولباس
طاهر والوقوف علی مکان طاهر والعلم بدخول الوقت واستقبال القبلة
اما طهارت از حدث آنست که وضو سازد چون بی وضو باشد وغسل کند
چون غسل بروی واجب بود وتیمم کند درین دو صورت چون بر آب قادر نباشد

وطهارت

وطهارت دو است حقیقی وحکمی طهارت حقیقی وضو ساختن وغسل کردن
باب وطهارت حکمی آنست که چون تیمم بخاک یا بهرچه از جنس زمین باشد
پس چون طهارت از حدث وضو وغسل وتیمم آمد بدانکه هر یک را ازین
فریضهاست **اما در وضو** چهار چیز فریضه است اول روی را یکبار شستن فریضه
است وبار دویم وسیم سنت است وبعضی گفته اند بار دوم مستحب است وبار
سیم سنت واین روایت در خزانة الفقهاست وباید که در اول بار چنان نه
بشوید که از عهده فرض بیرون آید تا در دویم وسیم سنت عمل کرده باشد
وحد روی از رستگاه موی پیشانی است تا زیر زنخ واز نرمه گوش تا نرمه
گوش دیگر با آن سفیدی که میان عذار وگوش است در تجرید وتحفه میگوید که آب
به بیخ موی رسانیدن مطلقا فریضه نیست در وضو بلکه مسح چهار یک از موی
که بر بشره است فریضه است ودر روایت کنز نه موی که از حد روی در گذشته
باشد است ودر بعضی روایات گفته است که اگر خفیف اللحیه باشد یعنی تنک ریش
در حق وی آب به بیخ موی رسانیدن فرض است بدون کثیف اللحیه یعنی
بسیار ریش که در حق وی آب به بیخ موی رسانیدن فرض نیست **پس**
گر از ریش تنک رویت توان دید باید آب به بیخ مو رساند
دویم دستها با آرنج یکبار شستن زیرا که غایت در مغیا داخل است بقول علمای
ما وبقول شافعیه نیز خلاف مر زفر را وسیم مسح کشیدن چهار یک از سر بقول

علماي ما رحمهم الله و بقول شافعيه چون آنقدار که اسم مسح بر ان اطلاق
توان کرد بجاي آرد از عهده فرض بيرون آيد و در بعضي از نسخ شافعيه چون
شرح تنبيه و غير آن مقدار به سه موي کرده است و گفته که اگر کمتر از سه موي را مسح
کند جايز نباشد و بقول امام مالک ره تمام سر را مسح کردن فريضه است و تمسک
علماي ما حديث مغيرة بن شعبه است رضي الله عنه گفت ان النبي صلي الله عليه
وسلم اتي سباطة قوم فبال و توضا و مسح علي ناصيته و خفيه يعني رسول عليه
السلام ناگاه اندر قوم آمد پس بول کرد و وضو ساخت و مسح کشيد
بر پيش سر خود و بر دو موزه خود و اين حديث در هدايه فقه و در بسياري از
کتب فقهي است پس بفعل رسول عليه السلام معلوم شد که ربع سر را مسح کرد
فريضه باشد اما هر يک از چهار طرف سر را که مسح کند از عهده فرض بيرون
آمده باشد اما موافق سنت آنست که بر پيش سر مسح کند بنا بر حديث که از
پيش گذشت و مسح بر خود و عمامه و کلاه و مقنعه جايز نباشد نزد علماء ما رحمهم الله
چهارم پايها را تا شتالنگ يکبار شستن فرض است و شتالنگ بايد که
در شستن در آيد هم بقول حنيفه و هم بقول شافعيه و پاي را مسح کردن جايز
نباشد مگر آنکه در موزه باشد يا مجروح باشد بيت سخن در مسح پا مطروح باشد
مگر در موزه يا مجروح باشد در مذهب حنفي فرايض وضو اين چهار بود اما در
ينابيع و کل کتب فقه شافعيه ميگويد که بمذهب امام شافعي فريضهاي وضو شش است

ازين چهار

اين چهار که گذشت و نيت در اول روي شستن و ترتيب نگاه داشتن
و نزد امام مالک شش چيز فريضه است چهار که گذشت و موالاة و نيت و نزد
امام احمد حنبل پنج چيز فريضه است در وضو که چهار که گذشت و تسميه و فرضيت
وضو بدليل قطعي ثابت شده است قوله تعالي يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم
الي الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الآيه يعني اي مومنان چون خيزيد
بسوي نماز و حال آنکه شما محدث باشيد زيراکه وانتم محدثون در وي مضمر است
در تفسير وسيطي آورده که بقول زيد بن اسلم که يعني اذا قمتم من النوم زجاج
ميگويد اذا اردتم القيام الي الصلوة پس بشوئيد رويهاي خود را و دستهاي
خود را تا بآرنج و مسح کشيد سرهاي خود را و بشوئيد پايهاي خود را در شرح تنبيه
ميگويد ظاهر آيت واجب نميکرداند تعميم را در مسح سر از براي آنکه چون بعضي را
مسح کند حاصل شود مسح بآن و التفات نکرده اند بقول آنکه ميگويد با موجب
تعميم است لان ذلک لا يعرفه اهل النحو و ارجلکم بدو قرائت خوانده اند نصب
و کسر اما نصب ظاهر است از براي آنکه عطف است بر مفعول يعني ارجلکم عطف
باشد بر وجوهکم و ايديکم پس شستن پاي واجب بود بلاجماع اما اگر بقول حاتم
و ابن انباري عطف بر ممسوح است از مسح ارجل غسل مراد است و روايت
از ابن زيد که گفت المسح خفيف الغسل قالوا تمسحت للصلوة اي توضات ابو
حاتم ميگويد که متوضي در حال غسل آب ميريزد آنگاه مسح ميکنند و البته هم ميکنند

بر ریختن آب پس مسح مراد از مسح ارجل غسل وی باشد و دیگر آنکه الی
الکعبین گفت از برای آنکه تحدید در مغسول می باشد در ممسوح و جماعتی
از اهل معانی میگویند ارجل معطوف است بر رؤس در ظاهر اما نه در معنی
زیرا که حکم در آن هر دو مختلف است و تقدیر آیت چنین است که وامسحوا
بروسکم واغسلوا ارجلکم پس آنهنگام که یاد کرده نشد غسل عطف کرده شد
ارجل با روس در ظاهر اخبار وارد است بوجوب غسل رجلین و وعید در
ترک لمعه چنانکه در صحیح مسلم می آید بروایت جابر که گفت خبر کرد مرا عمر بن
الخطاب رضی الله عنه که مردی ترک کرد موضع یک ناخن بر قدم خود
رسول صلی الله علیه وسلم اورا فرمود باز گرد و پس نیکو کن وضوی خود را
پس باز گشت آنرا و بشست از آن پس نماز کرد و عبدالله بن الحارث الزبیر
روایت می کند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ویل للاعقاب
وبطون الاقدام من النار و عراقیب جمع عرقوب است و عرقوب آن
پی سطبر است که بر بالای پاشنه است یعنی وای از آتش بر کسی که در وقت
پای شستن آنرا نشوید در صحیح مسلم می آرد بروایت ابوهریره از رسول
صلی الله علیه وسلم که فرمود چون بنده مومن یا بنده مسلمان شک از
داوی است وضو سازد پس روی خود را بشوید بیرون آید از روی
هر گناه که نظر کرده باشد بسوی آن بچشم خود با آب یا با آخر قطره آب چون

دو دست خود بشوید بیرون آید هر گناه که از دو دست در وجود آمده
باشد با آب یا با آخر قطره آب شک از ابوهریره است پس چون دو پای
خود بشوید بیرون آید هر گناه که از پای وی در وجود آمده باشد با آب
یا با آخر قطره آب تا بیرون آید بنده از گناهان از خلاصة الدلایل که شرح
مسایل قدوری است که می آرد که در بودن عطف رجل بر وجه یا بر روس
کلام است یعنی فقها و اهل تفسیر را در وی اقاویل است الا آنکه اجماع و نصوص
قطعی است ماده آنرا از برای آنکه رسول علیه السلام امر کرد اعرابی را
بشستن هر دو پای وقتی که وضو او را تعلیم میکرد و بدرستیکه رسول علیه
السلام مواظبت و مداومت نمود بر غسل آن پس امر رسول و فعل وی
بیان باشد مرآیت را اما در نواقض وضو بدانکه در کنز نواقض وضو را
هشت شمرده بر سبیل اجمال و آن خروج نجس است و قی و خواب و اغما
و جنون و سکر و قهقهه و مباشره و فاحشه و این در تفصیل بیست و یک میشود
زیرا که خروج نجس است از سبیلین و از تن یازده چیز است پنج از پیش و سه از
پس و سه از تن اما آن پنج که از پیش است از بول و منی و مذی و ودی
و سنگ مثانه و سه که از پس است غایط و باد و کرم و سه که از تن است
خون و ریم و زرد آب دو از وهم قی که بر پری دهن باشد خواه بلغم باشد و خواه
خون بسته و خواه طعام و خواه آب و اگر خون غالب باشد بر پری دهان شرط

سیزدهم خواب وخوابی که شکننده وضوست چهار است خواب مضطجع
ومتکی ومتورک ومستند وهفدهم بیهوشی هژدهم جنون نوزدهم مستی
چون در رفتار وی تغیر پیدا آید بیستم خنده قهقهه در نماز که ذات رکوع
وسجود باشد شرط لموع است وکم مباشره فاحشه یعنی آنکه اندام نهانی زن
را با اندام برهنه بدون دخول واگر فی را بچ کیری یا در یک کرده که از پیش
می آید داخل کنی نواقض است وشکسته میشود وبمذهب امام شافعی نواقض
وضو چهار است بر سبیل اجمال اول خارج از سبیلین دوم زوال عقل به هر وجه
که باشد بخواب یا بسکر یا مرض وغیره سیم التقاء بشره از بشره وی بر بشره
زن بیگانه چهارم فرج بباطن کف واین روایت در شرح تنبیه امام ابو
اسحاق شیرازیست ویک قول شافعیه را آنست که خواب شکننده
وضوست وقول قدیم از شافعی آنست که خواب قایم یا راکع یا ساجد در نماز
ناقض وضو نیست واین روایت نیز در شرح تنبیه است والله اعلم اما فضل
وضو وثواب وی در صحیح مسلم می آید بروایت حارث بن عاصم الاشعری
رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود الطهور شطر الایمان
الی آخر الحدیث وضو نیمه ایمان است امام محیی الدین نواوی رحمه الله در
شرح صحیح مسلم چند قول می آرد اما اینجا سه قول یاد کنیم قول اول آنست که
منتهی میشود تضعیف ثواب وضو بسوی نیمه آخر ایمان قول دوم آنست

که ایمان

که ایمان را خاصیت آنست که گناه گذشته را محو می کند ولیکن صحت وضو باز بسته
بصحت ایمان است پس وضو بمنزله نیمه ایمان باشد قول سیم آنست که مراد از
طهور وضوست ومراد از ایمان نماز است لقوله تعالی وما کان الله لیضیع
ایمانکم ای صلوتکم یعنی بمنزله نیمه نماز است زیرا که وضو شرط نماز است پس بجای
شطر نماز باشد در مشارق الانوار می آید بروایت ابوهریره رضی الله
عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود امتی الغر المحجلون یوم القیمة من
آثار الوضوء یعنی امتان من غر محجلون اند در روز قیامت از آثار وضو غرا آن
پیشانی سفید را گویند ومحجل اسب چهار دست وپای سفید را یعنی همچنانکه اسپ
پیشانی سفید چهار دست وپای سفید در میان اسپان چگونه تابنده ونماینده
اند امتان من همچنان تابنده ونماینده باشند در میان دیگر امتان یعنی
آن وضو که در دار دنیا ساخته باشند نور آن در دستها وپایها وروییهای
ایشان ظاهر باشد چنانکه در تفسیر وسیطی آرد بروایت عایشه رضی الله عنها
که امتان دیگر در آن روز چون آن حال مشاهده کنند آرزو برند که کاشکی
ما امت محمد بودی ودر بعضی از کتب الهی آمده است که هر کس از کبیره با از جزیه
بترسد پس وضو سازد حق تعالی او را نگاه دارد تا از آن کس واز آن
هیچ چیز مکروهی وگزندی بدو نرسد حکایت نقلست که امام جعفر
صادق رضی الله عنه در راهی میرفت بصومعه راهبی رسید بخاطرش درآمد که

بروم راهب را نصیحتی کنم شاید مسلمان شود پیش راهب آمد در بسته بود آواز
داد راهب جواب گفت و بعد از لحظه در بگشاد و امام جعفر گفت چرا همان زمان
که جواب دادی در نگشادی راهب گفت چون آواز تو شنیدم هیبتی بر دل من
زد بترسیدم برخاستم و اول وضو ساختم که در توریت دیده ام که هر کس که بکسی یا
از چیزی بترسد باید که وضو سازد تا او را هیچ گزند نرسد ما زا آنکس یا از آن
چیز آنگاه در بگشادم امام جعفر اسلام را صفت کرد دری بر دل وی گشاده شد
اسلام آورد و آن از برکت وضو بود اما فرائض غسل سه چیز است اول
مضمضه یعنی آب در دهان جنبانیدن دوم آب در بینی کردن سیوم آب بر همه اعضا
روان کردن و به بیخ موی رسانیدن و فرضیت غسل بدلیل قطعی نیز ثابت شده
است قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا یعنی اگر شما را جنابت
رسد نیک نیک طهارت کنید پس چون طهارت کردن بعد از جنابت مبالغه
فرمود معلوم شد که در غسل این سه چیز فریضه باشد اما بقول امام شافعی رحمة
الله نیز در غسل سه چیز فرض است نیت و دور کردن نجاست اگر باشد و ایصال
آب بجمیع بشره و شعر و منبت او و موجبات غسل بقول علما رحمهم الله پنج
چیز است اول انزال منی بر سبیل دفق و شهوت در وقت انفصال برابر است
که در خواب باشد یا در بیداری خلاف مر ابی یوسف را رحمة الله تا اگر کسی را
احتلام افتاد و پیش از بیرون آمدن آب منی بیدار شد و سر آلت خود گرفت

تا شهوت

تا شهوت ساکن شد آنگاه بگذاشت تا منی فرود آمد اما نه بر سبیل دفق و شهوت
در وقت خروج از سر آلت بقول امام ابو یوسف از جهت انتفای شرط وی غسل واجب
نشود و بقول امام اعظم و امام محمد رحمهما الله غسل واجب شود و ایشان
دفق و شهوت را در وقت انفصال شرط کرده اند و آن واقع است و فتوی
بر این است و ابی یوسف رحمة الله دفق شهوت را در خروج منی شرط میدارد
و اما اگر انزال منی بر سبیل دفق و شهوت نباشد در وقت انفصال باتفاق
علما ما رحمهم الله غسل واجب نیاید تا اگر شلا بدود یا بار گران برداشت یا خود
از جای بینداخت یا زخمی بود بر پشت وی یا غیر آن بهر سبب از این اسباب
که وی را انزال شود بدون شهوت و جهندگی غسل بر وی نباشد خلاف مر
امام شافعی را رحمة الله که بهر وجه که انزال منی شود بمذهب غسل واجب
شود و این روایت در منظومه است در باب شافعی رحمة الله و امنیت
ثم المنی طاهر بلا حرج والاغتسال واجب کیف جرج وآب منی بقول شافعی
رحمة الله پاکست و تمسک وی باین است که صد و بیست و اند هزار نقطه نبوت
از این آب آفریده شده اند پس او پاک باشد زیرا که از آب نجس حق تعالی
پیغمبر نیافریند و دلیل دیگر آنست که روزی رسول علیه السلام شب جامه خود
بیرون کرده بود عایشه بر جامه رسول علیه السلام آب منی دید گفت یا رسول الله
این دیده فرمود که دیده ام عایشه گفت یا رسول الله با این نماز کرده فرمود

که باین نماز کرده ام پس اگر آن نجس بودی رسول با آن نماز نکردی و اما
بقول علما ما منی نجس ست بنابر دو معنی یکی بر حدیث عمار یاسر رضی الله عنه که جامه
خود را می شست رسول علیه السلام گفت بدید پرسید که ای عمار جامه خود را
از چه می شوی گفت از نخامه فرمود که جامه را از نخامه شستن حاجت نبود
اما جامه را از پنج چیز بشوی از بول و غایط و خون و ریم و آب منی چون رسول
او را با آن چهار دیگر برابر یاد کرد پس منی نجس باشد دلیل دوم آنکه منی از رهگذر
بول می آید بمجاورت بول نجس شود و اگر چه در اصل پاک باشد حکایت
از پدر خود علیه الرحمة یاد دارم که فرموده است که یکدیگری مانند منی و سفیده
بیضه مرغ و شیر شب بره و فرق میان این سه آب با آتش توان کرد که آب منی
بر آتش نهند سیاه شود و سفیده بیضه را بر آتش نهند و بند و شیر شب بره را
بر آتش نهند بجاری شود و بهوا بیرون رود اما فرایض تیمم بدانکه در تیمم
سه چیز فریضه است اول نیت چنانکه بدل نیت کند که این تیمم از برای نماز
میکنم دوم دو دست را بر خاک پاک زدن و بر روی مالیدن در آوردن سیم دو
دست را باز بر خاک پاک زدن و بر دو دست تا آرنگ در آوردن و این روایت
در هدایه خلاصة الفقه و الدلایل و عامه کتب فقه مذکورست در شرح منوب و در
شرح تنبیه امام ابو اسحاق شیرازی و در خلاصة الدلایل و شرح وقایه و کافی
میگوید التیمم فی اللغة القصد و العمد یقال تیممت فلانا ای قصدته و نیز در شرح

تنبیه و عامه کتب فقه شافعیه می آرد که شرایط تیمم پنج خصالست وجود عذر
سفر یا مرض و دخول وقت نماز و طلب آب و تعذر استعمال او و خاک پاک
و فرایض تیمم چهار خصالست نیت استباحت فرض و مسح وجه و مسح
یدین تا مرفقین و ترتیب و در شرح وقایه و تنبیه می آرد که قول امام شافعی رحمة
الله آنست که تیمم روا نیست الا بخاک زیرا که الصعید لا ینطبق الا علی التراب بدلیل
قوله تعالی فتیمموا صعیدا از لغة ای تراب یابس و قوله صعیدا جرزا ای ترابا لا ینبت
تا اگر بر ریگ یا خاک بیامیزد تیمم باور روا نباشد و این قول شافعی ست
اما قول دیگر در کتب فقه شافعیه و در فقه اصحاب ما آن ست که تیمم جایز نیست
بقول شافعی و اصحاب وی مگر بخاک و ریگ و صحیح این قول است و اختیار
ابو یوسف رحمة الله علیه همین ست اما بقول امام اعظم و امام محمد رحمهما الله آنست
که تیمم رواست بهر چه از جنس زمین است همچو خاک و ریگ و سنگ گچ و زرنیخ
و نوره و سرمه لقوله تعالی فتیمموا صعیدا طیبا و الصعید عبارة عن وجه الارض
من الصعود اما فرضیت تیمم و نیز بدلیل قطعی ثابت شده ست قوله تعالی
و ان کنتم جنبا مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغایط او لامستم النساء
فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم من الایة در تفسیر وسیط
امام علی واحدی رحمة الله می آرد در معنی این آیت که اگر شما بیمار باشید
بیماری که ضرر رساند آنرا مس آب چون آبله و قرح و جرح و غیر آن یا بر

لا یُقطع

فاطّهّروا و ان

جناح سفر باشید یا یکی از شما نجلا جایی در آید از برای حدث یعنی چون
یکی از شما را حدث رسد یا بساید زنان را و مراد ازین بسودن جماعست
بقول ابن عباس و مجاهد و حسن و بقول ابن مسعود و ابن عمر و ابراهیم
النخعی بشره زمین مرادست و اختیار شافعی رحمة الله اینست قوله تعالی
فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیدا طیبا پس چون نیابید آب را که ازاله حدث کنید
از خود پس تیمم کنید بصعید طیب یعنی بچیزی پاک از جنس زمین در همه
صور مذکوره در آیه میگویند جنس زمین آنست که بگداختن گداخته
نشود و مهر نپذیرد فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه الآیه پس مسح کنید رو
های خود را و دستهای خود را از آن صعید طیب ابو عبیده و فرا میگویند صعید
طیب خاک پاکست ابن اعرابی میگوید صعید زمین است زجاج میگوید
صعید روی زمین است امام شافعی رحمة الله میگوید که واقع نمیشود اسم
صعید مگر بر خاک ذی غبار و طیب از زمین اسم است مر آنچیز را که از زمین
بر آید قوله تعالی والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و تیمم خاصه مر این امت
راست و امم ماضیه را ازین رخصت نبوده است قوله تعالی ما یرید الله
لیجعل علیکم من حرج نمیخواهد خداوند تعالی که گرداند بر شما از حرج چیزی
یعنی نمیخواهد که شما را کاری در دین که آن حرج باشد بر شما امر کرداند شما
حرج در دین که شما را رخصت تیمم داد قوله تعالی ولکن یرید لیطهرکم

میخواهد خداوند

میخواهد خداوند تعالی که پاک گرداند شما را از حدث و جنابت و گناه و
خطا از برای آنکه وضو پاک می گرداند و محو می کند گناهان را چنانکه روایت
ابو امامه می آید از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود وضو مکفر گناهان
میشود که از پیش گذشته و می گرداند نماز را زیادتی و افزون یعنی بسبب
بسبب وضو آمرزیده شود و نماز خود افزون حسنات مر بنده مومن را
قوله ولیتم نعمته و میخواهد که تمام گرداند نعمت خود را بر شما یعنی به بیان شرایع
محمد کعب قرظی میگوید یعنی بغفران ذنوب قوله تعالی لعلکم تشکرون از
برای آن تا شما شکر نعمت بسیار بجای آرید و فرمان برداری کنید مرا
بعضی از مصنفات فقیه ابو اللیث رحمة الله می آرد که طهارت بر شش وجه
است اول آنکه پاک گرداند دل خود را از غیر خدای تعالی دویم از غل و غش
و حقد و حسد و خیانت و همه اخلاق بد پاک دارد سیم آنکه پاک دارد خود را از
کذب و فحش و غیبت و بهتان و سخن چینی مسلمانان چهارم آنکه پاک دارد
شکم خود را از حرام و شبهت پنجم آنکه پاک دارد تن خود را از پوشیدن
لباس حرام ششم طهارت شریعت و آن آنست که طهارت کند بدو طلل
آب تا شایسته عبادت پروردگار شود در شرح الاسلام ابن ماتاده
می آرد که اهم مهمات آدمی آنست که در طهارت باطن کوشد و صفای آن
حاصل کند تا شمع دل افروخته شود و بدان نور راه آخرت برد و ذوق حضور

باز یابد واز الطاف حق محظوظ وبهره ور شود وباصفاي وجمال وجلال اسما
کبیر دومشام دل کشاده شود ونفحات قرب رباني بمشامش رسد وبلبل جان
در مشاهده ان آورد وترنم نماید **بیت** مرد باید که بوي یار برد ∴ ورنه
عالم پر از نسیم صباست ∴ چون بدین سر وقت رسد بداند همه هستی
اوست بجمه اشکار او اوازهمه مقدس ومنزه الهي همه را صفاي دل وطهارت
باطن کرامت فرماي انک اقرب قریب واجوب مجیب وصلي الله علي محمد
واله اجمعین **فصل** پنجم در طهارت از خبث بدانکه طهارت
از خبث انست که مصلي تن وجامه وجاي نماز خود از نجاستهاي نگاه دارد
وپاک دارد تا اگر در تن یا در جامه یا در جاي نماز وي زیادت از درم شرعي
نجاست بود نماز بان اتفاق علما جایز نباشد وفرض بود شستن وازاله
ان آن نجاست واگر نجاست باندازه درمي بود شستن آن سنت بود و
این روایت در ینابیع ست در نافع میکوید که تقدیر کرده اند درم شرعي را
بدرم کبیر شهلیلي که انمقدار کف دست ست ودر بعضي روایات مثل درم بود
برقانیه ست ودر بعضي روایات مثل درم کبیر مثقال ست فقیه ابو جعفر هندواني
میکوید نجاست که اورا جرم باشد معتبر در وي وزن ست واگر اورا جرم نباشد
معتبر در وي مساحت ست واین روایت نیز در نافع ست واین قول علماء
ماست رحمهم الله اما نزدیک شافعیه خون کیک که بر جامه باشد اندکي یا بسیار

واندکي

واندکي از خون وریم وسلس بول واستحاضه بآن جامه نماز روا باشد از براي
آنکه دشوارست احتراز ازان پس آن عفو باشد اما اندکي از خون ورریم آنست
که حدوي که مردمان آنرا در عرف وعادت عفو دارند وقول قدیم از امام شافعي آنست
که حد پیش باوون کف ست وبعضي کفته اند از اصحاب شافعي که مقدار لمعه
است وقول دیکر از شافعي رحمة الله آنست که بقدر کف ست ودر بعضي از
کتب فقه شافعیه یک قول همین کفته اند ودر موضع دیکر بقدر درهم کفته است
ودر موضع دیکر بقدر ناخن اما صحیح آنست که عرف وعادت در وي اعتبار کنند
وشافعیه بر انند که خون تن مصلي را این حکم ست اما حکم خون غیر ان است
که از وي هیچ عفو نیست وکل این روایات در شرح تنبیه امام ابو اسحاق
شیرازیست رحمة الله ونیز در فقه شافعیه چون حاوي وغیر ان میکوید که
هرچه از دوراه معین برون آید نجس ست الا مني که پاکست وغسل جمیع ابوا
وارواث واجب ست مکر بول کودک که طعام نخورد که آن پاک مي باشد بر وي
آب بروي وعفو نیست هیچ چیز از نجاسات الا الیسیر من الدم والقیح کما مرو
حکم نجاست غلیظ ست علي اختلاف الروایتین في المذهبین ونجاست
مثل خون وبول وغایط وخمر وکوشت خوک وخون وبول حمار ومانند آن
اما حکم نجاست خفیفه آنست که نجاست خفیفه چون بجامه رسد تا بچهار یک
جامه تمام نرسد مانع جواز صلوة نیست وصحیح انست واین روایت در هدایه

فقه و عامه کتب فقه مذکورست و نجاست خفیفه چون بول هر حیوانیست که
گوشت وی بخورند چون گوسفند و گاو و شتر و مانند آن و بقول امام محمد پاکست
و شرب آن حلالست و این روایت در شرح قدوری و در هدایه است و پس
افگنده مرغان که گوشت ایشان خورده نشود چون چرغ و باز و امثال آن
نیز حکم نجاست خفیفه دارد بقول امام اعظم و امام ابو یوسف رحمهما الله و بقول
امام محمد رحمة الله حکم نجاست غلیظ دارد و اروات و اخثا نیز تمام حکم نجاست
غلیظ دارد و پس افگنده مرغ خانگی و بط اهلی و مرغابی حکم نجاست غلیظ دارد و
بقول امام اعظم رحمة الله و بقول صاحبیه آن نجاست خفیفه است و نماز با آن رواست
مادامی که فاحش نشده آنرا و بقول امام مالک آن پاکست در مضمرات میگوید
الاختيار جمع خثي وهو للبقر كالروث للحافر و پس افگنده مرغابی که گوشت ایشان
خورده شود چون کبوتر و گنجشک و مانند آن پاکست و اگر بجامه رسد فاسد
نکند مانع جواز صلوة نیست مگر اگر کثیر فاحش شود و بول اسپ که بجامه رسد
فاسد نکند او را مادامی که کثیر فاحش نشود و این قول امام اعظم است و ابو یوسف
رحمهما الله و بقول امام محمد فاسد نکند جامه را و اگر چه فاحش بود و لعاب
بغل و حمار اگر بجامه رسد زیادت از درهم جایز باشد نماز با آن خلاف مر ابی
یوسف را رحمة الله و این روایت در هدایه فقه است مسئله اگر جامه باشد
که تمام وی نجس باشد و آب نیابد که بشوید و جامه دیگر نیابد تا به علت

استحاضه و جرح روان از شستن آن عاجز آید یعنی هرچند میشوید باز
نجس میشود همین حکم دارد مسئله دور کردن نجاست از تن و جامه
بآب پاک و بهر مایع طاهر که باشد و یا ازاله نجاست توان کرد روا باشد
و وضو و غسل را نشاید چون سرکه و گلاب و مانند آن و از آب اشمار و اشجار
بخلاف عسل و روغن و دوشاب که اینها فشرده نمیشود پس جایز نباشد
اما زمین که نجس بود و بآفتاب خشک شود و اثر آن نماند بر آن زمین روا
باشد اما تیمم از آن روا نباشد و این دو روایت در هدایه فقه و بسیاری
از کتب فقه است اما در محیط میگوید برابرست که آفتاب بر آن زمین تابد
یا نتابد در هر دو صورت نماز بر آن روا باشد اما تیمم از آن روا نباشد
لقوله تعالی فتيمموا صعيدا طيبا و اگر آب منی زیادت از قدر درمی بجامه رسد
اگر آن تر باشد بشوید و اگر خشک باشد بمالد در فتاوی تامی میگوید
آب منی بجامه رسید و خشک شد و بمالیدن پاک شد باز همان موضع اگر
بآب تر شود نجس نشود زیرا که هر چیز را اگر شرع یکبار حکم بطهارت
وی کرد باز حکم بنجاست وی نمی کند در شرح نافع میگوید که ابو اسحاق
غدیر رحمة الله گفت که منی بمالیدن وقتی پاک میشود که احلیل وی پاک
باشد که حسن بن زیاد از اصحاب ابو حنیفه است و همچنین روایت کرده
و امام شمس الائمه سرخسی رحمة الله میگوید مسئله منی مشکلست

ازبراي انكه بس ازمني مذي مي باشد و مذي بماليدن باك نشود
الا انكه كفته اند كه مغلوب ست بس تبع مني باشد و اكر موزه را نجاست
رسيد كه آنرا جرم است جون روث و عذره و بر انجا خشك شد بماليدن
در زمين باك شود و بقول امام اعظم و ابو يوسف رحمهما الله و بقول امام
محمد رحمة الله ماليدن و تراشيدن روا نباشد الا در مني خاصه و جون
آينه و شمشير را نجاست رسيد در زمين بمالند باك شود در تحفة الفقها ميكويد
اين وقتيست كه نجاست بر آينه و شمشير و مثل آن خشك شده باشد
بانكه خشك كنند او را مسح يا بخاك اما اكر تر باشد باك نشود مكر بشستن
و نجاست دو نوع است مرئي يعني تن دار و غير مرئي اما انجه تن دار بود طهارت
او بزوال عين وي است وانجه از رنك باقي ماند شستن دور نشود عفو
در قنية الفقها مي آرد كه بول حمار و افكنده مرغ خانكي و بط اهلي نجاست
غليظ است و عرق هر جيز معتبر بدو بس خورده سك و خوك وي است و بس
خورده آدمي و حيوانيكه كوشت وي خورده شود باكست و بس خورده
خوك و سك و سباع بهايم جون كرك و شير و غير آن نجس است و بس
خورده كربه و مرغ خانكي و سر داده و سباع طير و انكه ساكن اند در خانها
جون مار و موش مكروه است و بس خورده استر و خر مشكوكست اكر غير آن
آب ديكر نيابد وضو سازد بآن و تيمم كند و اكر غير نبيذ تمر آب ديكر نباشد بقول

امام اعظم

امام اعظم رحمة الله وضو سازد و تيمم نكند و بقول ابو يوسف رحمة الله
تيمم كند و وضو نسازد و بقول امام محمد رحمة الله جمع كند ميان تيمم و وضو
يعني اول وضو سازد و انكاه تيمم كند و بوريا كه نجس شود در قاضيخان
كفته سه بار شويد و بجز ديكر حاجت نباشد و استنجا سنت ست و جايز
ست در وي سنك و كلوخ و آنجه قايم مقام وي باشد مسح مي كند باك
شود و در وي عدد مسنون نيست و شستن وي بآب افضلست و اكر
نجاست از مخرج خود در كذرد جايز نباشد و در وي جز بآب شستن آن و
وقتي بود كه كشف عورت نشود و اكر كشف عورت خواهد شد آنهنكام
بسنك و كلوخ باك كند و اين روايت در شرح الهدايه ست الهي بار
طهارت ظاهر و باطن كرامت فرماي بحق محمد و آله اجمعين فصل
ششم در ستر عورت و احكام آن بدانكه ستر عورت از شرايط صحت اداي
نماز است و فرضيت وي بدليل قطعي ثابت شده است قوله تعالى يا بني آدم
خذوا زينتكم عند كل مسجد اي استروا عورتكم عند كل صلوة و عورت مرد از
زير ناف تا زير زانو ست لقوله عليه السلام كل شي اسفل من السرة الى
الركبة عورة زانو را عورت ميداريم از براي احتياط خلاف مر شافعي را رحمة الله
كه زانو را عورت نميدارد در خلاصة الدلايل مي آرد اين حديث را
قال النبي عليه السلام الركبة من العورة بس بدين حديث ثابت شد كه زانو

عورتست در شرح تنبیه می آرد که واجب است ستر عورت از چشمها بجامه
که صفت نکند بشره را یعنی پوست را که سفید است یا سیاه و این شرط
صحت صلوتست در تنبیه امام ابو اسحاق شیرازی میگوید که عورت مرد ما
بین ناف و زانوی اوست هکذا اللفظ الخ در شرح تنبیه میگوید امی ارد که بعضی
گفته اند ناف و زانو هر دو عورتست و بعضی گفته اند ناف عورتست
و زانو عورت نیست و نزد شافعیه این قول است اما نزد علماء ما آنست که ناف
عورت نیست بدلیل آنکه رسول علیه السلام بر ناف امیر المومنین حسن و حسین
رضی الله عنهما بوسه دادی اگر ناف عورت بودی آنرا رسول علیه السلام
نبوسیدی اما زانو عورت است بنا بر حدیث الرکبة من العورة و بدن زن
تمام عورتست الا روی و دو کف لقوله تعالی ولا یبدین زینتهن الا ما
ظهر منها ابن عباس رضی الله عنهما میگوید مراد کحل و خاتم است و در قدم
دو روایتست و صحیح آنست که قدم عورت نیست و مذهب شافعی همین است
الا آنکه پشت زن آزاد را عورت میدارند خلاف مرغینانی را و کف پای
زن آزاد عورتست فی اظهر الوجهین و هر چه از مرد عورتست
از کنیزک بطریق اولی باشکم و پشت وی تا اگر کنیزک سر برهنه نماز گذارد
و نماز وی روا بود و اگر در میان نماز آزاد شود باتفاق نماز وی تباه شود
و اگر قعده آخرین را بعبده و رسوله رسانیده بود که آزاد شد بقول امام اعظم

نماز

نماز وی تباه شود و بقول صاحبیه نشود و این دوازده مسئله است که اهم
برین خلاف است در کنز می آرد که اگر آب پاک یا مایع طاهر نیافت که آن
ازاله نجاست کند باز همان جامه نجس نماز گذارد زیرا که او مبتلا شد میان
دو امر یکی تحصیل نجاست و یکی کشف عورت پس آنچه اهم و اکد است اختیار کند
و آن ستر عورتست از برای آنکه آن واجبست هم در نماز و هم بیرون نماز
و بر وی اعاده آن نماز نباشد بقول علماء ما و مر شافعی را در اعاده نماز دو قول
و اگر جامه نیابد که نماز بگذارد و برهنه نماز بگذارد و نشسته باشارت رکوع
و سجود از برای آنکه در وی ستر عورت غلیظ است من وجه و قعده قایم مقام
قیام است پس این اولی باشد از کشف عورت و اگر ایستاده گذارد و با رکوع
و سجود جایز باشد از برای آنکه تمام ستر مقصود حاصل نمیشود پس ترک
جایز نباشد در هدایه فقه میگوید اگر زن آزاد نماز گذارد و چهار یکی و یا یکی
از ساق وی برهنه شود بقول امام اعظم نماز را باید اعاده کرد و بقول ابو یوسف
اگر نصف کمتر بود اعاده کردن لازم نباید در هدایه فقه و در مناقب العلوم
و در خاقانی میگوید که صحیح آنست که انکشاف ربع ساق مانع جواز صلوتست
در کافی میگوید اگر مکشوف اکثر از نصف باشد نماز آن زن روا نباشد و اگر کمتر
از نصف بود روا بود و در یک روایت و در ترغیب الصلوة میگوید که عورتان
که جامهای نازک می پوشند چنانکه تن ایشان می نماید اگر در خانه هفتین روند

وآن جامها نماز گذارند روا نباشد زیرا که ستر عورت از برای حرمت نماز است
و رسول علیه السلام فرمود لعن الله الکاسیات العاریات یعنی لعنت کرده است
خداوند تعالی بر عورات برهنه پوشیده یعنی زنانی که جامهای تنگ می پوشند
چنانکه تن و موی ایشان را صفت می کند در جمع بین الصحیحین و در صحیح المخرج
می آرد که این حدیث بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه
وسلم که فرمود که صنفان من امتی من اهل النار لم اربهما قوم معهم سیاط کاذناب
البقر یضربون بها الناس ونساء کاسیات عاریات مائلات ممیلات رؤسهن
کاسنمة البخت المائلة لا یدخلن الجنة ولا یجدن ریحها التوجد من مسیرة کذا وکذا
یعنی دو گروه اند از امت من که ایشان اهل دوزخ اند ندیدم ایشان را یعنی ایشان
در آخر الزمان باشند یکی قوم مردان باشند که با ایشان تازیانها باشد مانند
دنبال گاوان میزنند بآن مردمان را و مال حرام می ستانند و گروه دیگر عورتان
پوشیده برهنه عورتان که جامهای لطیف و نازک می پوشند چنانکه تن و موی
ایشان می نماید میل کنندگان باشند در نامحرمان میل دهندگان نامحرمان
را در خود سرهای ایشان مانند کوهانهای اشتران بختی میل کننده یعنی از بسیار
زر و زیور در نیابند در بهشت و بوی بهشت نشنوند مراد است که بوی بهشت یافته
و شنوده می شود از دوری کذا و کذا یعنی خداوند عز و جل ایشان را چندان از
بهشت دور کرده اند که ایشان را بوی بهشت نرسد و درین روزگار این دو گروه بسیار

کشته از ایشان بر حذر باید بود در تفسیر حقایق می آرد که دیوث بهشت
در نیابد و دیوث کسی بود که برادر زن بود در بیرون رفتن و پیش نامحرم
آمدن در ترغیب الصلوة می آرد که رسول علیه السلام از فاطمه رضی الله
عنها پرسید که ای فاطمه زنان را چه بهتر گفت آنکه هیچ نامحرم ایشان را نه بینند
و ایشان هیچ نامحرم را نه بینند رسول علیه السلام را خوش آمد و فاطمه را در بر گرفت
و گفت ذریة بعضها من بعض در شرعة می آرد که رسول علیه السلام فرمود
هر مرد که با زن نامحرم بهوای نفس خود سخن گوید بهر کلمه که گفته باشد هزار سال
او را در دوزخ باز دارند پس مرد باید که عورت خود را و سایر محارم خود را از برون
رفتن و از نظر نامحرمان نگاه دارد که همه آفتها از چشم میخیزد و در کتب حدیث
و در کتب فقه نیز می آید که عورتان را نماز گذاردن در گنجینه خانه خود اولیتر
که در حجره سرای و حجره سرای اولیتر که در صفه سرای و در صفه سرای اولیتر
که در مسجد محله خود پس ایشان را مستور باید داشت و از نظاره مردان و از
مهمانیهای بیگانگان منع باید کرد و در محیط آورده که مردان را روا باشد که زنان
را هفت جای بگذارند تا بروند اول بدیدن پدر و مادر خود دوم بدیدن خویشان
محرم سیم از برای دایگی اگر دایه باشد چهارم از برای غسل میت چون غسال
باشد پنجم زنی که وام دارد بر کسی و کسی ندارد که از برای وی بستاند ششم
زنی که وام دارد و کسی ندارد که ادا کند هفتم زنی که بحج رود چون او را شوهری

با محرمی نباشند امام ابو مطیع بلخی رحمة الله می آرد که این حدیث که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم فرمود که چون عورتان پنج کار بکنند رستگاری یابند
اول آنکه پنج نماز به پای دارند دویم آنکه روزه ماه رمضان بدارند سیم آنکه
شوهر و مادر و پدر را از خود خشنود و راضی دارند چهارم آنکه روی و موی
خود را از نامحرم نگاه دارند و کار بد نکنند پنجم آنکه بر مصایب و مکاره دنیا
صبر کنند چون این پنج کار بکنند نجات و حیات یابند الهی عورات مستورات
همه را در پس پرده عصمت خود بدار و از چنگ نامحرمان و فتنهای آخر
الزمان در امان دار **فصل** هفتم در استقبال قبله بدانکه استقبال
قبله از شرایط نماز است لقوله تعالی فول وجهک شطر المسجد الحرام امر
کرد حق تعالی حبیب خود را و امت وی را که هر جا باشید در حال نماز کردن
روی بمسجد حرام آرید مگر آنکه مصلی خایف باشد آنهنگام بر هر طرف که
قادر شود بگذارد لقوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله و از برای آنکه
شرط است وی بعجز ساقط میشود همچون سایر شرایط در کنز میگوید که
اصابت عین کعبه فرض است کسی را که در مکه باشد و غیر او را اصابت
جهت کعبه فرض است در هدایه و عامه کتب فقهی گوید که اگر قبله بر وی
مشتبه شود و نزدیک او کسی نباشد که از وی سوال کند از قبله اجتهاد
کنند و تحری کند بدل یعنی دل خود بر کار د بهر طرف که دل وی گواهی

دهد و بدو قرار گیرد و روی آرد و بگذارد از برای آنکه اینست طریق حصول
ظن نزدیک عجز از یقین پس اگر نماز بگذارد و بعد از آن دانست که
خطا کرده بروی اعاده نماز نباشد نزد علمای ما از برای آنکه ادا کرد
نماز را روی بجهتی که نزد وی آن بود که آن جهت کعبه است اما نزد
شافعی واجب بود که نماز را اعاده کند و اگر در میان دانست که
قبله غیر آن جانب است بگردد در نماز و روی بدان جانب کند و بنا
کند بران زیرا که اهل قبا چنین کرده اند و ایشان در نماز بودند و استیناف
صلوة لازم نباید و اگر بی تحری روی بطرفی آرد و نماز بگذارد و اگر قبله
آن طرف بود نماز وی روا باشد و الا نماز را اعاده کند و بقول شیخ
نماز را اعاده باید کرد و اگر چه قبله باشد زیرا که استفتاح صلوة کرده
و حال آنکه او شاک بوده در قبله در فتاوی قاضی خان آورده
که اگر شک افتاد او را در قبله تحری کرد و یک رکعت بگذارد باز در شک
افتاد و تحری کرد و روی بطرف دیگر آورد و همچنین تا چهار رکعت بچهار
رکعت بگذارد و نماز وی روا باشد در امالی الفتاوی می آرد که اگر
مصلی داند که قبله او کعبه است و نیت آن نکند روا باشد در امالی
الفتاوی می آرد در شرح تنبیه می آرد که سمیت القبلة قبلة لان المصلی
یقابلها ای یواجهها بوجهه و بدنه یعنی نام نهاده شد قبله با قبله از برای

ارتفاع وی در نصاب المعلم می آرد کعبه خانهٔ مربع را گویند پس هر خانه
که مربع بود او را کعبه توان گفت در فتاوی ملتقط می آرد که قبله میان
مغرب تابستان و مغرب زمستان است اگر چنان بگذارد که روی
از میان دو مغرب بیرون نبود روا باشد و این بر سبیل جواز است
اما مستحب و اولی آنست که از مغربین ثلثان بر دست راست گذارد و ثلث
بر دست راست گذارد و ثلث بر دست چپ که قبله مستحب در خراسان
در مذهب حنفی اینست یعنی چون دو ماه از زمستان بگذرد هر جا که آفتاب
فرو رود و قبله مستحب آن باشد زیرا که در شش ماه آفتاب از مغرب
زمستانی بمغرب تابستانی رود والعلم عند الله تعالی در بعضی از کتب فقهی
آرد که قبله پنج است یکی عرش و آن قبله کروبیان است دوم کرسی و آن
قبله روحانیان است سیم بیت المعمور و آن قبله فرشتگان است چهارم
بیت المقدس و آن قبله جهودان است و ترسایان پنجم خانهٔ کعبه و آن
قبله مومنان است و مقصود همه طلب رضای حق است و قبله اهل هندیان
حجر الاسود و رکن یمانیست در صلوة مسعودی گفته مخفی مذهب را نشاید
که در محراب شافعی مذهبان امامت کند که محراب شافعی مذهبان هزار و پنج
ست در طرف چپ کعبه افتاده است **موعظت** عزیز من وقت آن آمد
که روی دل متوجه کعبه رضای او گردانی تا چند ملازمت آستان مخلوق کنی

دنیا

دنیا کی غیر را قبله حاجات خود سازی قوله تعالی فاین تذهبون در مدارک
می آرد که از شیخ جنید بغدادی رحمة الله سوال کردند ازین آیت گفت
حق تعالی میفرماید فاین تذهبون عنا و ان من شیء الا عندنا **بیت**
از در دستور و نسخه بگشت بد ترا ؛ روی عجز آور بدرگاه خدای ذو الجلال
حیف باشد رقعهٔ حاجات خود بردن بشاه ؛ جز بسوی که در ملکش نباشد انتقال
بجلال ذو الجلال که دل در هر که بندی هم او دا بر تو گمارند تا دمار از نهاد
تو بر آرد و شیخ ابو سعید میگوید هر کس چیزی دوست دارد بدون خدای
تعالی هلاک او در آن چیز باشد **بیت** در دو قبله نماز نتوان کرد
یا ازین سوی باش یا آن سوی ؛ کل ملک یفوت کل حی یموت ؛؛
لیس یبقی سرمدا غیر حی لا یموت ؛ دل در کرم پادشاهی بند که فوت
و موت گرد سرادقات کبریای او نگردد همه ناقص و معیوب اند **بیت**
گر چه بسی نشسته ام از خط و خال و زلف و لب ؛ کعبه جان و دل توی
قبله نمیکنم بدل ؛؛ الهی دلهای ما را متوجه کعبه رضای خود را و همه را از
بند نفس و هوا برهان **فصل** هشتم در اوقات نماز بدانکه
دانستن وقت نماز و نگاه داشتن آن فرض است و از شرایط ادای
نماز است قوله تعالی ان الصلوة کانت علی المومنین کتابا موقوتا ای فرضا
موقتا یعنی بدرستی که نماز بر مومنان فرض است وقت معین و بدید کرده

شد پس بدانکه اول وقت نماز بامداد آن هنگام است که صبح دوم طالع
شود و آن سفیدی است که پهن شود در کرانهٔ آسمان و آخر وقت وی
تا آن زمانکه آفتاب طلوع نکرده بود و این روایت در هدایه و عامهٔ کتب فقه
مذکور است از متون و شروح و اول وقت نماز پیشین آن هنگام است
که آفتاب بگردد و در شرح تنبیه میگوید که یعنی از ارتفاع بسوی انخفاض
و آنرا بتزاید سایه توان شناخت بعد از انقضای وی و اجماع است
بر نیت و خلاف در آخر وقت وی است قول امام اعظم رحمه الله آنست
که آخر وقت وی آنست که سایه هر چیزی دو برابر آن چیز شود بجز فیء زوال
یعنی بجز سایه اصلی که در وقت استوا می باشد و صاحبین میگویند آخر
وقت وی آن زمان است که سایه هر چیز مثل وی شود بجز فیء زوال و اختیار
شافعی همین است در خلاصة الدلائل می آرد که تمسک ابو یوسف و محمد
و شافعی رحمهم الله حدیث امامت جبرئیل است که رسول علیه السلام
فرمود اتانی جبرئیل عند باب البیت مرتین فصلی بی الظهر حین زالت
الشمس ثم من الغد صلی بی الظهر حین صار ظل کل شیء مثله و این حدیث گفته
اند که این را حجت نشود از برای آنکه نماز کرد جبرئیل بعد از آنکه هر چیز که
مثل آن مثل آن شده بود دیگر سلیمان بن بریده روایت میکند از
پدر خود که گفت مردی سوال کرد از رسول علیه السلام از وقت نماز رسول

علیه السلام

علیه السلام امر در اگفت این دو روز با ما نماز گذار چون آفتاب بگشت
بلال را فرمود تا بانگ نماز گفت پس بفرمود تا قامت گفت و رسول
علیه السلام نماز پیشین بگذارد و روز دوم نماز پیشین بگذارد وقتی که هوا
خنک شده بود و این نبود الا بعد از مثلین و این حدیث در صحیح مسلم است
و این معنی در مدینه بود پس عمل کردن باین اولی باشد چون این حدیث
متاخر است در تجرید می آرد که ابو یوسف از ابو حنیفه رحمة الله روایت
می کند که گفت چون سایه کمتر از قامتین بود وقت نماز پیشین بیرون
رود و وقت نماز دیگر در نیاید تا آن هنگام سایه اصلی هر چیزی دو برابر
وی شود [illegible] میگوید این روایت صحیحست اما فتوی بر قول اول
امام اعظم است کما مر اول وقت نماز دیگر وقتی است که نماز پیشین بیرون
رود علی اختلاف القولین و آخر وقت وی تا آن هنگام که آفتاب فرو رفته
لقوله علیه السلام من ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد
ادرکها و در منظومه آورده والعصر حین البرلیقی ظله قد صار مثلیه و قالا
مثلا و اول وقت نماز شام آن زمان است که آفتاب فرو رود و آخر وقت
تا مادامی است که شفق اول غایب نشده باشد در هدایه و غیر آن از کتب
میگوید شفق بیاض معترض است در افق یعنی سفیدی پهن شونده در کرانه
آسمان که بعد از سرخی می باشد و این قول امام اعظم است و صاحبین میگویند

شفق همان سرخی است در وقایه میگوید و به یفتی یعنی فتوی بر قول صاحبین
است و قول امام شافعی همین است و اول وقت نماز خفتن از غایب شدن
شفق است و آخر وقت تا آن زمانکه صبح طالع نشده باشد یعنی صبح صادق
که صبح دوم است در کنز میگوید که اول وقت وتر بعد از نماز خفتن است و آخر
وقت وی پیش از طلوع صبح لقوله علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوة
فانه اعظم لکم الا و هی الوتر فصلوها ما بین العشاء الآخر الی طلوع
الفجر و در کنز میگوید که وقت نماز خفتن و وتر یکیست الا آنکه مقدم ندارد
بر عشا از برای ترتیب و نیز در کنز میگوید کسی که در نیابد وقت عشا و وتر
را واجب نیاید این دو نماز بروی اما صفت موقت فی زوال از این
بیت معلوم میتوان کرد بیت ظل زوال اول صیف است یکقدم
پس در تزاید نصف و نه بیش و نه کم :: سه هفده و سه بود و پانزده روز
نقصان برین قیاس ز یک مثل تا بیکی هم :: و شرح این بیت آنست
که سایه اصلی در اول روز تابستان یکقدم باشد چون هفده روز بران
بگذرد نیم قدم بران زیادت شود و همچنین تا سه هفده یکقدم و نیم زاید شود
بیرون از سایه اصلی که جمله دو قدم و نیم باشد و این باب اول بعد از آن
چون نه روز بگذرد نیم قدم زاید شود و همچنین تا سه نه بگذرد یکقدم و نیم
دیگر باشد و این باب دوم است باز چون هفده روز بگذرد نیم قدم زیاده

[illegible]

شود تا پانزده که هفت قدم و نیم دیگر باشد و این باب سیم است که مجموع با سایه
اصلی یازده قدم و نیم باشد و این جمله صد و هشتاد و سه روز بود و این حساب
بحساب سال شمسی است نه بحساب قمری و نقصان از عکس وی نیز برین
قیاس است یعنی در هفت روز نیم قدم کم میشود تا پانزده هفت قدم و نیم
باشد و همچنین یکقدم و نیم دیگر از سه نه کم میشود و یکقدم و نیم از سه هفده
کم شود تا هم بآن اصل اول که یکقدم است باز آید و این بر سبیل ظن و
تخمین است والعلم عند الله تعالی اما اوقاتی که نماز در وی مکروه است
در شرح قنیه و کافی و غیر آن از کتب فقه میگوید که اوقاتی که نماز در وی
مکروه است پنج است سه وقت که فرض و نفل هر دو در وی مکروه است
و آن وقت طلوع آفتاب است و وقت استوا و وقت غروب وی مگر نماز
دیگر آن روز و درین اوقات ثلثه نماز جنازه نگذارد و سجده تلاوت و سجده
سهو نیارد و این نهی تحریمیه است و اگر فریضه درین اوقات بگذارد و اعاده
کند آنرا و اگر آیت سجده خوانده شود افضل آن بود که سجده نیارد و اگر
بیارد اعاده کردن حاجت نبود در خلاصة الدلایل می آرد که لا یجوز الصلوة
عند طلوع الشمس ولا عند غروب الشمس ولا عند قیامها فی الظهیرة ولا
یصلی علی الجنازة ولا یسجد للتلاوة و در مبسوط میگوید مراد قضای واجبات
فایته است از وقت خود و فرایض فایته از وقت وی سجده تلاوت که واجب

شده باشد تلاوت در غیر وقت مکروه و وتر که فوت شده باشد از وقت
خود اما تطوعات درین اوقات جایزست لیکن باکراهیت امام بقول
امام شافعي نافله درین اوقات ثلثه مکروه است وغیر نافله جایزست
واین روایت در خلاصة الدلایل ست اما آن دو وقت که نافله در وی
مکروه ست و فریضه مکروه نیست یعنی قضایت و نماز جنازه و سجده تلاوت
در وی مکروه نیست و آن بعد از طلوع صبحست تا آن زمان که آفتاب بلند
شود مگر سنت نماز بامداد و بعد از نماز دیگر تا فروشدن آفتاب و بعد
فروشدن آفتاب نیز از برای تاخیر نماز شام در شرح تنبیه میگوید که بعضی
از شافعیه بر آنند که نافله در روز جمعه مکروه نیست نه نزدیک طلوع و نه نزدیک
غروب و نه نزدیک استوا از برای شرف روز جمعه روایت کرده اند
که ان الجحیم لاتسعر یعنی دوزخ در روز جمعه تافته نشود در هدایه میگوید باید که
نیت نماز قضا کردن و سجده تلاوت آوردن و نماز جنازه گذاردن در وقت
بیرون آمدن امام از برای خطبه در وقت روز جمعه در وقت اقامت و اگر
شروع کرده بود که امام بیرون آمدن آن نافله را قطع نکند و مکروه است
نافله گذاردن پیش از نماز عیدین و وقت خطبه عیدین و وقت خطبه کسوف
واستسقا و اگر در اوقات ثلثه یعنی طلوع و غروب و استوا شروع
کرد بنماز نفل افضل آنست که قطع کند آنرا و در وقت غیر مکروه ادا کند

واگر قطع

واگر قطع نکنند بد کرده باشد و بروی چیزی نباشد و اگر در ان وقت
بعد از نماز فجر و عصر شروع کرد بنفل پس فاسد کرد آن نافله را لازم است
بروی قضای آن نافله در ذخیره می آرد که اگر دو رکعت نماز گذارد بگمان
آنکه صبح طالع نشده بعد از ان معلوم شد که صبح طالع شده جایز بود و ورا
از برای دو رکعت سنت نماز بامداد باتفاق و اگر در نماز بامداد بود که آفتاب طالع شد
نمازش فاسد شود و اگر در میان دیگر بود که آفتاب فرو رفت نمازش
تباه نشود در دوافي و خلاصة الدلایل می آرد که مستحب است تاخیر کردن
نماز بامداد در همه وقت یعنی در روشنی گذاردن لقوله علیه السلام اسفروا
بالفجر و در خنکی گذاردن نماز پیشین بتابستان و تقدیم وی در زمستان
از برای تکثیر جماعت و تاخیر نماز دیگر چندان آفتاب متغیر نشود و در تجنیس
میگوید که اجماع کردند اصحاب رسول علیه السلام و رضی الله عنهم بر این خبر
همچنانکه اجماع می کردند بر تاخیر نماز دیگر و علی ان المخیرة لها الخیار ما دامت
في مجالسها حکایت امام محمد در خلاصة الفتاوي مي آرد که وقتی
که آفتاب بر آید مقدار یک نیزه یا دو نیزه نماز گذاردن مباح باشد تا
بنده بمقام مناجات آید با خداوند خود راز گوید و قربت المصلی یناجي ربه
بنوشد هوشدار چون بمقام مناجات آئی با خوف و خشیت آئی و آداب
نگاهداری که درگاه کبریاست حکایت که حسین بن علی رضی الله

عنها هر گاه که بر جاي نماز ايستادي لرزيدن گرفتي و گفتي بنده را اگر
با ملكي از ملوك دنيا راز بايد گفت بترسد مرا با خداوند راز مي بايد گفت
چگونه نترسم — نقلست كه چون وقت نماز در آمدي
امير المومنين علي كرم الله وجهه بلرزيدي و گفتي آه در آمد وقت
نماز گذاردن آن امانت كه بر آسمانها و زمينها و كوهها عرض كردند
قبول نتوانستند كرد و نميدانم كه از عهده چگونه بيرون خواهم آمد
و راوي روايت مي كند كه چون وقت نماز در آمدي ابو بكر صديق
رضي الله عنه از هوش برفتي در طيب القلوب مي آرد كه روزي
ابو بكر صديق رضي الله عنه نماز بامداد ميگذارد و سوره الحاقه ميخواند
باين آيت رسيد كه قوله تعالي خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه نعره بزد
در محراب بيفتاد و بيهوش شد او را برداشتند و بخانه بردند تا چهل
روز بيمار بود راوي ميگويد كسي سبب بيماري او نميدانست و ما
بعيادت وي ميرفتيم پس بنده را در مقام قرب مناجات با خداوند
تعالي با خوف و خشيت و خشوع و ادب بايد بود حكايت در طيب
القلوب مي آرد كه از خواجه ابو علي دقاق رحمة الله پرسيدند كه چه
گويي در حق كسي كه در نماز مگس از خود ميراند شيخ فرمودند كه در حضرت
معبود كم از آن نتوان بود كه اياز ترك در خدمت محمود چنانكه نقلست

كه روزي

كه روزي اياز برسم خدمت پيش سلطان محمود ايستاده بود و نوك
موزه خود بجنبانيد سلطان را از وي عجب آمد كه هرگز از وي بي ادبي
نديده بود سلطان بفراست دريافت كه او را عذري هست في الحال
او را بمهمي بيرون فرستاد و كسي را فرمود تا در عقب وي برود و حال
او معلوم كند تماشا كند سلطان از گوشه بديد كه اياز موزه از پاي بيرون
كرد كژدمي از موزه وي بيفتاد اياز نوك موزه بر سر وي ميزد و ميگفت
امروز حرمت من پيش سلطان ببردي تا امروز از من بي ادبي در وجود
نيامد آنكس خبر بسلطان رسانيد چون اياز آمد سلطان فرمود اي اياز
امروز چرا بي ادبي كردي و پاي بجنبانيدي اياز زبان معذرت بجنبانيد
و گفت از بندگان جرم كردن و از خداوندان عفو كردن سلطان
گفت اي اياز حديث كژدم بما رسيد اياز گفت چون سلطان را معلوم
شد نعمت سلطان بر بنده كه كژدم هفت كرت زخم بر پاي من زد تحمل
كردم بار هشتم بي طاقت شدم سر موزه از زمين برداشتم پس اي برادر
در نگر و ببين كه در خدمت مخلوق ادب چنين رعايت كرده اند نظر كن
تا از مقام عبادت بدين درگاه چه بي ادبيها و جراتها در وجود مي آيد
جاي آن دارد كه ما ازين نوع خداي پرستي شرم داريم بلكه سر خجالت
از پيش برنداريم — نگويم خدمت آورديم و طاعت

که از تقصیر طاعت شرمسارم ؛؛ سرافرازیم اگر بر بنده بخشی ؛؛ وگرنه
از گنه سر بر نیارم ؛؛ اگر ما کنه کاران ز تقصیر طاعت بگیرند زهی فضیحت و رسوائی
ما بیت کسی کو جامه بر سنگ زند نمازی نیست ؛؛ نماز من که بسنبد
که در بغل دارم ؛؛ ازین نماز ریای چنان خجل شده ام ؛؛ که در برابر قبله
شدن نمی آرم ؛؛ الهی ما را از ریا خلاص ده و در عبادت اخلاص کرامت
فرمای **فصل** نهم در نیت نماز بدانکه نیت نماز از شرایط
ادای نماز ست زیرا که اعمال معتبر به نیتها می باشد لقوله علیه السلام انما
الاعمال بالنیات و شرط نیت آنست که بدل بداند که کدام نماز میگذارد
در کنز میگوید والشرط ان یعلم بقلبه ای صلوة یصلی زیرا که حق تعالی
بر دل بندگان مطلع ست قوله تعالی والله علیم بذات الصدور و بقول
امام شافعی رحمة الله نیز شرط همین ست و بزبان نیت کردن نیز فریضه است
نزد وی و اتفاق ست که میان نیت و تکبیر اول فاصله نکنند اما بقول علما
ما نیت بدل فریضه ست بزبان مستحب و مختار انست در هدایه و عامه کتب فقه
میگوید که در سنت و نفل و تراویح مطلق نیت بسنده ست و احتیاط این است
که در تراویح یا سنت نیت وقت کنند اما در نماز فرض شرط ست که تعیین کنند
چون نماز دیگر و غیر آن یعنی نیت همان نماز کنند که وقت وی باشد و مقتدی
نیت متابعت امام کند و تنها گذار را بسنده نباشد که نیت فرض کند ما دامی که

نگوید نماز پیشین یا نماز دیگر و اگر نیت فرض وقت کند و تعیین نکند
که کدام نماز جایز باشد در **فتاوی حجت** آورده ست که اگر امام نیت امامت
مردان نکند روا باشد در مختصر قدوری میگوید مقتدی نیت کند که امام نماز
می گذارد و نیت اقتدا با امام نیز و لیکن نیت کعبه و وقت حاجت نبود
و در محیط می گوید اگر نداند که وقت نماز بیرون رفته یا نی و فرض نماز
پیشین مثل امروز نیت کند یا نیت نماز آخرین نماز پیشین کند جایز
باشد در منیة المصلی و در ترغیب الصلوة نیز می آرد که اگر در وقت نماز
پیشین به شک باشد و نیت ادا کند در حال آنکه وقت نماز بیرون
رفته بود جایز باشد نماز وی به نیت ادا زیرا که قضا از ادا و ادا از قضا
نیابت دارد در یک روایت و در روایت دیگر گفته که اگر قضا نیت کرد و ادا
پدید آمد جایز باشد زیرا که لفظ قضاست و مراد از وی ادا قوله تعالی فاذا
قضیتم الصلوة ای ادیت الصلوة اما اگر ادا نیت کند و قضا پدید آید
جایز نباشد و صحیح آنست و قول دیگر آنست که ادا از قضا و قضا از ادا
ندارد در اخبار اجناس آورده که شخصی از منزل خود بیرون آمد به نیت
نماز جماعت چون منتهی شد بسوی امام و تکبیر گفت حاضر نشد او را نیت
دران ساعت اگر جایی باشد که اگر از وی سوال کنند که کدام نماز می گذارد
اگر گفتی که بی تامل جواب تواند گفت جایز بود نماز وی و الا نی مؤلف

پس عزیز من چون بمقام مناجات آمدی و بقدم عبادت استقامت
نمودی دست از اندیشهای دیگر بدار و دل حاضر آر که حق تعالی را
نظر بر دل مومن است نه بر صورت ظاهر وی کما قال النبی علیه السلام
ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم یعنی بدرستی
که خداوند نظر نمیکند بصورتهای شما و مالهای شما ولیکن نظر میکند
بدلهای شما و عملهای شما پس دل را نگاه دار که شایسته نظر حق شود
بیت خدا را با دل مومن نظرهاست ٭ که از روی عمل آن را اثرهاست
چو سر از طاعتش مسرور او شد ٭ یقین میدان که دل منظور او شد
نظر در حق آن دل بیشتر رفت ٭ که بر راه عبادت بیشتر رفت
عمل با اخلاص نیت و نیکو کن اخلاص است که سبب خلاص است و حق تعالی
بندگان را با اخلاص فرمود قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
له الدین یعنی فرموده نشدند اهل کتاب در توریة و انجیل الا که بپرستند
خدا را با اخلاص از غیر شرک و نفاق و این روایت در تفسیر مدارک است
اگرچه سبب خاص است اما معنی عام است در تفسیر وسیطی گوید الا
لیعبدوا الله ای الا باخلاص العبادة الله تعالی یا موحدین الا لیعبدون
معه غیره و اخلاص نیت مکرمه نیت از برای آنست که رسول علیه السلام
فرموده نیة المومن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت خیر مومن

بهتر

بهتر است از عمل خیر وی و نیت شر کافر بدتر است از عمل شر وی و این
مبنی بر آنست که نیت کار دل است و عمل کار اعضا و شک نیست که کار
دل قوی‌تر از کار اعضاست اما ثواب نیت وقتی تمام یافته شود که نیت
بعمل پیوندد پس ای فاعل به نیت بد بگذار و ای فاعل خیر نیت نیک
بجای آر و تقوی را شعار خود ساز که حسرت و پشیمانی سود ندارد وقتی
نماند که اختیار در کف میگوید شعر ایا فاعل الشر مه لا تعد
ویا فاعل الخیر عد ثم عد ٭ وما ساد قوم بغیر التقی ٭ ومن لم یسد بالتقی
لم یسد ومعناه ظاهر تقوی را شعار خود ساز و با عمل اخلاص یار کن
ناقد بصیر است بیت شرمی بدار ای بی خرد در راه دین رنجی ببر
ناقد بصیر است ای پسر نزد وی مبر نقد دغل ٭ در زاد الاخوان می آرد
این حدیث را ابوذر غفاری رضی الله عنه که گفت وصیت کرد مرا خلیل
من ابو القاسم صلی الله علیه وسلم که گفت ای ابوذر کشتی را مجدد ساز
که دریای ایمان عمیق است و زاد را حاصل کن و با خود بردار که سفر دور
و دراز است و خود را گران بار مساز که عقبه ناهموار و تند است و با عمل اخلاص
یار کن که ناقد اعمال بصیر است بیت راه دراز پیش تو بر خار و سنگلاخ
با پای لنگ تا که درین راه چون روی ٭ در منجد المقربین می آرد که هر کس
که خواهد که ادا کند فریضه را چاره نباشد او را از سه چیز پیش از آن و از

سه چیز و ران و از سه چیز بعد از ان اما آن سه که از پیش فریضه است
توفیق از خداوند دانستن بران و علم آن و عمل و نیت اما آن سه
که در ان می باید حضور دل و تمام گردانیدن ارکان و اخلاص اما
آن سه که بعد از ان است شکر بر توفیق و خوف عدم قبول و استغفار
بر تقصیر و مرشد الطالبین شیخ جزری رحمة الله می آرد که اول چیزی
که واجب شود بر بنده مسلمان آنست که قصد کند بآن رضای حق تعالی
را قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و انما یتقبل الله
من المتقین و علامت صدق مخلص آنست که ذو النون مصری قدس سره
گفته است که سه چیز از علامت اخلاص است یکی آنکه مدح و ذم عامه نزدیک
وی برابر شود دویم اعمالی که کند فراموش کند آنرا یعنی بآن معجب نشود
سیم آنکه ثواب اعمال در آخرت خواهد نه در دنیا و از اخلاص تتمه اینجا بیان
کرده شده و تمامی اخلاص در قسم اخلاق بیاید انشاء الله الهی همه را از
ریا نگاهدار و اخلاص در اعمال روزی گردان

فصل دهم

در فرایض که داخل صلوة است بدانکه فریضهای اتفاقی نماز دوازده است
شش در بیرون نماز و آنرا شرایط نماز میگویند چنانکه از پیش گذشت
و شش در اندرون نماز و آنرا فرایض نماز میگویند و معنی فرض اتفاقی
آنست که هیچ مجتهد از ان منکر نگفته باشد از فقهای مذاهب اربعه اما بعضی زاید

بران گفته باشند اما شش که در درون نماز است تکبیر اول و قیام
و قرائت و رکوع و سجود و قعده آخر اما بقول امام اعظم رحمة الله
بفعلی از نماز بیرون آمدن فریضه است و ارکان نماز چهار است
قیام و قرائت و رکوع و سجود و تکبیر اول و قعده آخر از ارکان نماز
نیست لیکن از فرایض نماز است در حاوی و قنیه و شرح وی و جمیع کتب
شافعیه میگوید فرایض نوزده است اول نیت دوم تکبیر به نیت پیوستن
سیم تکبیر اول چهارم بر پای ایستادن پنجم فاتحه خواندن ششم
رکوع کردن هفتم آرام گرفتن در وی هشتم از رکوع باز ایستادن
نهم آرام گرفتن در ان دهم نشستن از برای التحیات خواندن یازدهم
التحیات خواندن دوازدهم صلوات بر رسول دادن سیزدهم صلوات
بر آل او دادن چهاردهم ترتیب نگاهداشتن پانزدهم سلام دادن
اول و در نیت بیرون آمدن از نماز خلاف است میان شافعی بعضی اصحاب گفته اند
نیت بیرون از نماز فریضه نیست اما در شرح قنیه گفته است که صحیح آنست
که فرض است والعهدة علیه پس فرایض نماز بیست باشد بقول شافعی
رحمة الله در تتمه امام ابو اسحاق شیرازی و در تتمه ترتیب را از جمله ارکان
داشته اند و در مهذب بقول بعضی از اصحاب شافعی رکن داشته
بدانکه در شرایط وجوب صلوة اصحاب ما و شافعیه متفق اند و آن پنج است

یعنی عقل وبلوغ واسلام وطهارت از حیض ونفاس وسمع نیز در
یک روایت ودر شرایط اداي نماز متفق اند وآن شش است
الا آنکه شافعیه پنج گفته اند نیت را در نفس فرایض نماز نیز مي شمرند ودر
نیت چهار فرض دیگر است مراین را اول آنکه بداند که چه میگوید نماز
تا عادت از عبادت جدا شود دوم آنکه بداند که کدام نمازي کند فرض یا
سنت سیم آنکه بداند که کدام وقت است چهارم آنکه بداند که اداي کند یا
قضا پس شرایط وفرایض نماز بقول امام اعظم هژده آمد پنج شرایط
وجوب وشش شرایط ادا وهفت فرایض نماز وبقول امام شافعي
سي وچهار آمد پنج شرایط وجوب وپنج شرایط ادا وچهار فرایض
نیت وبیست فرایض نماز **مسئله** چون برسند که نماز بفرض در مي
آیي یا بسنت بگوي هم بفرض وهم بسنت اما فرض تکبیر اول واما سنت
برآوردن دستها ومقتدي در تکبیر اول مقارنت کند با امام خود بقول
امام اعظم وبقول صاحبیه متابعت کند چنانکه چون امام به راء اکبر رسد
ومقتدي الف الله ابتدا کند در تتمه مي آرد که اگر افتتاح تکبیر کرد مقتدي
وبا امام فارغ شد از گفتن الله پیش از فراغ امام از گفتن الله نماز در
نیامده باشد واگر افتتاح کرد با امام وفارغ شد از گفتن اکبر پیش از
فراغ امام نیز در نماز در نیامده باشد زیرا که تکبیر فرض است واو با امام

درنیافت

درنیافت ودر بعضي از کتب فقه گفته که نماز مقتدي درست وتمام است
هرچند پیش از امام فارغ شود از گفتن تکبیر وگفته که صحیح آنست بشرط
آنکه در ابتداي تکبیر مقارنت کرده باشد با امام نا متابعت یعني افتتاح
تکبیر پیش از امام نکرده باشد اما باید که شرایط وارکان وفرایض و
واجبات وسنن وآداب نماز وباز ایستادن از مکروهات اینها
کالبد نماز است ونماز را نیز روحي است وروح نماز شش چیز است
اول فهم آنچه مي خواند در نماز دویم حضور دل سیم هیبت چهارم
تعظیم پنجم حیا ششم رجا یعني امید رحمت نامتناهي **بیت** هر کس امید
خود بدر خلق مي برد ما را امید برحمت نامتناهي اوست در تفسیر
مغني مي آرد که شرط قبول نماز دوازده چیز است شش در ظاهر وشش
در باطن اما آن شش که در ظاهر است خشوع است وتقوي وترک اکل حرام
ولغو وکسل وابطا اما آن شش باطن اخلاص وتفکر وخوف ورجا
وروئیت تقصیر وشت هده **اما مفسدات نماز** در کنز میگوید تباه کند نماز
را تکلم ودعاي که شبیه بکلام آدمیان باشد وناله وآه وگریه باواز بلند
از درد یا از مصیبت وتنحنح بي عذر وجواب عاطس بیرحمک الله و
فتح بر غیر امام خود وجواب بلا اله الا الله خلاف مر ابي یوسف را واگر اعلام
وي اعلام وي بود باتفاق نماز تباه نشود کذا ذکره في الجامع الصغیر

وسلام ورد سلام وافتتاح عصر با تطوع وقرائت از مصحف خلاف ابو یوسف
ومحمد را واکل وشرب مطلقا واین پانزده چیزست وخنده قهقهه نیز مفسد
نمازست اما بمذهب امام شافعی یازده چیزست که نماز را تباه کند کلام بعمد
وعمل کثیر وحدث وحدوث نجاسات وانکشاف عورت وتغیر نیت واستدبار
قبله واکل وشرب وقهقهه ورودت در حقایق می گوید که هیچ میدانی که تکبیر اول
اشارت بچه معنی دارد دو دست برمیداری که هرچه اخر تست پس پشت
انداختم ترک هر دو کون کردم روی بحضرت جلال تو آوردم در شرح ابو الاعلام
میگوید که بر آوردن دست در تکبیر اول این باشد که هیچ معبودی نیست بجز
الله که خداوندست وکبریای وعظمت وبزرگواری خاصه اوست وجز وی
هیچکس سزاوار پرستیدن نیست چون دست راست برآورد ونیت کند که دنیا
را ترک کردم وروی بحضرت جلال تو آوردم بیت می صرف وحدت کسی
نوش کرد که دنیا وعقبی فراموش کرد پس ازین سخن از سر حضور
میگوید سبحانک اللهم وبحمدک چون بسلام میرسد براست وچپ سلام
می گوید علما میگویند در وقت سلام نیت فرشتگان ومومنان کند
یعنی ای فرشتگان وای مومنان سلام بر شما باد اشارت درین سلام
آنست که هر گاه که دوستی برسد یا مسافری از سفر باز آید بر دوستان سلام کنند
سلام گوید تحیت بنده از بند دنیا رفته بحضرت حاضر شده راز ونیاز عرض

کرده شراب

کرده شراب قربت نوشیده شربت المصلی یناجی ربه نوشیده بنده
مسافر بوده این ساعت باز می آید سلام می گوید پس معلوم شد که بنده را
قربتی بوده که دران قربت ملک با وی نبوده که اگر فرشته با وی بودی
بروی سلام نگفتی آری رسول خدا علیه السلام فرموده الصلوة معراج المومنین
نماز معراج مومن است در معراج محمد علیه السلام جبرئیل امین محرم نیامد در معراج
مومن اگر فرشته محرم نیاید هیچ عجب نباشد اهل تحقیق میگویند همچنانکه احرام
بماندی خود را نیز بمان تا نمازت نمازی باشد بیت بر پرده کبریای
اسرار خدا ای بی سر وتن با سر وپای آمد از روی خود بر در این پرده
باشیت پس پرده زینش خویش برگیر ودر آی خبر عبد الله شخیر
رضی الله عنه میگوید بپهلوی رسول علیه السلام ایستادم در وقتی که نماز
می گذارد همچنانکه دیگ رومین را بر آتش نهند واو در جوش آید چگونه
آواز کند آواز جوش دل مبارک وی از باطن وی همچنان میشنودم
در کیمیا می آرد که حمید طویل رحمة الله در مسجد خود بود نمازی گذارد واتش
در خانه وی افتاد ومردم جمع شدند وآتش را نشاندند وزن در دوید
وخصومت آغاز کرد که اتش در سرای افتاد وداینهمه شعله وتو از جای
نجنبیدی گفت بخدا که مرا ازین هیچ خبر نبوده است دوستان حق درین
بدین درجه رسیده اند ودر لذت مناجات با دوست چنین مستغرق

کشته اند که ایشان از خود خبر نبوده است **حکایت** نقلست که
رابعه رحمة الله علیها در نماز بود بوریا در چشم وی رفت و جامه او پر
خون شد و او را خبر نبود **حکایت** نقلست که شاه مردان علی بن
ابی طالب کرم الله وجهه پیکانی در وجود مبارک وی مانده بود در نماز
آن را کشیدند و از آن خبر نبود **بیت** کی بود ما ز ما جدا مانده من و تو
رفته خدا مانده عجب کاری که استغراق جمال یوسف زنان مصر را
چنان کردانید که از بریدن دست خبر نداشتند اگر استغراق حضور
حضرت ذو الجلال دوستان خود را چنان کرداند که از خود خبر نداشته
باشند هیچ عجب نباشد **حکایت** چنین آورده اند که عامر بن قیس را
که یکی از جمله صدیقان بوده اکله در انگشت پای وی پدید آمد گفتند
این را باید برید عامر گفت تسلیم بحکم شرط بندگیست روزی چند برآمد
و علت بپای سرایت کرد و تا نیمه ران رسید گفتند این را باید قطع کرد
و شریعت اجازت میدهد جراح آوردند گفتند داروی بیهوشی باید
تا عقل را زایل کند و اگر چنین نکنند طاقت در نیارد عامر گفت چندین
تکلف حاجت نیست کسی را بیارید که بآواز قرآن باواز خوش خواند
چون قرآن خواندن بگیرد و تغیر در روی من مشاهده کنند مر پای
من ببرید مرا خبر نباشد همچنان کردند مردی بیامد و قرآن باواز

خوش خواندن گرفت رخسار عامر از حال بگشت و تغیر در روی
وی پدید آمد جراح پای را تا نیمه ران ببرید و داغ کرد و بربست و قرآن
خوان خاموش شد عامر بخود باز آمد گفت ببریدید گفتند بریدیم پای
بریده بود و داغ کرده و بربسته که وی را خبر نبود پس گفت پای بریده
بمن دهید برداشت و گفت بار خدایا پای داده تو بود و من بنده تو حکم
حکم تو و قضای قضای تو این پای است که اگر بقیامت فرمان آید که هرگز
یک قدم در هیچ معصیت ننهاده توانم گفت که هرگز یک قدم نکردم بی فرمان
تو نبوده است **نظم** کی توان در راه عشق دوست آسان زیستن
بنده باید بودن و در هیچ جانان زیستن ؛ هر که بندبندی بر پای
دین دارد نهاد ؛ کی مسلم کردش زان پس پریشان زیستن
زندگانی بر زبان عاشقان دانی که چیست ؛ بر امید وصل جانان
شاد و خندان زیستن ؛ عندلیب خوش نواد عشق گل دانی که چیست
باغم درگاه حق بی ناله نتوان زیستن ؛ عشق را تو نام دانی عاشقی
دانی که چیست ؛ واله و سرگشته و پر درد و حیران زیستن ؛ هر چه
کام دل بود از راه خود برداشتن ؛ وانچه حکم دوست باشد با تو
آسان زیستن ؛ شربت زهر بلای دوست خوردن چون شکر
در غم و شادی و هجر و وصل یکسان زیستن ؛ مردم دنیا پای همت

برسر افلاک زن کار نامردان بود در کنج ویران زیستن انیجه بال و
درم کامروز داری کی بود با تو همراه قیامت جز مسلمان زیستن
از سر این جان مبندیش و همت در گذر تا ببینی لذت ایام بجان
زیستن حکایت در عشرات جمالی می آرد که صوفی صافی صفت بر در شهری
ایستاده بود ناگاه پادشاه شهر از شکار باز آمد آهوی بر فتراک او بسته
صوفی را نظر بران آهو افتاد و نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش
باز آمد گفتند شما را چه حالت رسید گفت دران زمان که آن آهو را
دیدم زخم خورده و بر فتراک بسته در خاطرم آمد گفتم بار خدایا مخلوقی که تیر
بر صیدی میزند چون مجروح میشود بر فتراک خودش می بندد و صد هزار
تیر بلا از جعبه قضا بر دل درویشان زدی و همه مجروح تیر تقدیر گشتند
وقت آمد که این بیچارگان را بر فتراک قبول خود بندی آری بنده را از
بلا چاره نباشد بیت جمله را در شور آوردی از الست وز بلی شان
جز بلا نامد بدست هر بلا کان در زمین و آسمان است از بلی گفتن
نشان دوستان است قال النبی علیه السلام الافلاک قسی والحوادث
سهام والآدمی هدف والرامی هو الله وهو رام لا یخطی بیت طریق عشق
جانان جز بلا نیست زمانی بی بلا بودن روا نیست بلا کش تا لقای
او ببینی که مرد بی بلا مرد لقا نیست اگر صد تیر بر جان تو آید جو

تیر از شست آید او خطا نیست از آنجا هر چه آید راست آید تو گر شکر
کروری که بینی وفا نیست الهی بحرمت مقبلان درت که ما مسکینان
را از مقبولان درگاه خود گردان فصل باز دهم در واجبات نماز
بباید دانست که در واجبات نماز علما اختلاف کرده اند اما قول صحیح آنست که در
کنز یاد کرده و آن دوازده چیز است اول فاتحه خواندن دوم ضم سوره
یا آیت با فاتحه سیوم تعیین قرائت در وقتی اول از نماز چهار گانه چهارم رعایت
ترتیب میان فعل مکرر و بروایت دیگر میان ارکان و هر دو یک معنی دارد
پنجم تعدیل ارکان و تعدیل ارکان آرام گرفتن است در سه موضع در
رکوع و در سجده اول و در سجده دوم و در شرح وقایه گفته است که تعدیل
ارکان آرام گرفتن است در پنج موضع در رکوع و در قومه و در میان دو سجده
و در سجده آخرین اما صحیح قول اول است یعنی آرام گرفتن در قومه و جلسه سنت
است نه واجب ششم قعده اول هفتم تشهد مطلقا هشتم لفظ سلام یعنی
سلام اول اما دوم سنت است نهم قنوت در وتر دهم تکبیرات عیدین یازدهم
بلند خواندن در موضع آن امام را دوازدهم پست خواندن دران نیز امام را
و اما آن عددها که شماره شده است بعضی از آن صحیح و قوی است و بعضی ضعیف
و سقیم و بعضی از آن از ظاهر روایت نیست و بعضی خلافی است و بعضی غارتی
بعضی از تروک است و بعضی از آن سنت سنتی واصلی و ناقلی از ابد اخیت

و بعضی از آن است که واجب مستقل علیحده نیست بلکه قیود واجب دیگر است
چون قیود فاتحه و در مواقیت الصلوت واجبات را که در نماز است جهل و
شش شمرده اما سجده سهو واجب شود در نماز بیکی از سه چیز ترک
واجب و تاخیر واجب و تاخیر فرض و نیز در کنز میگوید که سجده سهو بیک چیز
واجب میشود بترک واجب و این نیز موافق روایت اول است زیرا که در
سه صورت همان ترک واجب است حقیقتا در هدایه میگوید که سجده سهو لازم
آید بدو چیز یکی بزیادت کردن فعلی که از جنس نماز باشد دویم بترک فعل
مسنون یعنی بترک واجب در نافع میگوید سجده سهو واجب شود در زیادت
و نقصان و در بعضی از کتب فقه میگوید که سجده سهو بیکی از شش چیز
واجب میشود تاخیر فرض و تاخیر واجب و ترک واجب و تکرار واجب و تغیر
واجب و تبدیل واجب اما تبدیل واجب دو نوع می باشد یکی آنکه بدان
سجده که سهو لازم آید چون فاتحه خواندن در قعده زیرا که قعده محل دعاست
نه محل قرات دیگر آنکه سجده سهو لازم نباید مثل تشهد خواندن در قیام از
دوی اول از نماز فریضه اینجا سجده سهو لازم نباید بشرط آنکه قرات خوانده
شود اما قرات در کل سنت و نفل و فرض است اما در دوی آخر از نماز
فرض ترک قرات شود لسهو نماز روا بود و اگر بعمدا ترک کند نیز نماز تمام
بود و اگر تسبیح گوید یا خاموش باشد در دوی آخر از نماز فرض جایز باشد

ولیکن

ولیکن بهتر آن بود که فاتحه خواند و در بعضی از کتب فقه اصحاب ما
رحمهم الله میگوید که دوازده فعل است در نماز که به تغیر و تبدیل و کم و زیادت
آن سجده سهو لازم آید اول جایی که باید نشست برخاستن دویم
عکس این سیم پست خواندن در جایی که بلند باید خواندن چهارم
عکس آن پنجم بجای قران دعا خواندن یعنی فاتحه ششم بجای قران
دعا خواندن یعنی بجای فاتحه تشهد خواندن چون فاتحه ترک شود
هفتم نماز تمام ناکرده سلام دادن هشتم نماز تمام کرده برخاستن
نهم سوره با فاتحه در دوی آخر دهم خواندن فاتحه بدون سوره در دوی
اول یازدهم تکبیرات عیدین ترک کردن دوازدهم قنوت در وتر ترک
کردن اما کیفیت ادای وی آنست که اگر امام بود در قعده اخیر بعد از تشهد
بدست راست سلام دهد آنگاه دو سجده بیارد و تشهد بخواند و سلام
دهد و منفرد مخیر است میان آنکه بیکدست سلام دهد یا بهر دو دست آنگاه
سجده سهو بجای آورد و نزد شافعیه بعد از تشهد دو سجده بیارد
آنگاه سلام دهد و بعد از سلام بروی تشهد دیگر نباشد والله اعلم اما آنچه
ماعدای فرایض و واجبات است از مشروعات نماز یا سنت بود یا مندوب
و اگر نماز گذارد آنچه فرض است در نماز ترک کند خواه بعمدا و خواه بفراموشی
نماز وی تباه شود و اگر ترک کند واجبی را بفراموشی نماز تباه نشود ولیکن

سجده سهو واجب شود و اگر بعمد اترک کند نماز تباه نشود ولیکن با نقصان
شود و سجده سهو لازم نشود و اگر سنتی ترک کند بعمد ابزه کار شود ولیکن
نماز تباه نشود و اگر بفراموشی ترک کند سجده سهو لازم نیاید این بود
احکام شرایط و فرایض و واجبات نماز که درین فصل یاد کرده شد اما
سنتهای نماز را اینجا یاد کنیم که آن نیز مهم است بدانکه سنتهای نماز
بمذهب علماء ما رحمهم الله بیست و هشت است چنانکه در ترغیب الصلوت
وغیر آن شمرده و ازین هفت در قیام است و هفت در رکوع است و هفت
در سجود و هفت در قعده اما هفت که در قیام است بر آوردن دو دست
در تکبیر اول مردان را تا نرمه گوش و زنان را تا کتف دوم دست بستن
در زیر ناف نهادن و عورتان را بر سینه سیوم ثنا چهارم تعوذ پنجم تسمیه ششم
آمین بعد از فاتحه هفتم نظر در سجده گاه نگاه داشتن اما آن هفت که در رکوع
است تکبیر رکوع و سر با برین راست داشتن و پنجه گشاده داشتن و زانو
گرفتن و نظر در پشت پای کردن و سه بار تسبیح گفتن هفتم سمع الله لمن
حمده گفتن امام را و ربنا لك الحمد مقتدی را و جمع کردن هر دو منفرد را اما آن
هفت که در سجود است تکبیر گفتن و هر چه بزمین نزدیکتر است اول بزمین
نهادن و دستها در مقابل گوش نهادن و دو ساعد از زمین برداشتن
و شکم از ران دور داشتن و نظر در سر بینی کردن و سه بار تسبیح گفتن اما

آن

آن هفت که در قعده است بر پای چپ نشستن و بر پای راست ایستادن
و سر انگشتان پای سوی قبله کردن و دست را نزدیک زانو نهادن
و در کنار خود نگریستن و بر رسول علیه السلام صلوة فرستادن و بر خود
و پدر و مادر خود و بر مومنان دعا کردن اما سنتهای نماز بمذهب امام شافعی
در شرح تنبیه سی و چهار شمرده اند و در مهذب سی و پنج گفته و آن رفع
یدین است در تکبیر اول و در رکوع و وضع یمین بر شمال و نظر در موضع سجود
و دعاء استفتاح و تعوذ و تامین و قراءت سوره و جهر و سر و تکبیرات
در فرو رفتن و بر آمدن و تسمیع و تحمید در رفع از رکوع و تسبیح در رکوع
و تسبیح در سجود و وضع یدین بر رکبتین در رکوع و مد ظهر و عنق در وی
و ابتدا بزانو پس بدست در سجود و نهادن بینی در سجود علی الصحیح و تهی داشتن
بازو از پهلو در رکوع و در سجود و دور داشتن شکم از ران در سجود
و دعا در سجود و دعا در جلوس بین السجدتین و جلسه استراحت و افترا
در سایر جلسات یعنی وضع الیتین بر زمین و تورک در آخر صلوت یعنی
افتراش رجل و نشستن بر ان و نهادن دست راست بر ران راست
گرفته شده و اشارت بمسبحه و وضع دست چپ بر ران چپ باز گشاده و
تشهد اول و صلوات در وی بر رسول علیه السلام و صلوة بر آل وی
در تشهد آخر و دعا در آخر نماز و قنوت در صبح و سلام دوم علی الجدید

ونیت سلام بر حاضران وسیی و نجم که در مهذب گفته نهادن دو دست
بر زمین در وقت برخواستن والله اعلم و هر چند که غرض ما ازین کتاب
بیان فرایض و واجبات است لیکن سنن نماز را بمناسبت ذکر کردیم آن
نیز مهم است اما به بیان سایر مشروعات نماز و بیان مکروهات و منهیات
و مفسدات نماز و غیر آن مشغول نگشتیم چون آنها اطنابی دارد و این
کتاب احتمال آنها ندارد و نمکند و بنده مومن باید که مجموع آنرا بداند و نگاه
دارد که حدیث است که عمل اندک از سر علمی بهتر بود از عمل بسیار از رو
جهل و هر نمازی که بی علمی گذارده شود که فساد وی از صلاح زیادت باشد
یا مساوی باشد آن نماز را نه در دنیا قدری بود و نه در آخرت و نفعی
ای اب بر عمر ضایع کرده که در عمر خود یک نماز شرعی پسند ندارند زیرا که
فاتحه درست نداشته و فرایض و واجبات ندانسته و شرایط و ارکان
رعایت نکرده شرم و ننگ کسی که در دیار اسلام و در میان مسلمانان
عمر باخر آورده و حال وی چنین باشد **بیت** شرمت بادا اگر
چنین خواهی زیست : ننگت بادا اگر چنین خواهی مرد : کار دنیا بدین
چستی و کار آخرت بدین سستی شرم دار ازین نوع خدا پرستی دار و
ترا حجت نشود که گوی حرص دنیا مرا نگذاشت که بکار دین بپردازم و دین
خود در سر دنیا کردی و از هر دو محروم زهی سودای بد معامله شوم عاقبت

بیش آری که گفته اند هر کس خرسندی را ماند خرسندی را ماند
دنیا بدین خریدست از ابلهی بود ای بد معامله بهیچ مسخری
در زاد الآخرین می آرد که رسول علیه السلام مردی را دید که نماز
می گذارد و در رکوع و سجود بجا نمی آرد فرمود که اگر این مرد بر همین بمیرد
نه بر ملت من مرده باشد و در بعضی از تفاسیر می آرد که امام سفیان
ثوری طیب الله روحه گفت هر کس که در نماز خشوع نگاه دارد نماز
وی درست باشد وقت آمد که پشیمان شوی و اصلاح کار با نقصان
خود کنی پیش از آنکه در مانی و درمان کار خود ندانی از خواب غفلت
بیدار شو پیش از آنکه تازیانه مرگت بیدار کنند که الناس نیام فاذا
ماتوا انتبهوا و آن بیداری سود ندارد و حیات را غنیمت را شمار و
فرصت را از دست مده اغتنم الفرص فان فی فوتها غصص **بیت**
عمرت بسر رسید بسامان نمی شوی : و ز کردهای خویش پشیمان نمی شوی
قران کلام اوست بخوانی و نشنوی : لیکن چه سود پس رو قران نمی شوی
عمری باخر آورده و بهیچ جا نرسیده و نیز جای آرام ندیده تا بگوش
فرو میخوانند **بیت** ای آنکه هیچ جای آرام جان ندیدی
رنج جهان کشیدی یا رنج جهان ندیدی : ای آنکه جستی هم با تو
در گلیم است : تو از سیه گلیمی بوی از ان ندیدی : عمری بپروریدی

آن

این نفس سگ صفت را بسود چون زنگرش نکیدم امان ندیدی
دین را بباد دادی پس مراد این سگ یک تای نان بخوردی
یک استخوان ندیدی؛ در کار دنیا هیچ دقیقه مهمل نگذاشتی چون
بکار دین رسیدی بزیادتی انگاشتی نی نی تو بنده ترا از سر تا قدم
در بند فرمان باید بود بنده را از بندگی چاره نباشد و بندگی بی علم
میسر نشود آن مقدار علم حاصل باید کرد که عبادت بشرط شرع توانی کرد
باید که باختیار خود نگذاری که یک ادب از دین اتو فوت شود پس
ادب باش و در فرایض و واجبات و سنن و نوافل ترتیب تمام نگاهدار
بجای آر تا نمازت در دنیا نور دهد و در آخرت از نارت برهاند که امام
شافعی میگوید که ادب حصار ترتیب و ترتیب حصار سنت و سنت حصار
واجب و واجب حصار فرض و فرض حصار ایمان هر کس همه را نگاه
دارد ایمان وی محفوظ ماند و هر کس ترک کند ایمان وی در خطر افتد
الهی ایمان ما را از زوال نگاهدار بمنک وجودک **فصل**
دوازدهم در ثواب نماز بجای وارندگان و وعید کاهل نمازان در صحیحین
می آرد بروایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که فرمود ارایتم لو ان نهراً بباب احدکم یغتسل فیه کل یوم
خمساً هل یبقی من درنه شی قالوا لا قال فذلک مثل صلوات الخمس

یمحو الله بهن الخطایا یعنی چه بینید و چه گویید یعنی خبر کنید مرا که اگر بر در
خانه یکی از شما جوی آب روان باشد و آنکس در هر روز پنج نوبت در آن
جوی غسل می کند از شوخ و درن وی هیچ بر تن وی چیزی باقی ماند گفتند
نی یا رسول الله رسول علیه السلام فرمود که آن مثل پنج نماز است
که محو گرداند خداوند تعالی بدان پنج نماز خطایا یعنی کسی که را اقامت
پنج نماز مداومت نماید از صغایر بروی چیزی باقی نماند یعنی حق تعالی
همه را عفو کند و بیامرزد و قال النبی علیه السلام الصلوة عماد الدین
فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز
ستون دین است پس هر کس که نگاه دارد نماز را بدرستی که بپای
داشته باشد دین را و هر کس ترک کند نماز را بدرستی که ویران کرده
باشد دین را در تفسیر مغنی می آرد از ابو بکر صدیق رضی الله عنه که گفت
هیچ وقت نمازی در نیامد الا آنکه ملایکه ندا کنند که ای بنی آدم برخیزید
بسوی آتشی که از برای نفسهای شما افروخته اند پس بنشانید آنرا بنماز
خود در ترجمه عقاید امام ناصر الدین سید ابو القاسم سمرقندی رحمة الله علیه
آرد که این حدیث را قال النبی علیه السلام من تمسک بسنتی عند فساد
امتی فله اجر مایة شهید یعنی هر کس چنگ در سنت من زند در وقت
فساد امت من یعنی بر سنت و جماعت باشد و پنج نماز را بجماعت

نگاهدارد و هر شبانه روزی مزد صد شهید در دیوان عمل وی نویسند
و در حدیث دیگر فرمود که پنج وقت نماز خداوند تعالی بر بندگان فرض
گردانیده هر کس نیکو کند وضوی آنرا و تمام کند رکوع و سجود آنرا و خشوع
در وی نگاهدارد و هر جا باشد نماز را نگذارد فردای قیامت روی وی
مانند شب چهارده باشد تابد و بگذرد از صراط مانند برق جهنده با
اول از زمره سابقان و در حدیث دیگر فرموده که فرق میان ایمان
و کفر ترک نماز است یعنی فرق میان مومن و کافر نماز است که مومن گذارد
و کافر نگذارد اما منافقان اند که گاه گذارند و گاه نگذارند جهد کن تا از
میتان نماز باشی نه از مصلیان ظاهری که ویل وادی است در جهنم که جا
باشش ایشان است و آنکسانی اند که از نماز بظاهر روی قبول عت
کرده اند و غم و پروای آن ندارند که ارکان و فرایض نماز بدانند و نیکی
خود بیاموزند وای برایشان و هزار وای برایشان قوله تعالی فویل
للمصلین الذینهم عن صلوتهم ساهون یعنی ویل و وای سخت عذاب و در که
جهنم مر نماز گذارانی را که از نماز خود سهو کنند کانند و در مدارک و وسیط
می آرد که مراد از سهو ترک است یعنی آنکسانی که گاه نماز گذارند و گاه
نگذارند و این از عادت منافقان است که منافق چون تنها بود نماز نگذارد
و چون در میان مردمان بود نماز گذارد و فروبرود و بر جی آید و افعال

نماز گذاردن

نماز گذاردن بجای می آرد و حال آنکه دل وی از فرضیت نماز
غافل است و امر دمان مینماید که تا گویند او نماز می گذارد و آن از سر
ملامت و بیم در و باشد نه از برای خداوند و نه بترک نماز از عذاب بترسد
و باور دن آن امید رحمت ندارد و این محض نفاق است بیت
نمازی ریائی بنان نیرزد   چه نانی که آن استخوانی نیرزد
آنکه گاه ترک نماز می کند بی عذر شرعی این وعید در حق وی است اما
آنکه مدتها نگذارد و بروی گذشت انی وی بسجده بزمین نرسد دانستنی است
که حال وی چگونه خواهد بود این فقیر تتبع کتب محدثان معتمد کردم زیاده
از بیست راوی از کبار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین یافتم در احادیث
متفرقه که هر یک روایت میکنند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود
هر کس که یک نماز را بی عذر شرعی ترک کند یعنی نگذارد تا وقت وی برود آن
رود کافر شود اما از سایر رواة حدیث مذکوره از صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین و اسامی کتب حدیث راهم اینجا یاد کردیم از جهت اعتماد
را اما معظمهم امیر المومنین عمر رضی الله عنه و امیر المومنین علی کرم الله
وجهه و ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره معاذ جبل و عبدالرحمن عوف
و بریده و ابو درداء و ابو امامه و عبدالله بن عمرو سعد بن ابی وقاص
و ثوبان و ابن مسعود و ابن ابی شیبه و عباده بن الصامت

وجابر بن عبدالله وام ایمن وامیه مولات رسول علیه السلام وغیر
ایشان رضوان الله علیهم اجمعین اما اسامی کتب محدثان معتمد چون
مسند امام احمد وسنن امام ابوداود سجستانی وابو عیسی ترمذی وابو عبد
الرحمن نسائی وابن ماجه وابن حبان وحاکم ابو عبدالله نیشابوری
وتاریخ بخاری وصحیح مسلم وکتاب ابوبکر بن شیبه وکتاب ترغیب وترهیب
حافظ عبدالعظیم المنذری قدسی وکتاب ابونعیم اصبهانی وکتاب حافظ
جلیل ابوبکر بیهقی واوسط طبرانی وکتاب بزاز وریاض المصلین پس
واجب نمود یاد کردن آن احادیث را در معنی که وارد است روایة
رواه مذکوره تا موجب فایده تمام وسبب توبه عام گردد در تاریخ
بخاری ودر کتاب الایمان ابوبکر بن شیبه دو حدیث می آید بروایت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من
لم یصل فهو کافر وقال النبی علیه السلام من ترک الصلوة فقد کفر ودر کتاب
ابونعیم اصبهانی می آید بروایت ابن عباس ومعاذ جبل وعمر بن
الخطاب وامیه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام فرمود من ترک الصلوة
متعمدا احبط الله عمله وبرئت منه ذمة الله حتی تراجع لله عز وجل در مسند
امام احمد وسنن ابوداود وصحیح ابو عیسی وصحیح عبدالرحمن
وصحیح ابن ماجه وصحیح ابن حبان وکتاب حاکم ابو عبدالله نیشابوری

دلایل

وکتاب ترغیب وترهیب عبدالعظیم منذری مصری می آید بروایت بریده
که گفت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنودم که فرمود العهد بیننا
وبینهم الصلوة فمن ترکها فقد کفر ودر اوسط طبرانی می آید وبروایت ثناه
مضمران عبدالله بن عباس رضی الله عنهم از رسول صلی الله علیه وسلم که
فرمود من ترک الصلوة لقی الله وهو علیه غضبان در کتاب بزار وترغیب
حافظ عبدالعظیم منذری مصری می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول
صلی الله علیه وسلم که فرمود لا سهم فی الاسلام لمن لا صلوة له ولا
صلوة لمن لا وضوء له در کتاب حافظ جلیل ابوبکر بیهقی ودر صحیح ابن ماجه می
آید بروایت ابودردا رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت
وصیت کرد مرا خلیل من یعنی نبی صلی الله علیه وسلم ولا تترک صلوة
مکتوبة متعمدا فمن ترکها متعمدا فقد برئت منه الذمه ودر کتاب ترغیب حافظ
عبدالعظیم منذری مکی می آرد بروایت ابوامامه وعبدالله بن عمرو وسعید ابی
وقاص وابن مسعود وام ایمن وابودردا وابن شیبه از رسول صلی
الله علیه وسلم که فرمود من ترک الصلوت فقد کفر در ریاض المصلین
ودر کتاب ترغیب وترهیب می آرد که عبدالله بن شقیق عقیلی گفت
بودند اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم که نمی دیدند چیزی را از اعمال
که ترک آن کفر باشد غیر از نماز ودر کتاب ترغیب وترهیب می آید

بروایت محمد بن نصیر مروزی که گفت شنودم از اسحاق که میگفت صح
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تارک الصلوة کافر در مسند
امام احمد و مسلم و صحیح ترمذی می آید بروایت ثوبان و بریده و عبادة
بن الصامت و جابر بن عبد الله از رسول صلی الله علیه وسلم که
فرمود بین الرجل و بین الکفر ترک الصلوة و این لفظ روایت مسند
امام احمد است و لفظ روایت صحیح مسلم اینست که بین الرجل و بین الشرک
والکفر ترک الصلوة و در ترغیب حافظ عبد العظیم می آرد که جماعتی انبوه از
صحابه و از کسانیکه بعد از ایشان بوده اند متفق اند بر تکفیر کسی که یک وقت
نماز را ترک کند عمدا تا تمام وقت آن نماز بیرون رود چون عمر بن الخطاب
و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و معاذ جبل و جابر بن عبد الله
و ابو درداء رضوان الله علیهم اجمعین و در ترغیب عبد العظیم و در ریاض
المصلین می آرد از محمد بن حزم که گفت چنین آمده است از امیر المؤمنین
عمر و معاذ جبل و عبد الرحمن عوف و ابو هریره و غیر ایشان از صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین که هر کس ترک کند یک نماز را عمدا تا وقت
وی بیرون رود پس او کافر مرتد گردد و ندانستیم که از صحابه هیچکس
درین قول مخالفت ایشان کرده باشد مضمون این پانزده حدیث
و آثار آنست که هر کس یک نماز عمدا ترک کند تا وقت وی بگذرد کافر شود

ومراد آن

ومراد آن باشد والله اعلم که چون از آن بی غم شود یا خود بشومی آنکه
ترک نماز کرده باشد در دم آخر کافر میرد نعوذ بالله والله اعلم بمراد رسول
صلی الله علیه وسلم این خود اجماع اصحاب حدیث بود اما از ائمه فقه
جمعی کثیر متفق اند بر تکفیر تارک یک نماز عمدا چون امام احمد حنبل و اسحاق
راهویه و عبد الله بن مبارک و ابراهیم نخعی و حاکم ابن عیینه و ایوب
سجستانی و ابو داود طیالسی و ابو بکر بن ابی شیبه و زهیر بن حرب
و غیر ایشان پس ای برادر بوفای مسلمانی بر تو که بر اقامت پنج وقت
نماز مداومت نمائی و ادای صلوة کاهلی ننمائی که کار صعب و دشوار است
چه کنی اگر در قیامت اجتهاد این بزرگان و امامان حق بیرون آید
و حق تعالی حکم بفتوی ایشان کند در تفسیری آرد که در زمان پیشین
ابلیس را می دیدند مردی از وی پرسید که با امره چکنم تا مانند تو باشم
ابلیس گفت اگر میخواهی چون من باشی گفت هرگز هیچکس این
این نطلبید تو چگونه می طلبی گفت من دوست میدارم که همچو تو باشم
ابلیس گفت اگر میخواهی چون من باشی خوار و زار و سهل انگار
نماز را و باک مدار سوگند را چه دروغ باشد و چه راست آن مرد گفت عهد
کردم با خداوند که ترک نکنم نماز را و هرگز سوگند نخورم ابلیس گفت هیچکس را
از خود حیله گر تر ندیدم الا آنکه ترا که از من حیله گر تر بودی مذهب امام احمد

حنبل آنست که تارک یک نماز را که عمدا ترک کرده باشد بکشند و بگور
کنند زیرا که او کافرست و او را نشویند و کفن نکنند و بروی نماز نگذارند
و در گورستان مسلمانان ننهند و سر گور وی برنیارند بلکه رسن در پای
او بندند و چون مردار او را بکشند و در صحرا گوری بکنند و او را در آنجا
افکنند و خاک بر سر وی کنند و علامت قبر پدید نکنند تا کسی از برای
بگیر نگوید و مذهب امام شافعی آنست که هر کس یک نماز را بی عذر شرعی ترک
کند او را [illegible] کشتنه بگو که جرم وی جز بشمشیر پاک نشود و لیکن
حکم وی چون مسلمانان دیگر باشد و این روایت در منظومه است
در باب شافعی و تارک الصلوة عمدا یقتل اما امام اعظم و یکی از اصحاب
شافعی بر آنند که تارک نماز را حبس کنند و او را ادب نمایند تا توبه
کند و بر نماز گذاردن اگاه او را از زندان بیرون آرند و در زاد
المقوین می آرد که علماء سلف نوشته اند که هر کس پنج چیز باز گیرد
پنج چیز از وی باز گیرند هر کس زکوة مال باز گیرد حفظ مال از وی باز
گیرند و هر کس عشر باز گیرد برکت از دخل وی باز گیرند هر کس صدقه
باز گیرد تندرستی از وی باز گیرند و هر کس دعا باز گیرد دوا جابت
از وی باز گیرند هر کس حرص خود از نماز باز گیرد در دم آخر کلمهٔ شهادت
باز گیرند نعوذ بالله من ذلک ای درویش خوف خاتمت در پیش داری

و بیشتر خطر زوال ایمان در دم آخر می باشد پس ترک نماز سبب زوال
ایمان می گردد و بپای داشتن نماز سبب استنارت قلب و وسیلت
سعادت دو جهانی می شود قال النبی علیه الصلوة نور یعنی نورست
مر صاحب خود را یعنی نماز در دنیا سبب روشنی دل میگردد و در
آخرت نور بر صراط تو چه دانی که دوستان حق را از نماز چه کارها
بر آمده و چه حاجت ها روا شده **حکایت** نقلست که در وقت عبد الله
طاهر که امیر خراسان بود و تخت گاه در نشاپور داشت مرد آهنگری
از شهر هرات به نشاپور رفت و یکچند آنجا کار کرد و عزیمت کرد که باز بهرات
باز آید بسوی اهل و عیال خود در آن وقت عبد الله طاهر سرهنگان را
فرموده بود تا راهها را از دزدان ایمن دارند از قضا سرهنگان ده
دزد گرفته بودند و امیر را خبر کرده که یکی از دزدان از ایشان بگریخت
ایشان بسر رسیدند مرد آهنگر شبگیر کرده بود او را بگرفتند و با دزدان
پیش امیر بردند فرمودند تا ایشان را بزندان کردند و تفحص نکردند خواجه
آهنگر دانست که کار از کجا گشاید و مقصود از کجا بر آید طهارت ساخت
و در گوشه زندان بنماز مشغول شد هر دو گانه که بگذاردی سر بسجده
نهادی و سر بحق فرستادی و مناجات دل سوز آغاز کردی و گفتی
خداوندا تو میدانی که من ازین کار بیگناهم چون شب در آمد عبد الله

طاهر بخواب دید که چهار شخص بصلابت آمدند و چهار گوشه تخت وی
گرفتند که نگونسار کنند از خواب درآمد کلمه لاحول بر زبان راند و وضو
ساخت و دوگانه بگذارد روز دیگر درگاهی که شاه و گدای هر کرا مهمی پیش آید
روی بدین درگاه آرد و نیاز خود عرض کند باز در خواب شد همان
خواب را دید همچنین تا چهار کرت همان چهار تن را میدید که چهار گوشه
تخت وی میگرفتند تا نگونسار کنند بترسید و دانست که آه مظلومی در او
رسیده چنانکه گفته اند **بیت** نکند صد هزار تیر و تبر : آنچه یک بیوه
زن کند بسحر : ای لب نیزه عدو شکنان : ریزه گشت از دعای
بیوه زنان : هم در شب زندانیان را بخواند گفت هیچ مظلومی در زندان
میدانی که محبوس مانده باشد زندانبان گفت ای امیر ندانم که مظلوم
کیست اما مردی می بینم که پیوسته در زندان نماز می گذارد و مناجات
دلسوز می کند بفرمود تا او را حاضر آوردند از حال وی تفحص کرد و دانست
که وی بی گناه بوده است عذر خواست و گفت با من سه کار بکن اول آنکه
مرا بحل کن دوم هزار درم حلال از من قبول کن سیم آنکه هر گاه مهمی ترا پیش
آید پیش من آئی تا کفایت کنم آنمرد گفت آنچه گفتی مرا بحل کن بحل کردم و آنچه
گفتی هزار درم قبول کن قبول کردم اما آنچه گفتی چون ترا پیش آید بدرگاه
من آئی این نتوانم کرد گفت چرا گفت از برای آنکه خداوندی که از برای

چون من گدای تخت تو چون پادشاهی در شبی چهار بار نگونسار کنند
درگاه او را گذاشتن و حاجت خود را بغیر بردن شرط بندگی نباشد مرا
از نماز گذاردن که ام کار در بند شد تا پناه بغیر بردم عزیز من در رحمت گشاده
است و خوان کرم نهاده که طلبید که خداوند که آمد قبول نکردند خواری
تو از دون همی گشت **بیت** براستان عبادت که سر نهاد شبی
که لطف دوست رویش هزار در نگشود : رابعه رحمة الله علیها از
شخصی شنید که میگفت خدایا در رحمت بر من بگشای رابعه گفت
ای مسکین در رحمت حق کی بسته بود تا این زمان بگشاید **بیت**
بیدلی میگفت در وقت دعا : ای کریم آخر دری بر من گشای رابعه
آنجا مگر بنشسته بود : گفت ای غافل کی این در بسته بود ثنا الهی قاضی
الحاجات توئی دنیا و دنیائی ما را بر آورده و خیر گردانی و از محتاجی
دنیا و آخرت نگاه داری بفضل و کرم خود یا اله العالمین **فصل**
سیزدهم در فضیلت نماز بجماعت و وعید ترک جماعت کردن در صلوة
مسعودی می آرد که نماز بجماعت فضیلت دارد بر همه عبادات تنها در شرح
منظومه می آرد که اگر کافری بصف جماعت در آید و نماز بجماعت بگذارد
شریعت حکم کند باسلام وی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت
می کند از رسول علیه السلام که فرمود که هیچ مرد مسلمان طهارت نیکو

نماز و نزد و بسوی مسجد از مساجد از برای نماز تا بگذارد و در آن مسجد
نماز بجماعت مگر آنکه بنویسد خداوند تعالی از برای آن بنده بهر قدمی یک
نیکی محو کند از نامه اعمال یک بدی و بدارد از برای وی درجه در بهشت
تا بودیم ما که قدمهای خود را نزدیک می نهادیم در راه مسجد در صحیح بخاری
می آرد بروایت ابو سعید از رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که صلوة
الجماعة افضل من صلوة الفذ بخمس وعشرین درجة هذه روایة ابی سعید
وفی روایة ابن عمر رضی الله عنهما بسبع وعشرین درجة یعنی نماز بجماعت
به بیست و پنج درجه فضیلت دارد بر نمازی که تنها گذارند و این روایت
ابو سعید خدری است اما بروایت ابن عمر رضی الله عنهما بیست و هفت درجه
است و این هر دو روایت در صحیح بخاری است وجه توفیق میان این دو
روایت آنست که اول حکم بر بیست و پنج درجه بوده است و آخر به بیست و
هفت درجه رسیده است کذا سمعت فی الدرس و در حدیث دیگر فرموده تکبیر
الاولی خیر من الدنیا و ما فیها یعنی دریافتن تکبیر اول با امام بهتر است
از دنیا و هر چه در دنیاست یعنی از جنس دنیا در کتب می آرد
بروایت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که فرمود من صلی صلوة
العشاء فی جماعة کان قیام نصف لیلة ومن صلی العشاء والفجر فی جماعة
کان قیام لیلة یعنی هر کس نماز خفتن بجماعت بگذارد همچنان باشد از

روی ثواب که نیمه از شب گذارده باشد و هر کس نماز خفتن و بامداد
هر دو را بجماعت بگذارد از روی ثواب همچنان باشد که تمام شب نماز
گذارده و در تحفه در کتب حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود که ابلیس در دو وقت دیوان و متابعان خود را جمع کند و گوید
بکوشید و مددکاری کنید یکی در وقت نماز که بنده مومن که روی
بمسجد آرد از برای نماز بجماعت شیطان ذریت خود را جمع کند و گوید
ای فرزندان و متابعان من جهد کنید تا او را از این کار بگردانیم دوم
در وقت مردن و مفارقت روح از بدن ذریت خود را جمع کند و گوید
که بکوشید و جهد کنید که نفس چند بیش نمانده است باشد که ایمان از وی
برباییم و او را در زمره خود در آریم و با خود یار گردانیم رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که هر بنده مومن که در وقت نماز دل خود را از اشتغال دنیا
فارغ گرداند و در وقت نماز روی بحضرت بی نیاز آورد و خود را از وسواس
شیاطین نگاه دارد و نماز بگذارد حق تعالی باشارت لا تخافوا و لا تحزنوا
بواسطه ملایکه در گوش او رساند و بدانکه مردگان و آخرین جمله در آرزوی
آنند که یکبار خدای را یاد کنند و در حسرت آنند که یکبار بصف جماعت
در آیند و نمی توانند تا که فرصت را داده اند غنیمت شمار نقلست
که هر روز بامداد فرشته ایست که در گورستانهای مسلمانان ندای کند که ای

شاهان از سر تخت تنجه تن شوی گرفتار آمده ای پیران عمر ضایع کنان
کرده ای جوانان جهان نادیده ای محبوسان زندان لحد ای ساکنان
زوایای خاک شما درین دل خاک و ساکنان لحد چه آرزو دارید همه یک
بزبان حال میگویند که ما را امتاع و ضیاع دنیائی باید احترام و حشم
اهل روزگار هیچ نخواهیم آرزوی ما همین است که یکبار بصف جماعت
درآئیم یا یکبار یاد خدا کنیم و نمی توانیم ای بیچاره غافل زود خواهد بود
که تو نیز محبوس زندان لحد گردی از احد خرم دار و اوقات ضایع
مگذار که عمر ازان عزیزتر است که او را در بازیچه دنیا صرف گردانی و کار
امروز فردا حوالت کنی یا فکر معاش ده ساله و صد ساله کنی **شعر**
لاتوخر عمل الیوم لغد ؛ فاذا جاء غد جاء عمل ؛ عمر سرمایه ست غنیمت
سود آید حاصل کن که ندامت در آخرت سود ندارد **بیت** هر
نفس از عمر چو سرمایه ایست سود ابد جوی اگر عاقلی ؛ حیف نباشد
که چنین بگذرد ؛ حاصل اوقات به بیحاصلی ؛ در هدایه فقه می آید
این حدیث قال النبی علیه السلام الجماعة سنة من سنن الهدی
لا یتخلف عنها الا المنافق یعنی نماز بجماعت سنتی است از سنن هدی
باز نایستد و ترک نکند نماز بجماعت را مگر کسی که منافق باشد و در حدیث
دیگر فرمود لاصلوة لجار المسجد الا فی المسجد و این نفی فضیلتست در

فردوس

فردوس الاخبار می آرد این حدیث که رسول علیه السلام فرمود
جفا کل جفا و کفر و نفاق آنست که منادی حق بخواند مرد او را اجابت
نکند یعنی مؤذن بانگ نماز و قامت گوید و او بجماعت حاضر نشود و در
حدیث دیگر فرموده که بسنده است از بدبختی و بی بهرگی مرد را که همین که
منادی حق او را بخواند یعنی مؤذن و او اجابت نکند و بجماعت حاضر
نشود و در حدیث دیگر فرموده که بدرستی که قصد کردم که بفرمایم جوانان
قوم خود را تا دستهای هیزم جمع کنند و مؤذن را بفرمایم تا بانگ نماز
و قامت کنند پس بسوزم خانهای کسانی را که بجماعت حاضر نشوند و بقول
امام مالک و بقول امام ابو منصور ماتریدی نماز بجماعت فریضه است
و تمسک ایشان بدین است قوله تعالی وارکعوا مع الراکعین یعنی
رکوع کنید با رکوع کنندگان و این معنی حاصل نشود جز بجماعت
و نیز رئیس اهل سنت و جماعت علم الهدی ابو منصور ماتریدی رحمه
الله میگوید اگر من دانم که مردمان بآواز طبل بمسجد حاضر شوند بفرمایم
تا پنج وقت بر در مسجدهای دهل زنند در قنیة الفتاوی می آرد که هر کس
بی عذر شرعی ترک جماعت کند تعزیر وی واجب شود و امام و همسایگان
آثم باشند اگر او را منع نکنند و نیز در کتب فقه می آرد این روایت
که در هر موضع که سه تن باشند اگر بانگ نماز و جماعت را ترک کنند و جمع شوند

بر پادشاه اسلام که با ایشان حرب کند با تیر و نیزه و شمشیر در شامل
بهیقی می آرد که اهل دهی یا اهل محلتی باشند یا قبیله اگر بانگ نماز را ترک
کنند و جماعت را بر آرند کشتن ایشان بقول امام محمد مباح بود و در
خلاصة الفتاوی آورده است که اجابت موذن بقدم است نه بزبان
تا اگر بزبان جواب گوید بانگ نماز را و بجماعت حاضر نشود گویا جواب نگفته
باشد و اگر در مسجد بود جواب بروی واجب نبود حکایت در ترغیب
الصلوة می آرد که امام ابو یوسف القاضی رحمة الله در مجلس هارون
رشید بود شخصی بر دیگری دعوی کرد در پیش امام و وزیر هارون
گواهی داد امام ابو یوسف گواهی او نشنود خلیفه گفت چرا گواهی
نشنودی گفت از برای آنکه تمام روزی او را کار فرمودید گفت شنیده ام
اگر راست گفت گواهی بنده نتوان شنید و اگر دروغ گفت گواهی
دروغ گوی مقبول نباشد خلیفه گفت اگر من گواهی دهم نشنوی گفت
نی گفت چرا گفت از برای آنکه تو نماز بجماعت نمیگذاری گفت من بجهة
مسلمانان مشغولم امام فرمود که آنجا که طاعت خالق باید طاعت
مخلوق را راه نباشد خلیفه گفت راست نیکو نی بفرمود تا بر در سرای
وی مسجد ساختند و موذن و امام معین کردند و من بعد نماز بجماعت
می گذارد و سلف در خدمت حق چنین بوده اند و احتیاط چنین بجای

آورده اند امروز چنین کار مردم بکجا رسیده است ای بسا جا بجا
که در آنجا از اسلام جز الف و سین و لام باقی نمانده یعنی اسم بلا
مسمی و از حقیقت اسلام بجز نام و نشان نه چنانکه رسول علیه
السلام در احادیث که صفت آخر الزمان در آنجا فرموده که لا یبقی من
الاسلام الا الاسم یعنی باقی نمانده از اسلام مگر نامی و از قران مگر
رسمی و این حدیث مشهور است و در کتب بسیار مسطور راه واضح
و روشن است اما سالکان کم اند بیت میدان دراز و مرد میدان
کو خلقان جهان چنانکه میدانی کو کز ظاهر شان با ولیایی
مانند در باطن شان کوی مسلمانی کو قوله تعالی و اذا رأیتهم تعجبک
اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم الی قوله فاحذرهم قاتلهم الله
انی یوفکون امام قشیری رحمة الله در رساله خود میگوید شعر
اما الخیام فکانها خیامهم و اری ن الحی غیر نسائها یعنی
خیمها مانده است بخیمهای ایشان اما قبیله همان قبیله نیست ورع
رفت و بساط در نوردیده آمد و حرمت شریعت از دلها بیرون شد
و غفلت مستولی گشت حکایت سلطان العارفین میگوید که
خواستم که سخت ترین عقوبت بر تن خود بدانم که چیست هیچ چیز بتر
از غفلت ندیدم و آتش دوزخ نکنند با آدمی آن نکند که یکذره

غفلت کند الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان **فصل**
چهاردهم در امامت و شرایط امام بدانکه از اعتقاد حق و مذهب
سنت و جماعت یکی آنست که نماز کردن از پس هر نیک و بد روا
داری زیرا که رسول علیه السلام فرموده که صلوا خلف کل بر وفاجر
یعنی نماز گذارید پس هر نیک و بدی پس بنابرین حدیث امام معصوم
شرط نباشد خلاف مر روافض خذلهم الله تعالی که ایشان امام معصوم
شرط میدارند از برای امامت و مذهب حق آنست که بجز انبیا هیچکس معصوم
نیست از آدمیان و بر تقدیر قول روافض که امام معصوم شرط میداریم
میگوییم لازم نیست که امام نماز معصوم باشد زیرا که در زمان رسول علیه
السلام و در زمان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین امامان بوده اند
در مساجدها و جماعت گردان بوده اند که اگر امام معصوم بایستی رسول
علیه السلام و صحابه نگذاشتندی که ایشان امامت کردندی و دیگر آنکه امام
است امام نماز چون ائمه مساجد و امام علم چون امام اعظم و شافعی
و غیر ایشان و امام عالم پس بر تقدیری که امام معصوم باید امام
معصوم شرط نیست لیکن مبتدع و فاسق را نشاید که بامامت
نصب کنند بلکه امام باید که متقی و پرهیزکار باشد تا نماز قوم بی
کراهت مؤدی گردد و حق تعالی از ایشان بپذیرد زیرا که تقوی شرط

قبول

قبول عمل است قوله تعالی انما یتقبل من المتقین
و نماز در پس کافر مکروه است در فتاوی خلاصه آورده است که مردی
امامت می کند مر قومی را و حال آنکه آن قوم او را کاره میدانند اگر
قوم بجهت فساد امام است مکروه باشد امامت وی و اگر از جهت آنست
که او سزاوارتر است بامامت امامت وی مکروه نباشد در کنز میگوید که مکروه
است امامت بنده و اعرابی و فاسق و مبتدع و نابینا و ولد زنا و مکروه است
امامت نمام و کسی که لحن میکند و کسی که خوش آواز باشد و اگر وقف
رعایت نکند نیز مکروه است امامت وی و این روایت در متفق و قاضیخان
است و در جامع الوقوف و خلاصة الوقوف نیز مذکور است ان من لا
یقف فی موضع الوقوف و یقف فی غیر موضعه لا ینبغی ان یؤم للناس
و مکروه الاقتداء به و دراز گردانیدن نماز مکروه است جماعت زنان
نیز و اگر بکنند آنکه امام بود هم در میانه ایشان بایستد و پیش نرود زیرا که رسول
صلی الله علیه و سلم فرموده که موخر دارید ایشان را زیرا که خداوند
ایشان را موخر داشته اما فاسد است اقتدا مرد بزن و کودک الا در
نماز وی نفل است و همچنین فاسد است اقتدا طاهر بمعذور و قاری
بامی و پوشیده ببرهنه و اقتدا برکوع و سجود گذارنده بمومی یعنی باشارت
گذارنده و اقتدا فرض گذارنده بنافله گذار و بفرض کننده دیگر قضا

ف امامت

یا دو، اما جایز هست اقتدا متوضی بمتیمم و پای شوینده و مسح کشنده
وایستاده به نشسته و متنفل بمفترض واحد به بومی و شل خود یعنی گنگ نیست
و باشارت گذارنده و امام باید که رعایت بمذهبین کند تا نماز بر دو مذهب
جایز باشد و اقتدای ایشان بوی درست آید و آنچه حالی پیش خاطر
هست بیست و هفت چیز هست که امام را نگاه باید داشت تا امامت هر دو گروه
را باشد یه هفده از آن امام شافعی مذهب را رعایت باید کرد تا اقتدا
حنفی مذهب بوی درست بود و ده دیگر امام حنفی مذهب را نگاه باید داشت
تا اقتدای شافعی مذهبان بوی روا باشد اما آن هفده که امام شافعی
مذهب را نگاه باید داشت اول آنکه سبحانک ما عرفناک حق معرفتک نگفته
باشد دویم آنکه انا مومن ان شاء الله نگفته باشد سیم آنکه عمل را از ایمان
ندارد چهارم ایمان را کم و زیادت نگوید پنجم در قبله مایل نباشد ششم
در مذهب متعصب باشد هفتم در وضو تخته باشد هشتم بر جامه وی
منی نباشد زیادت از درمی نهم خون از سر زخم در نگذشته باشد دهم در
غسل جنابت ترک مضمضه نکرده باشد دوازدهم در مسح سر باندکی
اکتفا نکرده باشد سیزدهم بر مسح موزه باندکی اکتفا نکرده باشد چهاردهم
قی نکرده باشد پانزدهم در قعده اولی صلوات نخوانده باشد شانزدهم
در غیر تکبیر اول در تکبیرات دست بر ندارد هفدهم بالغ نباشد زیرا که او

متنفل بود و قوم مفترض و اقتدای مفترض بمتنفل درست نبود و در هر دو مذهب
چون شرایط موجود بود اقتدای حنفی مذهب باو درست بود و اگر شرایط
رعایت نکند وبال او را بود چون مقتدی نداند حال وی را اما شرایط
عشره که امام حنفی مذهب را باید تا اقتدای شافعی مذهب باو درست بود
دو در وضوست اول نیت کردن دویم ترتیب نگاه داشتن و دو بعد از
وضوست اول آنکه مس عورت بکف خود نکرده باشد دویم مس نسا
نیز نکرده باشد و شش دیگر در نماز اول نیت امامت دویم بسم الله
در اول فاتحه بگوید سیم فاتحه را ترک نکند چهارم تعدیل ارکان بجای
آرد پنجم بر تن و بر جای نماز وی از نجاست چیزی نباشد این بود شرایط
که امام مذهبین را باید در تنبیه الغافلین فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله
می آرد که شرایط امام ده چیز است اول آنکه امام قرآن خوان باشد و
لحن نکند دویم آنکه تکبیر درست گوید و بریده نکند سیم رکوع و سجود تمام کند
چهارم خود را از حرام و شبهت نگاه دارد پنجم تن و جامه را از نجاست نگاه
دارد ششم قراءت بسیار نخواند مگر برضاء قوم هفتم بخود معجب نباشد
هشتم در نماز نشود تا آمرزش نخواهد خود را و قوم خود را که شفیع قوم است
نهم چون سلام دهد تنها خود را دعا نکند که خیانت کرده باشد قوم خود را
دهم چون غریبی در مسجد آید از برای وی چیزی طلبد در قنیه می گوید اما

ترک امامت میکند از برای زیادت اورادی خود و در سنن یکدفعه یا مانند
آن یا بعلت بعیت یا از برای استراحت باکی نیست و مثل آن عفو است
در عادت و در شرع در هدایة الفقه میگوید که امام نماز گذارد با قوم یا بعد از آن
که نماز بغیر طهارت گذارده واجب بود اعادت نماز با طهارت و بر قوم واجب
نباید و واجب نبود که قوم را اعلام نکند که وی بی وضو نماز گذارده و اگر نه
نشود بترک اعلام **حکایت** نقلست که ابو عمرو بن العلاء البصری
رحمة الله که یکی از قراء سبعه است روزی در محراب بایستاد تا اقامت
کنند روی بسوی قوم کرد روی بسوی قوم کرد گفت سووا یعنی ای قوم
راست باشید این بگفت و نعره بزد و بیهوش شد چون بخود باز آمد
پرسیدند که ترا چه بود گفت در آن زمان که قوم را گفتم که راست بایستید
بسر من در دادند که ای ابو عمرو تو اول راست ایستاده که دیگران را براستی
ایستادن میفرمایی بر بنده باید که در راه حق ظاهر و باطن خود را راست
دارد و بر عبادت استقامت نماید چنانکه حبیب خود را امر فرموده قوله تعالی
فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ و آن حدیث که رسول علیه السلام فرموده پیر کرد مرا
سوره هود و اخوات آن بعضی از ایمه تفسیر شرح گفته اند مبنی برین آیه
است چون وی با کمال نبوت و رسالت خود این میگوید از هیبت
این خطاب ما با این کج روی چون فرزین و خواب روز کاری و گفتاری

خود بدست نفس و هوای شیطان اعدای دین چه گویم جای آن دارد
که کلب عقور از خباثت اخلاق بد ما ننگ دارد و بگریزد **بیت** آنم که
سگان بخود امامم نکنند ** جز بی خرد و سفیه نامم نکنند **
گر خلق جهان بدانند احوال دلم ** بر من برانید سلامم نکنند **
الهی قدمهای ما را در دنیا بر سوای صراط مستقیم و در آخرت از لغزیدن
بر صراط نگاهدار و ستر ما را چنان دار که اگر آشکارا شود شرمسار نمانیم
یازدهم در فضیلت روز جمعه و فرضیت نماز جمعه و ثواب گذاردن
آن در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا
صلی الله علیه و سلم که فرمود طلوع نکند آفتاب در هیچ روز که نیکوتر
نباشد از روز جمعه آدم را علیه السلام در روز جمعه آفریده شد و در
وی به بهشت آورده و در وی از بهشت بیرون آورده شد و قیامت
قایم نشود مگر در روز در ترغیب حمیدی و در تفسیر وسیط نیز می آرد این
حدیث بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله
علیه و سلم که فرمود که ان الله عز و جل فی کل جمعة ثمانیة الف عتیق
کلهم قد استوجب النار یعنی بدرستی که مر خداوند را در هر روز جمعه شش صد
هزار آزاد است از آتش دوزخ که کل ایشان مستوجب دوزخ گشته
باشند حق تعالی ایشان را آزاد می گرداند از برکات این روز و فضیلت آن.

روز بسیار است و این روز خاصه امت محمد کردانیده و نماز جمعه درین
روز فریضه است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة
من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع الایه یعنی ای آنکه قبول
حقها کرده اید و گرویده اید چون ندا داده شود از برای نماز جمعه
فاسعوا الی ذکر الله بشتابید بیاد خداوند یعنی شنودن خطبه و
دریافتن نماز روز جمعه وذروا البیع و بمانید بیع و شرا را و کارهای
دنیای را یعنی ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون که آن شنودن خطبه و در
یافتن روز جمعه بهتر است مر شما را از کارهای دیگر اگر شما بدانید قوله
تعالی فاذا قضیت الصلوة فانتشروا
فی الارض وابتغوا من فضل الله
یعنی چون ادا کرده شود نماز جمعه بکارهای دنیایی قیام نمائید و
بجوئید از فضل خداوند یعنی طلب رزق کنید از خداوند بسبب
کسب حلال و این امر اباحت است بعد از تحریم بیع واذکروا الله کثیرا لعلکم
تفلحون و یاد کنید خداوند را بسیار تا شایسته فلاح و نجات گردید
و این نیز امر اباحت است ابن عباس رضی الله عنهما میگوید که اگر می
خواهی بیرون رو و اگر می خواهی نماز گذار تا نماز دیگر و اگر نمیخواهی
بنشین در هدایه فقه و عامه کتب فقه می آرد که آن ندا که حرام کننده

بیع است ندای اول است و اگر در آن وقت بیع کنند منعقد میشود
زیرا که نهی تنزیهی است نه نهی تحریمی اما بایع و مشتری عاصی باشند
بارتکاب نهی و صحیح آنست در نافع و منافع میگوید که معتبر بانگ نماز اول
است که بعد از زوال گفته آید هر جا که گفته آید برابر است که پیش منبر
باشد یا بر دور باید که مردمان ترک بیع کنند و متوجه گردند بسوی
نماز جمعه در ترغیب حمیدی و تفسیر وسیطی آید بروایت عمرو بن حصین
از ابوبکر صدیق رضی الله عنهما از رسول علیه السلام فرموده هر کس روز
جمعه غسل کند شسته و پاک کرده شود ذنوب و خطاهای وی چون برود
بسوی نماز جمعه حق تعالی بفرماید تا بهر قدمی که بردارد و بنهد ثواب بیست
ساله عبادت پذیرفته در دیوان اعمال وی نویسند و چون از نماز
فارغ شود بفرماید تا دویست ساله عبادت دیگر بنویسند
اسامی روز جمعه بدانکه روز جمعه را ده نام است یوم المزید و یوم الفضل و
یوم البرکة و یوم الرحمة و یوم الامانة و یوم العتق و یوم العید و یوم الوقت
و یوم الکرامة و یوم الجمعة اما معروف ترین نامهای او جمعه است لاجتماع
الناس فیه فی الجامع و آن فاضلترین همه روزهاست چنانکه رسول
علیه السلام فرمود سید الایام کلها یوم الجمعة و هو افضل من یوم
الفطر و یوم الاضحی و یوم عاشورا و هو عید المؤمنین فی الدنیا و عید اهل

الجنة في الجنة یعنی سید ایام و مهتر روزها روز جمعه است و او فاضلتر است
از روز عید فطر و روز عید اضحی و روز عاشورا است و او عید مومنان
است در دنیا و عید اهل بهشت خواهد بود در بهشت و در صحیح مسلم می آید
بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لینتهین
اقوام عن ودعهم الجمعات او لیختمن الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین
یعنی حال از دو بیرون نباشد یا باز ایستند مردان از ترک کردن
جمعها یا مهر نهد خداوند بر دلهای ایشان تا ایشان از جمله غافلان
کردند و در مصابیح می آرد قال النبی صلی الله علیه وسلم من ترک جمعه
تهاونا بها طبع الله علی قلبه هر کس ترک کند سه جمعه را بر سبیل تهاون
و سبیل انکار حق تعالی مهر بر دل وی نهد یعنی توفیق خیر نخواهد و در صحیح مسلم
می آید بروایت ابو هریره رضی الله تعالی عنه از رسول صلی الله علیه وسلم
که فرمود که هر که غسل کند روز جمعه پس بنماز جمعه رود و بگذارد آنچه تقدیر کرده
شده باشد از نوافل پس خاموش نشیند تا امام از خطبه فارغ شود
پس بگذارد با امام نماز جمعه را آمرزیده شود مر بنده را هر گناه که از این
جمعه تا جمعه دیگر از وی در وجود آمده باشد و سه روز دیگر زیادت بر آن
یعنی ببرکت نماز جمعه حق تعالی ده روز گناه وی را بیامرزد و در شرح
تبیینه میگوید جمعه آینده مراد است و بعضی گفته اند جمعه ماضی مراد است در طیب

القلوب می آرد که خواجه ابو علی دقاق رحمة الله در وقتی که از دنیا
سفر میکرد مریدان را بسه چیز وصیت کرد یکی غسل روز جمعه و هر شب
با طهارت خفتن و باور داشتن خدای در همه حال بدل و در شرح
تبیینه می آرد که رسول علیه السلام فرمود غسل یوم الجمعة واجب علی
کل محتلم و این وجوب اختیار است نه وجوب التزام لقوله علیه السلم
من توضأ فبها و نعمت و من اغتسل فالغسل افضل باید که غسل
جمعه بعد از صبح واقع شود و بر صبح مقدم نباشد و در کتب محدثان معتمد
می آرد این حدیث که رسول علیه السلام فرمود خیر یوم طلعت
فیه الشمس یوم الجمعة فیه ساعة لا توافقها عبد مسلم یصلی سأل الله
تعالی شیئا الا اعطاه یعنی بهترین روزی که آفتاب در وی طلوع
کند روز جمعه است ساعتی در روز جمعه که در نیابد او را هیچ بنده
بنده مومن از آنکه هر دعایی که کند و هر حاجت که از خدا خواهد حق
تعالی دعای وی باجابت رساند و حاجت وی روا کند و علمای
اختلاف کرده اند که آن ساعت کی است بعضی گفته اند بعد از نماز دیگر است
تا فرو شدن آفتاب و بعضی گفته اند از طلوع صبح است تا طلوع آفتاب
و بعضی گفته اند که بعد از زوال است تا آن هنگام که امام در آید و بعضی
گفته اند از وقت بیرون آمدن امام است تا آنزمان که نماز گذارده شود

پس هر کس تمام روز جمعه در عبادت و دعا گذراند هر آینه آن ساعت
دریابد و در ترغیب حمیدی مرویست از ابو هریره رضی الله عنه بگوئید
آن ساعت را سه وقت یکی از طلوع صبح تا طالع آفتاب و یکی از
نماز دیگر تا فرو شدن آفتاب پس از آن این آیت را بخوانند یعنی
ابو هریره رضی الله عنه قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا
وخفیه ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین
ویکی در وقت نزول امام تا وقت تکبیر و این آیت برخوانند قوله تعالی
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله الآیة الهی بحرمت
جمعه و صاحب جمعه و ساعت جمعه که حاجات دینی و دنیائی ما را بر آورده
خیر گردانی و همه را برضای لقای خود برسانی بمنک وجودک وکرمک یا کریم
شانزدهم در شرایط جمعه و کیفیت ادای نماز جمعه و در کافی و کنز و
منافع میگوید نماز جمعه را دوازده شرطست شش شرط وجوب
و شش شرط اداء اما شرایط وجوب وی اول اقامتست که بر
مسافر نیست دوم ذکورتست که بر زنان نیست سیم صحت که بر بیمار نیست
چهارم حریت که بر بنده نیست پنجم بینایی که بر نابینای نیست ششم سلامت
رجلین که بر لنگ نیست فرایض الاسلام می آرد که نماز
جمعه فریضه است بر مرد آزاد مسلمان بالغ عاقل تندرست بینائی

روان

روان مقیم اما شرایط ادای وی مصر است و سلطان و نایب
وی وقت نماز پیشین و خطبه و جماعت و اقل آن سه تن است
بقول امام اعظم و بقول صاحبیه دو تن جز امام بشرط آنکه آن دو تن
را صلاحیت امامت باشد و این روایت در شرح کرخی است و ششم
اذن عام است در شرح علائی می آرد که نزد شافعی رحمة الله چهل تن
آزاد و مقیم باید که غیر امام نزد وی سلطان و مصر شرط نیست در کافی
میگوید که غیر از خطیب نزد کسی را که امامت جمعه کند از برای آنکه خطبه و
نماز را حکم یک جزست اما در بعضی از کتب فقه گفته است که می شاید که غیر
از خطیب امامت جمعه کند اما مصر جامع و آن هر موضعی است که در آن
را امیری و قاضی باشد که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند در خزانه
می آرد که ابو یوسف رحمة الله گفت هر موضعی که در وی امیر باشد و قاضی
که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند روا بود در وی جمعه بگذارند در شرح
طحاوی می آرد که مصر جامع هر شهریست که در آنجا جمع محترفه که باشند
پیشه خود روزگار توانند گذرانید و معیشت توانند کرد از سال تا سال
بی آنکه محتاج شوند به پیشه دیگر در مصفی آورده بروایت حسن بن
زیاد از ابو حنیفه رحمة الله که در هر جا که صد هزار کس جمع شوند حکم
مصر جامع دارد و نماز جمعه بگذارند در قنیه آورده که مفتی را نیز شرط داد

اند چون قاضی و والی مفتی نباشد و از ابو القاسم رحمة الله روایت
کرده اند که فرمود که هر قریه که دران حاکم باشد و کردوی دیهها باشند
که مردمان آنجا جمع شوند جایز باشد جمعه در انجا و اگرچه آنجا مسجد جامع
نباشد در فتاوی الحجی می آرد که بعضی از علما گفته اند که چون جمع
شوند مردمان در اکبر مساجد آن موضع که غیر از مساجد مسجد جامع
باشد و آن مسجد وفا نکنند با ایشان آن جایگاه را حکم مسجد
جامع است و صحیح اینست در شرح هدایه سغناقی میگوید که احسن اقوال
که در باب مصر جامع گفته اند اینست و اختیار امام کرخی نیز اینست که هر جا
اهل مصری در اکبر مساجد آن شهر جمع شوند و آن مسجد با ایشان
وفا نکند و بمسجد دیگر حاجت آید و دران شهر جمع نماز جمعه باید گذاردن
و آن را حکم مصر جامع باشد و فتوی برین است در مضمرات میگوید
اما قریه بزرگ امام ابو القاسم رحمة الله فرموده که اگر اذن کنند والی
و یا قاضی که در انجا نماز جمعه گذارند و مسجد جامع بنا کنند و در قریه
بزرگ در انجا بازار باشد جایز باشد باتفاق از برای آنکه امام شافعی
رحمة الله فرض میدارد جمعه را در قریه که در انجا چهل مرد آزاد و مقیم
بالغ عاقل باشد پس چون مسئله مجتهد فیهاست چون حکم و یا قضا
بآن متصل شد متفق علیه شود و در بعضی از کتب می آرد که قریه که در انجا

قاضی

قاضی باشد و منبر بود و سه کوچه بود دران قریه یعنی بناهای سه کوچه
و دکانها در انجا جمعه توان گذاردن قیاس بر نماز پس مصر جامع
از شرایط ادای جمعه است و حکم وی این بود که تقدیر افتاد و علی
اختلاف الروایات اما شرط دویم از شرایط ادای وی سلطان است
یا نایب وی و شرط سیم وقت است و وقت نماز جمعه همان وقت نماز پیشین
است و بیرون میرود وقت نماز جمعه به بیرون رفتن وقت نماز پیشین
و شرط چهارم خطبه است اما بقول امام اعظم رحمة الله یک تحمید یا
یک تهلیل یا یک تکبیر را حکم خطبه است تا اگر هم بدان بسنده کنند
جایز باشد و حاجت بچیزی دیگر نباشد اما بقول صاحبین دو خطبه باید
بجلسه میان هر دو در حقایق منظومه و در خزانه میگوید که خطبه می باید که
مقدار تشهد باشد و ازین کمتر نشاید بنزد صاحبین و شرط پنجم جماعت
و حد وی بقول امام اعظم سه تن است بجز امام و بقول صاحبین
دو تن بجز امام و قدر شرط ششم اذن عام است یعنی کسی را
از حضور جمعه منع نکنند تا اگر سلطان در سرای خود با خاصگیان
خود جمعه گذارند و عوام را از در آمدن باز دارند جمعه گذاردن ایشان
جایز نباشد و کسی که جمعه بروی فریضه نباشد چون مسافر و مریض
و بنده اگر امامت کنند نماز جمعه را روا باشد و جمعه منعقد شود خلاف

مرز فرو شافعي را رحمهما الله و اين روايت در کنز و در هدايه
و در عامه کتب فقه مذکور است و معذور و مسجون را مکروه است
اداي ظهر بجماعت مطلقا در مصر و غير معذور را اگر نماز پيشين را بگذارد
پيش از نماز جمعه مکروه است و اگر امام را در تشهد يا در سجده سهو دريابد
تمام کرداند نماز جمعه را يعني آن او را از نماز جمعه محسوب کرده باشند خلاف
مر محمد را رحمة الله يعني نزديک وي آنست که اگر اکثر از رکعت ثانيه را
با امام دريابد بنا کند بروي جمعه را و اگر کمتر از رکعت آخر را دريابد بنا
کند نماز پيشين را بران اينکه بيان کرده شد حکم مذهب حنفي بود
بمذهب امام شافعي شرايط وجوب هفت است اسلام و بلوغ و عقل
و ذکورة و صحت و استيطان و شرايط فعل جمعه سه چيز است اول البد
مصر باشد يا قري دويم آنکه چهل تن باشند از اهل جمعه سيم وقت
فرائض وي سه چيز است دو خطبه که بازايستد در وقت خواندن آن
هر دو و بنشيند در ميان هر دو و سيم دو رکعت نماز گذارد و هيآت جمعه
آن چهار است تنظيف جسد و لبس ثياب بيض يعني پوشيدن جامه
سفيد و استعمال طيب و مستحب است انصات در حال خطبه و هر کس که در آيد
و امام را در خطبه دريابد دو رکعت نماز سبک بگذارد و پس ازان بنشيند
و بقول امام اعظم نماز جمعه ده رکعت است چهار رکعت سنت جمعه پيش از

خطبه

خطبه و دو رکعت نماز جمعه با امام و چهار رکعت سنت جمعه بعد ازان
بايد که در و سها با اين دو رکعت نماز جمعه که مي گذارد چهار رکعت ديگر
بگذارد و دران نيت فريضه نماز پيشين کند چون پيش از نماز جمعه
بگذارد و اگر بعد از جمعه گذارد چهار رکعت نمازي که بمن نزديکتر است
نيت کند خواجه امام شمس الدين در مسجد بخارا از مولانا حافظ الدين
بخاري عليه الرحمة سوال کرد که چهار رکعت سنت پيش از نماز جمعه و دو
رکعت نماز جمعه را چگونه نيت مي بايد کرد من از شما سوال مي کنم تا نزد
حق تعالي مراجعت بود که فرمود که من از مولانا جمال الدين محبوبي عليه الرحمة
شنودم و ايشان مجتهد بودند فرمود که چهار رکعت سنت وقتي
گويد و دو رکعت نماز آدينه گويد و چهار رکعت نماز که بعد از جمعه خواهد
گذارد چهار رکعت نماز فريضه پيشين نزديکترين که درين وقت که بر من ثابت
و دو رکعت اول فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و در دوي آخر معوذتين
خواند اگر نماز جمعه از فرض ادا شده باشد معوذتين بجاي دعا باشد
و اگر سنت بود بجاي قرائت و دو رکعت آخر را سنت وقتي گويد
و بقول صاحبيه نماز جمعه دوازده رکعت است باين دو رکعت و علما
درين دو رکعت خلاف کرده اند بعضي گفته اند سنت نماز پيشين است
و بعضي گفته اند سنت روز جمعه است بعضي گفته اند اين دو رکعت نماز

رانمي بايد كذاردن زيرانكه روافض دروي غلو مي كنند چون سنت

است سنيان ترك كنند تا خلاف روافض كرده باشند وبعضي

كفته اند در يك جمعه بكذارند و در يك جمعه ترك كنند تا خلاف روافض

شود وبعضي كفته اند در هر روز جمعه مي بايد كذارد زيرانكه رافضيان

در ديار ما نه اند و مارا بموافقت ايشان چه كار و صحيح انست و فتوي

برين است والله اعلم اما اورادِ روز جمعه و فضيلت ان در شرح

تنبيه مي آرد كه رسول خدا صلي الله عليه وسلم فرمود هر كس روز

جمعه سورة الكهف را بخواند كناه يك هفته او را حق تعالي بيامرزد

و بعضي كفته اند هفته كذشته مراد و بعضي كفته اند هفته آينده والله

اعلم بمراد رسول الله و احياء العلوم و كنز الدقايق مي آرد كه رسول

عليه السلام فرموده هر كس بعد از نماز جمعه نزديك نماز ديكر هشتاد بار

اين صلوات را بكويد اللهم صل علي محمد عبدك و نبيك و رسول النبي

الامي وعلي اله واصحابه وسلم هشتاد ساله كناه كه در نامه سياه او باشد خاصيت درود

بفرمان الله تعالي محو شود و آمرزيده كردد و اكر عمر وي انهشتاد

سال باشد در قيامت او را مجزكردانند تا از كناه هر كس از قرابتان

خود خواهد محو كرد و در كتاب ابن سني مي آرد بروايت انس بن مالك

رضي الله تعالي عنه از رسول صلي الله عليه وسلم كه فرمود هر كس روز

جمعه پس از نماز بامداد استغفار كويد كه استغفر الله الذي لا اله

الا هو الحي القيوم واتوب اليه بيامرزد خداوند تعالي كناهان وي را و

اكرچه مانند كف دريا باشد و نيز در كتاب ابن سني مي آرد بروايت

مادر مومنان عايشه رضي الله عنها از رسول صلي الله عليه وسلم

فرمود كه هر كس بعد از نماز جمعه سوره قل هو الله احد و معوذتين

هفت بار برخواند خداوند تعالي او را تا جمعه ديكر از همه بديها نكاه

دارد و در ترغيب حميدي مي آرد كه حسنات در روز جمعه مضاعف

مي شود و سيات نيز مضاعف مي شود و در احياء العلوم مي آرد

و در ترغيب حميدي نيز بروايت انس بن مالك رضي الله عنه از

رسول صلي الله عليه وسلم كه فرمود كه جبرئيل بمن آمد و در دست وي

چون آيينه سفيدي بود و در ان آيينه چون نقطه سياهي بود كفتم

يا جبرئيل چيست در دست تو كفت اين جمعه است كه عرض ميكنند بر تو

پروردكار تو كفتم چيست نصيب ما درين روز كفت مر شمارا دران خير و بركت

است و نيكويي اول تو باشي و باشند جهود و ترسا بعد از تو يعني

روز جمعه ترا و امتان تراست و روز شنبه جهودان راست و روز

يكشنبه ترسايان راست و در روز جمعه ساعتي باشد كه هيچ مومن دران ساعت

انرا كه بخواهد خداوند تعالي دران ساعت خير كه قسمت وي باشد مكر

آنکه خداوند اورا عطا دهد آن چیز ویا اگر قسم وی نباشد ذخیره کرداند
خداوند از برای وی آنچه فاضلتر باشد از آنچه خواسته باشد و پناه
بگیرد بخداوند در آن ساعت از بدی که تقدیر بر وی شده باشد الا آنکه
دفع کند ازوی آن بدی را واگر تقدیر بر وی شد بگرداند ازوی
بدی را از آن بزرگتر باشد از آنچه او پناه جسته باشد از آن
گفتم این نقطه سیاه در وی چیست گفت این قیامت است در وی
قایم شود این روز را که ملایکه ایم یوم المزید گوییم گفتم از برای چه یوم
المزید نام نهاده اید این روز را گفت از برای آنکه پروردگار تو
از مشک سفید آفریده است در بهشت چون روز جمعه شود حق تعالی
امر نازل کرداند از علیین بر کرسی خود بوی آن توده مشک
وعبارت حدیث اینست که هبط الله عز وجل من علیین علی کرسیه
ونظیر وی چنان باشد که مثلا پادشاه محمل بندد و با قافله حجاز
روان کند تا گویند این محمل پادشاه است وحال آنکه پادشاه
در وی نی والا حق تعالی از هبوط منزه است آمدیم بسر حدیث پس
بگرد آن کرسی منبرها از نور نهند و پیغمبران بمنبرها بر آیند و بنشینند
و بگرد منابر انبیا منبرهای دیگر نهند از زر سرخ مرصع بلولو و زمرد
ویاقوت صدیقان وشهیدان بران منبرها بنشینند پس پردن

آیند اهل بهشت از منزلهای خود بسوی کثیب مشک و بنشینند بران
پس از آن تجلی کند حضرت پروردگار از برای ایشان پس گوید
من آن خداوندی که راست گردانیدم از برای شما وعده خود را وفرو
آوردم شما را بدار کرامت خود وبهشت است و درخواهید کرد من عطا دهم
شما را آنگاه ایشان درخواهند وگویند خداوندا رضای تو میخواهیم فرمان
رسد که گواه باشید که از شما راضی گشتم حلال گردانیدم شما را دار خود
وعطا فرمودم شما را کرامت خود سوال کنید و درخواهید از من گویند
بارخدایا رضای تو میخواهیم فرمان رسد که گواه باشید که من خداوندم
از شما راضی وخشنود گشتم پس بگشاید بر ایشان درهای رحمت خود و
کرامت کند ایشان را از کرامتهای خود آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ
گوش نشنیده باشد و بر خاطر هیچ بشر نگذشته باشد آن امر را تمام
گرداند همچو انصراف امام شما از جمعه و بردارند منبرها را و پیغمبران و صدیقان
وشهیدان بازگردند بمنازل خود و بازگردند اهل غرفها بسوی غرفهای
خود و آن غرفها از لولو بیضا باشد یا از یاقوت حمرا یا از زبرجد خضرا که
رخ و مشغله نباشد در آن غرفها وبسته نگردد درهای آن و در آن
غرفها باشند متمکنان و حوران پاکیزه پاک از حیض و نفاس و بول و
غایط جویهای در وی روان باشد میوها آویخته و زمین گشته بود بهشتی

اهل بهشت هیچ روزی چنان مشتاق نباشند که بروز جمعه تا زیارت
کردانند نظر بلقا و کرامت پروردگار خود از برای این معنی این روز را
یوم المزید نام نهاده الهی بحرمت جمعه و اهل جمعه که ما را ایمان مجالس ایشان
و آن سعادت و کرامت روزی کردان بمنک وجودک باب
سیوم در بیان شرایط زکوة و اعشار درین باب دو فصلست
فصل اول در فرضیت زکوة بدانکه فرضیت زکوة بدلیل
قطعی ثابت شده است قوله تعالی اقیموا الصلوة واتوا الزکوة بپای
دارید نماز را و بدهید زکوة را و قال النبی علیه السلام صلوا خمسکم و
ادوا زکوة اموالکم الی آخر الحدیث یعنی بگذارید پنج نماز که بر شما فریضه
کرده اند و بدهید زکوة مالهای خود را و قال النبی علیه السلام ایها
الناس ادوا زکوة اموالکم یعنی ای آدمیان ادا کنید زکوة مالهای
خود را و اجماع امت ثابت شده باشد اما شرایط زکوة بدانکه شرط
وجوب زکوة در نفس آدمی چهار چیز است چنانکه در هدایه و کنز و عامه
کتب فقه میگوید حریت و اسلام و عقل و بلوغ خلاف مر شافعی را رحمه الله
که نزد وی عقل و بلوغ شرط نیست و ملک نصاب چون فارغ از دین
و از حاجت اصلی وی خلاف مر شافعی را که دین را شرط نمیدارد و حاجت
اصلی وی آنست که بآن محتاج باشد از خورش و پوشش و از مسکن و

و رخت و متاع خانه و سلاح وی و مرکبات سواری و بردگان خدمت
وی چون مالی باشد از جنس زکوة و زاید بر این اشیا که ما یحتاج اوست
آنگاه بران زکوة باشد و مالی که دران زکوة است هفت است اول در
زر سرخ چون به بیست مثقال رسد دویم نقره چون بدویست درهم سیم
مال تجارت چون بدویست رسد قیمت آن چهارم گاوان سی و دو
چون بسی رسد پنجم گوسفندان چون بچهل رسد ششم شتران و شتر
چون بپنج رسد هفتم اسپان نر و ماده از نر و ماده در صحرا آن مقدار که باشند
اما زکوة زر و نقره بدانکه در بیست مثقال زر نیم مثقال است پس در چهار
مثقال دو قیراط بود در شرح هدایه میگوید که دو قیراط نصف دانگ جو است
که از بیست مثقال زکوة نیست و در دویست درهم پنج درهم است و در چهل
درهم که زیادت شود یک درهم بود و بقول امام اعظم رحمه الله و در کمتر از
چهل درهم چیزی نیست و بقول امام محمد و ابو یوسف رحمهما الله بر دویست
درهم هر چه زیادت شود آنرا زکوة وی بحساب وی در نصاب العلمی
آورده حکایت کرده اند از متقدمان که هر درمی و دیناری شش دانگ
است و هر دانگ چهار طسو و هر طسو دو حبه و هر حبه دو جو و هر جو شش
خردل و هر خردلی دوازده فلس و هر فلس شش فتیل است و هر فتیلی
شش نقیر است و هر نقیری هشت قطمیر آنکه ده و دو ذره آمد وزن

قطمیر جوی شش خردلست وهر خردلی راده ودو فلس است وان
از راه تقریر بود هر فلس از انها شش فتیله است فتیلی شش
فتیله نقیر است ای جهان گیر نقیری هشت قطمیر است انگاه ده دو ذره آمد
وزان قطمیر هبا را نصف ثلث ذره بشمار بهر حبه از ان یک دانه
گیر اما زکوة گاو بدانکه در سی گاو گوساله باشد یکساله برابر است
اینکه نر باشد یا ماده که اهل لغة وفقه از ان تبیع وتبیعه گویند در چهل گاو
مسنی یا مسنه باشد یعنی گوساله نر یا ماده دوساله که در سه سالگی در آمده
باشد ودر انچه زیادت میشود بحساب وی بود یعنی در واحدی از اثنا
ربع عشر مسنه باشد ودر شصت دو تبیعه بود ودر هفتاد دو مسنه
وتبیعه ودر هشتاد دو مسنه باشد پس فرض متغیر میشود ودر هر ده از
تبیع بمسنه والجوامس والبقر سوار یعنی گاومیش وگاو برابر است در حکم زکوة
وبز ومیش را نیز یک حکم است اما زکوة گوسفند بدانکه نصاب گوسفند چهل
است یعنی در کمتر از چهل گوسفند زکوة نیست ودر چهل گوسفند یک گوسفند
میانه باشد وتا یکصد وبیست عفو است چون یکصد وبیست ویک رسد
دو گوسفند باشد ودر دویست ویک سه گوسفند ودر چهار صد چهار
گوسفند باشد پس از ان در هر صد گوسفند یک گوسفند بود وافضل
المتاخرین برهان الدین صدر الشریعه رحمة الله این معنی را بجاب

جمل

جمل در یک مصراع جمع کرده است اینست م ککارات ثم دق ق
فی الغنم اما زکوة شتر بدانکه در هر پنج شتر گوسفند بود تا بیست
شتر وپنج رسد در وی بنت مخاض بود یعنی شتر ماده یکساله که
پای در دو سالگی نهاده باشد ودر سی وشش بنت لبون بود
ودر چهل وشش حقه باشد ودر شصت ویک جذعه باشد در مشکلات
قدوری میگوید که بنت مخاض ماده یکساله بود ونزد فقها اما نزد اهل
لغت دوساله مراد باشد وبنت لبون ماده دوساله بود ونزدیک
اهل فقه ونزد اهل لغت سه ساله بود وحقه نزد فقها ماده سه
ساله ونزد اهل لغت چهار ساله وجذع نزد اهل فقه ماده چهار ساله
باشد ونزد اهل لغت پنج ساله در نصاب العلم می آرد که حقه را از
برای آن حقه گویند که در ان سن مستحق حمل میگردد اما در هفتاد
وشش شتر دو بنت لبون باشد ودر نود ویک دو حقه تا یکصد وبیست
پس از ان در هر پنج شتر گوسفندی تا یکصد وچهل وپنج پس
در ان دو حقه ویک بنت مخاض واجب آید ودر صد وپنجاه سه حقه
باشد پس در هر پنج شتر گوسفندی باشد ودر صد وهفتاد وپنج
سه حقه وبنت مخاض بود ودر صد وهشتاد وشش سه حقه
وبنت لبون ودر صد ونود وشش چهار حقه تا بدویست پس فریضه را

از سر می گیرد همچنانکه در صد و پنجاه دانسته و حکم را همبرین جمله قیاس
باید کرد اما زکوة اسب بدانکه بر اسب بقول امام اعظم ابو حنیفه رحمة
الله زکوة است بدو شرط یکی آنکه اسپان نر و ماده با همدیگر باشند
و دویم آنکه بیشتر سال در صحرا باشند چون این شرط موجود بود در ان
زکوة باشد و نصاب اسب معین نیست بر سبیل حصر یعنی آنمقدار که
باشد بروی زکوة بود و حکم در وی آنست که بر هر اسپی یک دینار از زر
سرخ بدهد یعنی یک مثقال و دینار هر دو یکی می باشد از روی وزن حقیقی
و اگر خواهد اسپان را قیمت می کند و چون بدویست درهم میرسد پنج
درهم میدهد در هدایه میگوید که بر اسپان نر که با ایشان ماده نباشد
زکوة نیست نزدیک امام اعظم رحمة الله و در آنکه همه ماده باشند هیچ
نر نباشد از وی دو روایت است و نزدیک ابو یوسف و محمد رحمهما الله
بر اسب زکوة نیست مطلقا همچنانکه بر استر و دراز گوش زکوة نیست
مگر آنکه آنها از برای تجارت باشند آنگاه بر ان زکوة بود و بر بره و بزغاله
زکوة نیست آنمقدار که باشد خلاف مر ابی یوسف و زفر و شافعی را رحمهم
الله و در شتر بچه و گو ساله زکوة نیست آن مقدار که باشد خلاف مر ابی
یوسف و زفر رحمهما الله و بر عوامل و علوفه زکوة نیست خلاف مر مالک را
رحمة الله و عروض تجارت معتبر بقیمت آن بود یعنی در هر دویست درهم

پنج درهم لازم آید و در از و نبال و شتر و گوسفند و اسب شرط است
که سائمه باشند یعنی سر داده باشند در صحرا چنانکه بیشتر سال در صحرا
باشند و چون نصاب کامل باشد در دو طرف سال نقصان میانه سال
مانع وجوب زکوة چنانکه این ضعیف میگوید   باشد چون نصاب
کامل از دو سر سال   نقصان میانه را بود حکم کمال   در اداء زکوة
دو چیز فریضه است یکی نیت مقارن مراد و دویم ادای مقدار فریضه
شده بمصرف و اگر تمام مال خود را تصدق کند فریضه زکوة از ذمه و
اوا شود بمذهب علماء ما رحمهم الله خلاف مر شافعی را رحمه الله و این
روایت در عامه کتب فقه مذکور است اما ادای عشر واجبست بر آنچه
از زمین عشری بر آید خواه از ان کودک یا مجنون و خواه از ان عاقل
و بالغ لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم
و مما اخرجنا لکم من الارض الآیه یعنی ای مومنان ادا کنید زکوة آن چیز
که کسب می کنید تجارت و صناعت از زر و نقره و از آنچه از زمین بر
می آریم و می رویانیم ما که خداوندیم از برای شما یعنی بدهید عشر چون بیرون
که از زمین بر می آید و من در مما اخرجنا من تبعیض است یعنی از آنچه
از زمین بر آید بعضی را بدهید و بیان آن نفرمود که چه مقدار بدهید
پس دفع آیت بحدیث واحد باید کرد حدیث ناطق است با آنکه مخبر صادق

صلی الله علیه وسلم فرمود که از ده من یک من بدهید پس از آیت
همان مراد باشد پس بکتاب وسنت واجماع امت ثابت شد که از ده
من یک من دادن فریضه باشد وبقول امام اعظم رحمة الله نصاب
نیست در وی شرط است خلاف مر ابی یوسف ومحمد رحمهما الله ونصف عشر
است در مسقی غرب ودوالیه واین احکام که بیان کرده شد احکام کتب فقه
علماء حنیفه است رحمهم الله اما در کتاب فقه شافعیه می گوید که زکوة واجب
میشود در پنج چیز در مواشی واثمان وزروع وثمار وعروض تجارت اما
مواشی که واجب میشود زکوة در سه جنس از آن وآن شتر است وگاو
وگوسفند وشرایط وجوب زکوة در آن شش خصال است اسلام و
حریت وملک تام ونصاب وحول وسوم یعنی گذشتن سال وچرانیدن
در صحرا اما اثمان دو قسم است زر ونقره وشرایط وجوب در آن پنج
است اسلام وحریت وملک تام ونصاب وحولان حول اما در زروع واجب
میشود زکوة در آن بسه شرط یکی از آن چیزها باشد که مردمان زراعت
می کنند دویم آنکه قوتی بود که ذخیره توان کرد سیم آنکه بمبلغ نصاب
رسد اما ثمار واجب میشود زکوة در آن از دو چیز یکی در ثمر نخل ویکی در ثمره
کرم یعنی در خرما وانگور وشرایط وجوب زکوة در آن چهار چیز است اسلام
وحریت وملک تام ونصاب اما عروض تجارت واجب میشود در وی زکوة

شرایط

شرایط که ذکر کرده شد در اثمان واول نصاب مواشی واثمان را
بند همین یک حکم است اما نصاب زروع وثمار بقول شافعی پنج وسق
است وقدر آن هزار وشصت رطل است برطل وهشتصد رطل است
برطل تبریزی وآنچه بر آن زاید شود بحساب وی باشد اما عروض تجارت
را قیمت کنند تا زر یک سال وآنچه بحر ودریا برون کنند از آن ربع عشر
باشد در حال وآنچه از معدن زر ونقره بیرون آید ربع عشر باشد
در حال وآنچه یافته شود از رکاز از گنج که وی نهاده در آن خمس باشد
در حال والله اعلم اما مستحقان زکوة هشت گروهند اول فقیر یعنی
آنکه او را چیز باشد اما صاحب نصاب نبود دویم مسکین یعنی آنکه بد حال
تر از فقیر باشد سیم عامل زکوة چهارم مکاتب پنجم مدیون ششم
منقطع غزاة یعنی از غازیان مانده ونزد محمد منقطع حاجت یعنی
از حاجیان باز مانده هفتم برراه گذری روا است دفع زکوة بسوی
کل این اصناف سبعه یا بیک صنف از آن خلاف مر شافعی را رحمة
الله زیرا که او میگوید لام در انما الصدقات للفقراء لام استحقاق
است اما مولفة قلوب که در آیت مذکور است ساقطند بحکم عمر رضی
الله عنه که گفت حق تعالی اسلام را عزیز گردانید وصحابه در ین خلاف
وی نکردند وروا نباشد زکوة بذمی دیا در عمارت وبنای مسجد ویا

در تکفین میت ویا در قضاء دین میت صرف کردن وهمچنین روا نباشد
از مال زکوة برده خریدن وآزاد کردن ویا بمادر وپدر خود وبفرزند
خود دادن واگر زکوة بزن خود دهد یا زن بشوهر خود دهد بقول
امام اعظم درست نبود وبقول صاحبین وشافعی روا بود وجایز نبود
که ببنده خود وبمکاتب خود ومدبر خود وام ولد خود دهد زیرا اگر او نیز
مکاتب است اما نزد صاحبین روا باشد زیرا که او حر مدیون است ونیز
روا نباشد از هر مال که او را باشد والیضا جایز نباشد دفع زکوة
به بنی هاشم وموالی ایشان اما کسی که صاحب نصاب نباشد جایز
باشد که زکوة باو دهند واگرچه او تندرست بود وکسب نیز تواند کرد
ومکروه باشد که دویست درهم یا زیادت بیک کس دهند اما اگر بدهند
جایز باشد ودر هدایه فقه روایت می کند از امام محمد رحمه الله که گفت
من این دوستر دارم که یک آدمی را بمال زکوة توانگر سازند وروا
نباشد دفع زکوة به بنده توانگر وطفل وی واگر تحری وی بوده کرد وزکوة
بشخص داد بعد از آن معلوم شد که او توانگر بوده یا هاشمی بوده ویا
کافر بوده یا پدر وی بوده یا پسر وی بوده درست بود واگر بنده و
یا مکاتب وی بود درست نبود ومکروه باشد نقل صدقات بشهر دیگر مگر به
قرابت خود ویا آنکه فقرا آن شهر احوج باشند از اهل بلد وی وورع

که او را قوت یک روزه بود سوال نکند لقوله علیه السلام من سال و
عنده ما یغنیه ونفقه فانما یسال نار جهنم یعنی کسی که او چیزی خواهد
از مردمان بوجه گدائی وحال او را قوت یک روزه بود انست وجز
این نیست که آتش دوزخ در میخواهد وجمع میکند از برای خود ودر مشارق
می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ما زال المسئلة بالعبد حتی تلقی الله وما فی وجهه مزعة یعنی همیشه
باشد که سوال می کند وچیزی می خواهد از مردمان تا ملاقی شود ورسد
بخداوند وحال آنکه در روی وی یک قطعه گوشت نمانده باشد یعنی مراد
که سائل بی ضرورت گدائی نکند اما اگر ناخواسته بدهند رد نکند بیت
درویش کسی بود که او گدائی نکند : چیزی که بدو دهند هم رد نکند
با دست ودل وکش ده نمی ساعد سال : یعنی که هر آنچه آیدش سد نکند
در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی
الله علیه وسلم که فرمود هر که سوال کند از مردمان ودر آن طلب گنج
کند اینست وجز این نیست که اخگر آتش است کو کم طلب کن یا بیش ویا
مفهوم حدیث نبوی آنست که در دنیا وآخرت خواری بار می آورد بیت
ای تن آور همچو خرش در منه : یا چو اشتر در بیابان خار خور : بهر لقمه
بیش کس مدار : کار کن ورنه زهر مار خور : اما کسی که گدائی را

پیشه ساخت وبنای کار خود بر طلب وسوال نهاد و کارهای دیگر از و
بر نمی آید و کسب کردن او را خوش نمی آید **بیت** کسی کو را که بو
گشته پیشه بتروش هیچ کاری خود نیاید چه جای کار ازین گدای
کاهل نه دانی کز خبار آتش نیاید **در فتاوی مسعودی** می آرد که روا ست
دفع زکوه بجوان صحیح که کار تواند کرد وقتی که او را مال نباشد و اگر او را
مال بود عطا نه دهند بوی ولیکن جوان اگر از کسب جز تکبر و فضل
باشد باوجود اگر او را مال نباشد جون از کسب عاجز نبود و جایز باشد
که زکوه بکسبی دهند که او را چهار پای و خادم باشد و اگر او را اعتقادی
بود فاضل از مسکن وی یا متاعی که محتاج نمی شود بآن و قیمت غیر
محتاج الیه بدویست درهم رسد یا به بیست مثقال زر سرخ جایز باشد
که از زکوه چیزی بگیرد و الحق همه را از حرص بر هان و بقناعت توانگر دان
بملک وجود که **فصل** دویم در وعید مانعان زکوت در
کتب حدیث می آید بروایت امیر المومنین علی کرم الله وجهه ورضی الله
عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در حجة الوداع فرمود یا ایها
الناس ادوا زکوة اموالکم الا من ترک الزکوة فلا صلوة له ولا صوم
له ولا حج له ولا جهاد له ولا دین له یعنی ای مردمان ادا کنید زکوة
مالهای خود را بدانید و آگاه باشید که هر کس ترک کند و ندهد زکوت را

و او را ایمان نیست و او را روزه نیست و او را حج نیست و او را جهاد
نیست و او را ایمان نیست یعنی چون زکوة فرض نه بینید و یا در ترک آن
فارغ بال و بی غم شود و خود را آثم نداند کافر شود و درین روزگار
بسیار توانگران بینی که در همه عمر خود یکبار فریضه زکوة از ذمه ادا
نکرده اند و نمیکنند بلکه توانگر باشد که تمام مال وی زکوة گشته و او
ملک خود تصور کرده فقرا را یکدرم در ان حق نمیداده اند و از ان هیچ
کوفتی بدل وی نمیرسد و مع هذا مهر مهران درم و دینار بر نگین
دل وی چنان متمکن است و محکم که نقش سکه بر دینار و درهم بر نگین
کس نقش نماید که مسلمان زیدونا در افتد که مسلمان میرو لاجرم حق تعالی
در کلام مجید خود در حق ایشان میفرماید قوله تعالی والذین یکنزون الذهب
والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یعنی آنان
کسانیکه زر و سیم جمع میکنند و نفقه نمیکنند آنرا در راه خداوند یعنی
زکوة آن مستحقان است نمیرسانند بشارت ده ایشان را بعذاب
الیم دردناک الکنز در لغت بمعنی اجتماع است و در شرع اسم است مر مالی
را که حق الله از وی ادا نکنند **سوال** میگویم زر و نقره دو تثنیه است
و ضمیر در ولا ینفقونها واحد چگونه است **جواب** این سوال و حل
آن اشکال را در تفاسیر می آرد و میگوید که ها ضمیر عاید بر آن کنوز و معانی است

واسم جنس را بر واحد جمع اطلاق می کنند وجواب دیگر آنست ضمیر در
لا ینفقونها عاید بنقره ست تغلیبا علی الذهب زیرا که تابع و مقابل اوست
بآنست واین هر دو قول مفسران ست اکنون این عذاب دردناکی
خواهد بود یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
روزی که گرم کنند و تابانند آن کنوز زکوة ناداده ایشان را در
آتش دوزخ وآن روز قیامت خواهد بود پس داغ کنند پیشانیهای
ایشان را وانگاه پهلو و پشت ویرا پس ای تو اگر منکر نقد فانی دنیا
مغرور مشو چه نازی بچیزی که پیش از تو دیگری داشته و بعد از تو دیگری
خواهد داشت از سختی عذاب وعقوبت دوزخ یاد کن که آن مال زکوة
ناداده تو در حقیقت مارست وآن گندم عشر ادا ناکرده کژدم بادرویشان
کن نه مساوات واز آن فقر ژولیده موی گرد آلود ننگ مدار که زود
خواهد بود که تو نیز در وقت مردن ژولیده موی گرد و در گور گرد آلود خواهی
بود بیت ننگ از فقر اشعث اغبر مدار از آنکه ٪ در وقت مرگ
اشعث و در گور اغبری ٪ دامن مکش ز صحبت ایشان که در بهشت
دامن کشان سندس خضرند و عبقری ٪ روی زمین بطلعت ایشان
منورست چون آسمان بزهره وخورشید خاوری بنظر حقارت درین
طایفه نظر مکن که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه وسلم

ازحال

از حال ایشان خبر داده و فرموده که پادشاهان بهشت درویشان
باشند گرد آلوده وموی سر بالوده از دنیای چندان نیابند که بدان
از خود دفع گرد و خاک کنند تا موی سر خود پاک کنند اگر سلام کنند
توانگران جواب سلام ایشان نگویند واگر زن خواهند کسی با ایشان
نکاح نکنند واگر سخن گویند سخن ایشان بگوش ندارند و باقی حال
در دلهای ایشان چندان نور و طراوت باشد که اگر نور دل یکی از
ایشان بر اهل آسمانها و زمینها قسمت کنند همه منور گردند بیت
آنها که ذره وار بصورت محقرند ٪ هر یک بملک و معنی خورشید انورند
منگر بچشم خواری کین پابرهنگان ٪ نزد خرد عزیزتر از دیده در سرند
عاجز بظاهرند و بباطن ولی قوی ٪ مسکین بصورتند و بمعنی توانگرند
شاهان دلق پوش که گنج قناعتی ٪ زیر گلیم شان جم و خاقان قیصرند
امروز از نعیم جهان چشم دوختند ٪ فردا خود از کرشمه بفردوس ننگرند
و دیگر بدان که حدیث بدان ناطق ست که بیرون از زکوة وعشر در اموال
حقوق دیگرست پس چنان سزد که در بند روا کردن حاجات درویشان
و بر آوردن مراد ایشان باشی که مال مال خداوندست و توانگران
وکیلان خداوند و عیال الله وی پس باید که برسانند وکیلان درین حضرت
الهی و برگزیدگان الطاف پادشاهی از خزانه نامتناهی بوفای

عهد الذين يوفون بعهد الله اذا عاهدوا و از خزانه مثل الذين ينفقون
اموالهم في سبيل الله و در وجه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها از معامله
من الذي يقرض الله قرضا حسنا از وظيفه ان احسنتم احسنتم لانفسكم بر دست
سايل فاما السايل فلا تنهر لكم برات ما عندكم ينفد و ما عند الله باق
تا بوقت حساب محبوب افتد فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره برسالت محمد رسول
الله بر توقيع ان الله لا يضيع اجر من احسن عملا تا از جمله فلاح يابندكان
باشند که و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون والا كه از فريضه زكوة
غافل باشند در تحت وعيد سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة داخل باشند قوله
تعالى ولا تحسبن الذين يبخلون بما اتيهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم الاية
اي محمد مي پندارند انکه بخيلي کنند بان مالها که خداوند عطا داده ايشان
را از فضل خود يعني از زر و نقره و حيوان و آن اشيا که واجب ميکردد زکوة
دران و زکوة آن نميدهند که آن خيرست مر ايشان نه زيرا که آن وسيلت
عذاب ايشان خواهد بود زود باشد که آن مالهاي که بان بخيلي ميکرده اند مار
کردانند و طوق سازند در کردن ايشان تا زخم زند آن مار از سر تا قدم
ايشان و اين عبارت روايت تفسير وسيط است در کتب حديث نيز آمده است
از رسول عليه السلام که فرمود هر کرا خداوند مال داده باشد و زکوة آن
مال ندهد روز قيامت آن مال وي را بر صورت مار زي سازند که بر دو کوشه

دهان

دهان کلک باشد آن مار خود را طوقي سازد در کردن وي و خود را بر
سر و روي ميزند و او را زخم ميزند پس از ان ميکويد من مال توام
و من کنز توام که جمع ميکردي و زکوة نميدادي انکاه رسول عليه السلام
اين آيت برخواند قوله تعالى ولا تحسبن الذين يبخلون بما اتيهم الله
من فضله الاية در صحيح مسلم مي آيد بروايت جابر رضي الله عنه از رسول
صلى الله عليه و سلم که فرمود کسي که در دنيا مال جمع کند و زکوة بازکرفته
باشد روز قيامت آن مال زکوة ناداده بر صورت مار زي شود و دهان
خود باز کشيده از پس وي ميدود و بنده از وي ميکريزد و منادي ندا
کند بکير کنج خود را يعني آن مال خود را که در دنيا پنهان مي کردي
که ما خداونديم از ان بي نيازيم چون بنده ببيند که از ان چاره نيست
دست خود را در دهان وي مي آرد و آن مار دست وي را خايبدن
سخت بگوت پس هر تو انکري که بقيامت ايمان دارد و بعقوبت
آخرت ايمان دارد واجب بود بروي که نفس خود را ازين عقوبتها
برهاند بدادن زکوة و نيز مالي که زکوة آن اداء کنند از آفات ايمن
کردد کما قال النبي عليه السلام حصنوا اموالکم بالزکوة و صاحب وي را
نيز در آخرت اميد رستکاري باشد و اکر حق الله را باز کيرد از فقرا از
ظلمه بزور ستاند عطا را برادريست که او را محاق ميکويند يعني اکر با اهل

عصا نهند اهل جماق را بر ایشان مسلط کردانند تا بزخم جماق بستانند
و درین باب شعری کفته اند **بیت** هر کو بفساد خبث بر دین آرد
در وقت زکوة بر جبین چین آرد مستوجب حد کرد و جبار جهان
بر حذر و نتش ترک زما چین آرد **تفسیر** معنی می آرد که سه آیت
نازل شده مقرون به چیزی که قبول نشود یکی از ان بدون قرین خود
اول قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فرمان
برداری خداوندی فرمان برداری رسول قبول نشود دوم فرمود
ان اشکر لی و لوالدیک شکر کذاری حق بی شکر کذاری پدر و مادر
قبول نشود سیم فرمود اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة نماز کذاردن بی زکوة
مال دادن قبول نشود و الله اعلم ای مست از شراب غفلت تا کی در
طلب حطام دنیا خواهی بود تا چند عمر عزیز در جمع مال از حرام و حلال صرف
کردانی و حقوق شرع فرو کذاری یاد کن از ان ساعت که ملک الموت
بقبضه قهر کریبان جانت بکیرد و شیر اجل پنجه سیاست بر تو زند و عقاب
مرک بر سرت پرواز کردن کیرد و عزرائیل قصد جان کند و غرائیل قصد
ایمان کند همکان انا لله کفتن کیرند و وارثان مال طلب کردن
کیرند هیچ نیتری که دران ساعت ندای فراق در رسد که رو که مارا
نمی شناسی در دنیا همه آن کردی که رضای ما دران نبود ما نیز امروز

بتوان

بتو آن کنیم که با ما کردی **بیت** بدی می کنی و نیک طمع میداری
هم بد باشد جزای بدکرداری مال زکوة نا داده تو وارثان قسمت کنند
بیت برند سیم زرت دختر و پسر مالی یکی بخانه زن و دیگری بخانه شوی
نکیر تا سوال کور و آخرت را چه جواب آماده کرده و عتاب حق را چه
حجت ساخته بر خود رحم کن اکر پرسند حجت نداری اکر بسوزند طاقت
نیاری باید که در نیک نفسی و نیک خواهی چنان باشی که اکر دیکری
نیکویی کند کمان تو برند و کویند آن از وی ظاهر شده نه اکر در بد نفسی و بد
خواهی چنان باشی که اکر از دیکری بدی آید نسبت تو کنند و کویند
از وی صادر شده **نقلست** که امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرزند
خود امیر المومنین حسن را رضی الله عنهما وصیت کرد و کفت ای پسر
که چون بمیری از مال دنیا از تو هیچ نماند زیرا که مال بوارث بکذاری
از دو حال بیرون نباشد یا وارث تو بقوت آن مال طاعت کند یا
معصیت اکر طاعت کند پس تو بدبخت باشی بمال که رنج آن کشیده
باشی و وارث تو نیک بخت که بآن راه بهشت رود و اکر معصیت کند تو
او را بر معصیت مددکاری کرده باشی پس ای بیچاره نظر کن که بر تو
تقدیر حاصل تو چه باشد تا چند در بازیچه دنیا سرکردان باشی و تا کی در
طلب دنیا باشی و حال آنکه مرک در طلب تست **شعر** عجبت لمن

طلب الدنيا والموت يطلبه ۞ عجبت لمن بني القصر والقبر منزله ۞ عجبت لمن
ذنب والرب شاهده ۞ والموت باب وكل الناس داخله بیت
دار و گیر بد امروز بدست تو رسید ۞ مال و ملک تو بدست دگری آید روزی
خانه گر چند کنی محکم و پر نقش و نگار ۞ ملک الموت در آن خانه در آید روزی
از اجل بی ادبان را ادب آید وقتی ۞ در لحد بی خبران را خبر آید روزی
عزیز من بدانکه محال است که در دار دنیا باقی و اول تا آخر مال جمع کنی
و درین روزگار در آن حرام و شبهت زود پس از عقل نباشد این نوع
حاصل کردن و بوارث گذاشتن و خود بحساب و عقاب و عذاب در
ماندن بیت زر جمع می کنی و شنودم بنخوری ۞ بکار شوهر زن خود
می کنی مکن ۞ گویی همی خورم غم طفلان خدایرا این کار بر خلاف خدی
کنی مکن ۞ حلال و حرام حاصل کردن از برای سه بیگانه سه دشمن غالب
احمق بود پس قبول کن بشنو از من یعنی داماد و زن و پسر و شوهر نظم
درویش تنگسته چون بیاید بدرت ۞ چیزی بده از بهر روان پدرت
زر جمع کنی برای سه بیگانه ۞ شوی و زن و داماد و عروس پسرت
در تفسیر ثعلبی می آرد که فی قول الله تعالی وما تقدموا لانفسکم من
خیر تجدوه عند الله یعنی آنچه پیش فرستید بآخرت از برای نفع خود از
مالهای خود بیابید مزد و جزای آن را نزدیک خداوند تعالی و میگوید

کرچون

کرچون خاتون قیامت رضی الله عنها نور دیده رسالت جگر گوشه
مصطفی صلی الله علیه وسلم فاطمه رضی الله عنها وفات یافت جنازه
اورا امیر المومنین علی و حسن و حسین و ابو ذر غفاری رضی الله عنهم
شب بیرون آوردند و بخاک دفن کردند و باز گشتند حضرت امیر المومنین
علی رضی الله عنه همدران شب این دو بیت انشا کرد شعر لکل
اجتماع من خلیلین فرقة ۞ وکل الذی دون الفراق قلیل ۞ وان افتقادی
واحدا بعد واحد ۞ دلیل علی ان لا یدوم خلیل بیت بی شمع جمال تو
بپایان رفت اکنون ۞ قیامت میکند روزی جدایی ۞ وصالت را چو
هجران در عقب بود چه بودی گر نبودی آشنایی ۞ چون بامداد
شد امیر المومنین علی کرم الله وجهه بگورستانی درآمد و گفت السلام
علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت ودورکم سکنت ونساکم نکحت فهذا اخبر
کم عندنا فما خبرنا عندکم یعنی سلام بر شما باد ای اهل گورستان مالهای
شما را قسمت کردند وارثان در سرایهای شما ساکن شدند و دیگران زنان
شما را نکاح کردند با شوهران دیگر اینست خبر شما نزد ما خبر چیست نزد شما
هاتف وعلیکم السلام یا علی ما اکلنا ربحنا وما قدمنا وجدنا وما اخرنا خسرنا
هاتفی آواز داد که وعلیک السلام یا علی آنچه بخوردیم سود کردیم و آنچه پیش
فرستادیم بآخرت باز یافتیم و آنچه وا پس گذاشتیم یعنی بوارث زیان کردیم

حکمت بیت
دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود — دل در جهان مبند که با کس وفا نکرد
خرم کسی که حاصل عمر عزیز را — با دوستان بخورد و بدشمن رها نکرد
در صحیح مسلم می آید این حدیث قال النبی علیه السلام
یا ابن آدم تقول مالی و مالک من مالک الا ما اکلت فافنیت او لبست
فابلیت او تصدقت فامضیت یعنی ای فرزند آدم میگویی مال من مال من و
آنکه نیست ترا از مال تو مگر آنچه بخوردی و فانی کنی یا بپوشی و کهنه کنی
یا در راه حق تصدق کنی و باقی گذاری یعنی هرچه بخوری فانی شد و
هرچه بپوشیدی کهنه شد و هرچه بآخرت فرستادی باقی ماند بیت
اگر خواهی بنه تا باز یابند — وگر خواهی بده تا باز یابی — اگر مال خود را
دوست داری بدشمن چرا می گذاری دوست خود را از خود جدا مکن
یا خود ببر بدیگران رها مکن و اگر همه را بذل و ایثار کردن نتوانی خود
را بنزدیک وارث حساب کن و یک حصه با خود بآخرت بر و اگر نتوانی
باری فریضه زکوة را بده تا بعذاب در نمانی حکمت پیر هراة خواجه
عبد الله انصاری میگوید اگر دنیا را دوست میداری بده تا باند و اگر
دشمن میداری بخور تا نماند حکایت در تذکرة الاولیاء آرد
که شیخ جنید بغدادی رحمة الله هفت ساله بود روزی از دبیرستان
باز آمد پدر خود را گریان دید گفت ای پدر ترا چه گریان کرد گفت ای پسر

درم چند از فریضه زکوة پیش خال تو سری سقطی رحمة الله فرستادم
قبول نکرد گریه من از برای آنست که چرا عمر عزیز خود را در سر این درم
چند ضایع کردم و حال آنکه هیچ دوستی از دوستان حق را نمی شاید
جنید گفت ای پدر این درمها بمن ده تا من بوی دهم آن درمها
برداشت و بدر خانه سری آورد در بزد شیخ گفت کیست بر در گفت
جنید است در بگشای و این درمها بستان از فریضه زکوة سری
گفت نمی ستانم سری جنید گفت بدان خدای که با پدرم عدل کرد و با
تو فضل که این درمها قبول کن سری گفت با پدرت چه عدل کرد و با من
چه فضل گفت با پدرم آن عدل که ویرا توانگری داد و بروی فریضه
گردانید که زکوة از ذمه ادا کند و بمصرف زکوة رساند و با تو فضل
کرد که ترا فقر آفرید و در قبول زکوة مخیر گردانید شیخ را این سخن از
جنید خوش آمد گفت ای پسر پیش از آنکه این درمها قبول کنم ترا قبول
کردم در گرفت و آن درمها از وی بستاند الهی بحرمت مقبلان
که ما را از مقبولان گردان باب چهارم در بیان
صوم و درین باب شش فصلست فصل اول در تفسیر
صوم و بیان فرضیت روزه ماه رمضان قال الله تعالی فی محکم کتابه
و مبرم خطابه یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین

من قبلكم لعلكم تتقون ايامًا معدودات الآية در تفسير معلم التنزيل مي
آرد كه يا ايها الذين آمنوا نداي لطف و رحمتست و يا ايها الناس نداي
سياست و قهاريت و حق تعالي هشتاد و نه جاي مومنان را
بدين ندا خوانده و بدين خطاب مخاطب گردانيده كه يا ايها الذين آمنوا
در تفسير كبير مي آرد كه امام جعفر صادق رضي الله عنه فرمود كه لذت ندا
در نداست زايل مي كند رنج عبادت را و ابن مسعود رضي الله عنه
ميگويد هرجا در قران يا ايها الذين آمنوا بشنوي گوش فرا دار كه خداوند
ترا بكاري ميفرمايد يا از كاري منع ميكند در تفسير كبير امام رازي
رحمة الله مي آرد كه يا ايها الذين آمنوا نداي ترغيب و تذكير است يعني عهد
عبوديت را ياد ميدهد بندگان و ايشان را ترغيب ميفرمايد در عبادت
اي دوستان بيعت كرده با حضرت ماي آنانكه قبول عهدها كرده ايد
وكمر اخلاص و بندگي بر ميان جان بسته ايد و در عهد وفاي عهد الم
اعهد اليكم نشسته ايد كتب عليكم الصيام اي فرض كرده شد
بر شما روزه داشتن صيام مصدر است و معني وي در لغت باز ايستادن
است از هر چيز كه نفس بآن مايل باشد و بكشد بسوي آن و در شرع باز
ايستادنست از اكل و شرب و جماع از بر آمدن صبح صادق تا فرو شدن
آفتاب با نيت پس روزه باز ايستادنست ازين سه امر زيراكه معظم چيزهاي

كه نفس بآن آرزو برد اين سه چيز است قوله تعالي كما كتب علي الذين
من قبلكم يعني فرض كرده شد بر شما همچنانكه فرض كرده شد بر كسانيكه
پيش از شما بودند از انبيا و امتان ايشان از عهد آدم تا زمان
شما پس روزه عبادتي است قديمي لعلكم تتقون تا شايسته و فراخورد
آن باشد كه شما بپرهيزيد از معاصي بدرستي كه مي شكند شهوتي را كه
مبداء معاصي است اياما معدودات اي موقتات بعدد معلوم يعني اند
روز چند شمرده شده بعدد معلوم زيراكه عرب مال اندك را شمرده
مال بسيار را در رياض الصالحين مي آرد كه ايام معدودات بيان است
مر سهولت اين تكليف را و تقويت است مر دل ضعيف را و ازالت از دل
آنكه خوي ندارد بر رياضت را قوله تعالي فمن كان منكم مريضا پس هر كس
از شما بيمار باشد كه بترسد بر زيادتي مرض بسبب روزه داشتن كمية او
كيفيت او علي سفر يا راكب سفر بود يعني سفر معتبر در رخصت و درين اشارت
است بآنكه هر كس در اثناء روزه بسفر بيرون رود افطار نكند و اين در
تفسير قاضي است من ايام اخر بروي باشد قضاي صوم ايام مرض يا سفر
از ايام ديگر اگر افطار كرده باشد و مريض را مقدم داشت كه عذر وي
قوي تر است و او را در آن اختيار نيست بخلاف مسافر كه سفر وي باختيار است

قوله تعالي وعلي الذين يطيقونه فدية

طعام مسكين وبر كسانيكه ايشان را طاقت روزه
داشتن باشد وايشان را عذر سفر و مرض نبود اگر افطار كنند فديه
بود براي آن كه آن طعام مسكين است از براي هر روزي نصف
صاع از گندم يا صاع كه غير وي نزديك علماي ما و فقهاي عراق نيز
برين اند پس منسوخ باشد بحكم آيت فمن شهد منكم الشهر فليصمه و از
براي اينمعني فمن كان منكم مريضا او على سفر را مكرر گردانيد و بعضي
گفته اند لا در وي مضمر است معناه لا يطيقونه و اين روايت حفصه خاتون
است رضي الله عنها برين تقدير منسوخ نباشد فمن تطوع
خيرا فهو خير له هر كس طعام طعام را زيادت كرد اند يعني دو
مسكين را زيادت را طعام دهد از براي هر روزي هر يك را نصف صاع
گندم يا زيادت كند پس آن زيادتي بهتر بود مر ورا از براي آنكه ثواب آن
زيادت خواهد بود و ان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون و آنكه روزه
داريد اي آنانكه طاقت روزه داشتن داريد بهتر بود مر شما را از فديه و
تطوع خير اگر شما بدانيد آنچه در روزه است از فضيلت و برات ذمه و بعضي گفته
اند اگر شما از اهل علم و تدبيريد بدانيد اين را كه روزه بهتر است مر شما را از آن
زيادتي ان قوله تعالى شهر رمضان الذي انزل فيه القران يعني
آن ايام معدودات كه روزه آن بر شما فرض كرده شد ماه رمضان است

يا بدل

يا بدل باشد از صيام و تقدير چنان باشد كه كتب عليكم شهر رمضان
اي صيامه يعني فرض كرده شد بر شما روزه ماه رمضان يا مبتدا بود و خبر مابعد
وي و رمضان لا ينصرف است بجهت علميت و الف و نون زيدتان و رمضان
مصدر رمض است اي احترق و رمضان را رمضان گويند از جهت سوختن
در وي جگر از گرسنگي و تشنگي يا از جهت سوخته شدن گناه در وي و غير ان
نيز گفته اند و جمع وي رمضانات است الذي انزل فيه القران ماه رمضان
آن ماهي است كه ابتداي انزال قرآن در وي بوده در وسيط
و تفسير تيسير ميگويد آن شب بيست و هفتم رمضان بود با فرود آورده شد
قران را در شب قدر جمله يك دفعه با آسمان دنيا بعد از ان بجا بجا از بين
فرستاده شد و انزل في شأنه القران يعني فرستاده شد قران در شب
ماه رمضان و آن آيت كه فرمود كتب عليكم الصيام قوله تعالى هدى للناس
و بينات من الهدى و الفرقان يعني قرآن هدي است و راه راست مردمان را
را با عجاز خود و آيات واضحات از آنچه راه يابند بسوي حق و فرق كننده
ميان حق و باطل با آنچه در وي است از حكم و احكام فمن شهد منكم الشهر فليصمه
يعني هر كس حاضر باشد يعني مقيم باشد در ماه رمضان در شهري يا در
خانه خود باشد پس بر وي فرض بود كه روزه دارد آن مقدار كه مقيم باشند
تا اگر در خلاف شهر مسافر شود رخصت افطار بود و بر او اين قول و ان

عباس و اکثر مفسران است و این روایت در تفسیر وسیط است و بعضی
گفته اند در فمن شهد منکم الشهر ای اهلال الشهر فلیصمه برین تقدیر مفعول
به بود که شهدت الجمعة ای صلیتها و تکریر و من کان منکم مریضا او علی سفر فعدة
من ایام اخر از برای آنست که وهم نسخ نباشد چنانکه منسوخ است ازین
وی در تفسیر وسیط میگوید اعاده کرد و تخییر مریض و مسافر در رخصت
ایشان را در افطار از برای آنکه خداوند تعالی ذکر کرد در آیت اولی
تخییر مقیم و مسافر مریض را و منسوخ گردانید و در آیت دوم رخصت مقیم را
چون فرمود فلیصمه قوله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی
میخواهد خداوند تعالی بشما آسانی را و نمیخواهد بشما دشواری را یعنی نمیخواهد
که بر شما دشوار گرداند امور دین را از برای این مباح گردانید از برای
مسافر و مریض فطر را قوله تعالی ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم
و تمام کنید عدت ایام افطار کرده باشید بعد از مرض و سفر در وقتی
که مقیم و تندرست گشته باشید یعنی قضا کنید صوم را بعد ایام افطار و
بزرگی یاد کنید نعمت خداوند را بر نعمت ارشاد و راه نمودن از شرایع
دین شما را و این قول ابن عباس است اما بسیاری از علما برانند که تکبیر
شب عید است در تفسیر وسیط می آرد که ابوسلمه و عروه و سعید بن مسیب
در شب عید تکبیر بلند گفتی بنا بر آن که معنی که حق تعالی فرموده ولتکبروا الله

علی ما هدیکم زید بن اسلم میگوید مراد تکبیر روز عید فطر است در ریاض
الصالحین می آرد که مراد از تکبیر خداوند است بحمد و ثنای بروی گفته
اند تکبیر روز عید فطر است و گفته اند امر است بتکبیر در وقت ماه کردن و
لعلکم تشکرون و تا شاید امید آنکه شکر گذاری کنید بر نعمت رخصت
و تیسیر قوله تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب ضحاک میگوید
سبب نزول این آیت آن بود که بعضی از صحابه رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین سوال کردند از رسول صلی الله علیه وسلم که یا رسول الله
نزدیکست خداوند ما با وی مناجات کنیم یا دور است او را ندا کنیم حق
تعالی این آیت فرستاد که و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب
یعنی چون سوال کنند از تو بندگان من از من بدرستی که من خداوندم
نزدیکم با اولیای خود و با اهل طاعت خود یعنی بعلم و اجابت و الا خداوند
منزه است از قرب مسافت و مکان که او آفریننده مکانست و زمان
از مکان اجیب دعوة الداع اذا دعان اجابت میکنم خواندن خواننده
را وقتی که بخواند مرا سدی مفسر میگوید نباشد هیچ بنده مومن که بخواند
خداوند را الا اجابت کند مر او را یعنی چون بنده بگوید یا رب خداوند
گوید لبیک عبدی اما اعطا مراد او آنچه صلاح بنده دران باشد نقد
بوی رساند و آنچه صلاح وی دران نباشد ذخیره کند آنرا از برای

وی تا در آخرت بوی دهد یا مکروه از وی دور گرداند و در عوض آن وفیا
روایت مدارک و وسیط است قوله تعالی فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی پس
اجابت کنند مرا بندگان وقتی که بخوانم ایشان را از برای ایمان و
طاعت همچنانکه اجابت میکنم منکه خداوندم ایشان را وقتی که میخوانند مرا
از برای حاجتها که دارند بمن و ایمان آرند بمن لعلهم یرشدون تا
شاید ایشان برامید آنکه برسند برشد و هدایت و برهند از غی و ضلالت
در ریاض الصالحین می آرد از تفاسیر که چون مردی روزه گشادی
حلال بودی او را خوردن و آشامیدن و جماع کردن تا آنکه نماز
نماز خفتن بگذاردی یا در خواب شدی و افطار نکرده بودی حرام شد
بروی طعام و شراب و صحبت داشتن با زنان تا شب آینده و امیر
المومنین عمر را رضی الله عنه اتفاق صحبت افتاد و بعد از نماز خفتن چون
غسل کرد گریان شد و ملامت کرد نفس خود را همچنانکه نزدیک رسول
علیه السلام آمد خبر داد رسول را بآنچه کرده بود رسول علیه السلام
برسبیل عتاب فرمود ما کنت جدیرا بذلک یعنی ای عمر تو سزاوار نبود
بدان در تفسیر امام زاهد می آرد که عمر غمناک تر شد بعتاب رسول
علیه السلام و کار بروی سخت تر شد و یاران را نیز مانند این افتاده
بود گفتند هم اکنون بود که بعذر عمر آیت آید و برسوائی ما آیت آید

یکان

یکان و دوگان می آمدند و میگفتند یا رسول الله ما را نیز همین افتاده
است رسول علیه السلام گریان شد و فرمود من در میان شما و وحی
می آید و معجزها می بینید در فرمان حق چنین تقصیر می آرید پس آنانکه بعد از
من آیند و مرا نه بینند حال ایشان چگونه خواهد بود گریستن در مسجد عام
شد ارحم الراحمین بر بندگان خود بخشود ناگاه جبرئیل امین از حضرت
رب العالمین در رسید و این آیت فرود آورد احل لکم لیلة الصیام
الرفث الی نسائکم یعنی حلال کرده شد از برای شما در شبهای رمضان
جمع شدن با زنان و رفث کنایت از جماع است هن لباس لکم و انتم
لباس لهن حق تعالی زن را لباس مرد خواند و مرد را لباس زن از
برای انضمام جسد هر یک مر جسد دیگری را تا هر یک از ایشان گردند صاحب خود را
چون جامه که پوشند او را در تفسیر وسیط ثعلبی می آرد بقول ربیع که گفت
ای هن فراش لکم و انتم لحاف لهن یعنی چون میان شما و زنان شما
مخالطت بدین مثابه باشد که ایشان فراش شما باشند و شما لحاف ایشان باشید
هر آینه اندک شود صبر شما از ایشان و صعب بود بر شما اجتناب
از ایشان پس از برای این رخصت داد مر شما را در مباشرت ایشان
آنگاه فرمود علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم دانست خداوند این را که
شما ظلم کنید بر نفسهای خود را از خیر فتاب علیکم قبول کرد توبه شما را

۳ بجای و نقصان کردن بر نفس

وقتی که توبه کردید از محظور یعنی بازگشت بر شما برخصت وعفا عنکم ود
ودر گذراند از شما آنچه کردید پس از رخصت فالان باشروهن اکنون
مباشرت کنید با ایشان یعنی امر اباحت شد بجامعت کردن با زنان
در شبهای ماه رمضان وابتغوا ما کتب الله لکم وبجوئید آنچه قسمت کرده
حق تعالی از برای شما وثبت کردانید در لوح محفوظ از فرزند بمباشرت
یعنی مباشرت خاصه از برای قضا شهوت مکنید لیکن بدان نیت که
خداوند شمارا شایسته بدهد واکثر مفسران برینند وقول دیگر آنست
که بجوئید محلی را که نوشته خداوند از برای شما یعنی حلال کردانید وبجوئید
محلی را که حرام کردانیده بر شما وکلوا واشربوا حتی یتبین
لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود وبخورید وآشامید در شبهای روزه تا
هنگامی که ظاهر وهویدا گردد از برای شما روشنی صبح از تاریکی خیط
ابیض وخیط اسود را رسول علیه السلام تفسیر بیاض روز وسواد
شب کرده در حدیث عدی بن حاتم وفرموده انما ذاک بیاض النهار
وسواد اللیل در صحیح بخاری آورده که سهل بن سعید گفت چون این
آیت نازل شد که وکلوا واشربوا حتی یتبین
لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود چون
کسی خواستی که روزه دارد رشته بر پای خود بستی یکی سفید ویکی سیاه

واکل واشرب میکردی تا آنزمان که روشن شدی مراد را چنانکه او فرق
کردی بیان آن دو رشته بعد ازان نازل شد که من الفجر دانستند
که میخواهد حق تعالی از آن شب وروز را قوله تعالی اتموا الصیام
الی اللیل یعنی پس ازان تمام کردانید روزه داشتن را تا
شب وا نمعنی دلالت میکند بر جواز نیت بروز در ادای صوم رمضان
وبر جواز تاخیر غسل آمد بعد از صبح وبر نفی وصال وبر وجوب کفارت
بخوردن وآشامیدن وبر آنکه جنابت منافی صوم نیست ولا تباشروهن
وانتم عاکفون فی المساجد یعنی مباشرت مکنید با زنان وحال آنکه شما
معتکف باشید در مسجدها بیان کرد که جماع حلال است در شبهای رمضان
اما غیر معتکف را ودروی دلیل است برای آنکه اعتکاف نمی باشد مگر در
مسجد لیکن مخصوص نیست از برای اعتکاف مسجدی بدون مسجدی
تلک حدود الله یعنی احکامی که درین آیت بیان کرده شد احکام خداوند
که او را حد بدید ومعین کرده فلا تقربوها نزدیک مشوید آنرا
بمخالفت وتغییر آن کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون همچنین
بیان میکند خداوند تعالی شرایع خود را از برای آدمیان تا ایشان
پرهیزکاری کنند از حرام کردهای وی والله اعلم در تفسیر معتبر معتمد
چون مدارک ووسیط وغیر آن می آرد که در ابتدای اسلام روز عاشورا

وسه روزه از هر ماه فرض بود پس آن احکام منسوخ شد بصوم رمضان
پس از قتال بدر بده ماه در صحیح بخاری می آید بروایت عبد الله بن
عمر رضی الله عنهما که روزه عاشورا از اهل جاهلیت روزه می داشتند
آیت صوم نازل شد رسول علیه السلام فرمود هر کس میخواهد روز عاشورا
روزه دارد گو بدارد و هر کس خواهد که افطار کند گو افطار کن الهی بحرمت
صایمان و قایمان که صیام و قیام ما را قبول کن بمنّک و کرمک و لطفک

فصل دویم در حقایق و دقایق و نکات و اشارات
که در آیت است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام الآیة
بدانکه فرضیت صوم رمضان بدین آیت ثابت شده است و احادیث نیز
بدان وارد است و اجماع امت بران منعقد گشته پس هر کس فرضیت صوم
رمضان را منکر شود کافر گردد زیرا که انکار نص قرآن کفر است و کفار
مخاطب نیستند بصیام زیرا که خداوند تعالی مومنان را خاص کرد این
بخطاب چون فرمود یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام اما کافران
در آخرت ماخوذ خواهند بود بترک صوم بدلیل قوله تعالی ما سلککم فی سقر و قوله
تعالی ایاما معدودات الآیة عطا میگوید یفطر من المرض کله کما قال الله
تعالی و حسن و ابراهیم و مجاهد میگویند که مرضع و حامل وقتی که بترسند بر نفس
خود و یا بر فرزند خود افطار کنند بعد از ان قضا کنند اما شیخ کبیر که او را

طاقت

طاقت روزه داشتن نباشد افطار کند و هر روز برا دو من گندم بدهد
در صحیح بخاری و در ریاض الصایمین می آرد که انس بن مالک رضی الله
عنه بعد از آنکه بکبر سن بر آمده بودند و تنک بر شده یک سال یا دو سال
هر روز صوم را نان و گوشت میداد و مسکینی را و افطار میکرد و ابن عباس
رضی الله عنه میگوید و علی الذین یطیقونه منسوخ نیست و در حق شیخ کبیر
و پیر زال عجوز است که از روزه داشتن عاجز باشند طعام دهند هر روز
مسکینی را و افطار کنند کل این روایات در صحیح بخاری است استاد این فقیر
سلمه الله در ریاض الصایمین خود می آرد که بدانکه کلام الله بعد از ذکر و فهم
اطوار است طور اول در علوم تفسیر در علم ادا و علم تجوید و علم رسم کتابت
مصحف و علم وجوه قراءت و علم وقوف و علم آیات طور دویم در علوم اربعه ادبیه
عربیه یعنی علم متن لغت و علم ابنیه و علم اشتقاق و علم اعراب و مشکلات
و اسرار این علوم اربعه طور سیم در انچه ایمه تفسیر گفته اند طور چهارم در آنچه
ایمه حدیث در وی گفته اند در مباحث کلامیه و عقاید دینیه طور پنجم در عقاید
اصولیه طور ششم در احکام شرعیه عملیه طور هفتم در اسرار علم معانی
طور هشتم در نکات علم بیان طور نهم در لطایف علم بدیع طور دهم در اقتباسات
و نصایح طور یازدهم در رموز و اشارات و اسرار که اولیا شناسند
او را طور دوازدهم در بطون طور سیزدهم در حدود طور چهاردهم در مطلع

پس این جملهٔ اطوار جلال و اشراقات سبحات انوار جمالست در آیات و هر
یک ازین بحریست عمیق از اصول و فروع دین و لیشاسد هر که درآید درین
طریق اما طی کردیم کلام را درین اطوار زیرا که سخن در وی درازست
و بسیار لیکن اشارتی کنیم بدان بر سبیل دخل تا سر رشته بدست آید از
فروع و اصل اما مسایل فقهیه کتاب صوم با مبتنی آن منوطست بدین
آیات و همچنین منوطست بدان مسایل باب اعتکاف و حرمت مسجد و احکام
سفر و مرض و غیر آن اما از اصول فقه مسایل مقتضی الامر و بیان وجوب
و اثبات فرضیت صوم و همچنین مسایل نسخ و مسایل رخصت و عزیمت و آن
که مخاطب کفار را اگرچه مخاطب نه‌اند اما در آخرت ماخوذ خواهند بود و کلام اما اصل
توحید و کلام پس باب ایمان و مسایل اعتقادات در بیان ذات الله
تعالی و صفات وی و بیان فکر منعم از طریق سمع و با عقل و غیر آن اما از
از علوم او و مسایل وی بسیارست درین آیات و در کل قرآن اما تجوید مثل
مخارج حروف و صفات ذاتی مثل همس و استعلا و شدت و جهر و تسفل
و رخوه و صفات ذمیمه عارضیه چون اعراب و بنا و معایب قراءت مثل تر
عید یعنی لرزانیدن آواز و تمطیط یعنی دراز کشیدن آواز در مد و محاسن
قراءت مثل تفخیم و ترقیق اما از وجوه قراءت مثل قراءت که خوانده‌اند آن را
چون و علی الذین یطیقونه و علی الذین یطوقونه اما از علوم عربیت و کلام

آن بسیار

آن بسیارست مثل قوله فعدة من ایام اخر که اختلاف کرده‌اند اهل
نحو در ان که معدول از الاخر است یا از اخر من و کلا التقدیرین
اینجا اشکالست که مندفع نشود مگر هر کسی که راسخ باشد درین علم
و مشکلات باب موصولات و الف و اضمار لا یطیقونه و غیر آن و از
معانی مثل آنکه یا ایها الذین آمنوا ترغیب و تذکیرست مر داعی امتثال را
و کما کتب تسلیه است مر امت را و ایاما معدودات بیانست مر سهولت
این تکلیف را و تقویت مر دل ضعیف را و ازالت شماتت از دل آنکه
خوی ندارد ریاضت را و لعلکم تتقون بیانست مر سعادتی را که مرتب
گردانیده بر آنجا که فرموده ان الله مع الذین اتقوا و در فمن کان
منکم مریضا او علی سفر لطفست از الله تعالی و رحمت مر اصحاب اعذار را
و مقدم داشت مریض را که عذر او قویترست و تنوین در فمن تطوع
خیرا می‌شاید که از برای تعلیل باشد و در فهو خیر له از برای تعظیم و در
ایراد تطوع دال بر تکلف و جمله فعلیه ماضویه داله بر تعلیل در شرط
و جمله اسمیه در جزا لفظهاست که پوشیده نیست و در و ان تصوموا خیر
لکم اجلال شان صومست و بیان آنکه جنبانیدن نفس را بالم جوع
بهترست از اشباع فقیر و اگرچه در آن اشباع فضل عظیمست و تنوین
از وی از برای تعظیمست و دیگر از الطاف حق آنست که نکرد مقدار

خیریت را و در خیر لکم اشارتست بآنکه حضرت او بی نیاز است از عاملان
و از صوم ایشان و در ان کنتم تعلمون وجوه است از دقایق و اسرار
و در ایراد شرط نیز و در انزال فیه القران درو ست آنچه از اثبات
خیر و برکت و سرور السبب انزال قران درو بآنکه هدی است
مرآدمیان را جمع کرد هدی و بینات من الهدی و الفرقان و در فمن
شهد منکم الشهر فلیصمه دون فی الشهر و در فلیصم فیه دلالتست بر ایجاب
و در یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر انواع الطاف ربوبیت و رحمت
و قد بجر المضارع المثبت للاستمرار و صریح کردانید نفی اراده عسر را و آن
اول مستلزم نفی عسر است و این از کمال رحمت اوست و در تقدیر تکمیل
عدت اشارتست بآنکه اهتمام نماید بدان و تقدیم تکبیر بر شکر با وجوب
شکر اشارتست بشرف و فضل تکبیر و اگر نه چنین بودی افتتاح نماز
باو نبودی و او اکبر اذکار است از برای آنکه او ذکر مصلین است
در افتتاح و اشتغال نماز و ذکر حاج است و در وها و تلال و ذکر
صائمین است در شب عید و روز عید و ذکر اهل ایمان است در ایام
تشریق بر وجوب و در ایام معدودات و معلومات و ذکر غزات
و ذکر مسنون از برای ترویح اموات و تعلیق وی با شرف نعم که هدایتست
دلیل ظاهر است بر فضل وی و حذف مفعول تشکرون از برای تنزیل

بنزل فعل لازم یا غیر آن قوله تعالی و اذا سألک عبادی فانی قریب
ایراد اذا با ماضی دال بر تحقیق تیز کردانیدنست برسول از الله تعالی
در فانی قریب انواع تاکیدات و لفظ قریب مبالغه است در دوری
در قرب و در اجیب دعوة الداع اذا دعان انواع الطاف است
یکی آنکه مقید نکرد اجابت را بصفتی یعنی نفرمود که اجابت مومنان
راست یا مسلمانان را یا مجاهدان را یا عارفان را یا متقیان را یا صالحان را یا
صدیقان را یا مقربان را یا غیر ایشان را بلکه گفت اجیب اذا
دعوة الداع اذا دعان یعنی خواند خواننده را از هر صنف که باشد
تا منقطع نگردد از وی امید هیچ فردی از افراد از هیچ صنف از اصناف
صنف آنکه پناه نیازمندان است و التجای همه خلایق در حوایج باو
و در اذا دعان اشارتست بآنکه او قطعیست یعنی هر دعا که باشد از
غیر شرکت شرط مر اجابت دعوات را و در فلیستجیبوا لی اشارتست
میکند بآنکه لازم است بر بندگان که روی آرند بالطاف حضرت او
بخدمات و در تقدیم استجابت اشارتست بآنکه او ثمره ایمان است
و در لعلهم یرشدون الطاعت و در فتح باب ملکوت بر ایشان و
فتح چیزهایی که بر خاطر ایشان خطور نکند از برای آنکه این رشاد
هدایت خاص است و آن هدایتیست کما قوله تعالی الله

بجتبي اليه من يشاء ويهدي اليه من ينيب وقوله تعالى ومن يؤمن
بالله يهد قلبه وقوله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
وقوله تعالى ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات يهديهم ربهم بايمانهم
ودر احل لكم ليلة الصيام الرفث الآية بيان است مر يريد الله بكم
اليسر والعفا بيان است مر آن را كه چون مباح كرد مر ايشان را
حظوظ روحاني كه آن خواندن است مر الله تعالى را و لذت مناجات و
است مباح كردانيد مر ايشان را حظوظ جسماني با كمال ترتيب حاصل كرد
حظوظ روحاني را مقدم داشت بر جسماني كه آن كمال مطلق است ودر
احل لكم اظهار لطف است وتقديم ليلة الصيام على الرفث از براي
آنست كه آن اهم است اينجا واستبشار است بذكر آن والا رفث حلال است
مر ايشان را در غير آن ودر تقديم هن لباس لكم اشارت بدان است
كه ميل در ايشان بيشتر است ودر علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم
فتاب عليكم وعفا عنكم ازالت وحشت عباد است واظهار الطاف وي
تا آن احسان سبب بعد وحجاب ايشان نگردد ودر فالآن باشروهن
دليل است بر استحباب مباشرت در ليالي رمضان ولو مرة چون حلال
كرد حق سبحانه وتعالى مباشرت را ودر آن فرمود احل لكم ليلة الصيام
الرفث وبعد از آن امر كرد بآن كه فالآن باشروهن ليس خالي نباشد

از اس

از استحباب ودر وابتغوا ما كتب الله لكم اشارت است بسوي آنكه
بجويند بنده آنچه خداوند تقدير كرده اند آنكه او بهواي نفس خود خواهد
از براي آنكه او نبيند عواقب امور وخيريت اين ونسبت را وخداوند
عالم است بعواقب امور كلها وبدانكه نسبت داده خداوند است وهديه او
از آن ملول نباشد چنانكه دانسته درين آيت قوله تعالى لله ملك
السموات والارض يهب لمن يشاء اناثا الآية ودر كلوا واشربوا اشارت
باستحباب سحور ونيز اشارت است بآنكه اكل مقدم است بر شرب پس اگر
موخر دارند شرب را در دعوت وضيافت وغير آن از اكل طعام فلا ولي
ونيز اشارت است در وي باستحباب تاخير سحور ودر وقتي يتبين لكم
الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر اشارت است بآنكه حكم صوم
تعلق ميگيرد باول صبح چون ظاهر شود نه مثل حظي ودر اتموا الصيام
الى الليل احكام است وآن جواز نيت است بروز آنكه اكل وشارب
ومجامع امتداد نمايند بر افعال ثلثه تا اول ظهور صبح ومنقطع كردانند
آن افعال را در صبح روزه ايشان باطل نشود ودر ولا تباشروهن
وانتم عاكفون في المساجد چند اشارت است اول آنكه هر كرا ارادت ملازمت
باب ربوبيت باشد بر روي باد بترك حظوظ ولذت جسماني نيز خاصه
شهوات نفساني نظم گر ترا آرزوي صحبت ماست قطع كن صحبت

دل و جان را؛ هر که منشور کعبه میخواهد؛ طی کند محنت بیابان ها
دویم آنکه هر کس حاضر شود بر عتبه احدیت واجب باشد بروی حفظ
حرمت ان سیم آنکه هر کس آلوده شود بتعفن شهوت از برای شهوت
از برای انجذاب از عالم قدس بسوی عالم انس پس او دور بود از
ب طالس **بیت** داری سر ما واگرنه دور از بر ما؛ ما دوست
کشیم و تو نداری سر ما؛ نکات علم بیان نیز بسیارست مثل تشبیه
بلیغ واقع فی قوله تعالی حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود
من الفجر واگر من الفجر نفرمودی هر آینه استعاره بوده وتشبیه واقع در
صدر آیت فی قوله تعالی هن لباس لکم وانتم لباس لهن واما
البدیع همچون لف ونشر واقع فی قوله ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما
هدیکم ولعلکم تشکرون وهمچون جناس فی قوله فمن تطوع خیرا فهو خیر له
وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون وآنچه در هن لباس لکم وانتم
لباس لهن هست از محسنات اما فصایح و موعظت در ان بسیارست پس
هر کس او را ایقان بود بفرقان و ایمان بود بقران فهم کند ازین آیت
که فرمود وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون کل مواعظ را از برای
آنکه حاصل کل موعظتها بیک چیز باز میگردد و آن بیدار شدن ست
از خواب غفلت قال الله تعالی قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله

شیخ الاسلام بر هراة خواجه عبد الله انصاری هروی رحمة الله در
منازل السایرین خود می آرد در اشارت این آیت که ان تقوموا
لله من سنة الغفلة یعنی بیدار شوید از خواب غفلت پس حاصل سخن
آنست که مواعظ از برای بیداریست و مراد از بیداری شی واحد
و آن معرفت خیر است از شر و اختیار خیر بر شر پس چون مداومت
نماید مستیقظ از خواب غفلت برین طریق اشراق ارض نفس بنور
بها پس در طلب معرفت آن چیزی شود که او خیرست و بری کزیند
خصوصا در وقت مضیق **بیت** رخت باز کان چو در آب او فتند
دست در کالای بهتر میزنند؛ پس خداوند عز و جل در مرتبه اولی فرمود
فمن تطوع خیرا فهو خیر له و بعد از ان می طلبد اخیر را از اخیر و علم جزا تا
برسد بمقصد اقصی و رفیق اعلی چنانکه وان تصوموا خیر لکم و این
اشارتست بانکه امتناع نفس اماره که دشمن خداوند بهترست از رنج
دوستی از دوستان وی پس از ان اشارت کرد بدرج ترقیات فرمود
ان کنتم تعلمون اگر شما از اهل علم و تدبیر مید اختیار کنید اخیر را بس اخیر
را تا انتهای کلام که تا حاصل شود بسوی آنکه او اخیر اکبرست اشارات واقع
در آیت بسوی مقامات سایرین بالله و الی الله و فی الله بسیارست
شیخ نجم الدین در منارات السایرین میگوید مقامات ولایت پنج است

تقوی و زهد در دنیا و صبر بر بلوی و رضا بقضا و محبت مولی و بندگی
که حق تعالی در اول آیت فرمود لعلکم تتقون پس بندگان را بتقوی
خواند و جوع اشد بلوی است چون امر کرد بندگان را بصوم در وی
خواندن بسوی صبر بر بلوی و امر بفدیه و بذل مال اشارتست بزهد در
دنیا یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر تسلی دادن است عباد را
تا راضی شوند بقضا و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة
الداع اذا دعان از اقوی اسبابست در محبت مولی تعالی و از رموز
کنوز الحقایق در آیت ابجد واسطی گفت من شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی
هر کس حاضر شود از شما در ماه رمضان پس روزه دارد او را و هر
کس حاضر شود بحضرت من و مشاهده کند امر مرا پس نگه دارد از کل
اوقات خود را از مجا لفتهای ابو القاسم نصرابادی رحمة الله میگوید
حق سبحانه و تعالی وقت معین کرد عبادت را تا بنده ادب نگاه دارد
از برای آن عبادت پیش از شروع در آن باداب ظاهر و معرفت
را وقت معین نکرد تا خالی ندارد بنده سر خود را از مراقبت مشاهدت
نظم در دل نظری کردم تا جان همه او دیدم : بر در دگذر
کردم در مان همه او دیدم : دریای دو گیتی را تا قعر فرو رفتم بالا
همه سر او پایان همه او دیدم : سهل ابن عبد الله تستری رحمه الله
میگوید

میگوید در و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب که ادنی مقام قرب
حیاتست از خداوند و در لعلهم یرشدون اشارتست بانکه رشاد بعد از
ایمان و استجابتست اما بطون حجة الاسلام امام غزالی رحمة الله علیه میگوید
در رساله و الله نور السموات و الارض نبشته است که هر کس منکر شود
ظاهر قران را ملحد بود و هر کس باطن قران را منکر شود حشوی باشد
و هر کس ظاهر و باطن اقرار دهد عارف بود پس انکار ظاهر الحاد و کفر
آمد و اقرار بباطن حق و صدق و وقوف بر بواطن باشد بمعرفت
موازنه عالم غیب و شهادت مثلا صوم در عالم شهادت امساکست از
مستلذات جسمانی محسوس کروه پس در عالم غیب امساک باشد از مستلذات
جسمانی باطنی و عقلی و لذت نزد اهل نظر سه قسم می باشد لذت جسمانی
و لذت باطنی همچون لذت ریاست مثلا و لذت عقلی همچون لذت علم
بشی مثلا و نزد سالکان ورای آن لذت دیگریست و آن امساکست
از ملذات ثلاثه از برای آن اما حد مطلع شیخ شهاب الدین در
عوارف میگوید الحد حد الکلام و المطلع الترقی عن حد الکلام الی
شهود المتکلم و نیز شیخ نقل میکند از امام جعفر صادق رضی الله عنه
که در نماز بیهوش افتاده بود سوال کردند از آن حال گفت ما زالت
اردد الآیة حتی سمعها من المتکلم یعنی همیشه بودم که مکرر میکردم آیت

شنودم از متکلم **بیت** جانان همون و جان همو عقل مر یشیم همو
هر کس بسوداي دگر و اندر سرم سوداي همو : شیخ شبلي رحمة الله
میگوید حق تعالي را شرابي است که ذخیره کرده است در کنوز رحمت
خویش از براي اهل معرفت خویش و عبارت از ان اینست کان الله
تعالي شرابا شهيا صفيا نقيا رضيا وفيا ادخره في کنوز رحمته لاهل معرفته
فاذا شربوا طربوا واذا طربوا واذا قاموا هاموا واذا هاموا طاشوا واذا
طاشوا عاشوا طاروا واذا طاروا الطلبوا او جدوا واذا او جدوا طربوا
قربوا واذا قربوا كشفوا واذا كشفوا شاهدوا واذا شاهدوا غابوا
واذا غابوا انسوا واذا انسوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا
انفصلوا واذا انفصلوا انظروا واذا انظروا صارت عقولهم مستهلكة
في كشفه وقلوبهم مستغرقة في لطفه **بیت** هر کسی را ازین قدح بهجي
کجاست : این قدح مردي خور د مردانه **بیت** ساقي بده زان
مي مرا کاز انه رنگست و نبوي : تا بوي که یکدم وا کنم از بود وا نا
بود خود : اي ساقي پنهان من وي مطرب خوشخوان من بوي
بگبرستان بر رمزي بگورستان بگو تا مردگان از گورها افغان کنند و
شورها گران چو صدیقان شوند آیند و اندر جست و جو در منزهة
النواظر مي آرد که ابو حمزه بغدادي رحمة الله از جمله سیاحان بود

در غلبات

در غلبات سکر و جذبه بیابان فرو رفت سالها در بادیه گم بلا استقبال
کردند چون از کوفه بیرون رفتند ابو حمزه را دیدند بانداکه جنید
را خاطري در آمد که ابو حمزه بغدادي مي آید جنید و نوري و مشایخ
او را جمله استقبال کردند چون از کوفه بیرون رفتند ابو حمزه را
دیدند که از بادیه بر آمد گوشت و پوست بر استخوان او خشک گشته
و همچنان در سر خمار عشق ارادت و مکاشفت **بیت** مست ازل آمدیم
سنیتم هنوز : باده ز لبان خود نشستیم هنوز : و همچنان شور
کنان مي آمد نوري گفت یا شیخ هل تغیر الاسلام تبغیر الصفات
جواب داد و گفت **شعر** هذا صبري قطع قفار الدمن :
شروني غربي ازعجني عن وطني : اذا تغنيت بدا اذا غبني یقول
باشهد فاشهدوا اشهدني : الهي بحرمت اولیاي خود که ما
از مشرب ایشان چاشني کرامت فرماي بمنک و جودک **فصل**
سیم در بیان صوم و شرط و رکن وي و حکم وي و تفسیر وي لغة
و شرعا و فرایض وي و اقسام و وظایف وي بدانکه مر صوم را
سبب است و شرط و حکم و رکن و تفسیر لغة و شرعا چنانکه صاحب نهایه
در نهایه ذکر آن کرده است اما تفسیر وي لغة و شرعا بدانکه صوم
در لغت باز ایستادنست از هر چیز که باشد در هر وقت که باشد و

شرع عبارتست از امساک مخصوص و آن را نه قصد تقرب ست بالله
تعالی از شخص مخصوص که باز ایستادن ست از مفطرات ثلثه که آن
اکل و شرب و وطی بصفت مخصوص و آن قصد تقرب ست بالله
تعالی از شخص مخصوص که او بنده مسلمانست بصفت مخصوص که آن
طهارتست که آن بیاض روزست از طلوع فجر دویم تا غروب آفتاب
اما سبب وی و آن شهود شهرست اما شرط وی سه نوع ست شرط
نفس وجوب و آن اسلام و بلوغ و عقلست و شرط وجوب ادا او
آن صحت ست و اقامت و شرط صحت ادا و آن وقت قابل است مر صوم
را یعنی روز و نیت و پاکی از حیض و نفاس در زمان مخصوص که آن
بیاض روزست از طلوع فجر دویم تا غروب آفتاب اما رکن وی
و آن نفس ست از مفطرات اما حکم وی ثوابست در آخرت در تحفه
میگوید عقل شرط وجوب صوم نیست و شرط ادای صوم نیز نیست
ما میگوییم که صوم رمضان واجب میشود بر مجنون زیراکه اگر دیوانه شود
در بعضی از ماه پس بهوش باز آید قضا بر وی لازم آید اما سمع نیز
از شرایط وجوب ست و اگرچه یاد نکرده او را در نهایه زیراکه اگر کسی
اسلام آورد و در میانه کفار و خبر فرضیت صوم بدو نرسید و همچنان
بمرد عذاب کرده نشود بترک صوم اما اقسام صوم بدانکه عامه فقها

صوم

صوم را سه قسم گردانیده اند مثل فقیه ابو اللیث رحمة الله در خزانه
و صاحب نهایه و کافی و غیر ایشان گفته اند صوم رمضان فریضه
ست بر هر مسلمان و مکلف ادای آن و قضای آن و صوم نذر و
کفارات واجبست و هر روزه که غیر ازین دو بود نفل بود و این تقسیم
وجیزست اما تقسیم وسط در تحفة الفقها میگوید صوم شرعی چهارده
نوع ست هشت از آن در کتاب مذکورست یعنی در قران چهار فریضه
و آن صوم رمضان ست و صوم کفارت ظهار و صوم کفارت قتل
و صوم کفارت یمین و چهار دیگر صاحب وی مخیرست اگر خواهد پیوسته
دارد و اگر خواهد متفرق و آن قضای صوم رمضان ست و صوم متعه
و صوم جزای صید و صوم کفارت حلق و شش مذکورست در سنت
یعنی حدیث و آن صوم کفارت فطرست در ماه رمضان عمدا و صوم نذر
و صوم تطوع و صوم واجب بسوگند چنانکه گوید سوگند بخدا که یکماه روزه
دارم و صوم اعتکاف و صوم قضای تطوع چون فاسد کرده اند آنرا
و این قول عامه علماست و امام شافعی رحمة الله درین مسایل سه جای
خلاف کرده ست اول آنکه میگوید صوم کفارت یمین ست متتابعه نیست
دویم آنکه صوم اعتکاف واجب نیست سیم آنکه قضای صوم تطوع واجب
نیست والله اعلم اما تقسیم وسیط در کتاب الاشراف که آن کتابیست

کرد ذکر کرده است در وی جمله کتب امام ربانی محمد بن حسن شیبانی
رحمة الله میگوید صوم بر چهل نوعست از انجمله ده واجبست و ده منهی
و ده مرغوب و غیر از اینها ده دیگر پنج از ان تادیب و سه از ان
اذن و دو مباح اما آن ده که واجبست روزه رمضان و روزه
قضا رمضان و صوم کفارت افطار در رمضان از خوردن و
آشامیدن یا جماع کردن و صوم متعه و جزای صید و صوم نذر و صوم
کفارت یمین و صوم کفارت ظهار و صوم قتل بخطا و صوم کفارت
حلق و صوم اعتکاف اما منهیات روزه روز شک روز عید فطر و روز
عید اضحی و روزه ایام تشریق و صوم صمت و صوم وصال و صوم
عرفه در عرفات نزد شافعیه اما نزد علما ما جایزست و تخصیص روز
شنبه و تخصیص روز جمعه و صوم مسافر وقتی که بروی حرج شود
اما مرغوبات صوم محرم و صوم رجب و صوم شعبان و صوم شش روز
از شوال و صوم غره ذی الحجه و صوم عرفه یعنی در عرفات و صوم
ایام بیض و صوم دوشنبه و صوم یوم و افطار یوم و این روزه
داود پیغمبرست علیه السلام اما تادیب و آن صوم مسافرست
چون برسد و صوم حایض چون پاک شود و صوم نفسا چون پاک
شود و روزه کودک وقتی که بالغ شود و صوم کافر وقتی که اسلام

آرد اذن یکی صوم زن باذن شوهر و صوم مملوک باذن مولی
و صوم مهمان باذن میزبان یعنی در نفل یعنی این طایفه را صوم
نفل نشاید الا باذن سه طایفه دیگر اما مباح و صوم مباح دو است
یکی مریض چون قادر شود بر صوم دویم مسافر که قادر شود بر صوم
والله اعلم این جمله از کتاب اشراف است که جمله کتب امام محمد است
رحمة الله اما فرایض صوم سه است شناختن وقت و نگاه داشتن
آن و نیت باز ایستادن از خوردن و آشامیدن و جماع کردن
و از هر چیز که منافی صوم باشد از اول صبح صادق یا از وقت
استطارت او چنانکه روایت محیط است تا فرو شدن آفتاب
در محیط و ذخیره میگوید اگر کسی گوید نیت کردم فردا روزه دارم
ان شاء الله یا گوید روزه دارم فردا ان شاء الله درین مسئله از
اصحاب ما رحمهم الله روایتی نیست اما امام شمس الدین حلوایی رحمة
الله میگوید درین قیاس و استحسان است قیاس آن است که او
صایم نمیگردد و استحسان آنست که صایم میگردد و هم در محیط میگوید
اکل سحر نیت است مر صوم را و این روایت منقولست از امام نجم
الدین عمر نسفی رحمة الله در ذخیره و بقالی می آرد که اگر آب در دهان
او در آید در وقت غسل کردن و فرو رود بحلق وی تباه نشود روزه

وي مگر آنکه عمدا آب در دهان خورد ریزد و این روایت مروي
از نصیرست رحمة الله در فتاوي ظهیري می آرد از نصیر که اگر غسل
میکرد و آب بحلق وي در آمد روزه وي تباه نشود در ذخیره و
بقالي می آرد چون نگاهدارد در دهان خود چیزي را که خوردني نباشد
و بدرون وي فرو رود روزه وي تباه نشود در محیط می آرد که
طعامي را که بر ریسمان بر بسته و بحلق خود فرو گذاشت مادامي که آن
طعام مسدود باشد بآن رشته روزه تباه نشود و اگر ساقط شود آن
رشته در حلق نیز چنین روایت کرده است از امام ابو یوسف رحمة
الله در شرح امام شمس الائمه حلواي رحمة الله در محیط می آرد که اگر غسل
کرد پس آب در آمد در گوش وي باتفاق روزه وي تباه نشود
در ذخیره و محیط و فتاوي واقعات صدر الشهید و غیر آن میگوید
که اگر نیت کرد پیش از فرو شدن آفتاب که فردا روزه دارد نیت
وي درست نبود و در ذخیره و کتاب غریب الروایة آورده که اگر
نیت کرد در شب که روزه دارد بامداد و بعد از آن عزیمت کرد که روزه
ندارد پس چون بامداد شد روزه داشت روزه وي جایز نباشد
زیرا که نیت اول شکسته شد برجوع و بعد از آن عزیمت دیگر نکرد
پس این روزه باشد خالي از نیت پس روزه نباشد در محیط میگوید

که اگر سحر طعام نخورد و عادت او را خبر کرد که صبح شده است او التفات
ننمود و ترک طعام خوردن نکرد بروي همین قضا بود و کفارت لازم
نمي آید براي آنکه او پیش از اخبار اکل کرده و روزه وي فاسد شده
بي کفارت پس لازم نباید کفارت بالکلي که بعد از آن یافت شود اما
پیش از اخبار طعام نخورد و بعد از آن اخبار طعام خورد کفارت
بروي لازم شود والله اعلم از باب صوم چند مسئله که مهم بود اینجا یاد
کرده شد در باقي مسایل صوم رجوع بکتب فقه باید کرد اما وظایف
صوم و آن احترازست از هر چیز که نور و فره را ببرد و روزه را تیره
کند از غیبت و دروغ و سخن چیني و نظر در موضع زینت نسا و خیانت
و فحش و دشنام و رفث و صخب و کل محرمات و مکروهات لقوله علیه
السلام من لم یدع قول الزور والعمل به فلیس لله حاجة في ان یدع
طعامه و شرابه یعني هر کس ترک نکند سخن دروغ و عمل را بر وي
پس خداوند را حاجت نیست بآنکه بنده ترک طعام و شراب خوري کند
یعني قبول نکند خداوند روزه بنده که ترک ازین ناشایستها نکند
در صحیح بخاري و سنن ابي داود و ابو عیسی و نسائي و ابن ماجه
و کتاب حافظ عبد العظیم منذري مصري می آرد که رفث را اطلاق
کرده اند و جماع اراده کرده اند و اطلاق کرده کرده اند و فحش از

کرده اند و اطلاق کرده اند و اراده کرده اند باو خطاب مرد و زن
را در آنچه تعلق بجماع دارد و بسیاری از علما برآنند که مراد برفث درین
حدیث فحش در دی کلام ست اما صخب و سخب بصاد و سین آواز
بلند کردن ست و اضطراب اصوات در خصومت کردن کذا قاله
الحافظ عبد العظیم المنذری القدسی رحمة الله در صحیح بخاری و کتاب
حاکم ابو عبد الله نیشابوری و کتاب ابن ماجه و نسائی و صحیح امام
الائمه محمد بن اسحق بن خزیمة می آرد این حدیث را قال النبی علیه
السلام رب صایم لیس له من صیامه الا الجوع و رب قایم لیس له
من قیامه الا السهر یعنی بسیار روزه دار که او را از روزه داشتن
فایده نیست الا گرسنگی و بسا نماز گذار که او را نفعی نیست از قیام
وی الا بیداری بدین روایت می آید که بسا روزه دار که حظ وی
از روزه داشتن جز گرسنگی و تشنگی چیز دیگر نیست و از
قیام شب جز بیداری درا وسط طبرانی می آرد بروایت انس بن
مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس ترک
نکند خنا و کذب را حاجت نیست مر خداوند را بانکه او طعام و شراب خود را
بگذارد در نهایه میگوید خنا فحش ست در قول و ابو هریره رضی الله
عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود روزه

داشتن آن نیست که از اکل و شرب باز ایستد یعنی ترک خوردن
و آشامیدن کند اینست و جز این نیست که روزه داشتن آنست که ترک
لغو و فحش کند پس اگر دشنام دهد ترا کسی بگوی بدرستی که من روزه
میدارم یعنی تو نیز دشنام مده و بجواب مشغول مشو که آن سفاهت
و خساست طبع باشد که دشنام دهند که تا در جواب آن دشنام
دهند شنوند بیت دشنام دهد ترا خسیسی ❊ چاره نبود
بجز شنیدن ❊ گر سگ بگزد ترا چه گویی ❊ تو باز توانیش گزیدن
بلکه مکافات آن بنیکویی کنی که گفته اند بیت بدی را بدی
سهل باشد جزا ❊ اگر مردی احسن الی من اسا ❊ مقصود از روزه
و سایر طاعات و عبادات رضای حق ست چون رضای او طلبی
شایسته رحمت و رضای او شوی حکایت نقلست که معروف
کرخی رحمة الله روزه دار بود در بازار بغداد می گذشت و روزه
نماز دیگر رسیده سقای آواز داد که رحم الله من شرب من الماء یعنی
رحمت کند خداوند بر بنده که ازین آب من بیاشامد معروف
آب از دست وی بستاند و بیاشامید گفتند شیخا تو روزه دار
بودی گفت آری ولیکن بدعا این سقا ترک کردم چون معروف
کرخی وفات یافت او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت

مارا در کار دعاي آن ستاکر دالهي باخلاص دوستان خود که
مارا بدیشان بخش **فصل** چهارم در فضیلت شهر رمضان
و بیان مزد و ثواب روزه داران و روي در صحیح بخاري مي آید
بروایت ابو هریره رضي الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم
که فرمود چون ماه رمضان شود درهاي بهشت گشاده شود و درهای
دوزخ بسته شود و شیاطین غل کرده شوند بغلهاي محکم در صحیح مسلم
بروایت دیگر چنان آمده است که درهاي رحمت گشاده شود و
درهاء دوزخ بسته شود و شیاطین در زنجیرها در آورده شوند در
کتاب الایه محمد بن اسحق بن خزیمه رحمة الله مي آرد این حدیث را
بروایت سلمان فارس رضي الله عنه که گفت روز اخر ماه شعبان
رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطبه کرد مارا پس گفت اي مردمان
بدرستي که سایه افگند بر شما ماه بزرگ مبارک ماهي که در وي شبي است
که بهتر از هزار ماه است فریضه کرد خداوند روزه این ماه را و تطوع
گردانید قیام شبهاي وي را هر کس تقرب جوید بالله تعالي درین ماه
بخصلتي از خیر چنان باشد که فریضه در غیر این ماه ادا کرده باشد
و هر کس فریضه درین ماه ادا کند همچنان باشد که هفتاد فریضه
در غیر این ماه رمضان ادا کرده باشد و این ماه صبرست و ثواب

صبر بهشت است و ماه مواسات است و ماهي است که زیاده شود در وي
رزق بنده مومن هر کس درین ماه روزه روزه داري را بگشاید
گناهان وي آمرزیده شود حق تعالي او را آزاد گرداند از آتش
دوزخ و باشد مر او را مثل اجر آن روزه دار از غیر آنکه از مزد آن
روزه دار چیزي کم شود گفت یا رسول الله هر یک از ما نتواند که
روزه روزه داري بگشاید و او را سیر طعام کند رسول علیه السلام
فرمود که خداوند عز و جل این ثواب کسي را عطا دهد که روزه روز
داري بگشاید بیک خرما یا بیک شربت آب یا بیک جرعه
شیر و این ماهي است که اول او رحمت و اوسط او مغفرت و آخر او آزادي
از آتش دوزخ هر کس سبک گرداند از مملوک خود کارها را درین ماه
بیامرزد خداوند تعالي مر او را و آزاد گرداند او را از آتش دوزخ
پس گردانید درین ماه چهار خصلت را که بآن راضي گردانید پروردگار
خود را و دو خصلت که بي نیاز نیستید شما از آن اما آن دو خصلت
دو خصلت که رضاي حق طلبید بآن کلمه شهادت گفتن است و آمرزش
خواستن از حضرت وي و اما آن دو خصلت از آن بي نیاز
نیستید آنست که بهشت طلبید از پروردگار خود و پناه جوئید بوي
از دوزخ و هر کس آبي دهد روزه داري را حق تعالي سیراب گرداند

آن بنده را از حوض کوثر تشنه نگردد تا آن زمان که بهشت در آید و ابو
الشیخ بن حبان در کتاب الثواب خود می آرد باختصار منه و عبارت
ازان چهار خصلت اینست لا اله الا الله تستغفر الله نسألک الجنة
ونعوذ بک من النار در کتاب حافظ جلیل ابوبکر بیهقی و در کتاب ترغیب
حافظ عبد العظیم می آید بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه
از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون شب اول که رمضان
شود درهای آسمان گشاده شود هیچ دری ازان درها بسته نشود تا
آخر رمضان و هیچ بنده مومن نباشد که در شبهای رمضان نماز
گذارد الا آنکه بنویسد خداوند تعالی بهر سجده مر آن بنده را هزار و
پانصد نیکوئی و بنا کند از برای وی خانه در بهشت از یاقوت سرخ
مر آن خانه را شصت هزار در باشد هر دری ازان کوشکی باشد از زر
سرخ مرصع بیاقوت سرخ پس چون بنده مومن اول روز از ماه
رمضان روزه دارد گناه همه عمر وی آمرزیده شود و هر روز از روزهای
ماه رمضان که روزه دارد حکم چنین است و هر روز از برای وی
هفتاد هزار فرشته آمرزش خواهند از وقت نماز بامداد تا فرو شدن
آفتاب و باشد مر آن بنده را بهر سجده که در ماه رمضان بیارد
بروز یا بشب درختی در بهشت که پانصد سال باید تا سواری از سایه او

رمضان

بگذرد

بگذرد و در ترغیب حافظ عبد العظیم می آرد از امام حلیمی که مقدم است
بر امام غزالی که تصفید شیاطین در ماه رمضان احتمال ایام دارد
خاصیة و از شیاطین مسترقی سمع مراد باشد بدلیل آنکه ماه رمضان
وقت نزول قرآن است بآسمان دنیا و کانت الحراسة قد وقعت
بالشهب قوله تعالی وحفظا من کل شیطان مارد پس زیاده کرد
تصفید او در ماه رمضان از برای مبالغه در حفظ وی شاید که ایام و
لیالی هر دو مراد باشد و معنی آن بود و الله اعلم که شیاطین را دست
نیست بر افساد مسلمانان در وی بصیام که قمع شهوات است و تلاوت
قرآن در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم منذری قدس سره می آید این حدیث
بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم
که چون شب اول رمضان شود حق تعالی نظر کند بسوی بندگان خود
چون خداوند نظر رحمت کند به بنده خود هرگز او را عذاب نکند و در هر روز
از روزهای ماه رمضان حق تعالی هزار هزار عاصی را از آتش دوزخ
آزاد کرداند چون شب بیست و نهم رمضان شود آنمقدار که در همه رمضان
آمرزیده است و آزاد کردانیده در آن شب آزاد کرداند چون شب عید فطر
شود آنمقدار که در همه رمضان آمرزیده است و آزاد کردانیده در آن شب
آزاد کرداند چون شب عید فطر شود ملایکه در اضطراب آیند و حق جل

جبار بنور خود بانکه حضرت او را وصف نتوانند کرد و اوصاف حق تعالی
خطاب کند مر فرشتگان را در بامداد عید که مسلمانان در مصلای عید
باشند که ای ملائکه چیست مزد اجیر چون کار خود تمام کند ملائکه گویند
خداوندا مزد او را تمام بدهند فرمان شود که ای فرشتگان گواه
باشید که منکه خداوندم ایشانرا بیامرزیدم و این حدیث را ابو الشیخ
اصفهانی روایت می کند در کتاب خود و در کتاب الثواب ابو الشیخ
بن حبان در کتاب بیهقی و در ترغیب حافظ عبد العظیم می آید و آورده اند
این حدیث بروایت شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنهما
از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بدرستی که بهشت را آراسته
میکردانند از سال تا بسال از برای در آمدن ماه رمضان چون شب
اول رمضان شود بادی از زیر عرش الهی وزان میگردد که آن
باد را مثیره میگویند برگهای درختان بهشت را بر یکدیگر زدن گیرد و
حلقهای در بهشت را در حرکت آرد و آوازی شنوند از آن که هرگز
شنوندگان مثل آن آواز خوش نشنوده باشند حوران بهشت
بر غرفها بر آیند و در میان کنگرها بایستند پس منادی می کنند که هیچ
طالبی هست که ما را از خداوند بخواهد پس حوران گویند یا رضوان
این چه شب است رضوان بهشت به لبیک جواب گوید امشب شب اول

ماه رمضان

ماه رمضانست که حق تعالی بگشاده است درهای بهشت را بر روزه
داران امت محمد پس حق تعالی فرماید که ای رضوان درهای بهشت
را بگشای و ای مالک درهای دوزخ بر بند بر روزه داران امت
محمد صلی الله علیه وسلم و یا جبرئیل فرود آی بزمین و شیاطین را
در بند کن و غل کن ایشانرا با غلال و در دریاها ران تا تباه نکردانند
بر امت حبیب من روزه ایشان پس حق تعالی بفرماید تا در هر شب از
شبهای رمضان منادی ندا می کند که هیچ سوال کننده هست
که در خواهد تا عطا دهم او را و هیچ آمرزش خواهنده هست تا او را بیامرزم
و هیچ توبه کننده هست تا توبه وی بپذیرم هیچ طلب کننده هست
که تا بدهم مطلوب وی کیست که قرض دهد توانگری را که نیابنده او را فقیر
و کیست که قرض دهد وفا کننده را که دهنده حقوق است و از ظلم منزه
است و دیگر فرمود که خداوند تعالی در هر روزی از روزهای ماه رمضان
هزار هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد کرداند که کل ایشان مستوجب
دوزخ گشته باشند چون روز آخر ماه رمضان شود آن مقدار که
از اول تا آخر ماه رمضان آمرزیده باشد در آن روز بیامرزد و آزاد
کرداند چون شب قدر شود امر کند حق تعالی مر جبرئیل را علیه السلام تا
فرود آیند با جمع انبوه از ملائکه بدنیا و با ایشان علم سبزی باشد آن

علم را بر بام کعبه نصب کنند و مر جبرئیل را هزار بال است و ازان بالها
دو بال انست که نمی گشاید مگر در شب قدر پس آن دو بال خود را
باز گشاید از مشرق و مغرب عالم درگذرد و پس جبرئیل ملایکه را بفرماید
و روان کنند بسوی مومنان تا سلام کنند بر هر ایستاده و نشسته
و نماز کننده و ذکر گوینده و مصافحه کنند با ایشان و آمین می گویند
بر دعای ایشان تا انهنگام که صبح طالع شود و بعد ازان جبرئیل ندا
کند یا معشر الملایکه الرحیل فرشتگان گویند ای جبرئیل چه حکم کرد
خداوند تعالی در حاجتهای امت محمد علیه السلام از مومنان جبرئیل گوید
نظر کرد خداوند تعالی با ایشان درین شب پس عفو کرد از ایشان
گناهان ایشان را مگر چهار گروه را پس یاران گفتند یا رسول الله آن
چهار گروه کیانند که مدمن خمر و عاق مادر و پدر و قاطع رحم یعنی آنکه
صله رحم بر دو شاحن گفتند یا رسول الله شاحن کیست فرمود
که مصارم یعنی قطع کرده از مومنی پس شب عید فطر شود آن شب را
لیلة الجایزه گویند چون بامداد عید شود بر انگیزد خداوند تعالی در هر شهری
از شهرهای مسلمانان فرشتگان را تا فرود آیند بزمین و بر سر کوهها بایستند
پس منادی کنند بآوازی که همه خلق بشنوند الا پریان و آدمیان
که نشنوند پس فرشتگان گویند ای امت محمد بیرون آیند بسوی عطا

پروردگار کریم تا عطا دهد شما را مزد بزرگ و عفو کند از شما گناهان
بزرگ چون بمصلای عید حاضر شوند حق تعالی خطاب کند که ای فرشتگان من
چیست جزای اجیر وقتی که تمام کند کار خود را ملایکه گویند ای بزرگ خداوند
ما و ای پروردگار ما جزای وی آنکه تمام دهند مزد وی را فرمان شود که ای
فرشتگان بدرستی که من که خداوندم شما را گواه می گیرم گواه باشید که
گردانیدم ثواب ایشان از روزه و نماز ماه رمضان رضای خود و
مغفرت خود را پس فرمان شود که ای بندگان من بخواهید از برای
دنیای خود مگر آنکه نظر کنم از برای شما یعنی روا کنم حاجت شما را سوگند
بعزت من که بپوشم بر شما گناهان شما را و پرده ستاری در میان
گناهان شما در آرم مادامی که امید میدارید از من سوگند بعزت من که
شما را رسوا نکردم در میان اصحاب حدود باز گردید آمرزیده و گناهان
عفو کرده شده بدرستی که شما را از خود راضی گردانم و من از شما راضی
گشتم پس فرح نمایند ملایکه و بشارت دهند مر یکدیگر را با آنچه عطا داد
خداوند این امت را وقتی که افطار کنند از ماه رمضان یعنی عید
کنند خوشا حال امت محمد که این همه لطف و کرم از پروردگار
درباره ایشانست **بیت** چون زنان وصل روزه بشکنم
عید باشد روزگارم روز و شب :: این خود فضیلت ماه رمضان بود

اما اجر صایمان ماه رمضان بشنو در صحیح بخاری می آید روایت
ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم من صام رمضان
ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه یعنی هر کس روزه ماه رمضان
بدارد و آنرا بر خود فرض ببیند و ثواب از خداوند تعالی امید دارد
آمرزیده شود گناهان گذشته وی خطابی رحمة الله در تفسیر ایمانا
و احتسابا آن کرده که تصدیق کند فرضیت روزه را و رغبت کند در
ثواب وی از برای پاکی نفس را و غیر کاره باشد مر روزه را یعنی دراز
روز گرانی روزه را کاره نباشد بلکه غنیمت شمرد طول ایام را از برای
بزرگی ثواب امام محیی السنه در شرح السنه می آرد که قول احتسابا
ای طلبا لوجه الله تعالی و ثوابه یقال بافلان یحتسب الاخبار و
یتجسسها ای یطلبها پس احتساب یعنی طلب باشد در ریاض
الصالحین می آرد بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول
خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس ماه رمضان روزه دارد
و بشناسد حدود وی را و نگاه دارد آنچه می سزد که نگاه دارند او را آمرزیده
شود گناهان گذشته وی و این حدیث بهمین عبارت در کتاب
ابن خزیمه و ابو بکر بیهقی و کتاب ترغیب آمده است و نیز حافظ جلیل
ابو بکر بیهقی در کتاب خود و حافظ عبدالعظیم در کتاب خود می آرند

بروایت جابر بن عبدالله از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود
عطا داده شد امت مرا در ماه رمضان پنج کرامت که عطا نداده اند
هیچ پیغمبر را پیش از من یکی آنکه چون شب اول رمضان شود
خداوند عز و جل نظر رحمت کند به بندگان خود که خداوند عز و جل
باو نظر رحمت کند هرگز او را عذاب نکند دوم آنکه بوی دهان
روزه داران وقتی که شب می گذارند اطیب است نزدیک خداوند
از بوی مشک سیوم آنکه ملائکه روزها و شبهای ماه رمضان از
برای ایشان آمرزش می خواهند چهارم امر کند حضرت پروردگار
مر بهشت را که ای بهشت آماده و آراسته باش از برای بندگان
من که زود باشد که ایشان را از رنج و محنت دنیا برهانم و بدار کرامت
خود رسانم پنجم آنکه چون روز آخر رمضان شود بیامرزد خداوند
عز و جل جمیع امت مرا که روزه ماه رمضان داشته باشند
مردی از میان یاران گفت که یا رسول الله آن شب قدر باشد
رسول فرمودند اینکه کارکنان چون فارغ شوند از کار مزد ایشان
آنگاه دهند در کتب حدیث در فضیلت ماه رمضان و مزد روزه
داران احادیث بسیار آمده است اما درین کتاب برین چند حدیث
اکتفا کردیم الهی بحرمت ماه رمضان و روزه داران ماه رمضان

كه نماز و روزه ما را قبول كردان الهي و همه را بهشت كرامت
كن و برضاي و لقاي خود برسان يا رب العالمين فصل
پنجم در ذكر شب قدر و فضيلت دريافتن وي و بيان فرود آمدن
ملايكه و نزول رحمت حق و بركات در وي در صحيح بخاري مي آيد بروايت
ابو هريره رضي الله عنه از رسول عليه السلام فرمود و من قام ليلة
القدر ايمانا غفر له ما تقدم من ذنبه يعني هر كه احيا كند شب قدر را و از
اعتقاد دارد و طلب ثواب كند از خداوند عز و جل آمرزيده شود
هر گناه كه او را از پيش گذشته و از فضيلت اين شب است كه حق تعالى
در كلام مجيد خود ياد كرده است قوله تعالى انا انزلناه في ليلة القدر
و ما ادريك ما ليلة القدر الى آخره يعني بدرستي كه فرستاديم ما كه خداونديم
قرآن را در شب قدر در تفسير مدارك ميگويد بزرگ گردانيد حق قرآن را
بانكه اسناد انزال وي بحضرت خود كرد اما انكه اكتفا كرد بدون اسم
ظاهر وي از براي استغنات از تنبيه بروي هم در مدارك ميگويد
كه قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنيا فرستاد بتمامه بعد
از ان جبرئيل عليه السلام فرود مي آورد بر رسول صلى الله عليه
و سلم تا در مدت بيست و سه سال قرآن را فرود آورد در تفسير وسيط
مي آرد از مقاتل كه گفت الله تعالى قرآن را در شب قدر از لوح تا نازل

ميگردانيد بمقدار آنكه جبرئيل در كمال فرود مي آورد بر رسول عليه السلام
و اين شب را ليلة القدر نام شد از براي آنكه شب تقدير امور است
و قدر يعني تقدير است با ليلة القدر نام نهاده شد از براي شرف وي
بر ساير ليالي قوله تعالى و ما ادريك ما ليلة
القدر و نرسد در آيت تو اي محمد بنهايت فضل شب قدر يعني تو
نداني شرف و فضيلت اين شب قدر را لكن ما كه خداونديم از براي
تو بيان كنيم و ترا دانا گردانيم قوله تعالى ليلة القدر خير من الف
شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه كه در وي شب قدر نباشد
در تفسير مغني مي آرد كه يعني عمل كردن در شب قدر بهتر است
از عمل كردن در هزار ماه كه در وي شب قدر نبود و در رياض ا
الصالحين مي آورده است كه روز وي برابر است در فضيلت با شب
در تفسير وسيط مي آرد كه عطا روايت كرد از ابن عباس رضي
الله عنه كه رسول صلى الله عليه و سلم خبر داد كه مردي از بني
اسرائيل هزار ماه در سبيل خدا جهاد كرده بود رسول را عليه السلام
ازان عجب آمد و تمنا در دل مبارك او پيدا شد كاشكي در امت من مثل
آن بودي مناجات كرد و گفت اي پروردگار من امت مرا اقصر
الامم گردانيدي از روي عمر و اقل امم گردانيدي از روي عمل حق

تعالی شب قدر بدو عطا داد و دل مبارک حبیب خود را تقویت فرمود
وگفت ای محمد شب قدر ترا و امتان ترا بعد از تو بهتر از هزار ماه جهاد
بنی اسرائیل در سبیل خداوند تا بروز قیامت در هر ماه رمضان در
تفسیر معنی می آرد که ابن عباس رضی الله عنهما گفت ملک سلیمان
علیه السلام پانصد ماه بود و ملک ذو القرنین نیز پانصد ماه بود یعنی شب
قدر بهترست از هزار ماه که در یابند از ملک سلیمان و ذو القرنین
و بعضی گفته اند شب قدر بهتر از ملک بنی امیه و آن هزار ماه بود از
غیر زیادت و نقصان هم در تفسیر معنی می آرد که حکمت در تخصیص هزار
ماه آنست والله اعلم که روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه
وسلم که فرمود روزی چهار تن از انبیای بنی اسرائیل هر یکی هشتاد
سال عبادت کردند خداوند را که یک طرفة العین در خدا عاصی نشدند
و آن ایوب بود و زکریا و حزقیل و یوشع علیهم السلام چون این
حدیث شنیدند تعجب نمودند از آن جبرئیل امین از حضرت رب العالمین
در رسید و گفت یا محمد امت ترا از هشتاد ساله عبادت این پیغمبران
عجب می آید که یک چشم بر هم زدن در خداوند عاصی نشدند بدرستی
که خداوند تعالی فرستاد بر تو بهتر از آن از آنگاه جبرئیل امین این آیت
برخواند قوله تعالی ليلة القدر من الف شهر نکته یکی از کبار

علما میگوید که حق تعالی فرمود شب قدر بهترست از هزار ماه و نفرمود
که بچند مرتبه پس می شاید که بهزار هزار ماه باشد دیگر آنکه نفرمود
که از برای که بهتر از هزار از برای صدیقان یا از برای عالمان یا
عابدان یا غیر ایشان تا عالمیان بدانند که این شب قدر بهتر از
هزار ماه ست از برای همه مسلمانان از مطیع و عاصی و دانی و قاضی
و بنده و آزاد و از مردان و عورتان ایمان دارد در مدارک میگوید
سبب از تقاضای فضل این شب باین غایت از برای
آنست که در وی تنزل الملائکه و ارواح ست و فضل کل امر حکم قوله
تعالی تنزل الملائکة والروح فیها فرود آیند ملائکه و روح در شب قدر
باسمان دنیا یا بزمین در تفسیر تکمیل میگوید فرود آیند فرشتگان
از هر آسمانی تا از سدرة المنتهی در مدارک میگوید روح جبرئیلست
که در شب قدر یا خلقی اند از ملائکه که نبینند ایشانرا مگر در شب قدر
یعنی نزول نکنند بدنیا الا در شب قدر یا از روح رحمت حق تعالی
مراد باشد در تفسیر تکمیل میگوید بعضی گفته اند که روح خلقی اند فوق
فرشتگان و رویهای ایشان مانند رویهای آدمیان ست
قوله باذن ربهم من کل امر یعنی فرود آیند
ملائکه بامر حضرت پروردگار از برای هر امر که قضا کند خداوند عز و جل

از براي آن سال تا سال آينده در تفسير معالم التنزيل مي آرد
من كل امر من الخير والبركه فهذا كقوله تعالي يحفظونه من امر الله
اي بامره قوله تعالي سلام هي اي ما هي الا السلامة يعني تقدير ميكنند
حق تعالي در شب قدر مگر سلامت و خير را و قضا ميكنند در غير اين
شب هم آفت و هم سلامت را هم بلا را و هم عافيت را در تفسير معالم
ميگويد مجاهد گفت بدرستي كه شب قدر شب سلامتي است كه شيطان را
درين شب استطاعت عمل بد نيست تا آنكه حادث گرداند در وي بدي
اذا را در مدارک ميگويد ما هي الا السلام از براي كثرت سلام فرشتگان
بر مومنان كه ملاقي نشوند ملايكه در شب قدر با هيچ مرد و زن ايمان
دار الا سلام آنكه كنند بروي حتي مطلع الفجر تا وقت برآمدن صبح
و محروم مانند از تشريف سلامت و كرامت شب قدر كسانيكه كافر
شدند بخداوند عز و جل در تفسير در ر و كنز العباد ميگويد ابي كعب رضي
الله عنه گفت از رسول عليه السلام شنودم بدو گوش خود و الا
باد دو گوش من كه رسول صلي الله عليه وسلم فرمود شب قدر
بيست و هفتم رمضان است در مصابيح و در شرح السنه مي آرد كه ابي
كعب گفت سوگند بدان خداي كه قرآن را بمحمد عليه السلام فرستاد
كه شب قدر بيست و هفتم رمضان است و استثنا نكرد در قسم خود

بچه داني

بچه داني گفت بعلامتي كه رسول عليه السلام خبر داد ما را از آن
و فرمود كه طلوع كند آفتاب در بامداد آن شب طاسي آفتاب را
شعاعي نباشد در مدارک نيز مي گويد شب قدر بيست و هفتم رمضان
است كه ابي حنيفه چنين روايت كرده از عاصم و عاصم از ابي بن
كعب كه قسم ياد كرد كه شب قدر بيست و هفتم رمضان است و عليه
الجمهور در بعضي از تفاسير مي آرد از ابن عباس رضي الله عنهما
فرمود كه شب قدر بيست و هفتم رمضان است بدليل آنكه حق تعالي
ليلة القدر را درين سوره سه جا ياد كرده و حروف ليلة القدر نه است
و سه نه بيست و هفت باشد پس اين معني دلالت كند بر آنكه شب قدر بيست
و هفتم رمضان باشد در تفسير مغني مي آرد كه امير المومنين عمر رضي
الله عنه مهاجر و انصار را جمع كرد و سوال كرد از ايشان از شب
قدر كه كدام است آن ابن عباس رضي الله عنهما گفت كه ان الله وتر و يحب
الوتر خداوند وتر است يعني و را جفت نيست دوست دارد وتر را يعني
عدد را كه طاق بود و احب وتر نزد خداوند هفت است عمر رضي الله عنهما
گفت چگونه است ابن عباس رضي الله عنهما گفت حق تعالي آسمان را
هفت آفريد آدمي را از هفت چيز بيافريد و رزق او را از هفت چيز
گردانيد قوله تعالي ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين الي

قوله انشاناه خلقا اخر الایه پس این آیت برخواند قوله تعالی انا
صببنا الماء صبا الی قوله فاکهة وابا ای لانعامکم حتی الکلام فهی سابع
السبع پس عمر گفت حسبک اما اهل علم برین زاید کرده اند وگفته
اند اقالیم هفت ست وبحار هفت ست وسعی هفت ست ورمی هفت
ست واعضا هفت ست وسجده بهفت عضو ست واز نسب هفت
حرام ست واز سبب هفت حرام ست واز رضاع هفت حرام ست
وبلای ایوب علیه السلام بهفت ست بعضی گفته اند هفت سال وهفت
ماه وهفت روز وهفت ساعت بوده مدت بلای وی وخطر ابوبکر
بهفت سال بوده ست وانزال قران بهفت حرفست ولا اله الا
الله محمد رسول الله هفت کلمه ست وجنود ملایکه وجن وانس وشیاطین
وبهایم وسباع وطیور وهوام ودرهای دوزخ هفت ست واصحاب
کهف هفت اند وبقرات هفت ست وسنبلات هفت ست وایام
هفت وساعات هفت ست وفاتحه هفت آیت ست ودروی هفت حرف نیست
تا وجیم وخا وزا وشین وظا وفا واولوا العزم هفت اند ابراهیم و
اسمعیل وایوب ویعقوب ویوسف وموسی وعیسی وملایکه هفت
صنف اند حمله عرش ومقربون وکروبیون وروحانیون وسفره
وکتبه وزره وکواکب سیاره نیز هفت ست زحل ومشتری ومریخ

وعطارد

وعطارد وزهره وشمس وقمر وبعضی از اهل علم گفته اند فی قوله
فی لیله مبارکه که از اول این سوره تا مبارکه بیست وهفت حرف است
یعنی این اعداد ودلالت بران میکنند که شب قدر شب بیست وهفتم
باشد انا انزلناه فی لیله مبارکه ای فی لیله فیها الرحمة والمغفره و
البرکه وهی لیلة القدر المبارکه الکثیره الخیر رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرمود هر کس در شب قدر سوره انا انزلناه بخواند دوست
تر باشد نزد من از انکه قران را ختم کند در غیر این شب ویک تسبیح ویا
یک تحمید یا یک تهلیل که در شب قدر بگوید دوستر باشد
نزد من از هفتصد هزار تسبیح یا تحمید یا تهلیل در غیر این شب قدر و
قیام درین شب بقدر آنکه راعی گوسفند را بدوشد دوستر دارم از
قیام یکماه واین حدیث در تفسیر مغنی ست ونیز در تفسیر مغنی می آرد
بروایت کعب احبار رضی الله عنه هر کس که در شب قدر سه بار
بگوید لا اله الا الله چون یکبار بگوید همه گناهان وی آمرزیده شود
وچون بار دوم بگوید از دوزخ نجات یابد وچون بار سیوم بگوید
بهشت در آید در صحیح نسای وترمذی وابن ماجه وغیر ایشان
می آرد باسانید صحیحه از مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
که گفت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کردم که یا رسول الله

اگر شب قدر را بدانم در وی چگویم رسول علیه السلام فرمود بگوی
اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی و در روایت کتاب عمل
یوم و لیله من ابن السنی چنان است که اللهم انک عفو فاعف
عنی بدانکه ائمه تفسیر و اصحاب حدیث و فقهای امت متفق اند
بر انکه شب قدر از میان امة محمد برگرفته نشده است و ثابت است
در هر ماه رمضان و او در دهه آخر رمضان است اما اختلاف در انکه
آن کدام شب است بعضی گفته اند شب بیست و یکم است و این روایت
ابو سعید خدری است رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم در شرح السنه
می آرد که امام شافعی رحمه الله گفت اصح اقوال و قویترین روایات
نزد من آنست که شب قدر شب بیست و یکم رمضان است و بعضی گفته
اند شب بیست و سیم است و این روایت عبد الله انیس است و بعضی
گفته اند شب بیست و پنجم است و بعضی گفته اند شب بیست و هفتم است
و بعضی گفته اند شب بیست و نهم است و این هر سه روایات از عبادة
بن الصامت است در یک حدیث از صحیح بخاری در ریاض الصالحین
می آرد که شب قدر گردانست در دهه آخر رمضان و این روایت
ابو قلابه است و این از برای آنست که طالب هادی بسیار شبها
زنده دارد تا بتحقیق او را دریابد و الله اعلم حدیث فضیلت شب

قدر در فضایل شهر رمضان که قبل این فصل آورده شده
بروایت ابن عباس رضی الله عنهما از انجا بازطلبید الهی بحرمت
شب قدر که ما مسکینان را توفیق دریافتن شب قدر کرامت
فرمای و ثواب دریابندگان این شب روزی گردان یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین فصل ششم در فضیلت صوم مطلقا
بدانکه در کتب محدثان معتمد چون صحیحین و صحیح نسائی و ترمذی و غیره
آن می آرد بروایت ابو سعید رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه
وسلم که فرمود هیچ بنده نباشد که در سبیل خداوند روز روزه دارد
الا انکه دور کرداند خداوند تعالی بآن روز روی آن بنده را از آتش
دوزخ مقدار هفتاد ساله راه حافظ عبد العظیم در کتاب ترغیب خود
میگوید بعضی گفته اند از سبیل خداوند مراد جهاد است و بعضی گفته اند
عام است از برای انکه هر طاعت که واقع شود از برای خداوند آن در
سبیل وی خواهد بود در صحیح ابن ماجه می آید بروایت ابو هریره از رسول
صلی الله علیه وسلم که فرمود لکل شی زکوة و زکوة الجسد الصوم و الصیام
نصف الصبر یعنی مر هر چیز را زکوة است و زکوة جسد روزه است و صیام
نیمه صبر است و در بعضی از تفاسیر می آرد در این آیت قوله تعالی اعلموا
انما الحیوة الدنیا لعب و لهو الآیه از امیر المومنین علی کرم الله وجهه

گفت که عمار یاسر را گفت رضی الله عنهما کل تمتعات دنیا شش
چیزست اکل و شرب و وقاع و لبس و مسکن و مرکب پس ازینجا
معلوم میشود یعنی قول رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود الصیام
نصف الصبر زیرا که صیام در شرع باز ایستادنست از خوردن و
آشامیدن و جماع کردن و این نصف تمتعات سته دنیوی است پس
ثابت شد که صیام نصف صبر باشد ابن عمر رضی الله عنهما روایت
میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود که اعمال نزدیک خداوند
هفت است دو عمل که موجبانند و دو عملست که بامثال خودست و یک عمل
است که ثواب عامل آن را جز خداوند کس نداند اما دو عمل که موجبانند
یکی آنست که هرکس ملاقی شود بخداوند و شریک نیاورده باشد باو
چیزی را و حضرت او را باخلاص پرستیده باشد واجب شود مر آنرا
دوزخ بنده را بهشت و هرکس ملاقی شود با خداوند و شریک یکی آنست
که هرکس بدی کند آورده باشد با خداوند چیزی را واجب شود
مر او را دوزخ اما آن دو که بامثال خودند یکی آنست که هرکس بدی
کند جزا داده شود مثل آن و هرکس نیت نیکو کند و بعمل در نیاورد جزا
داده شود مثل آن یعنی یکی را یکی دهند در هر صورت اما آنکه بده برابر
خودست آنست که چون نیکوئی کند یکی را ده جزا یابد بخلاف بدی که
یکی

یکی را یکی یابد کما مر اما آن عمل که بهفتصد برابر خودست آنست که
از مال حلال خود نفقه کند در سبیل خداوند هر درم و دینار را که داده
باشد هفتصد جزا یابد اما آن عمل که ثواب آن جز خداوند کس نداند
آن روزه است که از برای خداوند است جزای وی جز خداوند کس نداند
و این حدیث در اوسط طبرانی و صحیح ابن حبان و کتاب بیهقی است
و در ترغیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی نیز هست و در مسند امام احمد
می آرد باسناد لا باس به بروایت حذیفه از رسول صلی الله علیه
وسلم که فرمود هرکس که بگوید لا اله الا الله و ختم کرده شود عمر وی
برین کلمه در آید در بهشت و هرکس روزه دارد یک روز از برای
رضای خدای و ختم عمر وی بران شود در آید در بهشت و در کتاب ابو
القاسم اصفهانی می آرد این حدیث باین روایت که یا حذیفه من
ختم له بصیام یرید به وجه الله عز و جل ادخل الجنة یعنی ای حذیفه هرکس را
ختم عمر وی بروزه روز شود که بآن رضای حق خواسته باشد در آرد
خداوند او را در بهشت در کتاب بیهقی می آرد بروایت عبد الله بن
عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود که هر روزه دار
را نزدیک روزه کشادن هر آینه دعائیست که رد نشود عبد الله بن
ابی ملیکه میگوید که از عبد الله بن عمر شنودم که در وقت روزه کشودن

میکفت اللهم انی اسالک برحمتک التی وسعت کل شی ان تغفر لی
زاد فی روایة ذنوبی ابو هریره روایت میکند از رسول صلی الله
علیه وسلم که فرموده است که دعای ایشان رد نشود دعای
روزه دار وقت روزه کشادن دعای امام عادل و دعای
مظلوم و دعای مظلوم را بردارد خداوند فوق غمام و کشاده شود
درهای آسمان از برای دعای حضرت حق تعالی کوید سوگند بعزت
من که مدد کاری کنم ترا و اگر چه بعد از روزگاری باشد و این حدیث
در موطای امام مالک و در صحیح ترمذی و ابن ماجه و ابن خزیمه است
در کتاب بزازی آرد که رسول علیه السلام فرموده است که
که خداوند دعای ایشان رد نکنند دعای روزه دار تا روزه بکشاید
و دعای مظلوم تا مدد کرده شود و دعای مسافر تا باز کردد و از سفیان
عیینه سوال کردند از قول الله تعالی که فرمود کل عمل ابن آدم له الا الصوم
فانه لی یعنی همه اعمال فرزند آدم مر وراست الا روزه که آن مراست
سفیان کفت چون قیامت شود خداوند حساب بنده کند و ادا کند
آنچه بر وی باشد از مظالم از سایر عمل وی تا باقی نماند مکر روزه وی
پس خداوند خصمان را بدهد بفضل خود و بنده را بروزه وی در آرد
در بهشت پس ای برادر روزه را لازم کیر و اکر توانی کاه کاهی

نفس را خلاف کن بروزه داشتن و نظر کن که روزه چه فایدها
ست تا بکی در بند و این نفس باشی صد و بیست اند هزار نقطه نبوت
که بخلایق فرستاده اند همه بخلاف نفس فرموده اند تا کی موافقت
نفس خواهی کرد مردان و روندکان راه یقین هر کز یکقدم بمتابعت
نفس و هوا ننهاده اند و همیشه که مخالفت نفس و هوا بر میان جان
بستند حکایت نقلست که مالک دینار رحمة الله چهل
سال در بصره بود هرکز خرما نخورد و بعد از چهل سال آرزوی خرما در
نفس وی پدید آمد و او منع می کرد و نمیداد شبی هاتفی آواز
داد که مالک خرما بخور و نفس را از بند بیرون کن مالک با نفس خود
کفت اکر موافقت کنی با من یکهفته که هیچ نخوری نه شب و نه روز ترا
بآن آرزوی رسانم نفس موافقت کرد و بعد از آن مالک خرما بخرید
و بمسجدی شد تا خرما خورد کودکی پدر خود را آواز داد که ای پدر
جهودی در مسجد شد بخرما خوردن پدر کودک چوب برداشت و
بمسجد آمد مالک را دید خجل شد و در پایش افتاد و کفت معذور
دار که کودک غلط کرده است و شما را نشناخته است و نیز درین محله بروز
نه جهودان چیزی نخورند باقی روزه دار باشند کودک پنداشت
که جهودیست مالک کفت ای عزیز تو خاطر فارغ دار که آن زبان

غیب است پس مالک گفت الهی خرما نا خورده تمام جهودی بر من
نهادی اگر بخورم خود با من چه کنی بعزت تو که هرگز خرما نخورم (حکایت)
نقلست که رابعه عدویه رحمة الله علیها پیوسته روزه داشتی یکبار
یکهفته هیچ نیافت و عبادت کرد شب هشتم گرسنگی غالب شد و نفس
فریاد بر آورد که مرا چند رنجانی ناگاه یکی در بزد و کاسه طعام آورد رابعه
آنرا بگرفت و بنهاد تا چراغ آورد چون چراغ آورد گربه طعام را
ریخته بود رفت تا کوزه آب آرد چراغ برد کوزه برداشت و خواست
تا آب خورد کوزه از دست وی در افتاد و بشکست رابعه آهی کرد که
بیم بود که خانه بسوزد و گفت الهی این چیست که بر من بیچاره میکنی آواز
بشنید که ای رابعه اگر میخواهی تا نعمت دنیا بر تو ریزم اما اندوه خود
از دل تو برگیرم که اندوه من و نعمت دنیا با هم جمع نشوند رابعه گفت
چون این ندا بشنیدم بکلی دل از دنیا منقطع کردم گفتم خداوندا
مرا بخود مشغول گردان تا کسی مرا از تو مشغول نکرداند الهی بحرمت صایمان
و قایمان که صیام و قیام ما را قبول کردان و ما مسکینان را از متابعت
هوا و نفس نگهدار و حلاوت محبت خود کرامت فرمای یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین باب پنجم
در بیان حج و درین باب دو فصلست فصل اول در
فرضیت

فرضیت حج و فرایض و واجبات حج بدانکه حج فریضه است و فرضیت
حج بکتاب و سنت ثابت شده است اما کتاب قوله تعالی ولله علی
الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا الآیة یعنی زیارت خانه
کعبه پس حج امر خداوند فرض کرده است بر مردمانکه ایشانرا
استطاعت و توانایی باشد زجاج میگوید موضع من که در من
استطاع خفض است بر بدل از ناس یعنی و بعد علی من استطاع
من الناس حج البیت یعنی امر خداوند راست بر کسانیکه ایشانرا
زاد و راحله باشد اینکه زیارت کننده خانه کعبه را و حج بگذارند و در
حج البیت دو قرائتست کسر حا و این قراءت حمزه است و روایت
حفص از عاصم و این اسم علمست و سیبویه میگوید جایزست که مصدر
باشد چون ذکر و علم اما فتح حا چنانکه باقی قرا خوانده اند و آن
لغت حجازست و مصدرست بی خلاف اما آنچه گفتم فرضیت حج
بسنت ثابت شده در حدیث بنی الاسلام علی خمس مذکورست
و نیز در تفسیر وسیط می آرد این حدیث را بروایت عبدالله بن مسعود
رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس که حج
بگذارد و وصیت نکند بحج و حج نکنند از برای وی قبول نکنند در روز
قیامت هیچ عمل وی را و در تفسیر وسیط میگوید که معنی استطاعت

موجب مر حج را قوت است تا کسی را زاد و راحله باشد و مالک بود
مر زاد و راحله را حج بروی فریضه باشد و این قول شاه مفسران
عبد الله ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر است و مذهب شافعی و
احمد و حنبل و اسحق را روایت است رحمهم الله اما بمذهب امام اعظم
رحمة الله حج فریضه است بر آزاد مسلم عاقل بالغ صحیح بینا که او را زاد
و راحله باشد فاضل از آنچه مالا بد وی است و از نفقه عیال وی
تا وقت باز آمدن وی با امن راه هم و این روایت در هدایه فقه
و عامه کتب فقه مذکور است و ابو یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله صحت را
شرط نمیدارند از برای وجوب حج ضحاک مفسر میگوید که چون این آیت
نازل شد که ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا
رسول علیه السلام اهل ادیان را جمع کرد پس خطاب کرد ایشان را
و گفت بدرستی که خداوند بر شما فرض کرد حج را که حج بگذارید و فرمان
بجای آورید مسلمانان قبول کردند و ایمان آوردند و باقی اهل
ادیان انکار کردند و کافر شدند حق تعالی این آیت فرستاد
قوله تعالی ومن کفر فان الله غنی عن العالمین
و در شرائط حج مردان و زنان برابراند الا آنکه مر زنان را شوهری
یا محرمی نیز شرط است و این روایت در کافی و هدایه مذکور است

اما فرائض حج سه است احرام و وقوف بعرفه و طواف زیارت و
مواقیت احرام پنج است ذو الحلیفه و آن اهل مدینه راست و ذات
عرق مر اهل عراق را و جحفه مر اهل شام را و قرن مر اهل نجد را و
یلملم مر اهل یمن را اگر احرام برین مواقیت مقدم دارد روا باشد
و اگر موخر دارد جایز نبود مگر کسی که داخل میقات وی حل بود
و کسی که در مکه بود میقات وی از برای حج حرم بود و از برای
عمره حل بود و الله اعلم اما واجبات حج نخست وقوف بمزدلفه
و سعی میان صفا و مروه و رمی جمار و طواف صدر و سر تراشیدن
شرائط و فرائض حج و واجبات حج این بود و باقی فروعات
حج سنن و آداب است در صحیحین می آید بروایت ابو هریره
رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود العمرة الی
العمرة کفارة لما بینهما والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة یعنی از عمره
تا عمره کفارت مر گناهان را که ما بین هر دو عمره از بنده در وجود آمده باشد
و حج یعنی مبرور یعنی حج که بشرط شرع ادا شده باشد آن را هیچ جزا
دیگر نیست الا بهشت در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره
رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس
حج اسلام بجای آرد از برای رضای حق و حدیث جماع نکند با زنان

وفسق نکنند باز گردد همچون روزی که از مادر متولد گشته یعنی جمله
گناهان وی آمرزیده گردد شعبی میگوید آنست وجز این نیست
که گردانید خداوند این مناسک را از برای آن تا مکفر گرداند بان
خطای بنی آدم را **حکایت** در تذکرة الاولیای آرد
که عبدالله مبارک روزی رحمة الله در عشرهٔ ذی الحجه بصحرا بیرون
رفت و در آرزوی حج میسوخت گفت اگر آنجا نیم باری اعمال ایشان
بجای آرم که هر کس متابعت ایشان کند در اعمال یعنی ناخن نچیند و موی
لب باز نکند او را از ثواب حاجیان نصیب بوده باشد درین
حال ناگاه پیرزنی برسید عصابه بربسته و عصای در دست گرفته
گفت ای عبدالله آرزوی حج داری مرا از برای تو فرستاده اند
با من همراه باش تا ترا بعرفات رسانم عبدالله میگوید با خود
گفتم سه روز مانده است مرا چون رساند پیرزن گفت ای عبدالله
توانگشت مکن که سنت نماز بامداد بسنجاب گذارده باشد و فریضه
برلب جیحون و آفتاب برآمدن برو آمده باشد با وی همراهی توان
کرد گفتم بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در راه نهادیم بر چند آب
عظیم بگذشتیم که جز بکشتی نتوان گذشت بهر آب که رسیدیم مرا
بگفتی چشم بر هم کن چشم بهم کردمی چون بگشادی خود را از آن

طرف دیدمی مرا بعرفات رسانید چون از حج فارغ شدیم
وطواف وداع آوردیم مرا گفت ای عبدالله مرا اینجا پسریست
وچندگاه است تا بریاضت و عبادت در غاری بسر میکند بیا تا
او را ببینیم آنجا رفتیم جوانی دیدم زرد رنگ و زار و ضعیف گشته
و نور از روی وی می تافت چون مادر را بدید در قدم وی افتاد و روی
بر کف پای مادر مالید و گفت ای مادر دانم که بخود نیامده ای اما
خدای تعالی فرستاده است که مرا رفتن نزدیک رسیده است تا مرا
دفن کنی پیرزن گفت ای عبدالله توقف کن تا او را دفن
کنم جوان اندر حال گفت وفات یافت او را آنجا دفن کردیم
پیرزن مرا گفت یا عبدالله من هیچ کاری دیگر نداریم باقی عمر
بر خاک فرزند خود خواهم ماند تو ای عبدالله بسلامت بازگرد
چون سال دیگر باز آیی مرا نه بینی من نیز مرده باشم مرا بدعای
خیر یاد آری عبدالله گفت گوید سال آینده چون بحج رفتم پیره
زن نیز وفات یافته بود رحمة الله علیها **حکایت** نقلست
که عبدالله مبارک سالی بحج رفته بود چون از حج فارغ شد در خواب
دید که دو فرشته از آسمان فرود آمدند یکی از دیگری پرسید که امسال
چند تن توبحج آمده اند گفت ششصد هزار باران فرشته پرسید

که حج چند کس قبول کرده اند گفت حج هیچ یک قبول نکرده اند
عبد الله میگوید چون این بشنیدم اضطراب در من پدید آمد
گفتم صعب کاری که ششصد هزار بنده نیازمند از اطراف
و اکناف عالم بمشقت تمام بیابانها بریده و ریاضتها کشیده
و اینهمه ضایع شود و حج هیچ یک قبول نکردد **بیت** گروهی کفن
پوش و ژولیده موی ۞ همه مردگان لبیک با های و هوی
ستوران پراکنده از هر طریق ۞ و یأتین من کل فج عمیق
انگاه فرشته گفت در دمشق مردیست نام وی علی بن موفق و
بحج نیامده است اما حج او را قبول کرده اند و این ششصد هزار
حاجی را بدو بخشیده اند و در کار او کرده اند چون بیدار شدم
یاران خود را وداع کردم و با قافلهٔ شام بدمشق رفتم و خانهٔ وی
طلب کردم بر نشانی بدر خانهٔ وی آمدم و در بزدم شخصی بیرون
آمد گفتم نام تو چیست گفت علی بن موفق گفتم نام عبد الله مبارک
چون نام من بشنید نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد
آن خواب با وی حکایت کردم و گفتم مرا از حال خود خبر ده تا
تو چه کار کرده که حج ترا قبول کرده اند و ششصد هزار حاجی را در کار
تو کرده اند گفت بدانکه من مرد کفشگری بودم و سی سال بود که

مرا آرزوی حج بود از پاره دوزی سیصد درم جمع کرده بودم
و عزم حج داشتم سر پوشیده که در خانه است حامله است از خانهٔ
همسایه بوی طعام بشنید مرا فرستاد که از آن مقداری بستان
بدر خانهٔ همسایه رفتم و آواز دادم بیرون آمد آن حال با او بگفتم
گریان شد و گفت ای علی موفق این طعام که ما ساخته ایم بر شما
حلال نباشد بدانکه سه شبانه روز است که کودکان من طعام نیافته
اند در همه شهر دمشق هیچ کاری نیافتم و کس مرا کاری نفرمود دراز
گوش مرده دیدم بحکم الضرورات تبیح المحظورات از آن پاره جدا
کردم و از برای طفلان طعام می سازم بر شما حلال نباشد چون
این سخن بشنیدم دردی در باطنم پدید آمد گفتم بکعبه کجا میروم حج
من اینجاست آن سیصد بدو دادم و گفتم این زاد کعبه بود بستان
و بر عیال خود نفقه کن که حج من اینست عبد الله گفت صدق الملک
فی الرویا و صدق الملک الحکم و القضاء **بیت** طواف کعبه کنی هر
کجا که دست دهی ۞ چو نیک در نگری سنگ و گل بدست آید ۞
طواف کعبهٔ دلهای بی نوایان کن ۞ که هر کجا که نهی پای دل بدست آید
عزیز من دلهای شکسته را دریاب دردمندان را خاطر جویی کن
درماندگان را کار بر آر که بحقیقت حج مبرور و عمل مقبول آنست طواف

بیار دو باسه گناه بحضرت پروردگار آید آنچه طاعت او را سود
ندارد اول عجب یعنی خویشتن بینی دویم نومیدی از رحمت خداوند
تعالی سیم آزردن مسلمانان **بیت** هزار گنج عبادت
هزار خان کرم ؛ هزار طاعت شبها هزار بیداری ؛ هزار روزه
ماه و هزار خلوت سال ؛ قبول حق نشود گر دلی بیازاری
حکایت از شیخ ابو القاسم حکیم رحمة الله سوال کردند
که از گناهان کدام گناه است که در وی خوف زوال ایمان بیشتر
است گفت سه گناه است یکی شکر ناگفتن بر یافت نعمت ایمان
دویم ناترسیدن از زوال ایمان سیم ظلم و آزار اهل ایمان
بیت مکن تا توانی دل خلق ریش ؛ وگر میکنی میکنی
بیخ خویش ؛ الهی بحرمت ایمان و اهل ایمان ما را گناهکارا
از این سه گناه و سایر گناهان نگاه دار **فصل**
دویم در ذکر حرم محترم کعبه و شرف و فضیلت آن و قصه بنا
آن حرسها الله تعالی قوله تعالی و اذ جعلنا البیت مثابة
للناس و امنا الایة یعنی یاد کن ای محمد وقتی که گردانیدیم ما
خانه کعبه را مرجعی از برای آدمیان و مامنی ابن عباس رضی
الله عنهما میگوید مثابة معاذا و ملجاء و اتخذوا من مقام ابراهیم

کعبه دل کن که از طواف کعبه زیادتست **بیت** تا توانی
زیارت دلها کن ؛ کافزون ز هزار کعبه باشد یکدل ؛ اگرچه
پذیرفته خواهی دل بدست آر ؛ بجان ملازم این آستانه باش
ای دل ؛ که بار کعبه تن بدر کعبه بردن آسانست ؛ طواف کعبه دل
که میسرت گردد ؛ بدانکه حج پذیرفته در جهان آنست واگر نتوانی
که رنجی از دل برداری باری رنجی مرسان که این نیز کار تمام است
از آزار دلها بر حذر باش که آزردن یکدل بناحق وبال وی از
ویران کعبه هفتاد بار زیادتست چنانکه راوی روایت میکند که روزی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم نظری بخانه کعبه کرد پس فرمود ما
اعظم حرمتک یا کعبة و حرمة مسلم اعظم من حرمتک سبعین مرة فان
رجلا لو هدمک سبعین مرة کان اهون عند الله تعالی من ان یوذی
مسلما یعنی ای کعبه چه معظم و با قدر آفریده ترا حضرت پروردگار و لیکن حال
آنکه حرمت یک مومن هفتاد بار از حرمت تو زیادتست بدرستی
که اگر مردی ترا هفتاد بار ویران کند و سنگ از سنگ جدا کند وبال
وی چندان نباشد که ایذای مسلمانان رساند **بیت** هزار بار
پیاده طواف کعبه کنی ؛ قبول حق نشوی گر دلی بیازاری ؛ آنگاه رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود اگر طاعت اهل آسمانها و زمینها یک بنده

مصلی و بگیرید از مقام ابراهیم جای نماز گذاردن و اتخذوا
بفتح خاء چنانکه قراءت نافع و ابن عامر است خبر باشد و بکسر خاء
چنانکه قراءت باقی قراء است امر باشد این کیسان میگوید
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم اجنب بمقام ابراهیم علیه السلام
بگذشت و عمر رضی الله عنه با وی بود گفت یا رسول اینست مقام
پدر ما ابراهیم رسول علیه السلام فرمود بلی یعنی مقام ابراهیم
اینست عمر گفت نگیریم او را جای نماز گذاردن رسول علیه السلام
فرمود که امر کرده نشدم بآن پس در آن روز آفتاب فرو نشده
بود که حق تعالی این آیت بفرستاد که و اتخذوا من مقام ابراهیم
مصلی در تفسیر ثعلبی می آرد که ائمه تفسیر را خلافست در آنکه مقام
ابراهیم کدام است ابراهیم نخعی رحمة الله میگوید حرم تمام مقام
ابراهیم است قتاده و مقاتل و سدی میگویند مراد نماز است نزدیک
مقام ابراهیم که امر کرده شد بنماز نزدیک وی و امر نشده به تقبیل
وی قصه بنای حرم محترم کعبه در تفسیر وسیط و کشف
و بیان می آرد بروایت ابو سعید بن جبیر از ابن عباس رضی
الله عنهما که گفت آنهنگام که ابراهیم و اسماعیل و هاجر را بمکه آورد
بگذشت و مدتی بر آن برآمد و قبیله جرهم بآنجا فرود آمدند و اسمعیل

علیه السلام از ایشان زن خواست و هاجر وفات یافت ابراهیم
اجازت یافت ابراهیم اجازت خواست از ساره خاتون اجازت
داد و شرط کرفت بر ابراهیم که از مرکب فرو نیاید چون ابراهیم
آنجا رسید و هاجر خود وفات یافته بود بخانه ابراهیم آمد و زن
اسمعیل را گفت شوهر تو کجاست گفت اینجا نیست و بطلب صید
رفته است و اسمعیل از حرم بیرون رفته بود بصید کردن و صید
کرده بود و بازگشته ابراهیم علیه السلام مر خاتون اسمعیل
را گفت نزد تو هیچ طعام و شراب هست که ما را بدان مهمان
داری کنی گفت نزد من هیچ طعام نیست و اینجا کسی نیست ابراهیم
گفت چون شوهر تو بیاید او را سلام برسان و بگوی مر و را
که آستانه در خود بگردان ابراهیم این بگفت و رفت اسمعیل باز
آمد بوی پدر خود شنید از منکوحه خود پرسید که هیچکس اینجا
آمده بود گفت آری پیری آمده بود و صفت وی کند او کذا
و بر سبیل سبک داشت وصف کرد اسمعیل گفت آن پیر چه گفت
ترا زن گفت او مرا گفت شوهر خود را از من سلام برسان
و او را بگوی عتبه باب خود را دیگر کن اسمعیل چون این سخن بشنید
فی الحال او را طلاق داد و زن دیگر بخواست پس ابراهیم علیه

السلام درنگ کرد آنمقدار که خداوند تعالی خواسته بود که
درنگ کند پس اجازت خواست از ساره خاتون که برود و اسمعیل
را ببیند اجازت داد و شرط گرفت بروی که فرود نیاید از مرکب
خود ابراهیم علیه السلام بیامد تا بدر خانه اسمعیل رسید از زن
وی پرسید که شوهر تو کجاست گفت بطلب صید رفته است
و این زمان وقت آمدن اوست حالی بیاید انشاء الله
تعالی ای شیخ بزرگ فرود ای رحمک الله تعالی ابراهیم
گفت طعامی هست نزد تو گفت آری هست شیر و گوشت در
فی الحال بیاورد ابراهیم علیه السلام دعا کرد او را ببرکت
دران روز نان گندم یا جو یا خرما آوردی بیشتر زمین مکه
گندم و جو و خرما بودی خاتون اسمعیل گفت فرود ای تا سر ترا
بشویم ابراهیم فرود نیامد و مرکب آنجا راند که مقام است امروز
قدم راست خود بروی نهاد نشان خبروی درانجا پدید آمد و
قدم چپ در رکاب داشت خاتون اسمعیل نیمه راست سر وی را
بشست پس ازان پای راست در رکاب کرد و پای چپ نهاد
نشان قدم وی بر سنگ پدید آمد آنست مقام ابراهیم علیه السلام
بعد ازان خاتون اسمعیل طرف چپ سر وی را بشست ابراهیم علیه السلام

دوقت

در وقت مراجعت گفت چون شوهر تو بیاید او را از من سلام
برسان و بگوی عتبه باب خود لازم گیر چون اسمعیل علیه السلام
باز آمد بوی پدر خود شنید زن خود را گفت هیچکس امروز بتو
آمده بود گفت آری پیری آمده بود که بروی از همه مردمان
نیکوتر بود و خوشبوی تر بود از همه کس و آنچه از وی شنیده
بود با وی بگفت اسمعیل علیه السلام گفت بدان و آگاه باش
که آن پدر من بود ابراهیم علیه السلام انس بن مالک رضی الله عنه
میگوید در مقام ابراهیم علیه السلام دو قدم مبارک وی را دیدم
نشان انگشتان پای وی و پاشنه وی ظاهر بود و نشان کف
وی محو شده بود از بسیاری که آنرا بسوده بودند مردمان یعنی دست
بدانجا فرود آورده بودند در تفسیر وسیط ثعلبی میآرد که نافع
بن شیبه گفت نزدیک مقام شنودم از عبد الله بن عمرو بن
العاص رضی الله عنه که سه بار گواهی داد و گفت گواهی میدهم
بخداوند که از رسول صلی الله علیه وسلم شنودم که میفرمود
که رکن و مقام دو یاقوتند از یواقیت بهشت برد خداوند نور
هر دو را و اگر نبردی نور آن را هر آینه ما بین مشرق و مغرب
بتافتی قوله وعهدنا الی ابراهیم و

اسمعیل ان طهرا بیتی یعنی امر کردیم ما که خداوندیم
ابراهیم و اسمعیل را علیهما السلام و وصیت کردیم ایشان را که پاک
دارید خانه مرا یعنی کعبه را یعنی بنا کنید کعبه را بر طهارت توحید سعید
بن جبیر و عبید بن عمیر و عطای خراسانی و مقاتل بن سلیمان
میگوید یعنی پاک دارید ای ابراهیم و اسمعیل کعبه را از بتان و فجور
و قول زور و مجاهد میگوید یعنی پاک دارید خانه مرا از شرک و افا[ضت]
کرد خداوند تعالی کعبه را بخود از برای تخصیص و تفضیل للطائفین
والعاکفین والرکع السجود از برای طواف کنندگان و مقیمان و
رکوع و سجود کنندگان کلبی میگوید طائفون آنها اند که از بلاد
می آیند و عاکفون اهل مکه اند والرکع السجود اهل صلوة اند عطا می
گوید چون طواف کند از طائفین باشد و چون نشسته باشد از
عاکفین باشد و چون نماز گذارد از رکوع و سجود باشد در تفسیر یعنی
و ثعلبی و بسیاری از تفاسیر می آرد بروایت ابن عباس رضی الله
عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدرستی که خداوند تعالی
در هر روزی صد و بیست رحمت میفرستد برین خانه شصت رحمت از آن
مر طواف کنندگان را و چهل مر نماز گذارندگان را و بیست مر نا[ظران]
را قوله تعالی واذ قال ابراهیم رب

اجعل

اجعل هذا بلدا آمنا الآیه یعنی یاد کن ای محمد وقتی
که گفت ابراهیم در وقت مناجات ای پروردگار من بگردان
این مکه را امن جای از برای آنکه میان ما و مومنا فیه ایمن گشته
اهل وی و روی وارزق اهله من الثمرات و روزی رسان
اهل وی را از میوه‌ها یعنی از انواع حمل اشجار که می باشد من آمن
بالله والیوم الآخر آنکسانی را که ایمان آورده اند از ایشان
بخداوند و روز قیامت من بدل ست از اهله و او بدل بعض است
از کل اجابت کرد خداوند دعاء ابراهیم را و فرمود قال ومن
کفر یعنی آنکسانی که کافر شدند فامتعه قلیلا ثم اضطره
الی عذاب النار ای ادخله فی الآخرة
الی النار عذاب النار پس از آن در آرم او را با تش
دوزخ وبئس المصیر ای بئس المرجع بد جای بازگشتست
آتش دوزخ قوله تعالی واذ یرفع ابراهیم
القواعد من البیت واسمعیل یاد کن محمد را
وقتی که برآوردند ابراهیم و اسمعیل اصول و بنای خانه کعبه را یعنی
آن اصول که پیش از آن می بود و این قول ابن عباس است
رضی الله عنهما ربنا تقبل منا گفتند ای پروردگار ما بپذیر

از ما انگه انت السمیع العلیم درستی کہ تو خداوند شنوائی
بدعای ما دانائی با نچه در دلهای ماست از نیتهای ما در تفسیر کشف
وبیان می آرد کہ بیافرید خداوند تعالی موضع خانہ کعبہ را پیش از
زمین بدو هزار سال پس بود همچون کف بر سر آب پس پدید شد
و بگسترانید زمین را از زیر وی چون آدم علیه السلام از بهشت
بدنیا افتاد آواز فرشتگان و تسبیح ایشان نمی شنودند بخداوند
تعالی بنالید از ان حال حق تعالی یاقوتی از یواقیت بهشت بفرستاد
مر آن را دو در بود از زمرد سبز یکی در بر طرف شرقی و یکی در بر طرف غربی
و در ان خانہ قندیلها بود از بهشت و ان خانہ فرود آمد در ان موضع
کہ امروز خانہ کعبہ است فرمان رسید کہ ای آدم فرستادم از برای
تو خانہ طواف میکن گرد وی چنانکہ طواف میکردی گرد عرش
نماز میکن گرد وی چنانکہ نمازی کردی گرد عرش و حجر الاسود
را نیز بفرستاد الله تعالی و آن سفید بود از بسیاری که زنان
حایض آن را بسودند و در جاهلیت سیاه شد و حجر الاسود دایم
نهادند پس آدم علیه السلام از زمین هند متوجه مکه شد و فرشته
او را دلالت کرد بران خانہ هر جا کہ آدم علیه السلام قدم نهاد
آنجا آبادانی شد پس بمکه آمد و آن خانہ را زیارت کرد و مناسک

بجای

بجای آورد چون فارغ شد ملایکه پیش آمدند و گفتند قبول شد
حج تو ای آدم بدرستی کہ زیارت کردیم ما کہ فرشتگانیم این
خانہ را پیش از تو بدو هزار سال ابن عباس رضی الله عنهما
میگوید آدم علیه السلام چهل کرت از هند بمکه آمد تا بشرف آن خانہ
را زیارت میکرد پس ابتدای امر کعبہ این بود و برین حال می بود
تا وقت طوفان نوح علیه السلام چون وقت آن رسید کہ طوفان
شود حق تعالی فرشتگان را فرمود تا آن خانہ را باسمان چهارم بردند
و بیت المعمور آنست کہ قبله و معبد جای فرشتگان است هر روز
هفتاد هزار فرشته در ان خانہ در می آیند کہ تا بقیامت نوبت
بایشان نمیرسد و حق تعالی جبرئیل را علیه السلام امر کرد تا حجر
الاسود را در کوه ابو قبیس پنهان کرد تا از آب طوفان سالم ماند
پس موضع کعبہ خالی ماند از زمان نوح ابراهیم علیهما السلام
بعد ازان حق تعالی امر کرد ابراهیم را علیه السلام بعد از ولادت
اسحق و اسمعیل علیهما السلام بنا کردن خانہ کعبہ و فرمود کہ ای
ابراهیم بنا کن از برای من خانہ کہ بپرستند مرا در وی و یاد
کنند ابراهیم نمیدانست کہ کجا بنا کند از خداوند عز و جل درخواست
تا بیان کرد از برای موضع آن را در تفسیر وسیط و تفسیر ثعلبی و غیر آن

می آرد بقول سدی مفسر که خداوند تعالی برانگیخت بادی را که اورا
خجوج شنیدند کونید و مرورا صورتی بود و دو سر بود مرورا مانند
سر مار تا بگرد کعبه درآمد باندازه اساس اول که پیش از طوفان
نوح بود اما قول شاه مفسران عبدالله بن عباس و کلبی رضی الله
عنهم آنست که خداوند تعالی ابری فرستاد باندازه خانه آن ابر برفت
و ابراهیم علیه السلام در سایه آن میرفت تا بمکه آمد و آنجا که موضع خانه
ست بایستاد و گفت ای ابراهیم بنا کن باندازه من کم و زیادت
مکن پس بنا کرد ابراهیم علیه السلام خانه را باندازه آن و بعضی از
ایمه تفسیر گفته اند که حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا دلالت کرد ابراهیم
را بر موضع خانه اینست که حق تعالی فرمود و اذ بوانا لابراهیم مکان
البیت زجاج میگوید ای بینا له مکان البیت و نیز در وسیط
می آرد که چون امر شد ابراهیم را علیه السلام بنیاد خانه کعبه ابراهیم
نزد اسمعیل علیهما السلام آمد و گفت ای اسمعیل بدرستی که خداوند
مرا امر کرده بنای کعبه اسمعیل گفت بجای آر امر پروردگار خود را ابراهیم
گفت خداوند مرا فرموده که خانه بنا کنم از برای وی آنجا پس بنا
کردند ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام خانه کعبه را از پنج کوه طور
سینا و طور زیتا و لبنان و جودی و حرا و قواعد خانه از کوه حرا

ابراهیم علیه السلام بلغت سریانی میگفت با اسمعیل و اسمعیل
بزبان عربی جواب میگفت و هر یک می شناختند سخن یکدیگر
ابراهیم مر اسمعیل را گفت هب لی کیبا ای ناولنی حجرا و اسمعیل
میگفت هاک الحجر فخذ چون ابراهیم علیه السلام بموضع حجر الاسود
رسید اسمعیل را گفت بیار بمن سنگی نیکو که آن علمی باشد
مردمان را اسمعیل سنگی بیاورد ابراهیم گفت سنگی ازین نیکو
تر بیار اسمعیل رفت که بیارد از کوه بوقبیس آواز آمد که ای ابراهیم
بدرستی که ترا نزد من امانتی است بگیر پس ابراهیم حجر الاسود را گ
و بجای وی بنهاد و بعضی گفته اند حق تعالی مدد فرستاد ابراهیم را
بهفت فرشته تا او را مدد کردند بر بنای کعبه چون ابراهیم و اسمعیل
از بنای کعبه فارغ شدند گفتند ربنا تقبل منا انک
انت السمیع العلیم در تفسیر وسیط و معنی می آرد بقول ایمه
تفسیر که چون ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد جبرئیل
بوی آمد و گفت حق تعالی میفرماید که ندا کن در عالم و بخوان مردمان
را بحج چنانکه در کلام مجید خود فرموده و اذن فی الناس بالحج
الآیه ابراهیم گفت خداوندا آواز من نرسد بهمه جا فرمان آمد
که ای ابراهیم از تو ندا کردن و از ما رسانیدن ابراهیم علیه السلام

برآمد بر سر کوه و دو انگشت در گوش خود کرد و روی بچهار طرف
عالم کرد و گفت یا ایها الناس کتب علیکم الحج
الی بیت العتیق فاجیبوا ربکم یعنی ای آدمیان
فرض کرده شد بر شما زیارت خانه کعبه را این خانه قدیمی پس
اجابت کنید پروردگار خود را جواب دادند آنانکه در صلبهای
و رحمهای مادران بودند که لبیک اللهم لبیک در تفسیر وسیط
می آرد که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که آنهنگام که امر
کرد خداوند تعالی مر ابراهیم را علیه السلام بر سر کوه قبیس بر آمد
و دو انگشت در گوش کرد و گفت یا ایها الناس فاجیبوا
ربکم فاجابوه بالتلبیة فی اصلاب الرجال
و اول گروهی که جواب دادند اهل یمن بودند کس نکند حج تا قیامت
مگر آنکه جواب داده شد در آن روز ابراهیم علیه السلام قوله
تعالی یاتوک رجالا و علی کل ضامر
والمعنی یاتوک مشاة و رکبانا یعنی بیایند بتو پیاده
و سواره و هر کس بحج میرود خیانت که ببوی ابراهیم میرود ابن
عباس رضی الله عنهما میگوید از رسول صلی الله علیه و سلم
شنودم که فرمود کسی که راکب بزیارت کعبه رود بهر قدمی که راحله

وی میرود او را هفتاد حسنه بود و آنکه پیاده رود بهر قدمی
او را هفصد حسنه بود از حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات
حرم چگونه باشد فرمود هر حسنه صد هزار حسنه است یاتین
من کل فج عمیق ای طریق بعید می آیند از راه
دور در معنی این آیت گوید قوله تعالی و
لیطوفوا بالبیت العتیق که عبدالله بن زبیر
روایت می کند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود خدای
عز و جل کعبه را بیت العتیق نام نهاد از برای آنکه آزاده کرده است
او را از جبابره که هرگز جباری بروی ظفر نیافت هر کس آمد
بتواضع و شکستگی آمد حسن میگوید البیت العتیق ای البیت
القدیم و این قول ابن زید است اما بیشتر مفسران بر قول اول
اند حکایت در تذکرة الاولیا می آرد که عبدالله مبارک روزی
رحمه الله میگفت در مکه جوانی صاحب جمال دیدم قصد کرد
که در کعبه رود ناگاه بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد پیش او
رفتم جوان شهادت آورد گفتم ای جوان ترا چه افتاد گفت
بدانکه من ترسا بودم خواستم که خود را تندویر در کعبه اندازم تا جمال
کعبه را مشاهده کنم ناگاه آوازی داد تدخل بیت الحبیب فی ...

قلبک معادات الحبیب روا داری که با دوست در آئی و با
بر دشمنی دوست چون این آواز شنودم مسلمان شدم الهی بحرمت
ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح و محمد حبیب و بحرمت حرم محترم کعبه
که بزیارت بر ما رحمت فرمای و ما مسکینان را از مقبولان درگاه
خود گردان تمام شد فرایض خمسه اسلام بتوفیق الملک العزیز العلام

باب ششم در فروض کفایت و درین باب
یازده فصل است **فصل** اول در اقسام و انواع فرایض
و حکم هر یک و در ان بدانکه فقیه ابو اللیث رحمة الله در بعضی از
مصنفات خود آورده است که فریضهای بر دو قسم است فرض مؤبد
و فرض موقت اما فرض مؤبد ایمان آوردنست بجمیع شرایط وی و بر
ایمان بودن و محافظت نمودن از ابتداء بلوغ تا بهنگام مرگ و این
فرضیت که یک طرفة العین از وی خالی نمیتوان بود زیرا که امر است
بمداومت و محافظت نمودن بر ایمان قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی
تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون
بالله الایه یعنی دلالت کنم شما را بر تجارتی که برهاند شما را از عذاب
دردناک که آن عذاب دوزخ سوزانست آن تجارت آنست که بگروید

بخداوند و رسول وی و جهاد کنید در سبیل وی بمالهای خود و نفسهای
خود تؤمنون بالله بلفظ مضارع یاد کرد و صیغه مضارع از برای
دوام و استمراری باشد پس امر بود بمحافظت ایمان تا آخر
نفس عمر و بازپسین که ایمان منجی امنست و قوله تعالی
ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقا
موا الایه پس استقامت بر ایمان فرض دائمی آمد و همچنین
ترک همه مخالفتها و ترک همه اخلاق بد نیز فرض دائمی است
از کفر و شرک و نفاق و ردت و بدعت و سایر معاصی از صغایر
و کبایر و همه اخلاق ذمیمه و همچنین فرض مؤبد است بر مکلف بتحصیل
اخلاق حمیده از اخلاص و محبت حق و غیر ان اخلاق پسندیده
اما فرض موقت بر دو نوعست فرض کفایت و فرض عین فرض
عین آنست که بر هر فردی از افراد مؤمنان فرض باشد و باداء
بعضی از ذمه دیگران ساقط نشود چون نماز و روزه و زکوة
و غسل جنابت و جهاد چون نفیر عام باشد و مانند ان که هر یکی ازان
در وقت خود فریضه میشود و در فرایض الاسلام می آرد که علمی که
همیشه بر مکلف فرض عین است علم اوامر و نواهی است یعنی علم
بفرمودهای خداوند و علم نهی کردهای وی و اگر خواهی علم حال گوی

زیرا اگر بنده مومن در هر حال که باشد علم آن حال بروی فریضه
میشود و در بعضی از کتب فقه فریضه‌ها را شمرده فرض موبد و فرض
موقت و فرض اعتقادی و فرض عملی و فرض عین و فرض کفایت
و فرض خارجی و فرض داخلی و فرض تحقیقی و فرض تقدیری
اما فرض موبد چون ایمان و تروک و اخلاق حمیده کام و فرض
موقت چون نماز و روزه وغیره و فرض اعتقادی آنچه تعلق
تعلق بقبول دارد و فرض عملی چون فرایض اعمال و معاملات
و زواج و فرض عین آنکه بر هر یک مکلفان فرض باشد و فرض
کفایت آنکه باداء بعضی از ذمه بعضی دیگر ساقط شود چون رد
سلام و جواب عاطس یرحمک الله وغیر آن از فرض کفایت
و فرض خارجی چون شرایط نماز و فرض داخلی چون فرایض
درون نماز و فرض تحقیقی آنکه ثبوت وی بدلیل قطعی ثابت باشد
چون حکم آب حیاض و آبار که فرض در وی تقدیریست والله
اعلم حکایت از سلطان العارفین سوال کردند که فرض صحبت
و سنت صحبت چیست گفت فرض صحبت مولی است و سنت ترک دنیا هر
کس این فرض و سنت داشت کار او تمام گشت از برای آنکه
کلام خداوند دلیلست بر صحبت مولی و سنت برهان است بر ترک

دنیا هم او گفت در سینه مادر داوند که بایزید در غربتها و ما از طاعت
مقبول و خدمت مبرور بسیارست اگر ما را خواهی ذل نفس باید
و نیاز جان و شکستگی دل که انا عند المنکسرة قلوبهم وانا عند
المندرسة قبورهم خوشا حال شکسته دلان نیازمند که اگر نور
یکدل از دلهای ایشان بر اهل نیاز زمین قسمت کنند همه دنیا
منور گردد ای اسیر وقت نفس و هوا وقت آمد که دل فاسد
خود را بصلاح بازآری حکایت از ذو النون مصری
رحمة الله سوال کردند که دل که تباه شود با وی چه باید کرد تا بصلاح
آید فرمود که پنج چیز باید اول لقمه حلال دویم تلاوت قران سیم
صحبت صالحان چهارم بیداری شب پنجم ناله و زاری سحرگاه
دل را بآه صبح صفا ده که گفته اند — آیینه دل است
که روشن شود بآه — گفتند اگر با اینها نشود گفت ادمان
صوم یعنی روزه داشتن پیوسته و اگر این نیز نشود و افطار
بنان خشک کند و خورش بگذارد گفتند اگر با این نیز نشود دیگر
چه باید کرد گفت یک کار دیگر ماند که البته از ان نگذرد که دل
بصلاح آید گفتند آن کدام است گفت آنکه یتیمان و شکستگان را
بنوازد و دلهای ایشان را دریابد تا برکت دعای ایشان

حق تعالی دل او را بصلاح باز آرد حکایت نقل است که
یکی از بزرگان بحج رفته بود گفت چون از حج فارغ شدم
در مسجد حرام بمناجات نشسته بودم ناگاه در خواب شدم جمال جهان
آرای حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم بخواب دیدم مرا گفت
ای فلان بشهر دمشق رو بفلان محله در فلان سرای دوستی از
دوستان ماست سلام ما بدو برسان از خواب بیدار شدم یاران
خود را وداع کردم و گفتم شما بروید که ما را کار دیگر پیش آمد
با قافله شام بپیوستم چون بشهر دمشق رسیدم بآن نشانی
آن سرای را پیدا کردم و در بزدم پیر نورانی بیرون آمد سلام
کردم و گفتم از مکه می آیم رسول خدا ترا سلام رسانیده و خوابی
که دیده بودم با وی بگفتم بنالید بر گریان شد از وی سوال کردم که تو
چه عمل شایسته کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ترا سلام
رسانیده پیر گفت بدان و آگاه باش که وی از دین اسلام
بیگانه بودم و بر دین گبری بودم و در دین گبری پسر و دختر را
بیکدیگر میدهند و مرا پسر و دختر بود میخواستم که ایشان را بیکدیگر
دهم سه روز گاوان و گوسفندان بسیار کشتم و طعامهای
الوان ساختم و درین بودم که عقد کنیم برسم خود در همسایگی ما بیوه

زنی

زنی بود و یتیمان داشت و ایام عسرت کرده بود و طعام عزیز بود
آنروز که طعامها ساخته شده بود آن ضعیفه بهانه آتش گرفتن
بخانه ما آمد آتش بگرفت و برفت و ما از جهت عداوت که بمسلمانان
داشتیم آن ضعیفه را از آن طعامها هیچ ندادیم و او محروم باز
گشت لحظه دیگر باز آمد همچنین تا سه کرت آن ضعیفه می آمد و ما التفات
نمیکردیم و نومید باز می گشت گفتم حال او معلوم کنم تا چندین
بجای آمد در دهلیز سرای ایشان در آمدم آواز گریه یتیمان او
شنودم که می گفتند ای مادر یکبار دیگر برو شاید که این بار مقدار
از طعامها بتو دهند که سه روز است که طعام نیافته ایم و دیگر طاقت
گرسنگی نداریم آن ضعیفه می گفت ای جان مادر سه کرت
رفتم و آب روی خود ریختم دیگر نروم و ایشان زاری میکردند
دردی در باطن من پیدا شد بخانه باز گشتم و خوانی از طعامها
آراسته کردم و درم چند نیز با آن بر دست خادم بدیشان فرستادم
و خود باز در دهلیز سرای ایشان آمدم تا بشنوم که این زمان چه میگویند
آن یتیم که از همه خوردتر بود آواز وی شنودم که میگفت ای
برادران و خواهران این همسایه با ما احسان کرد از مروت نبود
که دست بطعام وی بریم و از برای وی دعا نکنیم گفتند راست گفتی

چه دعا کنیم گفت از خداوند در خواهیم تا او را دین اسلام روزی
کند که هیچ دعا بهتر ازین نخواهد بود دست بر داشتند و گفتند
خداوندا همچنانکه همسایه ما مارا عزیز کرد و طعام فرستاد او را
باسلام عزیز گردان و هدایت فرست گفت سوگند بخدا که اینان
هنوز در دعا بودند که حق تعالی دل مرا بکشاد و مرا اسلام
عطا کرد کلمه شهادت بر زبان راندم و مسلمان شدم عمل خیری
که از من در وجود آمد این بود تا بدانیکه نفع رسانیدن و دلهای
شکستگان دریافتن سبب صلاح دل تباهی میشود الهی بحرمت
صالحان که دل فاسد شده ما را بصلاح آر و ختم عمر ما را بر ایمان
گردان **فصل** دویم در فرایض و واجب
کفایت و انواع آن بدانکه در قسم اعتقادات و اخلاق و ترک
فرض کفایت و واجب کفایت در قسم اعمال و علوم می باشد اما
فرض و واجب کفایت دو نوع باشد یکی از قبیل اعمال و یکی
از قبیل علوم و حکم وی آنست که بکردن بعضی از کردن بعضی
دیگر ساقط شود و اگر هیچکس بجای نیارد از مکلفان همه بترک آن
عاصی شوند در هدایه و کافی وغیر آن میگوید جهاد فرض کفایت
چون قیام نمایند بان گروهی از دیگران ساقط شود و اگر هیچکس قیام

ننماید

ننماید همه مکلفان آثم باشند بترک آن مگر وقتی که نفیر عام باشد
آنهنگام فرض عین باشد بر کل آن مکلفان که بر ایشان نفیر باشد
باشد در ذخیره میگوید اگر نفیر عام شود یعنی چون کافران بر مسلمانان
لشکر کشند فرض عین شود جهاد بر کسانیکه نزدیک باشند با
ایشان و قادر باشند بر جهاد اما در حق آنکسانی که دور باشند
و نزدیکان بمدد ایشان محتاج نباشند فرض کفایتست اما اگر محتاج
نباشند فرض کفایت اما اگر محتاج باشند آن نزدیکان بان
دوران از جهت آنکه عاجز باشند از مقاومت بان کافران یا خود
عاجز نباشند اما از کاهلی جهاد نکنند درین هنگام فرض عین شود
بر کسانیکه پیوسته آن نزدیکان باشند و همبرین قیاس تا
آنهنگام که فرض شود بر جمیع اهل اسلام شرقا و غربا و نماز بر میت همین حکم
دارد یعنی چون کسی بمیرد در ناحیتی از نواحی شهری بر همسایگان
و محلتیان اوست که قیام نمایند باسباب وی و بر کسی که دورتر
بروی نیست که قیام نماید باسباب وی مگر آنکه معلوم شود که آن
نزدیکان ضایع خواهند گذاشت حقوق وی را یا عاجز خواهند بود
از ان این هنگام بر آن دوران باشد که قیام نمایند بحقوق وی
و انیمه در ترجمه روایت ذخیره است که سید جلال کرلانی رحمه

الله در شرح هدايه نقل كرده است از ذخيره اما در هدايه ميگويد الجهاد
فرض على الكفاية كالصلوة على الميت ورد السلام يعني رد سلام
بر جماعت و در فقه اصحاب ما فرض كفايه داشته جواب عطسه كننده را
جون جماعتي حاضر باشند و بيمار رسيدن يكبار و بارهاي ديگر سنت
است و بيمار رسيدن را در خزانة الفقه و كتاب عقود يكبار فرض
كفايت داشته و امر معروف كردن بوجه شرع و نهي منكر كردن هم بوجه
شرع و نماز عيدين در يك روايت اما در كتب فقه شافعيه جون وجيز
و تعليق قانوني و حاوي و محرر و روضه امام محي الدين نواوي و غير
آن مذكور است كه از فروض كفايه جهاد در سالي يكبار و احياي كعبه
بزيارت كردن در سالي يكبار و اقامت حجتهاي قهري بشمشير و
قيام نمودن بفروع يعني بعلم اصول و فروع و قيام نمودن بفتوي
و تحصيل استعداد آن قيام نمودن بدفع شبهه مبتدعان و دفع ضرر
از مسلمانان و ازالة فاقه ايشان جون ستر عورت عاري و اطعام
جايع و مددكاري فريادخواهنده و قضا و مددكاري قضاة و استيفاي
حقوق و امامت و تحمل شهادة و اداي شهادت و امر معروف
و نهي منكر و قيامها بشغلها كه مهم است و علم طب و علم حساب و تجهيز
موتي كه غسل وي است و تكفين و نماز جنازه و دفن وي و صلاح.

معيشت

معيشت و حسن معاشرت و جواب سلام بر جماعت يعني جون جماعت
حاضر باشند و كسي سلام كند بر ان جماعت فرض كفايت باشد
جواب سلام وي گفتن در روضه امام محي الدين نواوي رحمة الله
مي آرد كه نماز بجماعت و بانگ نماز و نماز عيدين نيز ازين قبيل است
يعني از امور فروض كفايت است اما علومي كه فرض كفايت است
تحصيل آن در كتب فقه اصحاب ما رحمهم الله آمده است كه دانستن
علوم شريعت و قرآن زايد بر آن كه فرض عين است فرض كفايت
و ضرورت آنچه از مقدمات آن باشد از علوم عربيت نيز فرض كفايه
است و استاد اين ضعيف از استاد خود جامع الفنون والعلوم
مولانا عطاء الله خبوقي عليهما الرحمة نقل جنين كرد كه علومي كه تعليم
و تعلم آن ميكنند سه قسم است علوم شرعي و علوم ادبي و علوم
حكمي اما علوم شرعي هفت است علم تفسير و علم قراءت و علم تجويد
و علم اصول فقه و علم فروع فقه و علم كلام و علم شريعت يعني اخلاق
كه آنرا علم تصوف نيز ميگويند مثلا جون علم اخلاص و علم توكل
و علم رضا و علم خوف و علم رجا و باقي اخلاق پسنديده كه آنرا
منجيات ميگويند و اضداد آنرا مهلكات ميگويند جون ريا
و كبر و عجب و بخل و حسد و حقد و غير آنها ازين علوم مذكور بعضي

فرض عین است چنانکه در اول فصل ذکر آن رفت و آن علومی است
که دایم بدان حاجت است یا اکثر الوقوع است و آنچه ازین جمله باقی ماند فرض
کفایت است جمع آنکه احیانا مردم را بدان احتیاج می افتد مگر آنچه محض
اصطلاحات هر قومیست که معرفت اصطلاح مردم از فرضیت بیرون است
اما از علوم ادبی که دوازده علم است آنچه از مقدمات علم شرعیست فرض
کفایت است چنانکه در احیاء العلوم گفته است و آنچه پنج علم است علم
متن لغت و علم ابنیه و علم اعراب و علم معانی و علم بیان ازین
پنج علم آنچه مقدمات علم شرعیست که معرفت جزئی از علوم شرعی
بر معرفت آن موقوفست که آن فرض کفایت است اما قسم سیم که
حکمیات است علم طب و علم حساب فرض کفایت است آنچنانکه علم آنکه رگ یا
و در دو رگی و رازکی و شبهای که از مهمات آدمیان است آن
همه فرض کفایت است چنانکه روایت آن بیشتر ازین از کتب شافعیه
یاد کرده شد و حجة الاسلام غزالی رحمة الله نیز در احیاء العلوم خمس
ذکر کرده است والله اعلم این بود احکام فرض و واجب کفایت
و انواع وی پس در تحصیل علوم دینی کوشش نمای و آنچه ندانستی
بحکم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از علمای دین بپرس و سوال
کن که تا از تاریکی جهل بروشنایی علم خلاص توان یافت و آنچه معلوم

شود عمل کن که ثمره شجره علم عملست بیت بار درخت علم ندانم
بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری الهی ما را توفیق علم و
عمل کرامت فرمای و عاقبت بخیر گردان

فصل سیم

در حقوقی که مسلمانانرا بر یکدیگر می باشد که بعضی ازان فرض کفایه
است در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول
خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود حق المسلم علی المسلم ست قیل و ما هن
یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه و اذا دعاک فاجبه و اذا
استنصحک فانصح له و اذا عطس فحمد الله فشمته و اذا مرض فعده
و اذا مات فاتبعه یعنی حق مسلمانان بر مسلمانان شش است یکی آنکه
چون ببینی او را سلام کنی بروی و چون اجابت کنی او را چون
طلب نصیحت کند نصیحت کنی وی را و چون عطسه زند و حمد گوید جواب
گوید یرحمک الله و چون بیمار شود بپرسی وی را و چون بمیرد بجنازه
وی حاضر شوی این شش حق مسلمانانرا بر یکدیگر می باشد باید
که آنرا مرعی دارند در اربعین الاسرار الاخبار محمد بن اسحق
می آرد بروایت امیر المومنین علی کرم الله وجهه از رسول علیه السلام
که فرمود للمومن علی المومن ثلثون حقا اولها یغفر زلته و یرحم
عبرته و یستر عورته و یقبل معذرته و یلبی دعوته و یشیع جوعته و یعود

مرضه ویشهد میتته ویشیع جنازته ویبر قسمه ویحفظ حرمته
ویرعی ذمته ویقبل هدیته ویکافی صلته ویشکر نعمته وینشد
ضالته ویرد سلامه ویطیب کلامه وینشر انعامه ویصدق
اقسامه ویکون معه ولا یکون علیه ویوالیه ولا یعادیه وینصره
ظالماً وینصره مظلوماً ولا یشتمه ولا یخذله ویحب له من الخیر ما یحب
لنفسه ویکره له من الشر ما یکره لنفسه هم در کتاب اسرار الاخبار
می آرد بروایت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که گفت از رسول
صلی الله علیه وسلم شنودم که مومن چون ترک کند از حقوق
برادر مسلمان چیزی را آن برادر مسلمان آنرا ازوی طلب کند
در روز قیامت از ان کس که ترک کرده باشد حق وی را و حدیث
اینست قال رضی الله عنه سمعت النبی صلی الله علیه وسلم
ان المومن یترک شیئاً من حقوق اخیه المسلم فیطالبه بها یوم
القیمة بین یدی الله فیقضی له علیه پس ثابت شد که مومن را
حق است بر مومن بمجرد معرفت بلکه حقهاست پس چنان سزد
که عاقل جمله را نگاه دارد که تا بمطالبه روز قیامت در نماند و تفصیل
باقی حقوق در فصول واجبات اسلام بیاید ان شاء الله تعالی
که بیان کردن آنها درین فصول مناسبت است و حقوق سنه

کرد اول

کرد اول این فصل روایت کرده شد انجا لایق تر بود حق تعالی
توفیق گزاردن و بجای آوردن کل حقوق بارزانی داراد بمنه
وجوده

فصل چهارم در بیان سلام و احکام آن

و ثواب سلام و رد ثواب بدانکه از ان شش حق که مسلمان
را بر یکدیگر می باشد اول آنست که چون یکدیگر را ببینند سلام
کنند پس بباید دانستن که سلام چگونه باید کرد و معنی سلام
چیست و بر که سلام باید کرد و بر که سلام نباید کرد و سلام کردن
بر مهتر است یا بر کهتر و سلام چرا سنت است و جواب فرض و ثواب
سلام کردن و جواب گفتن چیست و حکم سلام اما آنکه سلام چگونه
باید کرد السلام علیکم معرف بالف لام باید گفت و تمسک امام اعظم
آنست که حق تعالی در شب معراج بر حبیب خود چنین سلام کرد
السلام علیک یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس بنده باید
که سلام موافق سلام خداوند کند و بقول امام شافعی رحمة الله
سلام بلفظ نکره باید کرد یعنی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین
تمسک وی باین آیت که حق تعالی فرموده یعنی رضوان بهشت
بر مومنان چنین سلام کند چون باستقبال ایشان آیند یعنی
ای درویشان زنده جامه که در دنیا توانگران جواب سلام شما باز

نمیداوند سلام حق بر شما باد پاک زیستید و پاک مردید و پاک
آمدید و همچنین پاک بسرای پاک درآیید سلطان طریقت شیخ ابو
اسحق شهریار کازرونی رحمة الله که بمجرد دیدار روی شانزده
هزار فاسق توبه کردند و چهارده هزار بیگانهٔ آشنای ما شدند
و بدین اسلام درآمدند میگوید چون دوستان حق ببهشت
رسند رضوان باستقبال بیرون آیند و سلام حق تعالی رسانند
و ایشان را اشتمن بسوی بهشت می برند ایشان آستین بر رو
نهند و گویند خداوندا ما در دنیا چشم گریان از برای مرغ بریان
نداشتیم عبادت از خوف دوزخ و امید بهشت نکردیم ما لقای
تو میخواهیم و پس فرمان رسد که ای دوستان ما وعده گاه دیدار
ما دار القرار است شما قدم در صدر جنت نهید تا ما که خداوندیم بوعده
وفا کنیم و رضای و لقای خود شما را کرامت کنیم پس بیکی ازین
دو لفظ سلام باید کرد اما آن نوع سلام که بعضی از عوام میکنند
بالفاظ شکسته که آن نه معروفست نکره جواب فرض نمیشود بلکه جواب
نگوید از برای زجر آن سلام کننده و او را تعلیم باید کرد تا سلام
درست کند در فتاوی سراجی می آرد که بلفظ جمع کند که مومن تنها
نمی باشد یعنی ملایکه حفظ با وی اند و کرام الکاتبین و ملایکه حفظ

گفته

گفته اند پنج اند و بقول شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی الله
عنهما صد و شصت اند و قیل غیر ذلک در ریاض الصالحین نیز
حدیث می آرد که سلام بلفظ جمع باید کرد اما سلام معنی آنست
که من مسلمانم و تو از سالمی و جواب سلام نیز همین معنی دارد اما
آنکه بر که سلام باید کرد و بر که نشاید سلام کردن در کتب حدیث
می آید بروایت عبد الله از رسول علیه السلام که فرمود افشوا
السلام فاش دارید سلام را و این حدیث مشهورست
و در حدیث دیگر فرمود که فاش دارید سلام را برانکه آشنایی
و برانکه نشناسی که تقروا السلام علی من عرفت و علی من لم
تعرف پس بحکم کلام نبوی و حدیث مصطفوی سلام را فاش باید
داشت بر همه مسلمانان الا بر زنان بیگانه که بر ایشان سلام
نشاید کرد و اگر ایشان کنند جواب فرض نشود و بر اهل ذمه نیز
سلام نباید کرد یعنی بر جهودان و ترسایان و اگر ایشان سلام
کنند جواب همین باید گفت که وعلیکم و برین زیادت نباید کرد و این
روایت در فتاوی خانی و بستان فقیه ابو اللیث است اما عورتان که
بر مردم حرام ابدی اند سلام کردن بر ایشان جایز باشد و اگر
ایشان سلام کنند جواب فرض شود و زنان که حرام نسبی اند

بر مرد یعنی زنانیکه بر مرد بسببی حرام اند که چون آن سبب نماند
حلال شوند بر ایشان سلام نشاید کردن و اگر ایشان سلام
کنند جواب فرض نشود اما زنانیکه بر مرد حرام اند بیست و پنج
اند از ایشان هژده حرام ابدی اند و هفت حرام بسبب اند اما آن
هژده که حرام ابدی اند هفت از نسب حرام اند یعنی مادر و دختر و خواهر
و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و از رضاع همین هفت اند
زیرا که رسول علیه السلام چنین فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم
من النسب یعنی حرام شود از رضاع آنچه حرام میشود از نسب
و بیرون از نسب و رضاع چهار زن دیگر حرام اند که این زنان
نیز هرگز حلال نشوند و آن زن پدر است که موطوءه پدر را حکم مادر
است و زن پسر و مادر زن و دختر زن این هژده زن حرام
ابدی اند که هرگز حلال نشوند اگر بر ایشان سلام کنند روا باشد
و اگر ایشان سلام کنند جواب فرض باشد اما آن هفت زن که حرام
سببی اند یعنی بسببی از اسباب حرام اند که چون آن سبب نماند
حلال شوند پنج بسبب جمع اند و آن خواهر زن است و عمه زن و خاله
زن و برادرزاده زن و خواهرزاده زن جمع کردن میان زنان
که در نکاح مرد بود و میان یکی از ایشان روا نبود دیگر زن که بمیرد و یا

اگر طلاق داده بود عدت وی منقضی گردد آنگاه ازین پنج زن
هرکدام را که در عقد خود در آرد جایز باشد اما ششم زن مشرکه است
یعنی کافره که تا مسلمان نشود نکاح وی جایز نباشد قوله
تعالی ولا تنکحوا المشرکات حتی
یؤمن اما نکاح اهل کتاب جایز است یعنی مرد مسلمان را روا است
که زن جهود یا ترسا را بعقد خود در آرد و وطی کنیزک جهود و ترسا
که در ملک مرد مسلمان بود روا باشد هفتم نکاح کنیزک بنده
بر سر زن آزاد روا نباشد از برای حرمت زن آزاد اما چون
آن کنیزک آزاد شود عقد وی بر سر زن آزاد جایز باشد پس این
هفت زن سلام نشاید کردن و سلام ایشان را جواب نمی باید گفت
در فتاوی کبری می آرد که توانگر را از برای توانگری وی سلام نباید
کرد و تعظیم نباید کرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس توانگری
را از برای توانگری وی تعظیم کند چهار دانگ دین وی برود
اگر توانگر سلام کند جواب وی فرض شود اما اگر سلام کند بر توانگر
نه از برای توانگری وی جایز بود و باشد و مثوب بود سوال
بر کودکان سلام باید گفت یا نه جواب فقیه ابو اللیث
رحمه الله میگوید علما را درین خلافست بعضی گفته اند نشاید زیرا که

جواب سلام فرض است و بر کودکان جبری فرض نیست و بعضی
گفته اند بر کودکان سلام باید گفت زیرا که رسول علیه السلام
بر امیر المومنین حسن و حسین سلام کردی و دیگر آنکه چون بر
کودکان سلام کنند ایشان را تعلیم بود و ادب ایشان آموخته
بود **سوال** گروهی بفسق مشغول اند بر ایشان سلام باید کرد
یا نی **جواب** بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نشاید زیرا که
سلام رحمت خداوند است و ایشان در حال فسق مستحق عقوبت اند
نه مستحق رحمت و بقول امام اعظم رحمة الله بر ایشان سلام شاید
کردن زیرا که سلام سنت خداوند است و رحمت خداوند از برای
عاصیانست و دیگر آنکه چون ایشان سلام جواب گویند در عین
معصیتی طاعتی کرده باشند و نیز سلام کننده بر ایشان امر معروف
کرده باشد پس اولی آن بود که بر ایشان سلام کنند **سوال**
حکمت چیست که سلام گفتن سنت است و جواب سلام گفتن فرض
جواب آنست که سلام از الله تعالی آمد که در شب معراج
بی کام و بی زبان بر رسول خود سلام گفت پس سلام سنت
الهی باشد و جواب سلام فرض آمد بنا بر آنکه جواب خداوند بر بنده
فرض باشد **سوال** سلام گفتن بر مهتر است یا بر کهتر **جواب**

سنت سلام آنست که مهتر بر کهتر سلام کند و شهری بر دهی و اشتر
سوار بر اسب و اسب سوار بر خر سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته
و اندک بر بسیار و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک و پدر بر پسر
و مادر بر دختر و همچنین هر کس بجاه و نعمت زیادت باشد او ابتدا
بسلام کند زیرا که رسول علیه السلام فرمود من این ادب از
پروردگار خود آموختم و این روایت در صلوة مسعودی است
و در مناقب العلوم نیز چنین گفته است و گفته که نعلین پوشیده
بر پا برهنه سلام کند **سوال** دو مسلمانی بر یکدیگر سلام کردند
و سلام هر دو برابر افتاد و جواب بر هر دو فرض شود و اگر سلام یکی
موخر افتاد از جواب نیابت دارد بر هیچ یک جواب فرض نشود
جواب چون سلام سنت است و جواب فرض چگونه است
که ثواب سلام کننده بیشتر و حال آنکه ثواب فرض زیادت می
باشد **سوال** آنست که سلام کننده ابتدا کننده است
بخیر لاجرم ثواب وی بیشتر است و عکس این نیز آمده است اما
ثواب سلام ورد سلام در کیمیای آرد که چون دو مسلمان بر یکدیگر
سلام کنند صد رحمت میان ایشان نازل شود نود آنرا بود که
سلام کرده بود و ده آنرا که جواب گفته باشد در صحیحین می آید که

رسول علیه السلام فرمود هر کس بامداد از خانهٔ خود بیرون
آید و بر برادر مسلمان سلام کند حق تعالی او را ثواب آزاد
کردن بنده دهد و در حدیث دیگر می آید که چون دو برادر مسلمان
با یکدیگر ملاقی شوند و سلام کنند و مصافحه کنند و یکبار بر من صلوات
فرستند از گناهان پاک شوند همچون روزی که از مادر آمده باشند
در عیون فردوس الاخبار می آرد بروایت تمیم داری رضی الله
عنه از رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اول من عانق
خلیل الله ابراهیم علیه السلام و کان قبل ذلک السجود هذا لهذا
وهذا السجد لهذا فجاء الاسلام بالمصافحة یعنی اول کسی که سنت
معانقه نهاد ابراهیم خلیل بود علیه السلام و پیش ازان یعنی از زمان
آدم تا زمان خلیل علیه السلام تحیت مردمان سجده کردن بود
واین را سجده کردی و این او را سجده کردی چون نوبت دولت
محمد رسول الله رسید مصافحه سنت اسلام کرده شد معانقه
سنت خلیل آمد و مصافحه سنت حبیب آمد در کشاف می آرد
و در آخر سورة الفتح که در مصافحه اختلاف نیست فقها را اما در معانقه
امام اعظم مکروه داشته و ابو یوسف رخصت داده است در تفسیر
ثعلبی می آرد در آیت هدی للمتقین و در ینبوع سه قول میگوید که تقوی

چیست و متقی کیست ازان اقوال یکی آنست که فضیل عیاض رحمه الله
میگوید تقوی آنست که دوست داری از برای برادر مسلمان آنچه
دوست داری از برای نفس خود اما قول شیخ جنید رحمه الله آنست
که کمال تقوی در آن نیست یعنی فضیل گفته کمال تقوی در آنست
که دوست داری از برای برادر مسلمان بیش ازانکه دوست داری
از برای نفس خود و در ینبوع اقتدا به سری سقطی رحمه الله باید کرد که چون
مسلمانی او را اسلام کردی او روی خود ترش کردی آنگاه جواب
گفتی سبب آن پرسیدند گفت مرا حدیث رسیده است از رسول
علیه السلام که فرمود چون دو مومن بر یکدیگر سلام کنند صد رحمت
میان ایشان فرود آید نود آن را بود که روی خود گشاده دارد
و ده آن را بود که روی خود را ترش کند من روی خود ترش
میکنم تا آن نود رحمت برادر مسلمان را بود که اگر من روی خود را
گشاده دارم و آن نود رحمت مرا باشد من خود را بهتر از برادر
مسلمان خود خواسته باشم زهی انصاف مردان و کمال دین
داران و نیکخواهی ایشان مر مسلمان را **حکایت** در تذکرة
الاولیا می آرد که رابعه رحمة الله علیها گفت اگر فردای قیامت
حق تعالی فرماید که ای کنیزک از درگاه ما چه میخواهی تا ترا عطا دهیم

امت حبیب تو

گویم خداوندا آن منجواهیم که معده دوزخ را بلقمه وجود من پر گردانی
تا از من مشت خاکسار باد بهای آبروی من از آتش دوزخ نیز
گزند شوند **بیت** در دل دارم که زسر جان برخیزم ٭ و اندر
قدم سگان کویت ریزم ٭ ای عاصیان خوش باشید که ازین
سخن بوی امیدواری می آید وقتی که این ضعیفه را رحم آمد بر بند
گان وی با وجود آنکه صفت آدمی لیئمی است او که اکرم الاکرمین است
برحمت کردن سزاوارتر باشد هر چند گناه بندگان بسیار است
اما رحمت وی از آن بیشتر است **بیت** خوف و هیبت ز دل
عاصی فاجر برود ٭ گر بیان کرم و لطف و نوال تو کنم ٭ حکم سلام
آنست که روایت میکند عبدالله سلام از رسول علیه السلام که فرمود یا

ایها الناس افشو السلام و اطعموا
الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل
والناس نیام تدخلوا الجنة

بسلام عبدالله بن
سلام رضی الله عنه روایت میکند که آن روز که رسول علیه السلام
بمدینه در آمد من اول حدیث که از لفظ مبارک وی شنودم این حدیث
بود و معنی حدیث آنست که ای مردمان پاس دارید حق خویشان را
و نماز گذارید بشب و بی آفتی و این حدیث در صحیح ترمذی و ریاض

الصالحین

الصالحین و مصابیح و مشارق مذکور و مسطور است پس هر کس
پاس دارد سلام را و عمل کند آنچه درین حدیث است تمام بشارت
یابد بدخول دار السلام اللهم انت السلام و منک السلام
تبارکت یاذوالجلال والسلام والاکرام و صلی الله علی نبیه
و آله اجمعین **فصل** هفتم در تشمیت عاطس بیرحمک الله
و حکم آن بدانکه چون مسلمانی عطسه زند و حمد گوید فرض شود
بر شنوندگان که جواب گویند یرحمک الله یا مثل آن چون
یکس جواب گوید از ذمه دیگران ساقط شود اما ثواب همان یک
کس را بود و اگر هیچ یک جواب نگویند همه عاصی شوند اما جواب
عاطس تا سه کرت فرض شود چون از سه کرت در گذرد جواب
فرض نشود که آن از زکام و فعل او ست نه عطسه معتاد است
در صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول
صلی الله علیه و سلم که فرمود ان الله یحب العطاس و یکره
التثاوب یعنی بدرستی که خداوند دوست میدارد عطسه را و مکروه
میدارد خمیازه را یعنی فاژه را پس چون عطسه زند و حمد گوید واجب
شود بر هر مسلمانی که بشنود آنکه جواب گوید در ترغیب الصلوة می آرد
که چون زن اجنبیه که مشتهاة باشد عطسه زند جواب وی فرض

نشود و اگر چه حمد گوید بلکه جواب نباید گفتن و اگر گوید در دل خود
گوید یا آهسته گوید و اگر بر زنی که غیر مشتهاة باشد جواب گویند
شاید در صحیح مسلم می آید بروایت ابو موسی الاشعری رضی الله عنه
از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون عطسه زند یکی از شما
و حمد گوید خدا را جواب گوئید او را و اگر حمد نگوید جواب مگوئید او را
در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی
الله علیه وسلم که فرمود چون عطسه آید یکی از شما را پس بگوئید
الحمد لله و او را برادر وی یا صاحب وی که یرحمک الله و بگوید یهدیکم
الله و یصلح بالکم الهی همه را توفیق نگاهداشتن حد شرع کرامت
فرمای **فصل** ششم در اجابت دعوت و حکم آن بدانکه از
حقوق است که مسلمانان را بر یکدیگر است یکی اجابت دعوت است زیرا که
در صحیحین آمده است بروایت ابن عمر رضی الله عنه از رسول صلی
الله علیه وسلم که فرمود اجابت کنید این دعوت چون بخوانند
شما را از برای آن و در حدیث دیگر آمده است که چون شما را بدعوت
خوانند اجابت کنید و بروید بآن دعوت پس اگر مفطر باشید
بخورید و اگر صایم باشید دعا گوئید و باز گردید در صحیح بخاری می آید
بروایت ابن عمر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود

ان

ان دعیتم الی کراع فاجیبوا یعنی اگر خوانده شوید بسوی یک پاچه
گوسفند اجابت کنید و نیز روایت کرده اند از رسول صلی
الله علیه وسلم که فرمود اذا دعیتم بکراع الی کراع بلا کراع فاجیبوا
یعنی چون بخوانند شما را از برای یک کراع بسوی کراع که قریه ایست
از قری مدینه اگر بی مرکب باید رفت اجابت کنید اما حال
صحت و ضعف این حدیث برین فقیر موقوف است و در خلاصه
طیبی و اصول ابن جماعه و غیر آن از اصول حدیث میگوید
اقسام حدیث سه است صحیح و حسن و ضعیف و انواع وی بسی
و رکن آن تمام در قسم پنجم از اقسام این کتاب که قسم
علم است بیاید ان شاء الله تعالی و شیخ المحدثین شیخ شمس
الدین جزری علیه الرحمه در بدایه خود اقسام حدیث را چهار
قسم ذکر کرده صحیح و حسن و ضعیف و صالح از برای عمل فی الجمله
حدیث اذا دعیتم بکراع تا کدام نوع از ان سه نوع باشد پس
اجابت باید کرد دعوت مسلمان را وقتی که آن دعوت ولیمه
یا مثل آن و در آنجا بدعتهای رسمیه و منکرات نباشد و فقها را اهلیت
که چون بسنتی عمل کنند و در ضمن آن بدعتی حاصل شود ترک سنت
به از آوردن بدعت باشد چنین یاد کرده است در ترغیب الصلوه

بعضی گفته‌اند چون بدعت و منکرات بران مایده نباشد
اجابت باید کرد هرچند دران منزل منکر بود زیرا که با اینکه درجای
بدعتی بود ترک سنت نتوان کرد اما اگر بدعت و منکر بر مایده بود اجابت
کردن و حاضر شدن بران مایده روا نبود امام اعظم رحمة الله علیه گفته
یکبار باین مبتلا شدم اما صبر کردم یعنی دعوتی که در انجا بدعت بود
مبتلا شدم اما بدعت بر مایده نبوده است نظر کن که درین روزگار
در دعوتها و مهمانیها بعضی از مردمان چه بدعتها و نامشروعها میرود
مثل دعوت ختان و غیر آن که سرایها را جامه میکنند و دف و سرنای
میزنند مسخرگان مسخرگی میکنند و طشت می‌نهند و رود و سرود
میگویند و زنان نامحرم بنظاره میروند و ازان فتنها حاصل
میشود و خمر میخورند و گاوان بر جویها و تختها می‌بندند و بر سر گور
بدانجا می‌برند از برای رضای آن صاحب آن گور و تعظیم آن
کار و رضای حق را میگذارند اینها همه از رسوم جاهلیت و هوا پرستی
است و حال آنکه هر کس بنیت تعظیم کاری میکند یا تعظیم مخلوق گاو
و گوسفند کشد کافر شود و آن حرام و مردار بود و نتوان خوردن
ای بسا کسانیکه مسلمان بگمان جای روند و کافر بیرون آیند نعوذ
بالله پس بچنان مجلسها نباید رفت مگر از برای نهی منکر که آنها

باطل و نامشروع است و مایه ضلالت و گمراهی است و با اینهمه آن را کار
خیر نام می‌نهند و کافر میشوند و خبر ندارند و اگر دران قصد احیای
سنت دارند چرا در استنجا و قص شارب این بی‌ترتیبیها خود را
که ترتیب نام نهاده‌اند بجای نمی‌آرند چون یک سنت نیست و یکی آن
پس معلوم شد که اینها همه از نازپروردگی و هوا پرستی است
از چنان مجلسها بر حذر باید بود از چنان کارها دور و همچنین
دعوتیکه از برای میت دهند برسم و ناموس و ریا و سمعه که اگر چنین
نکنیم مردمان گویند او از مرده خود حسنات نداشت بدان دعوت رفتن
و از ان دعوت خوردن مکروه است و در واقعات بخاری می‌آرد
که سی پاره دان خوانی از برای مرده مکروه است و مراد ازین
روایت آن طعام است که بعد از خواندن سی پاره دان می‌دهند
اما صدقه که از برای میت از وجه حلال بدرویشان مستحق دهند
پسندیده است و شرع بان وارد است و تمام سخن در باب دعوت
در فرایض خمسه معنیه بیاید هم درین قسم ان شاء الله در فصل شرایط
مهمان داری و ادب طعام خوردن الهی همه را از ریا و سمعه و بدعت
و رسوم جاهلیت نگاهدار

فصل هفتم در نصیحت

و شرایط و آداب آن بدانکه یکی از حقوق مسلمانان نصیحت کردن

ونیکخواهی است چون طلب نصیحت کند رسول علیه السلام فرمود هر کس
بپوشد و پنهان دارد علمی را که نزد او باشد روز قیامت لگامی از
آتش دوزخ بر سر وی کنند و در صحیح بخاری بروایت ابن عمر رضی الله
عنهما آمده از رسول علیه السلام که فرمود بلغوا عنی ولو آیة برسانید
از من و اگر چه یک آیت باشد و رسول علیه السلام فرمود الدین
النصیحة یعنی دین داری نیکخواهی است گفتند از برای که یا رسول الله
فرمود لله ولکتابه ولرسوله ولائمة المسلمین وعامتهم یعنی از برای
خداوند و از برای کتاب وی و از برای رسول وی و از برای
ائمه اسلام و عامه ایشان در انوار المشارق می آرد که سهل بن سعد
از رسول علیه السلام روایت میکند که فرمود لان یهدی الله بک رجلا
واحدا خیر لک من ان یکون لک حمر النعم در شرح لمعات می آرد که لام
لان یهدی الله لام توطیه قسم است یعنی سوگند بخداوند که اینکه
یکمرد بتو راه راست یابد یعنی از علم تو مستفید گردد بهتر بود مر ترا از آنکه
همه شتران سرخ موی دنیا ترا باشد در جمع سفیان میگوید رسول
علیه السلام این حدیث مر امیر المومنین علی را کرم الله وجهه گفت اما
ناصح باید گفت که اول نفس خود را نصیحت کند و پند دهد اگر از وی
قبول کند آنگاه بنصیحت دیگران مشغول گردد که در خبر است که حق تعالی

خطا

خطاب کرد بعیسی علیه السلام که ای عیسی اول نفس خود را وعظ
گوی اگر قبول کند آنگاه بندگان مرا وعظ گوی والا شرم دار از
من که بندگان مرا بکاری فرمائی و خود آن کار نکنی هر گاه ناصح
نفس خود را نصیحت نکند و بصلاح نیارد هر آینه سخن وی در دلهای
دیگران جایگیر نباشد و موثر نیاید زهی رسوائی و فضیحت کسی که خود
عمل نکند بآنچه دیگران را فرماید قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون
کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون

واعظ را همین وعظ بسنده است بیت از من بگوی عالم
تفسیر گوی را با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری بار درخت علم
ندانم بجز عمل گر در عمل نکوشی نادان مفسری شیخ محیی الدین عربی
رحمة الله فرموده که علمای ناصح در مجلس گفتن سه گروه اند یک
گروه آفتاب صفت اند و یک گروه شمع صفت و یک گروه مانند
چوب توت تر اند بر آتش اما آنهان که آفتاب صفت اند آنها اند که
ایشان را نظر بر صیت و آوازه و غلبه مردم نباشد و غرض ایشان
از مجلس گفتن قبول عامه و جاه و منصب نبود و اگر این جمله دست
دهد بدان مغرور و معجب نشوند و اگر مردم رغبت نمایند بایشان

ومجلس ایشان ازان دلتنگ نشوند و نیت ایشان آن بود
که بندگان حق بسخن ایشان راه راست یابند و براه راست آیند
اینچنین منکران آفتاب صفتند که عالمی از ایشان نورانی
میگردد و اینها کم یابند و کبریت احمرند اما آنها که شمع صفتند آنانند
که مقصود ایشان از وعظ گفتن اعتقاد عامه است و غلبه مردم در
جاه جویی و منصب طلبی اند و بآن شادمان و خرم می باشند و اگر
نمی یابند دلتنگ و ملول میگردند لاجرم خود چون شمع در سوختن
اند و دیگران نور می برند و ایشان از علم خود بی بهره می مانند
و جز مشقت و زحمت فایده ندارند اما آنها که بر مثال چوب توت
اند آنها اند که نی علم دارند و نی نیت نیکو آن جاهل عالم نمای که راه زنان
خلق است و دشمنی خدای ظاهر خود را اشباه علما ساخته و از دون
همتی بتحصیل علم نپرداخته از مرکب علم و عمل پیاده مانده و سیاق
سخن برکت فارسی رانده کلمات متفرقه را دکانی ساخته و خطا
و صواب از یکدیگر نشناخته اساس آن کار بر سوال و طلب الحق
جه بوالعجب ابلهان بوالعجب لاجرم تشبیه وی بچوب توت کرده
اند که چون بر آتش نهی دود کند و بد سوزد و او نیز در سوختن و
محنت و مردم از دست طمع ایشان در زحمت درین روزگار ازین

واعظان

واعظان ناهموار در هر دیار فراوان اند و بیارند که ایشان را
استحقاق آن نیست که سخن خداوند و رسول او گویند زیرا که کتب
علوم نکرده اند و بتزویر دانشمند شده اند **بیت** مرد عامی
که بتزویر شود دانشمند فرجی پوشد و دستار مغفی بندد
علم ناخوانده تفسیر روایت گوید راست آنست که بر سبلت
خود می خندد لعل در دکان سرخروی ازانست که بی طمع است
کهربا که ببرگ کاهی نگرانست دایم زرد روی ازانست **بیت**
طمع آرد بروی مرد زردی طمع را سر ببر گر مرد مردی
در حدیث آنست که فردای قیامت منادی ندا کند که کجایید ای
دشمنان خدای برخیزید لا یقومون الا سوال
المساجد برخیزید یعنی کسی که در مسجدها سوال کرده باشند
پس طالب علم و فقیر باید که بی ضرورت طلب و سوال نکنند
که رسول علیه السلام فرموده است من طلب و
عنده ما یغنیه فانما یستکثر من
النار قیل یا رسول الله وما یغنیه
قال قدر یغذیه و یعشیه پس هرکه قوت
یک روزه دارد باید که نکنند اما اگر نا طلبیده بدهند نیز رد نکنند

که گفته اند بیت درویش کسی بود که کینه نکند :: چیزی که باو دهند
هم رد نکند :: با دست و دل و کشاده باشد همه سال :: یعنی که هر چه
آید نگاه نکند :: و از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت
اذا اعطینا قبلنا و اذا منعنا لم نسأل
و ابو ذر رضی الله عنه گفته است مر احنف بن قیس را که خذ العطا
ما دام نحلة فاذا کان اثمان دینکم
فدعوه در صحیحین می آید بروایت عبد الله بن عمر از رسول
صلی الله علیه و سلم که فرموده است که خداوند قبض نکند علم را
قبض کردن و کشیدنی که بکشد آنرا از سینهای عالمان لیکن قبض
کند علم را بقبض علما چون عالمان نمانند مردمان جاهلان را
پیشوایان خود گیرند تا آن جاهلان فتوی میدهند بغیر علم پس خود
گمراه باشند و دیگران را نیز گمراه کردانند که اتخذ الناس
رؤسا جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا
و اضلوا و عجب تر آنکه نداند که اگر بداند که نداند یا ساکت
باشند یا خود را از ننگ جهالت برهاند بیت آنکس که بداند
که بداند که بداند :: پیوسته تواضع کند و کبر نداند :: و آنکس که نداند و نداند
که نداند :: تو بر دشمارش که کسش زنده نخواند :: انکه بعراق اندر

شهرت منظم کو را همدان خواند او هیچ نداند و هر یک از ان جاهلان
عالم نمای خود را فاضل کاملی اعتقاد کرده اند بعلت آنکه بار از کتابها
فارسی سخن میتوانیم گفت غافل از ان معنی که سالها خون
می باید کرد و ریاضت می باید کشید تا مرد بپای علوم تواند رسید بیت
نه هر صدف که فرو خورد قطره باران :: درون سینه او گشت
جای دردانه :: صدف بباید و باران بحر چندین سال :: هنوز
نیت معین که در شود یا نه :: و با اینهمه عوام الناس راهنمی بافسوس
کر بر ایشان خوانند که بفهم ایشان نزدیکتر بود و موافق هوا و طبع
ایشان بود سری یا می افشانند و تحسینی میکنند و معتقدی کردند
و عالم کامل که از سر تحقیق میگوید و عیب مردم با ایشان می نماید
چون موافق هوای ایشان نیست نمی شنوند و قبول نمیکنند بلکه
طعن میکنند و منکر میگردند بیت کاورا دارند باور در خدا
عامیان :: نوح را باور ندارند از پی پیغمبری :: لاجرم صاحب روضه
خلد در حق چنین عامیان گفته است بیت ندیدم عامیان را
اعتباری :: ز روی عقل نزد هیچ مردم :: سگ و عامی بافسون و
نواله :: یکی سر میفشاند دیگری دم :: و اینها عامیانی اند که در
صحبت علما دین برور نیز نرسند و بروای کار آخرت ندارند عمر

به پایان آورده اند و شرایط ایمان و شرایع ندانسته اند و فاتحه
و دعای قنوت درست نکرده اند و فرض و سنت از یکدیگر نشناخته
اند کلمه برسم عادت میگویند و نماز رسمی و عادتی می گذارند ایشان نیز
وقتی که مجال می یابند و گاهی از ترس دره و ملامت مردم بمسجد
حاضر میشوند و در دین تحقیق و در راه حق یقینی حاصل نکرده اند ظاهر
خود را چنان نمایند که مردم تصور کنند که مگر از زمره ابرارند و مع هذا
از زمره فجارند نور وفاق از دلشان رفته است و ظلمت نفاق
جای گرفته بیت اندرین ره صد هزار ابلیس آدم روی هست
تا هر آدم روی را از نهار از آدم نشمری استاد این ضعیف علیه
الرحمة میفرمودند که واعظ را هفت شرط باید که تا نصیحت مسلمانان را
شاید اول آنکه فقیه بود دویم آنکه محدث بود سیم آنکه مفسر بود چهارم
آنکه پاک مذهب بود پنجم آنکه عقل وی سالم بود ششم آنکه بی طمع گوید
هفتم آنکه اجازت استاد داشته باشد تا اگر یکی ازین شرایط سبعه کم
بود نشاید که قدم بر منبر نهد و قال الله و قال رسول
الله گوید زیرا که فساد آن از صلاح آن زیادت خواهد بود و از نجاست
که گفته اند بر نیم طبیب و نیم طالب علم اعتماد نشاید کرد که یکی جان برد و
یکی ایمان نعوذ بالله من الخذلان در رشد فلانی میگوید اینچنین واعظان

از قطاع

از قطاع طریق بترند زیرا که قطاع طریق دنیای مردم را می برند اما
این واعظان اول دین مردم را میبرند آنگاه دنیای ایشان را
باز جمعی درویشان مبتی که تا پاکی کردن را در دین قویترین حجتی
دانند و بجز مستی را نیکوترین سنتی گستاخی را سرمایه خود سازند و از
کاهلی بخدمت حق بنبرد و از ند طاعت و فرمان برداری را سبک
داشته و نماز و روزه را بزیادتی انگاشته سبک داشت حرام و
گناه را آیین ساخته و میگویند اسرار توحید بحق ما را هویدا شده
و ما را از ما ربوده اند و اسرار حقیقت با نموده اند و سخنی که گفته میشود
از ما نیست و کاری که میرود از فعل ما نیست و از ما جز نظاره نیست هر یک
از ایشان میگویند منم بایزید و جنید و در معنی ظالمتر و بدتر نفس ترکی
از شمر و یزید بیت گر امروز گوید منم بایزید بگویش که فردای تو
بایزید حق از باطل ندانند و از حلال و حرام روی نگردانند ریشها
تراشیده چون مجوسیان و داغها بر خود نهاده چون دوزخیان
بیت مشتی کلی با کلکل بی اسلامند در راه خدا سوختگان خامند
دنیا نه بدست آخرت داده بباد در آب و گیاه مانده کالانعامند
اگر همبرین اعتقاد میرند هر یک سگی از سگان دوزخ خواهند بود از ان
نادرویشان بگریز و از صحبت بدیشان بپرهیز بیت ازان

بي دولتان بكريز جون تير سر ادر كوي صاحبدولتان كير
وانصاب دولتان درويشان صافي اعتقاد وسالكان
عالي نهادند وعلماي دين پرور وميراث داران پيغمبر كه هريك
ازايشان راه روان راه دين ومبارزان ميدان يقين اند
كه بامصحبت با ايشان ومجلس علم ايشان روضه ايست از روضها
جنان كه مجلس العلم روضة من رياض الجنة آن عالم آفتاب صفت
كه عالم ازوي نوراني است سي سال يا چهل سال جكر خون كرد
تا بپايكاه علوم رسيده وبر مسند درس وفتوي نشسته بيت
آسان نيامد بوي عشق اندر مشام جان من ∴ والتصاي تحت الا
عمري جكر خون كرده ام ∴ در روزي اكر خواهي صد صوفي مانند
درميرسد اما چهل سال بايد تا در ولايتي يك دانشمند در رسد
چنانكه كفته اند بيت به كز فوطه وبيغم من لشم ∴ ميتوان
شد بصوفيان مانند ∴ سي وچهل سال جان بيايد كند ∴ تا بكويند
مرد دانشمند ∴ عالم اكرچه دلير بود اما نكذارد كه خلل با اصل دين و
راه يابد چون علم دارد اما زاهد بي علم كه بي ارشاد شيخ كامل سلوك
كند وزهد ورزد ومسخره شيطان باشد يا چون حماري كه در آسيا
كردان باشد وازين است كه علما كفته اند من تزهد بغير

علم جن في آخر عمره او مات كافرا يعني هركس زهد ورزد وبدون
علم ديوانه شود ودر آخر عمر خود يا كافر ميرد نعوذ بالله واز راه بردن
يك عالم بر شيطان دشوارتر باشد از كمراه كردن صد هزار عابد چنانكه
در تعليم المتعلم مي آرد از نظم آن امام رباني محمد بن حسن شيباني
شعر فان فقيها واحدا متورعا ∴ اشد من الشيطان
من الف عابد حكايت عزيزي حكايت ميكرد كه يكي از
طلبه علم كه تقوي وي قصوري بود در حق يكي از درويشان كه وقت
ايشان از ميش كذشت بيتي كفته بود وبر وي خوانده وآن بيت
اينست نظم با دلق كبود وبا كلاه تركي ∴ پيوسته كياه
تركي مي تركي ∴ بس لاف زني كه ميروم ره حق ∴ حقا كه زراه
حق از انسو تركي ∴ درويش نيز در جواب وي كفته بود نظم
با جبه ودستار وكلام ملكي ∴ روزان وشبان در بي سيم وزر
از مال كسان ترا ابي نبود ∴ تو عالم عالمي جداي تركي ∴ في الجملة
عالم را بالعلم عمل بايد كرد تا علم وعمل ايشان ثمره دهد كه كفته اند عالم
بي عمل چون درخت بي برست وزاهد بي علم چون خانه بي در الهي
همه را توفيق علم وعمل كرامت فرماي فصل هشتم در
عيادت مريض بدانكه عيادت مريض را يكبار از فروض كفايت داشته

اند و از حقوق مسلمانان است چنانکه در خزانة الفقها و غیر آن گفته است
در صحیح مسلم می آید بروایت ثوبان از رسول صلی الله علیه وسلم
که فرمود من عاد مریضا لم یزل فی خرفة الجنة یعنی هر کس بیمار را
پرسد دایم در بوستان بهشت باشد و در حدیث آمده است که مزد
شهیدی یابد کسی که بیمار را پرسد حکایت عن سعید و جبیر
و قتاده من عاد مریضا فله اجر شهادة عیادت مریض سنت است اما
دیر نشینند که زحمت حکایت در روضة الخلد می آرد که حکیمی
بیمار شده بود جمعی بعیادت وی رفتند و دیر نشستند بعد از آن
گفتند ما را پندی ده حکیم گفت شما را پند میدهم که چون بعیادت
بیمار شوید دیر نشینید بیت چون میروی بسر بیمار دیر منشینی
ببر بفاتحه از سرش گران جانی ؛ در صحیحین و سنن ابی داود
و صحیح ابو عیسی ترمذی و اذکار امام محیی الدین نواوی و تلخیص
اذکار می آرد بروایت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها از
رسول صلی الله علیه وسلم که چون کسی نالیدی بسوی وی از رنج
انگشت سبابه خود بر زمین نهادی پس برداشتی و گفتی بسم الله
تربة ارضنا بریقة بعضنا یشفی سقیمنا باذن ربنا پس چون کسی بعیادت
بیمار رود باید که این دعا بر خواند اقتدا برسول الله صلی الله علیه وسلم

الن

در سنن ابی داود و صحیح ترمذی می آرد که این کلمات را هفت
بار بر بیمار خواند حق تعالی آن بیمار را شفا فرستد از هر بیماری
که باشد او را الا موت و دعا اینست اسأل الله العظیم رب
العرش العظیم ان یشفیک فایده
عیادت آن می باشد که دل شکسته آن بیمار را دریابی و بفاتحه
و دعا مدد کاری کنی شاید کاری برآید که گفته اند بیت چو
رنج بر نتوانی گرفتن از بیمار ؛ قدم ز رفتن و پرسیدنش دریغ مدار
هزار شربت و شیرینی و میوه خوشبو ؛ چنان مفید نباشد که بوی
صحبت یار ؛ قدم از خستگان باز مگیر خواه غنی بود و خواه فقیر
اگر چه دوستان را در رنج دیدن رنج تمام است اما فراموش
کردن نیز در یاری حرام است بیت اگر ز شرط عیادت
همیکنم تقصیر ؛ کنون تو بر من شوریده حال خورده مگیر ؛ که خاطر
من غمدیده و ستمدیده ؛ نخواهدت که ببیند بدرد و رنج اسیر
در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی
الله علیه وسلم که فرمود من یرد الله به خیرا یصب
منه یعنی هر کس خداوند تعالی با وی خیر خواسته باشد او را
رنج و بیماری فرستد از ابو موسی الاشعری رضی الله عنه روایت

می کند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون بنده مومن
بیمار شود یا در سفر باشد بفرماید خداوند تعالی تا بنویسند از برای
آن بنده ثواب اعمال وی مثل آنکه در صحت واقامت مینوشتند
اند واین حدیث در مسلم است ودر روایت ابو سعید می آید هم در
صحیح مسلم می آید هم در صحیح مسلم که رسول علیه السلام فرمود نرسد
هیچ مومنی را رنجی ودردی وبیماری وحزنی یا چیزی که او را اندوه
مند کرداند الا آنکه مکفر کرداند بآن صغایر وی را در ترغیب حمیدی
می آرد بروایت امیر المومنین علی کرم الله وجهه از رسول صلی
الله علیه وسلم که فرمود هیچ مسلمانی نباشد که مسلمانی را عیادت
کند در بامداد الا آنکه آمرزش خواهند از برای وی هفتاد هزار فرشته
از بامداد تا شبانگاه وبرسد او را در شبانگاه آنکه هفتاد هزار
فرشته او را آمرزش خواهند تا صباح وباشد مر او را بوستانی
در بهشت الهی دلهای بیمار را از خزانه کرم شربت هدایت فرست

فصل نهم در تشییع جنازه بدانکه تجهیز میت
یعنی کارسازی دفن وی وتشییع جنازه وی فرض کفایت
است واز حقوق است که مسلمانان را بر یکدیگر است در ترغیب حمیدی می
آرد بروایت ابی کعب وابو هریره رضی الله عنهما از رسول صلی

الله علیه وسلم که فرمود هر کس نماز گذارد بر میتی مر او را قیراطی
بود واز اجر واگر انتظار کند تا میت را دفن کنند مر او را دو قیراط
بود گفتند یا رسول الله قیراط بگرانی چند باشد فرمود که خورد
تر وی مانند کوه احد باشد و بروایت ابن حبان
است که سوگند بخدای که نفس محمد بقدرت اوست که آن قیراط گران
تر باشد در پله حسنات وی روز قیامت از کوه احد ابن
عباس این حدیث بشنید گفت لقد فرطنا
فی قراریط کثیرة یعنی در سستی تقصیر کردیم در قیراطها
بسیار ودر صحیحین نیز این حدیث چنین آمده است بروایت
ابو هریره رضی الله عنه الا آنکه فرمود آن دو
قیراط مثل دو کوه بزرگ باشد در صحیح مسلم می آید بروایت
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
از رسول علیه السلام که فرمود نباشد هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز
کنند بر جنازه وی چهل مرد از مسلمانان که بخداوند شرک نیاورده باشند
چیزی را الا آنکه قبول کند خداوند تعالی شفاعت ایشان را در حق
وی یعنی بیامرزد او را در مختار الفقه می آرد غسل میت واجب
کفایت است وتکفین وی در سه جامه سنت است ونماز گذاردن بر وی

فرض کفایتست در صحیح مسلم می آید بروایت ابو سعید رضی
الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم چون میت را در جنازه
نهند و مردمان بر گردن خود بردارند پس اگر آن میت صالح
بود گوید قدمونی یعنی جهد کنید و زود تر رسانید
مرا برحمت و کرامت پروردگار من و اگر غیر صالح بود گوید وای
بر من کجا می برید مرا بشنوند آواز ویرا همه چیز مگر آدمی که نشنود
و اگر بشنود بیهوش شود حکایت در عشرات جامی می آرد
که یکی از بزرگان دین گفت در شهر عبادان جوانی پارسا وفات
یافت و تابستان بود و هوا در غایت گرمی می گفتیم توقف
کنیم تا نماز پیشین که هوا خنک شود جوان را دفن کنیم درین حال
خواب بر من غلبه کرد در خواب چنان دیدم که قبه زده بودند
از یکدانه در که نور ازان قبه باسمان میرفت ناگاه حوری ازان
قبه روی بمن نمود و گفت ای شیخ روا میداری که آن جوان
مرده را تا نماز پیشین از ما جدا داری جهد کن و زود تر او را
بما رسان که در انتظار دیدار اویم خوش آن بنده که بمیرد و حال
وی چنین باشد بیچاره آدمی که چهار خطر دارد در پیش که هر
یک ازان سخت تر و صعب تر از دیگریست که اگر نظر تحقیق در وی کنیم و تفکر

و تامل نمائیم فی پروای خوردن و آشامیدن ماند و نه سامان خفتن
و شنیدن اما چکنیم که غفلت بر دلها مستولی گشته مگر حق تعالی آگاهی
و هشیاری دهد و آن چهار خطر اول خطر مرگست دویم خطر گورست
سیم خطر قیامت چهارم خطر آتش دوزخ در کیمیا می آرد که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که سکرات موت و تلخی جان کندن
بر بنده مومن زیادت ازان است که او را سیصد بار بشمشیر می کشند
و او را باز زنده میکردند انس بن مالک رضی الله عنه روایت
میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هیچ روزی نباشد
الا که دو فرشته از آسمان ندا می کنند یا اهل الدنیا ولدتم للموت
وتبنون للخراب وتجمعون للاعداء وانتم محاسبون ومعذبون عند
ربکم یعنی ای اهل دنیا شما زاده شده از برای مردن و بنا می کنید از
برای خراب شدن یعنی عمارت میکنید چیزی را که روی در ویرانی
دارد و آنچه جمع می کنید نصیب دشمنان خواهد بود و حال آنکه شما محاسب
و معذب خواهید شد نزد پروردگار خود پس ای برادران نظر کن
تا چه می کنی آگاه شو و هشیار شو بیت عمر و مال اندر سر کار عمارت
کرده ۔ این عمارتها که دارد رو بویرانی چه سود ۔ رسول علیه السلام
هرگز در کار دنیا سنگی بر سنگی ننهاد و تا آن زمان که از عالم سفر کرد که د

ما وضع رسول الله صلی الله علیه و
سلم حجر علی حجر حتی اختار لقاء الله
عز و جل سنگدلی باید تا دل در سنگ بندی امروز چند این
برار که فردا برداری خانهٔ گل را چند عمارت می کنی خانهٔ دل را عمارت
کن بیت خانه هر چند کنی محکم و پر نقش و نگار ملک الموت
در آنخانه در آید روزی قوله تعالی اینما تکونوا
یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج
مشیدة هر کجا باشید مرگ شما را دریابد و اگر چه شما در حصارها و قصرها
بلند و رفیع باشید و بقول سدی و قتاده اگر چه شما بر بروج اثنی
عشر آسمان باشید پس ای برادر اگر در حصارها آهنین باشی که
مرگ را از خود دور نتوانی کرد مص ملک الموت را بحیله و زور
نتوانی که پنجه بر تابی روزی رسول علیه السلام بقومی بگذشت
که می خندیدند بپری دهان فرمود که اگر شما مرگ را که ویران کنندهٔ
لذتهاست یاد کنید شما را خنده نباید مرگ را بسیار یاد کنید که گور شما
خانه است و آن روضه خواهد بود از روضهای بهشت یا کنده از کندهای
دوزخ امام حسن بصری رحمه الله میگوید ای مردمان گور را بسیار
یاد کنید که آخرین جای شماست هم او گفت هر زندگانی که بوده است

دردنیا

در دنیا اگر یک کس داشته باشد با مرگ برابر نباید و اگر همه لباسها
نیکو را یک تن پوشیده باشد با کفن برابر نباید و اگر همه مرکبهای
دنیا را یک تن سواری کرده با جنازه برابری نیاید و اگر همه تختهای
عالم را یک کس داشته باشد با تختهٔ تن شوی برابر نیاید گور خانه
ایست که کلید آن بدست اسرافیل است تا آن صور در ندمد از آن
خانه بیرون آمدن نیست ای بیچاره از خواب غفلت بیدار شو که تا
چشم بگشایی خود را در گور خواهی دید بیت ناگاه بود که از
جهانت ببرند از حلقه و جمع دوستانت ببرند غافل منشین
زمان زمانت ببرند کز تو بزودی کشان کشانت ببرند همه آن
باشند که تو بجنازهٔ دیگران حاضر شوی روزی خواهد بود که جمعی بجنازهٔ
تو نیز حاضر شوند یاد کن از آن ساعت که صلوة جنازهٔ تو برآید یاد
کن آن زمان را که باغ و بوستان را بگذاری و روی بگورستان
آری یاد آر آن لحظه را که بخاک تیره بسپارند و دوستان از سر خاک تو
باز گردند و ترا در آن مقام پر وحشت بگذارند یاد کن از آن ساعت
که خروش مصیبت از خانوادهٔ تو برآید اهل و فرزندان تو آه و وا
ویلا بر آرند بیت روزی بود که آه بر آید ز کوی ما
گرد و غبار خاک لحد گرد روی ما از مرگ ما چو مدت سه روز بگذرد

در هیچ کوی کس نکند جست و جوی ما ※ صعب حالتی است مرگ و
مردم از وی چنین غافل و بیخبر بیت بیخبر منشین که بس
دار محن ※ تا خبر خواهی شدن خواهی شدن ※ اگر مثل هزار سال
عمر یابی و همه لذت دنیا ترا دست دهد حاصل آن چه خواهد بود جز
آنکه شربت مرگ می باید چشید و تلخی جان کندن می باید دید و حال
آنکه در دنیا خود عیش صافی یافت نشده است چنانکه در تذکرة الاولیا
می آرد که ابو حازم مکی رحمه الله گفت در دنیا چیزی نیست که بدان
شاد شوی که نه در زیر آن چیزی بود که بدان غمگین گردی شادی
یک روزه یافت نشده است و اگر همه عالم بکام تو شده آخر صحبت
نظم دنیا همه سربسر بکامت شده گیر ※ پس عمر برفته و اجل
آمده گیر ※ گوئی بمراد خویش دستی بزنم ※ این خود نتوان و اگر توانی
زده گیر ※ عمر از آن عزیزتر است که او را در طلب حطام دنیا ضایع
گردانی و بمشقت تمام درم و دینار چند جمع کنی و بخوف نگاه داری
و بحسرت بگذاری بلکه از وی تمتع ناگرفته بوارث گذاری و خود بگذری
نظم عمر از پس نعمت جهان کاسته گیر ※ گنجی بهزار رنج
آراسته گیر ※ تو بر سر آن گنج چو در صحرا برق ※ روزی دو
بنشسته و برخاسته گیر ※ در مصابیح می آرد که امیر المومنین عثمان
رضی الله

رضی الله عنه چون بر سر گوری بایستادی چندان بگریستی
که محاسن وی تر شدی از وی سوال کردند که چه حالت که قیامت
و دوزخ را یاد می کنی چندان نمی گریی و چون گور را می بینی چندین
می گریی گفت اگر قیامتست خلایق همه جمع خواهند بود و اگر دوزخ
است آنجا نیز گروهی خواهند بود هیچ جای صعبتر و بر وحشت تر از
گور نیست که در آنجا تنها می باید بود تا قیامت عزیز من مرگ همه
کس صعب است اما مرگ جوانان و غریبان صعبتر است آن غریب
بیچاره از وطن خود دور افتاده و از یاران و دوستان جدا
مانده و در مسجدی یا گوشه رباطی بیمار افتاده پدر و مادر مهربان
بر سر بالین وی نه از خویشان و فرزندان وی کس حاضر نه
سر بر سنگی یا کلوخی نهاده با رنگ زرد و جان بر درد ناگاه
ملک الموت بروی ظاهر شود آن بیچاره چون وی را ببیند از کس
خود یاد آورده آه سرد از سینه بر آورد در آن حال حق تعالی
فرشته بفرستد تا سلام حق بوی رساند و گوید ای بنده غریب
خدایت سلام میرساند و میفرماید که بنده من اگر ترا از وطن و دوستان
تو جدا کردم رحمت خود را قرین حال تو گردانیدم ای بنده ترس
و اندوه مخور که بهشت را از برای تو آماده کرده ام و حورا عینا

در انتظار دیدار تواند و با این همه ترا درجهٔ شهادت کرامت کردم
که من مات غریبا قد مات شهیدا بنده چون
این تشریف بیابد فرحان و شادان گردد و جان وی برحمت
و رضوان حق برآید در تفسیر سورآبادی می آرد که چون بنده در
سکرات موت افتد شیطان نزد وی آید و گوید ای مسکین هیچ
میدانی که چندین زحمت و مشقت که بر تو گماشته اند از برای جهت
انهمه از برای آنست که تو مسلمانی ترک از دین کن تا ازین همه
محنتها برهی اگر بنده در دین صلب و محکم بوده گوید ای ملعون
خام طمع و یک هوس تو از من پخته نگردد من مشقتهای و محنتهای
از برای دین اختیار کرده ام و امید رستگاری برکت این دین دارم
برگرد مقصود تو از من برنیاید شیطان از وی نومید شود و برگردد
و اگر آن بیچاره در دین سست بوده و بر هوای نفس میرفته
شیطان را فرمان برداری کند و ایمان از وی زایل شود
و بر کفر میرد والعیاذ بالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کنند
از رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ مسلمانی نگذرد بگورستانی
از گورستانها مسلمانان الا آنکه اهل گورستان گویند ای غافل
اگر بدانی آنچه میدانیم هرآینه که بگدازد گوشت برتن تو در کیمیایی آرد

که امیر المؤمنین

که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه کعب الاخبار را گفت حدیث کن
مرا از مرگ گفت مرگ درخت خارناکیست که در آید در شکم بنی
آدم هر شاخی جدا جدا گوشت و رگ وی مردم بکشند هرچه بقوت
ترا زتن مردم سفیان ثوری طیب الله روحه چون از مرگ یاد
کردی و خوف مرگ بروی مستولی شدی روزگاری دراز از
وی منفعت نیافتندی و چون از وی کسی چیزی پرسیدی
گفتی ندانم ای درویش از کارسازی مرگ غافل مباش و زاد
آخرت بساز که سفر مرگ دور و دراز است تا کی در بازیچه دنیا سرگردان
باشی از حال گذشتگان عبرت گیر **بیت** بدنیا دل منه
بنده هر که مردست که دنیا سربسر اندوه و دردست بگورستان
گذر کن تا ببینی که دوران با حریفانت چه کردست
الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان و توفیق کارسازی
مرگ بارزانی دار **فصل** دهم در اثبات عذاب
قبر و کیفیت آن بدانکه قبر آخر منزل دنیا و اول منزل آخرت است
و آن روضه خواهد بود از روضهای بهشت یا کنده از کندهای
دوزخ چنانکه فرمود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر
النیران و اگر در گور هیچ عذاب دیگر نباشد جز آنکه چون بنده را

زنده کرده اند در قبر بیچاره چشم بگشاید و خود را در گور بیند بنگر که این
چه عذابی بوده اند که تا قیامت آنجایی باید بود اما در کیفیت عذاب
قبر علما را اختلافست بعضی گفته اند عذاب گور بر روح راست و بعضی
گفته اند روح و تن هر دو راست و بعضی گفته اند یک عضو بنده را
حق تعالی در گور بدارد و عذاب می کند تا الم آن بهمه اعضای
رسد و اصح این اقوال قول اولست و حجة الاسلام غزالی
و جمعی انصار برینند و قول حق و مذهب اهل سنت و جماعت آنست
که عذاب گور حق ست مر همه کافران و مشرکان و منافقان و بعضی
مومنان عاصی را امام غزالی رحمة الله میگوید عذاب گور بر روح
راست و نظیر وی چنان ست که شخصی در باغی باشد که در آنجا
گلها و ریاحین باشد و آبها روان و او برتختی باشد در خواب
و جمعی ماهرویان گرد وی در آمده ناگاه او بخواب می بیند که او را
در تنور آتش می اندازند یا می کشند یا مثل آن چیزها می بیند
و نیک ترسان میشود و حال آنکه آنجا او در خواب مشاهده می
کند در آن باغ خود موجود نیست پس آن روح ویست که آن معنی
را مطالعه می کند و مشاهده آن مکروهی و ناخوشی با وی میرسد باز مثال
راحت گور چنان ست که مثلا شخصی در خانهٔ تنگ و تاریک خفته باشد

بر روی خاک تنها ناگاه می بیند که در باغ و بوستان ست در میان
گل و ریاحین و نغمها و آبها در روان و ماه رویان گرد وی
نشسته و آواز آنها در عین لذت و راحت ناگاه بیدار شد معلوم
شد که آنها بخواب می دیده و در آن خانهٔ تنگ و تاریک از آنها
هیچ نبوده بلکه آن روح وی بوده که اینها مشاهده می شده و اینها
نمودار ست مر عذاب گور و راحت گور را اما عذاب آخرت روح
و تن هر دو را باشد و مثال وی چنان ست که در قریه نابینای و لنگی
باشد و ایشان را اتفاقات با همدیگر شود یکی مر دیگر را گوید که فلان جا
انگور می باید و نیک مشتاقیم من تا از کجا حاصل می کنیم لنگ گوید
در باغ فلان خواجه انگور ست اما مرا پای آن نیست که بروم و انگور آرم
نابینا گوید من پای دارم اما چشم ندارم ندانم که از کدام سوی می باید
رفت اعرج گوید من چشم تو باشم و تو پای من شو تا برویم و انگور
آریم هر دو برین اتفاق کردند لنگ بر گردن نابینا نشست و او
را راه نشان میداد تا رسید بپای دیوار باغ لنگ بر سر دیوار رفت
و دست نابینا گرفت و بباغ فرو گذاشت و هر دو باهم رفتند تا پای
درخت انگور آنمقدار که خواستند انگور بازکردند قصد کردند که باز گردند
ناگاه خداوند باغ در رسید و در آمد می بیند که دیوار رخنه کرده اند

وانگور باز کرده و را دگر نمی طلبند بانگ بر ایشان زد که چرا بی
دستوری بباغ من در آمده اید لنگ بگوید ای خواجه تو می
دانی که من پای رفتن ندارم و هرگز باغ ترا ندیده ام و راه نمیدانم
این کور لنگ را آورده و در شرع و در عرف عذر هیچ یک مسموع نیست
چون هر دو بعد و یکدیگر آن کار کرده اند اگر از ایشان عفو کنند کرم و
مروت بجای آورده باشد و اگر ادب کنند نیز مستحق آن اند همچنین فردا
قیامت حق تعالی خطاب کند روح را که ای روح چرا در من عاصی
شدی گوید خداوندا تو ناتری که تا من مصاحب تن نگشته بودم
و در عالم ارواح بودم پاک بودم و از من نافرمانی نمی آمد هر چه کردنی
کرد تن را خطاب رسد که ای تن چرا معصیت کردی تن گوید خداوندا
تا روح با من نبود من جمادی بودم و از من خیر و شر نمی آمد هر چه کرد
روح کرد اینجا عذر هیچ یک مسموع نیست چون گناه بعد و یکدیگر کرده اند
پس حق تعالی اگر گناه از ایشان عفو کند و ایشان را بهشت
فرستد فضل کرده باشد و اگر بدوزخ فرستد و عذاب کند عدل کرده
باشد پس ثابت شد که عذاب گور روح راست و عذاب قیامت
روح و تن هر دو را درزا والمتوفی این حکایت را می آرد که بزرگی
مدت هفتاد سال کار وی این بود که گور کندی روزی بزرگی از

وی سوال

وی سوال کرد که درین مدت که این کار می کنی چه عجب دیدی
گفت روزی گوری کندم گوری دیگر پیدا شد میتی در وی همه اعضا
وی خاک شده بود الا انگشت یک پای وی مانده بود نظر کردم در
یک طرف لحد کژدمی دیدم بغایت کلان بیامد و نیش بر آن
پای زد آن پای طپیدن گرفت و کژدم بجای خود باز رفت چون
از طپیدن باز ایستاد باز آن کژدم بیامد و نیش بروی زد همچنین که
هر گاه آرام گرفتی کژدم بیامدی و نیش بروی زدی حکایت از
استاد خود رحمة الله شنودم که میفرمود روزی بطلبس سنار رسیدم
و در انجا مردم بسیاری مردند انچنان که عادت عوام بود گفتند
معلوم باید کرد که اول که مرده است که سر گور وی باید کشاد که شاید
که کفن در دهان کشیده باشد تفحص کردند اول زن حمامی مرده بود
سر گور وی بکشادند آن بیچاره از سر تا قدم سوخته بود و خاکستر
شده چنانکه مردم از قریه ها می آمدند و میدیدند و عبرت می گرفتند
تا بدانی که عذاب گور حق است پس ای برادر اینهمه خطر در پیش داری
تدارک کار خود مشغول شو و از خاک گذشتگان عبرت گیر اگر
قیامت و دوزخ را بچشم سر هنوز ندیده باری مرگ عزیزان و دوستان
بسیار دیده و از مردن چاره نیست بجلال ذو الجلال که زود خواهی

بود که مرگ واقع من و تو خواهد شد بجاه و منصب عاریتی و نعمت
و ثروت ناپایدار غره مشو که ناگاه مرگ از کمین در جهد مبادا که غافل
و بی حاصل بروی بیت که قیمت گر گرفتی جهان زیر نگین • جم و
قباد کجا رفت و کیو و خسرو کو • کجا شدند گروه شود کز قران • خدای
گفت بتعظیم او صفتشان جا بود • کجا شدند خلایق زدوده عباسی
رشید و هادی و مامون و واثق مرجو • کجا شدند تبار و نژاد و دوده دود
برادر و پدر و مادر و عم و خالو • به پنجه ملک الموت چون در افتد دم
نه زور دست بماند و نه قوت بازو • اجل بجان تو آندم که تاختن آرد
ز خان و مان غریبان بگور آری رو • ز بهر تعزیت را براورند سه روز
یکی نفیر و دگر آوخ و دگر هو هو • ترا از آن چه که بانوی تو کند فریاد
ترا از آن چه که فرزند تو بمیرد مو • برند سیم و زرت دختر و پسر بالی
یکی بخانه زن و دیگری بخانه شو • سر دو گور بکلوخه را که بکشت نی
ز هم ندانی کین خواجه بود یا هندو • گناه ما بکرم عفو کن خداوندا
بحق اشهد ان لا اله الا هو • فصل یازدهم در
امر معروف و نهی منکر بدانکه امر معروف و نهی منکر از فروض کفایه
است اگر اهل شهری و یا موضعی ترک امر معروف و نهی منکر کنند
همه عاصی شوند و اگر بعضی باین فرض قیام نمایند از ذمه دیگران

ساقط

ساقط شود اما امر معروف و نهی از منکر بوجه شرع کنند و احتیاط
بجای آرند و تفحص کنند و تجسس که حق تعالی از آن نهی کرده است
قوله تعالی و لا تجسسوا و بکس گمان بد نبرد چون بنای کار مسلمان
بر صلاحست که از آن نیز منعست قوله تعالی یا
ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من
الظن ان بعض الظن اثم و میل و مداهنت
نیز نکنند و در حق رسانیدن و دفع منکرات میان غنی و فقیر فرق
نکنند قوله تعالی ان یکن غنیا او فقیرا
فالله اولی بهما و باید که اول خود را بر شرع راست
کنند و همه قول و فعل خود را موافق شرع گرداند تا سخن وی
موثر افتد و قول وی در دلها جای گیرد نه آنکه شرع را بر خود راست
کنند بیت راست کردن شرع را بر خود خطاست • خویش
را بر شرع باید کرد راست • در صحیحین می آید بروایت اسامه
بن زید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود روز قیامت مردی
را بیارند فرمان شود تا او را در دوزخ اندازند روده های از شکم
وی بیرون آمده آید و او بران می گردد چنانکه حمار بر گرد آسیا
می گردد و اهل دوزخ او را گویند ای فلان چه بوده است ترا نبودی

که امر معروف و نهی منکر میکردی چه چیز ترا بدین حال گرفتار کرد او
گوید بلی بودم که به نیکوی میفرمودم دیگران را و خود نمیکردم و از بدی
نهی میکردم و خود میکردم پس احتیاط باید کرد و از حق گفتن و حق
رسانیدن ساکت نباید بود مگر بعذر شرعی که داند که از وی قبول
نخواهند کرد و خوار داشت حق و بی عرضی بحق گوی لازم خواهد آمد
آنگاه اگر نرساند معذور بود زیرا که فایده حاصل نخواهد شد و فساد
لازم خواهد آمد و چون آنکس که مرتکب منکر شده سر باز زند و قبول نکند
کافر گردد چون چنین باشد آنگاه واجب بود که حق بچنان کس نرساند
چنانکه اگر عسس و یا تمغاچی و باجی و یرغوچی و مثل این کسان
را اگر از آن کار باطل ایشان منع کنند غالب آنست که ایشان
قبول نخواهند کرد بلکه با یزای حق گوی مشغول خواهند شد پس باید
که عرض خود نگاه دارد که از حق رسانیدن فایده با ایشان فایده
حاصل نمیشود بلکه فساد واقع میشود و از نجاست که علما نبشته اند
که اگر آمر معروف و ناهی منکر داند که از حق رسانیدن فایده حاصل خواهد
شد و از وی قبول خواهد کرد یا دفع منکر خواهد شد واجب بود رسانیدن
و اگر داند که قبول نخواهند کرد واجب بود نارسانیدن و در واقعات
حامی و در فتاوی ظهیری می آرد که رجل رای علی ثوب انسان

بطاله

نجاسة اکثر من قدر الدرهم ان وقع فی قلبه انه لو اخبره لم یلتفت الی
کلامه کان فی سعة من ان لا یخبره لان الاخبار لا یفید قال مشایخنا و
قاسوا الامر بالمعروف علی هذا ان کان یعلم انهم یسمعونه یجب علیه و
الا فلا یعنی مردی بر جامه آدمی نجاست دید زیادت از قدر درهم
اگر داند که اگر اخبار کند التفات بسخن وی نخواهد کرد اخبار نکند او را
میشاید زیرا که اخبار فایده نمیدهد و گفته که مشایخ ما قیاس کرده
اند امر معروف را برین که اگر داند که از وی خواهند شنید واجب بود
و الا فلا و امر معروف و نهی منکر را سه مرتبه است از حکام بدست و از
علما بزبان و از عوام بدل در مشارق الانوار می آرد از صحیح مسلم
که رسول علیه السلام فرمود چون یکی از شما منکری ببیند پس تغییر
کند او را بدست خود و اگر نتواند بزبان منع کند و اگر از آن نیز عاجز
آید پس بدل انکار کند و آن ضعیف ترین ایمان است بعضی از
شارحان حدیث گفته اند که آن انکار کردن بدل از ضعف
ایمان انکار کننده است و بعضی گفته اند از ضعف ایمان مرتکب
منکر است که حق گوی خشم در نمی بیند که حق بوی رساند و روایت
آنست که در جایی که مفسدان باشند و مصلحان نیز باشند و آن
نیکان از دفع و منع آن بدان عاجز باشند اگر دفع منکرات نکنند

وخاموش نشسته‌اند باوجود استطاعت منع فرداي قيامت آن نيک
مردان که بابدان درساخته باشند در صورت بوزينگان برانگيخته
شوند **حکايت** نقلست که حق تعالي فرشته را امر کرد بهلاک
اهل شهري که فساد در ميان ايشان ظاهر شده بود آن فرشته
يک دوست حق ديد در ميان ايشان مناجات کرد که خداوندا تو
داناتري که يک بنده شايسته تست ترا در ميان ايشان چه فرمايي
باوي چه کنم فرمان رسيد که اول او را هلاک کن انگاه ديگران را
که هرگز يکبار بر ايشان غضب نگرفت از براي من و با ايشان در
ساخته بود و در کتب فقه نوشته است که با اهل کبيره نشستن گناه کبيره است
در روضه فقه امام محيي الدين نواوي آورده است که هرگاه که با اهل
کبيره نشينند بر سبيل انس انگاه کبيره باشد در تفاسير و کتاب قصص
مي آرد که حق تعالي جهل هزار گزيدگان قوم يوشع را با شصت هزار
ديگر از بدان از براي يک غضب ناکردن بر ايشان و موافقت
با ايشان در خوردن و آشاميدن هلاک کرده يوشع عليه السلام
دعا کرد الهي ميدانم که بدان را بشومي بدي ايشان هلاک کردي
اما در نمي يابم که حکمت در هلاک نيکان چه بود فرمان رسيد که اي يوشع
نيکان با بدان درساخته بودند و ترک امر معروف ونهي منکر کردند ايشان را

بدان سبب هلاک کرديم پس بنده مومن بايد بامر معروف ونهي منکر
قيام نمايد باوجود استطاعت تا از جمله خاسران نباشد در صحيح
بخاري مي آرد بروايت نعمان بن بشير از رسول صلي الله عليه
وسلم فرمود مثل کسانيکه امر معروف ونهي منکر ميکنند و کسانيکه
ترک معروف مي کنند و مرتکب منکر ميکردند همچون مثل قومست
که قرعه زدند و در کشتي در آمدند بعضي را خانهاي نشيب رسيد و بعضي
را خانهاي بالا آنهاکه در خانهاي نشيب باشند گويند هربار که ما را آب
بايد بجانب بالا بايد شد و آب از دريا برگرفت بياييد تا کشتي را سوراخ
کنيم و هم از اينجا آب برداريم در ايستادند و کشتي را سوراخ کردند
آنهاکه بربالا اند اگر دست ايشان را نگيرند و ايشان را منع نکنند
هم اينها و هم ايشان هلاک شوند و اگر ايشان را منع کنند و نگذارند
همه از هلاکت برهند پس در خلاص و نجات بندگان حق بايد کوشيد
تخصيص در رستگاري خود و نيکوي خود عذر نبايد ساخت که کار
صعب و دشوار است و حق تعالي اين امت را بهترين امتان کردانيد
بسبب امر معروف ونهي منکر **قوله تعالي كنتم**
خير امة اخرجت للناس تأمرون
بالمعروف وتنهون عن المنكر و

تؤمنون بالله در تفسیر وسیط می آرد از قول زجاج
که ای **کنتم خیر امة عند الله فی
اللوح المحفوظ** یعنی شما بهترین امت بودید نزد خداوند
در لوح محفوظ یعنی شما را در لوح محفوظ بهترین امت بودید نبشته
اند ابن عباس رضی الله عنهما میگوید مراد امت محمد اند صلی الله علیه
وسلم زجاج میگوید خطاب مر اصحاب محمد راست وهمه امت داخل
یعنی بسبب خاص است ومعنی اخرجت بیرون آورده شده اند از برای
مردمان یعنی اصحاب محمد بهترین آدمیان اند از برای مردمان زیراکه
فرموده نشد بقتال غیر از محمد علیه السلام پس شما که اصحاب محمد اید
اسیر می کنید فارس وروم را تا در می آیند ایشان در دین شما
واین قول عکرمه ومجاهد است ونیز در تفسیر وسیط مذکور است بروایت
شعبی که رسول علیه السلام فرمود اهل بهشت صد وبیست صف باشند
هشتاد صف از امتان من باشند وچهل صف از امتان پیغمبران
دیگر وبی برده روایت می کند از پدر خود که گفت از رسول صلی
الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود که امت من امتی اند مرحوم که
ایشان را در آخرت نی حساب باشد ونی عذاب ونیز در تفسیر
وسیط می آرد که عیسی علیه السلام یاد کرد امت محمد را علیه السلام

پس

پس فرمود که ایشان سبکترین مردمان باشند از روی عقل
وگران ترین مردمان از روی وزن اعمال اما سبکی عقل ایشان
آنست که لعنت کنند بهایم را وگرانی میزان ایشان آنست که آسان
گردانیده شد بر زبانهای ایشان کلمه که دشوار وگران بود بر کسانی که
پیش از ایشان بودند وآن کلمه طیبه لا اله الا الله است در تفسیر
عمده می آرد که خداوند قلم را بیافرید پس فرمان کرد که ای قلم
اکتب علمی فی لوحی جمله معلومات را در لوح بنویس قلم در کار آمد و
می نوشت مقدرات ومعلومات را فرمان آمد که ای قلم بنویس که
امتی که پیغمبر خود را تکذیب کنند ایشان را باد سرد وسخت هلاک
کنم وبر ایشان سنگ بارانم وهمچنین یک یک امت را فرمان می آمد
تا می نوشت بعد از آن فرمان رسید که ای قلم بنویس که امتی باشند
با عمرهای کوتاه وبا کوتاه عمری گناهان بسیار کنند ومرا بخلاف فرمانها
بیازارند وایشان امت پیغمبر آخر الزمان باشند قلم ترسان
گشت که تا چه عقوبت سخت در حق ایشان فرمان رسد خطاب آمد
که ای قلم بنویس که هی امة مذنبة وانا رب غفور حیرت شق شد
وشق قلم از آنجاست **قوله تعالی تامرون
بالمعروف وتنهون عن المنکر**

حق تعالی مدح می کوید امت محمد را صلی الله علیه وسلم باآنچه در ایشانست
از خصال خیر و آن آنست که بر امر معروف و نهی منکر در دین محکم ثابت
و اورا مقدم بر ایمان یاد کرد و بلفظ مضارع فرمود و صیغه مضارع
دوام واستمرار را می طلبد **سوال** چون صیغه و مضارع دوام
از برای دوام و استمرار است پس معنی چنان شود که بنده یک طرفة
العین ازان غافل نشود و خالی نباشد و این دشوار مینماید پس
اینمعنی چگونه باشد **جواب** آنست والله اعلم که دنیا هرگز
باید که از امر معروف خالی نباشد و از نهی و منکر و اینمعنی مقرر و موجود
است زیرا که هیچ وقت عالم از امر معروف و نهی منکر خالی نیست
تا اگر درین خانه نیست در خانه دیگر هست و اگر درین محله نیست در محله
دیگر هست و اگر درین قریه یا درین شهر نیست در قریه دیگر و در شهر دیگر
هست پس دوام و استمرار برین تقدیر حاصل آمده باشد و رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس امر معروف و نهی منکر میکند و دران
می کوشد که احیاء دین و سنت کند و ترویج دین و شریعت سعی
نماید او خلیفه خداوند است در زمین و خلیفه رسول وی و خلیفه کتاب
وی و امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود فاضلترین جهاد امر
معروف و نهی منکر است در طبیب القلوب نقلست که مردی هارون

رشید را امر معروف کرد او را خوش نیامد بفرمود تا او را در خانه
در کردند و در خانه را بر آوردند بعد ازان هفته هارون را گفتند که
آن مرد را که در خانه کرده بودی امروز در فلان باغ است دیدیم بفرمود
تا او را حاضر آوردند گفت ترا که از خانه برون کرد گفت آنکس که مرا در
خانه کرد و گفت که در خانه کرد ترا همانکس که از خانه برون آورد
گفت مشکل سخنی است گفت خدایا ازین مشکلها بسیار است هارون
دانست که او از دوستان حق است بفرمود تا او را بر اسپی سوار کردند
در بازار بغداد میگردانیدند و منادی میکردند که این مردیست که
خداوند او را عزیز کرده است و هارون میخواست که خوار کند نتوانست
الهی بحرمت دوستان خود که ما را از خواری دنیا و آخرت نگاهدار
اما واجبات اسلام و درو دو بابست **باب** اول
در بیان آنکه واجبات اسلام چندست و خلاف علما اندران و درین
باب دو فصلست **فصل** اول در تعداد واجبات
اسلام و ذکر نماز عیدین و احیای لیلتی العیدین بدانکه واجبات
اسلام در یک روایت هفت است چنانکه در شرح هدایه سید جلال
کرلانی رحمة الله تعالی آورده است نقل از امام محبوبی رحمهما الله که
واجبات اسلام هفت است صدقه فطر و قربانی و نماز وتر و خدمت

پدر و مادر و خدمت زن مر شوهر را و نفقه ذوي الارحام و کسانیکه
در مونت وی باشند شرعا و عرفا و بقول دیگر عمره سنت است
و بدان قول که واجبست بر کسی واجب است که حج بروی فریضه باشد
و اصح آنست که واجبست و کسی که واجبات اسلام را این هفت
میدارد نماز عیدین را سنت میدارد و چون واجب دارند آنرا
اصح آنست که واجبست واجبات هشت میشود اما تکبیر تشریق تابع نماز
است و اگر واجب مستقلی دارند آنرا واجبات نشود و معرفة الله که
واجب اول است آن از مقدمات ایمان است و مبنی ایمانست و
اصل همه عبادتهاست و آن در ذکر ایمان مذکور شده است در قسم اول
که از قبیل اعتقادات است این بود عدد و تعریف واجبات اسلام و کلام
علما در ان والله اعلم در جامع الصغیر جابی می آرد عیدان

اجتمعا فی یوم واحد فالاول
سنة والثانی فریضة لا یترک واحد
منهما یعنی چون عید و جمعه در یکروز جمع شوند نماز عید سنت
باشد و نماز جمعه فرض و هیچ یک را ترک نکنند و درین ابطال
قوم عوام است که میگویند دو خطبه در یک روز خواندن بفال نیکو
نیست پس نظر بدین روایت نماز عیدین سنت باشد اما کیفیت

اداي وي آنست که در نافع و هدایه و عامه کتب فقه میگوید از اصحاب
ما رحمهم الله که بگذارد اما دو رکعت نماز با مردمان و بعد از تکبیر افتتاح
و ثنا سه تکبیر بگوید بعد ازان فاتحه و سوره خواند و تکبیر رکوع بگوید
و در رکعت دویم اول قراءت خواند بعد ازان سه تکبیر زاید بگوید
آنگاه تکبیر رکوع بگوید و این قول ابن مسعود است رضي الله عنه و اختیار
علمای ما انیست و قول امام شافعی رحمه الله انیست در فتاوی حجه آورده
است که بر سلطان واجب است که کسی را بفرماید تا در شهر نماز عید گذارد
از برای ضعیفان و رنجوران و کسانیکه بنمازگاه نتوانند رفت
ولیکن نماز عید را یکبار که بگذارند مکرر کردن روا نباشد در منافع
میگوید که عید را عید نام نهادند از برای اجتماع مردمان در وی
و گفته اند از برای آن عید نام نهادند که عود می کند حق تعالی
در وی بتجاوز و مغفرت و گفته اند از برای آن عید نام نهادند
که خلق او را معتاد میدارند و انس میگیرند بوی و گفته اند العید
السرور للعابد اما احیای لیلتی العیدین در صحیح ابن ماجه و در کتاب
ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی می آرد بروایت
ابو امامه رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود

من قام لیلتی العیدین محتسبا لم یمت

قلبه یوم یموت القلوب اورا ذکار امام
محی الدین نواوی رحمة الله می آرد که احیای شب معظم شب حاصل
شود یعنی از دوازده بخش شب یک بخش که احیا کنند احیای شب
حاصل شود برابر است که آن شب تابستان بود یا شب زمستان زیرا که
در حقایق منظومه میگوید که ساعت در اصطلاح فقها جزوی از اجزای
زمان است و حنفی مذهب را شاید که بدین قول عمل کنند والله اعلم

فصل دویم در صوم شش روز از شوال اما روزه
شش روز از شوال با حادیث صحیح ثابت شده است چنانکه در
صحیح مسلم و سنن ابوداود و صحیح ابو عیسی و نسائی و ابن ماجه
و طبرانی و غیر آن از کتب حدیث می آرد بروایت ابو ایوب انصاری
رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من
صام رمضان واتبعه ستا من
شوال کان کصیام الدهر یعنی هر کس ماه
رمضان روزه دارد و از پس آن شش روز دیگر از شوال بدارد
همچنان باشد که تمام سال روزه داشته باشد ابو ایوب گفت
از رسول علیه السلام سوال کردم که یا رسول الله هر روز برابر
ده روز رسول علیه السلام فرمود آری در نزهة الارواح می آرد

بزرگی گفته است الدنیا یوم ولنا صوم هر کس غم
قوت هر روزه دارد و قوت این روزه ندارد خلق را وعدهٔ فطار
بعید است عید این جماعت از این وعید بعید است **بیت**
صوفیان از دو عید دم نزنند ❊ جز سوی دوستی قدم نزنند
زیرا که ایشان را روزه است که در دنیا افطار آن نتوان
کرد و زنده ندارند که قربان کنند در اوسط طبرانی می آرد بروایت
ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود
هر کس روزه ماه رمضان دارد و شش روز از شوال از
پس آن بیرون آید از گناه همچون روزی که از مادر آمده باشد
و حکمت در روزه داشتن این شش روز آنست والله
اعلم که حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها چون یک نیکی را
ده وعده فرمود ماه رمضان را سیصد روز نویسند و شش روز
شوال را شصت روز و سال سیصد و شصت روز است
پس از روی ثواب چنان باشد که تمام سال روزه داشته
باشد **حکمت** دیگر آنست که در سال پنج روز روزه
منهی است و دو روز عیدین و سه روز ایام تشریق و یک روز

شک این شش روز بدل آن شش وزست جواب دیگر
آنست کہ این جهان وانچہ درو است حضرت عزت در شش روز آفریده
است قوله تعالی هو الذي خلق
السموات والارض في ستة
ایام وانچه از بهر منفعت ما آفریده پس شش روز روزه در ماه
شوال مسنون شد شکرانه آن منافع و مصالح را سوال متفرق
داشتن اولیست یا مجتمع جواب بعضی گفته اند پیوسته
داشتن اولیست یعنی روز دویم شوال روزه گیرد و در روز
هفتم تمام کند تا اتباع این بوده و انجا مسارعت و مسابقت
بود در خیرات لقوله تعالی ویسارعون
في الخيرات وقوله تعالی وسارعوا
الی مغفرة من ربكم قول دویم آنست که
در هر ده روز دو روز بدارد معنی آن بود که بازی اندیشد
که در ان ده دو روز روزه خواهد داشت همان ساعت اورا
ثواب بنویسند و او در ده به اندیشه بسیار کند که دو روز روزه
خواهم داشت و درین ده روز تا ثواب بسیار روز روزه در
دیوان عمل وی بنویسند وصحیح آنست که پراکنده باید داشت

اما تکبیر تشریق واجبست و ابتدای تکبیر تشریق از بامداد عرفه است
و ختم آن بر نماز دیگر روز عید که مجموع هشت نماز باشد و این
قول امام اعظم است رحمه الله اما بقول امام ابو یوسف و محمد
رحمهما الله ختم تکبیر تشریق بر نماز دیگر آخر ایام تشریق است
که بیست و سه وقت نماز باشد و دلیل اثبات آن آنست
که حق تعالی فرموده واذکروا الله ذکرا کثیرا و در تکبیر ذکر است
و این بیشتر است زیرا که این بیست و سه تکبیر میشود و فتوی
برین قول است والله اعلم الهی همه را توفیق یاد خویش
ارزانی دار باب دویم در شرح واجبات
سبعه اسلام و درین باب نوزده فصلست فصل
اول در بیان صدقه فطر در هدایه و عامه کتب فقه می آرد که
صدقه فطر واجبست بر آزاد مسلمان که اورا مقدار نصاب
زکوة باشد اگرچه غیر نامی باشد فاضل از مسکن وی
و از ثیاب وی و اسب و سلاح وی و برده کان خدمت وی
که از جهت خود ادا کند و از جهت فرزندان خورد سال و از
جهت مالک خود وان نصف صاع است از گندم یا از آرد یا
از سویق آن یعنی از پوست آن یا صاع از خرما و یا از جو و در مویز

دو روایتست در یک روایت نصف صاع و در یک روایت
صاعی و صحیح اینست و باقی صبوب بر قیاس جو است یعنی صاعی
در وقایه و کنز میگوید که وجوب صدقه فطر تعلق می گیرد بطلوع صبح
روز عید فطر تا اگر کسی پیش از ان بمیرد واجب نشود صدقه
فطر وی و اگر بعد از صبح متولد شود یا اسلام آرد نیز واجب نشود
فطر وی و مستحب است که اول صدقه فطر ادا کند آنگاه بنماز گاه
رود تا فقیر فارغ البال نماز عید تواند گذارد و در نافع می آرد
این حدیث را که رسول علیه السلام فرمود که **اغنوا هم**
عن المسئلة فی مثل هذا الیوم یعنی درویش
را از طلب و خواستن بی نیاز گردانید در مثل این روز و اگر صدقه
فطر را مقدم دارد بر روز عید فطر صحیح آنست که جایز باشد و محسوب
بود از فطر وی و اگر تاخیر کند در ادا تا روز عید فطر بگذرد واجب از
ذمه وی ساقط نشود و اخراج آن بر وی باشد و نزد امام شافعی
رحمة الله وجوب صدقه فطر تعلق میگیرد بوقت فرو شدن
آفتاب از آخر ماه رمضان در سنن ابو داود و صحیح ابن ماجه
و کتاب حاکم ابو عبد الله نیشابوری می آرد که ابن عباس رضی الله
عنهما گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و فرض کرد صدقه

فطر را از برای پاکی روزه دار از لغو و رفث و کسی که ادا کند
آنرا پیش از نماز عید آن زکوتی باشد مقبول و هر کس بعد از
نماز عید دهد آن صدقه بود از صدقات حاکم ابو عبد الله گفته
است که این حدیث صحیح است بر شرط بخاری و در ریاض الصالحین
می آرد از خطابی که درین حدیث بیان آنست که صدقه فطر فرض واجب
است همچون افراض زکوة واجبه در اموال و بیان آنست که فرض
کرده رسول علیه السلام همچون فرض کرده خداوند است از برای
آنکه طاعت رسول صادر از طاعت خداوند است **قوله**
تعالی من یطع الرسول فقد اطاع
الله و بفرضیت زکوة فطر و وجوب آن عامه اهل علم قائلند و وجوب
صدقه فطر طهرت مر صایم را از رفث و لغو پس بر هر روزه
داری را واجب بود توانگر باشد یا درویش وقتی که صدقه بیابد
فاضل از قوت خود و چون وجوب وی از برای علت تطهیر است
همه روزه داران محتاجند بدان و چون شریکند در علت شریک
باشند در وجوب و ابوبکر بن المنذر میگوید که اجماع اهل علم است
بر آنکه صدقه فطر فرض است چون ابن سیرین و ابو العالیه و ضحاک
و عطا و مالک و سفیان ثوری و شافعی و ابو الثور و احمد و اسحق

واصحاب راي واسحق راهویه میگوید او همچون اجماعست از
اهل علم در مسند امام احمد و سنن ابي داود مي آرد بروایت عبید بن
ابي صغیر از پدر خود از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود زکوة
فطر در حق توانگر شما تزکیه الله است اما فقیر شمار نکمند خداوند بر وی
بیشتر از آنکه عطا داده باشد آن فقیر را یعنی بجهت صدقه فطر
و ابي صعیر بعین مهمله و مصغرست در ترغیب حافظ عبد العظیم منذری
قدسي مي آرد بروایت جریر از رسول علیه السلام فرمود که صوم
رمضان معلق است میان آسمان و زمین بالا برده نشود
مگر بزکوة فطر اسناد این حدیث جید است و انهمه تاکید و مبالغه
در اداي صدقه فطر همانا که از براي نفع مسلمانان فقرا و مسکین است
تا بداني که نفع رسانیدن را انهمه فایدهاست بیت
تو خاطر نگهدار درویش باش ⁂ نه در بند آسایش خویش باش
شیخ ابو سعید قدس سره میگوید اگر یک کس عمل بری
و آدمي بیارد و در مقابل نفعکه بمسلماني نفع رساند پس اي
برادران باش که نفع رساني و اگر نتواني ضرر مرسان
که آن نیز تمام است الهي ما را توفیق نفع رساندن بازاني دار و از
ضرر رسانیدن نگاهدار برحمتک یا ارحم الراحمین فصل دوم

در بیان

در بیان قرباني بدانکه قرباني واجب است بقول علماي ما رحمهم
الله و دلیل بر وجوب وي این حدیث است قال النبي
علیه السلام من وجد سعة ولم یضح فلا
یقربن مصلانا یعني هر کس را استطاعت قرباني کردن
بود و قرباني نکند پس گو نزدیک نشو بنمازگاه ما علماي ما میگویند
ما ما کنند با وعید چنین نتواند بود مگر بترک واجب پس قرباني واجب بود
این حدیث در هدایه و شرح وقایه مسطور است و در کتب حدیث
نیز اما نزد امام شافعي رحمة الله قرباني سنت است اما قرباني کردن واجب
است بر آزاد مسلمان مقیم واجب است که مالک بود نصاب را که بر آن
صدقه فطر باشد در روز عید اضحی از جهت خود قرباني کند و واجب
نیست که در فتوي که از جهت طفل خود و ممالیک خود قرباني کند خلاف
مر روایت خزانة الفقه و قد و ریرا و آن گوسفند نیست از یکتن و
در از دنبالي یا شتري از هفت تن و بر فقیر و مسافر قرباني نیست
و این روایت در هدایه و عامه کتب فقه مذکورست اما بقول امام
شافعي رحمة الله قرباني سنت است نه واجب در واقعات حسامي
میگوید اگر در شتر کمتر از هفت تن شریک شوند جایز باشد و صحیح است
اما قرباني از سه جنس روا بود از گاو و گوسفند و شتر و زرا حکم گوسفند

است وگاومیش همچون گاو است که والجوامیس والبقر
سواء اما از جنس دیگر روا نباشد چون اسب وحمار وحشی ومرغ
وغیر آن در کتاب الاضاحی آورده است که اگر هفت تن در گاوی
یا شتری شریک شدند ونیت هر یک قربتی دیگر بود اول قربانی دوم
نذر سیم عقیقه چهارم قربانی از برای مرده پنجم جزای صید ششم
هدی هفتم تطوع از هر هفت جایز باشد نزد علمای ما رحمهم الله اما اگر
نیت یکی گوشت بود یا او را هیچ نیت بود از هیچیک درست نشود
در هدایه میگوید از برای قربانی گوسفند یکساله باید وگاو دو ساله
وشتر پنج ساله واز ین کمتر قربانی روا نباشد الا آنکه اگر گوسفند
میشینه باشد که اگر سال بروی گذشته باشد وفربه بالیده بود چنانکه
اگر او را در میان گوسفندان یکساله داخل کنند بینند از دور فرق
نتوانند کرد قربان کردن جایز باشد بنابرین حدیث ابوهریره
رضی الله عنه که روایت می کند از رسول علیه السلام که فرمود نعم
الاضحیة الجذع من الضان اذا کان ضخما عظیما واین حدیث
در هدایه ونافع است اما امام زعفرانی رحمة الله میگوید جذع گوسفند
هفت ماهه است اما از شتر ودراز دنبال ماده اولیتر است از
برای قربانی واز گوسفند نر اولیتر است اما از یکساله کمتر قربانی

روا نباشد ووقت قربان کردن از صبح روز عید است تا سه روز
افضل روز اول است اما اهل شهرها را روا نباشد که پیش از نماز
عید قربان کنند که رسول علیه السلام فرمود من ضحی قبل
الصلوة فلیعد ذبحته اما اهل شهر اگر خواهند که پیش از
نماز عید قربان کنند آن ذبیحه را از شهر بیرون برند آنگاه قربان
کنند روا باشد واین روایت کافی است اما اهل دیهها را بعد از
صبح روز عید قربان کردن جایز باشد زیرا که در دیهها عید و
جمعه نیست اما معیوب چون کور ویک چشم ولنگ که راه نتواند
رفت ولاغر که مغز در استخوان وی نمانده باشد وبیمار وگوش
بریده ودنبه بریده ومثل آن قربانی روا نباشد اما اگر بیشتر بر
جای بود وکمتر بریده بود روا باشد واگر قربانی یک شاخ ویا
خصی بود یا بی شاخ یا شاخ شکسته بود یا دیوانه جایز بود از برای
آنکه خون وگوشت وسایر مقاصد وی تمام است ومقصود تعلق
نمیگیرد بدانکه او را قربان نباشد یا مکسور القرن بود یا خصی یا ثولا
بود واین روایت در هدایه ونافع است واگر دو کس دو گوسفند
خریدند به نیت قربان وهر یک گوسفند صاحب خود را قربان
کرد بغلط قربانی هر دو جایز بود وبر هیچ یک ضمان نبود ودر

کردن فاضلتر آن بود که کارد بدست خود گیرد و بخشش و مردانگی
آن قربان بجای آرد اگر علم آن داشته باشد والا انجا حاضر شود
و دیگری را بفرماید تا ذبح کند همچنین در قربان حقیقی که نماز است کما قال
قربان کل تقی باید که بهزار شادی و نشاط تیغ مجاهده بر سر نفس
بد فرمای زند و عذر میخواهد که دستم بجان دار نرسد والا تقصیر
نکردمی پس توانگر در روز عید گوسفند قربان کند و درویش
در وقت نماز نفس قربان کند و مستحب است که گوشت قربانی خود
بخورد و توانگران و درویشان را بخورانند ذخیره نکنند والا از
سه حصه یکی را بدهد و ازین کم نکنند و پوست قربانی را بصدقه
دهد یا کار فرمای سازد که در خانه بکار آید چون نطع و غربال و
مانند آن **مسئله** مسلمانی گوسفند خرید بنیت قربان و
آن گوسفند غایب شد بجای آن گوسفند دیگر خرید که قربانی
کند گوسفند اول را باز یافت اگر آن مرد توانگر است از هر دو یکی را
قربانی کند و هر دو را قربان کردن حاجت نبود زیرا که بشرع نزد
وی یک قربان بیش نیست و اگر درویش بود هر دو را قربان
کند زیرا که بروی شرعا قربان نبود او هر دو را بنیت بر خود واجب
گردانید الهی همه را توفیق نیت نیکو در خیرات کرامت فرمای

فصل

فصل سیم در ثواب و فضیلت قربان کردن در ترغیب
حمیدی و بسیاری از کتب حدیث بتنوع الروایات چون روایت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه و ابو سعید و عمران بن حصین
رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود مر خاتون
زنان نور دیده فاطمه را رضی الله عنها که ای فاطمه برخیز و نزدیک
قربانی خویش رو و در زبان ذبح این دعا بخوان ان صلوتی
ونسکی ومحیای ومماتی لله رب
العالمین لا شریک له وبذلک
امرت وانا اول المسلمین بدرستی که باول
قطره خون که ازوی بچکد هر گناه که در عمر خود کرده باشد آمرزیده
شود بدرستی که فردای قیامت بیارند خون و گوشت آن را
و در پله نیکوئی تو نهند هفتاد برابر آن که بوده است ابو سعید میگوید
گفتم یا رسول الله این کرامت خاصه مر آل محمد راست و اهل این
تشریف ایشانند یا مر این و همه مسلمانان راست رسول علیه
السلام فرمود مر آل محمد راست خاصه و مر مسلمانان راست عامه
یعنی بسبب خاص است و معنی عام و در حدیث دیگر آمده بروایت
زید بن ارقم که از رسول علیه السلام سوال کردند که یا رسول الله

قربانیها چیست فرمود که ملت پدر شماست ابراهیم علیه السلام
گفتند چیست ما را دران فرمود بهر موئی که دران قربانی بود
یک حسنه نویسند در دیوان وی گفتند پشم را چه حکمت فرمود
که بهر پشمی یک حسنه نویسند در ترغیب حمیدی و بسیاری از کتب
حدیث و فقه می آید این حدیث بروایت ما در مومنان عائشه
صدیقه رضی الله عنها از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود
هیچ عملی نکند فرزند آدم در روز عید قربان دوست داشته
ترنزدیک خداوند از ریختن خون قربانی سعید بن عبد العزیز
روایت می کند از مکحول رحمهما الله که گفت بفروش پیراهن خود
را و بخر بان آن قربانی را در زاد المقربین می آرد که در خبرست که خانه
که دروی قربانی نکنند باوجود استطاعت آن خانه بخداوند تعالی
بنالد و دعای بد کند در حق صاحب آن خانه و گوید اخلاق
الله من الحنن كما خلقني من القربان
و آن خانه دران سال هدف تیر بلا شود و هر خانه که دروی قربانی
کنند شاد بها کند و دعای خیر کند و آسانیها و خوشنودیهای
در انخانه پیدا گردد و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عظموا
ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم

وفي روايته سمنوا ضحاياكم یعنی بزرگ
گردانید قربانیهای خود را بدرستی که بر صراط آن بارگیرهای شما خواهد
بود و در خبرست که بهر لقمه گوشت قربانی که بنده بخورد مرغی بود او را
در بهشت مانند شتر بختی **حکایت** امام الائمه محمد بن اسحق بن
خزیمه رحمه الله میگوید برادر من احمد بن اسحق مردی عابد بود
و پرهیزگار از مال دنیا چیزی نداشت و با تنگدستی تکلف کردی
و هر سال قربانی بجای آوردی و هر رنج که بروی آمدی این
عبادت البته ترک نکردی این برادرم از دنیا سفر کرد بخواب چنان
دیدم که قیامت آمده ست و خلق عالم در عرصات حاضر شدند ناگاه
برادر خود را دیدم که بر اسپی تازی سوار گشته که هرگز مثل آن
ندیده بودم و بسیاری دیگر از مرکبان در پیش وی می رفتند
گفتم ای برادر حق تعالی با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفتم سبب
چه بود گفت روزی در مسجد جامع نماز میکردم در جیب من یکدرم
بود گنده پیری پیش بیامد و در پس ستون بایستاد و گفت خدا از برای
مسلمانان رحمت کناد بیکدرم که قرض دارم و قرض خواه تقاضای
درشت می کند نماز را بتعجیل تمام کردم و درم بدو دادم چون مرا
در گور نهادند و باز گشتم ندای شنیدم که احمد بن اسحق رحم

کردی بر زیردستی ما نیز رحم بر تو کردیم و هرچه کرده بودی از تو
عفو کردیم و ترا شایستهٔ بهشت و دیدار خود گردانیدیم گفتم ای برادر
این مرکبان در پیش تو چیست گفت این قربانیها است که کرده
بودم و آنکه سوارم اول قربانی [illegible] گفتم اکنون کجا میروی
گفت به بهشت میروم این بگفت و از نظر من غایب شد تا بدانی
که کس برین درگاه زیان نکرده است **حکایت** طاوس یمانی رحمه
میگوید سالی با قافلهٔ حجاز بحج میرفتم کودکی با من همراه شد توشه
زاد و راحله میرفت گفتم ای کودک ترا زاد کو گفت ان خیر الزاد
التقوی گفتم آخر با تو طعام کو گفت بخانهٔ کریمان رفتن و با خود
طعام بردن لایق نباشد چون احرام بستیم همه لبیک میگفتند
و آن کودک هیچ نمیگفت گفتم ای کودک چرا لبیک نمیگوئی گفت از
برای آنکه جواب لا لبیک نشنوم گریه بر طاوس افتاد وقتی که این
کودک از رومی ترسد اگر ما را رد کنند و نپذیرد هیچ بنیم اهل این
قافله این سخن بشنیدند غریو برآوردند طاوس میگوید چون بکوه
منا حاضر شدیم هر کس قربانی میکردند کودک را دیدم میگفت
بارخدایا هر کس قربانی می کند در راه رضای تو و مرا هیچ نیست که
قربان کنم جز تن خود **شعر** بر امید وصل تو من جان خود را

کنم جان چه باشد نزد تو تا من حدیث جان کنم صد چنین
جان در رهٔ عشقت فدای نام تو ترک جان گفتم حدیث از مهلت
جانان کنم مور عورم در جهانم نیست کیمیای بلخ من که باشم تا
سلیمان ترا مهمان کنم کودک کلمهٔ شهادت بگفت و انگشت بحلق در (بحلق خود)
مالید قضا بگفت وی راست آمد و کودک بحق جان تسلیم کرد ما
کودک از آن حال خبر یافت خاک بر سر کرد گفت آوازی شنیدم
که ای ضعیفه فرزند تو در راه رضا ما جان فدا کرد قبول کردیم
اگر تو نیز بیائی قبول کنیم کیست در راه او از جان برخیزد که قبولش
نکنند تو باری از عصیان برخیز تا آتش نسوزی **شعر**
دردی که زهجر اوست درمان نبود راهی که بکوی اوست پایان نبود
فتوی داد دست عشق کاندر ره دوست قربانی عاشقان بجز جان نبود
حکایت در زاد المقوین می آرد که یکی از بزرگان سلف
عادت داشتی که بهای گوسفند صدقه دادی بدرویشان و گفتی
چون قربان بر من واجب نیست حیوانی را چه بیجان کنم بخواب دید
که قیامت آمده است و مردمان بر بارگیرها سوار می شوند و ملائکه
ایشان را به بهشت میبرند و او پیاده مانده از آن حال سوال کرد گفتند
این مرکبها قربانیهاست که در دنیا کرده اند گفت من نیز بهای قربانی

صدقه داده ام گفته تو نداني كه بهاء اون با قربان كردن برابر
نبود قربان مي بايد كرد آن بزرگ تا زنده بود ديگر قرباني مي كرد
پس چون قربان كردن را اينهمه فايده هاست بايد كه اين عبادت
را از دست باز نداري خليل خدا صلوات الرحمن عليه در راه رضا
حق از سر فرزند برخواست تو باري از سر گوسفند برخيز الهي همه را
توفيق اين خير و ساير خيرات بارزاني دار **فصل**
چهارم در قصه ذبح اسمعيل عليه السلام بدانكه اهل تواريخ و اهل قصص را
در انكه ذبيح اسمعيل يا اسحق بوده است اختلافست سعيد بن مسيب
و سعيد بن جبير و عمر عبد العزيز و ضحاك و كلبي و محمد بن كعب قرظي
و علي زين العابدين و محمد بن باقر و مجاهد و عبد الله بن عباس
و عبد الله بن عمر و ابو هريره و حسن بصري رضي الله عنهم برانند كه
ذبيح اسمعيل بوده است عليه السلام باز قول عبد الله بن عباس
و عثمان و عبد الله بن مسعود و عبد الله سلام و جابر و ابي كعب
و ابو سعيد خدري و عمرو بن العاص و ابو درداء و كعب الاخبار
و سدي و قتاده و عكرمه و عطاي خراساني رضي الله عنهم برانند
كه ذبيح اسحق بوده است عليه السلام و بعضي برانند كه هر دو ذبيح بوده
اند يكبار اسمعيل و يكبار اسحق عليهما السلام فرمود انا ابن الذبيحين

مؤيد و موكد اين قول است اما اعتماد بر قول اول بيشتر است
اكنون استماع نماي تا بگويم كه حال و قصه ايشان چگونه بوده
است اهل تواريخ و اصحاب قصص ميگويند هم روز بود كه اسمعيل از شكار
باز آمد قدي چون سرو خرامان و خطي چون ماه تابان رخساري
چون مرجان رنگين گفتاري چون جان شيرين و رفتاري
چون كبك دري خرامان چون كوكب دري [illegible] فش ان تاب
آفتاب جلالش حلقه استخدام در گوش روشن رويان فلك
كشيده و طره مشكينش خاك خاري در چشمه چشم ظلمت زده لعل
جان فزايش قيمت الحيات برده لب شهد آسايش رونق ياقوت
كاني در رواج لعل بدخشاني شكسته زبان روزگار از جمالش
باكمالش اين ندا در عالم زده **شعر** اي برده دلت
هزار دل در نفسي ؛ در مشرق تو خورشيد نيز زد نفسي
مه روي ترا ديده و گفته است بسي ؛ سبحان الله زهي نكو روي كسي
چون خليل آن جمال و كمال اسمعيل بديد مهر پدري بجنبيد مهر مهر
بر سينه بي كينه وي بديد آمد در عين راحت سر ببالين استراحت
نهاد هزار گونه مشغوليش مشتغل آمد كه **ر** فلما اضاء الصبح فرق
بيننا واي نعم لا يكدره الدهر **شعر** هر دم فلك از طرف

زوالی دهدم ۞ یک لحظه نه بر مراد حالی دهدم ۞ از هر که بیابدم فراقی
فکند ۞ وز هر که نبایدم وصالی دهدم ۞ جون خلیل را علیه السلام
در خواب نمودند که اسمعیل را قربان می باید کرد بنزدیک هاجر آمد که
مادر اسمعیل بود و کفت ای هاجر این فرزند دلبند مرا جامه شاهی
در پوشان و شانه بر تا زک در آری از فرق فرقش راست کن
که او را بزیارت دوست برم مادر بشنید و با شادیش را دسته
تاب داد و بادامش را سرمه در کشید و بر کل عارض وی را نیل عارض
بکشید پس بمهر دلش در بر کرفت و آن تنک شکر عصمت را تنک در
کنار کرفت و کفت شعر ای بر دل من غمت بخروار مرو
رحم آر برین دلشده زار مرو کر مرک من از رفتن خود می طلبی
من بکشم تو مرم و تو زنهار مرو خلیل کفت ای هاجر کارد و
رسن بیار هاجر کفت عجب کاری در مهمانی کارد و رسن جه کار
کنی کفت شاید خداوند ما را کوسفندی دهد دوست بر زبان دوست
می راند ابلیس را ابر ابلیس را علیه اللعنة خبر شد کفت آمد وقت آن
که کیدی سازم و مکری بر دازم شاید برادرسم نزدیک هاجر آمد
و کفت ای هاجر ابراهیم اسمعیل را کجا می برد هاجر کفت بزیارت
کفت غلط کرده بقربانی کردن می برد هاجر کفت عجب کاری هرکز

پدر پسر را قربانی کند یا کرده است پدر جون خلیل و پسر جون
اسمعیل و برایی جرم جرا کشد کفت وی میکوید مرا خدای تعالی
فرموده است کفت اکر خدای تعالی فرموده است هزار جان
اسمعیل من فدای حکم دوست باد شعر مکذار که عشقت را
هر مختصر اندیشد یک کام نهد در ره صد بار بر اندیشد دل
وصل دوست جوید آنکاه ز جان ترسد پروانه رخت بیند کا
بر اندیشد در خون کشم این دل اکر از سر نااهلی جز خویشتن
جان دادن جیز دیکر اندیشد ابلیس کفت با خلیل کویم مکر بشیمان
شود ابا آنکه شیطان را بر انبیا دست نیست اثبات آن نمیتوانکفت
ای ابراهیم اسمعیل را کجا می بری کفت بزیارت بقربانی کردن
می بری مبر که آن ترا دیو نموده است خلیل کفت ای ملعون تو
ندانی که خواب ما شیطانی نبود رحمانی بود کفت آخر ترا دل
میدهد تا جنین فرزندی را بکشی کفت ای ملعون یقین بدانکه از
شرق عالم تا غرب عالم مرا فرزندان بود و دوست فرمان دهد که همه را
قربانی کن بدست خود همه را قربانی کنم شعر شوریده نباشد
آنکه از سر ترسد ۞ عاشق نبود آنکه ز خنجر ترسد ۞ تا جند ز سر بریدنم
ترسانی ۞ آنرا که سر تو باشد از سر ترسد ۞ ای ملعون از خلیل تو نومید

بچهٔ بط اگر چه دو روزه بود
آب دریا بهش تا سینه بود

شد روی بسوی اسمعیل نهاد و گفت خود دوست مگر فرزند شود
شعر بچه بط اگرچه باشد خورد آب دریاش کی تواند برد
بچه بط اگرچه دینه بود آب دریاش تا بسینه بود گفت ای اسمعیل
پدر ترا کجا می برد گفت بزیارت گفت نصیحت من قبول کن و با
پدر مرو که بکشتن میبرد گفت سبب کشتن من چیست گفت وی
میگوید که مرا خدای فرموده است گفت اگر خدای فرموده است هزار
جان من فدای حضرت دوست یاد آری هر که دوست این درگاه
باشد از بلای کشتنش چاره نباشد شعر گفتی بکشم بکشم بکش
ترا مانع کیست مرگم به ازان که بی توام باید زیست لیکن
بوفا با تو که رمزی ابشنو زین بیش که دوست دارم جرمم چیست
ابلیس آغاز نهاد و اسمعیل گفت ای پدر این بر مرا زحمت میدهد
و وسوسه میکند گفت سنگ ده تا برود که سنگسار را سنگ باید
اسمعیل سنگ انداختن گرفت سنت گشت حاجیان را تا هر گاه
که آنجا رسند سنگی چند اندازند رمی ازانجاست و بعضی گفته اند
چون حق تعالی فدیه فرستاد اسمعیل را گوسفند بزمین رسید
بر میل ابراهیم هفت سنگ انداخت تا گوسفند ازان سو نرود
این سنت ازانجاست القصه اسمعیل گفت ای پدر توقف کن

تا من در پیش روم و تو در عقب باشی تا شیطان را وسوسه
نماند اسمعیل در پیش روان شد ازانجاست که فرزند را در پیش پدر
رفتن روا است در بعضی اوقات شعر بر سر بازار عشق آزاد
نتوان آمدن بنده باید بودن و در پیچ جانان آمدن نیم
شب پنهان بکوی دوست کم نامان شوند شهر نامان را سلیم
نیست پنهان آمدن عاشقان از نزد جانان سر بریدن سنت است
بر سر نطع ملامت پای کوبان آمدن چون پدر و پسر بر کوه
منا رسیدند ابراهیم اسمعیل را گفت جان پدر بلا و محنت بسیار است
اما این بلا از همه زیادت است ای فرزند هرگز مستوجب تیغ جدا نبودی
اکنون مستحق صد تیغ جرا گشتی اسمعیل گفت ای پدر ازین سخن بوی
خون می آید قال یا بنی انی اری فی المنام
انی اذبحک فانظر ماذا تری ای پسر من
در خواب چنان دیدم که ترا قربان میکنم تصغیر شفقت است
که صد هزار لطف در ضمن این مشاهده می افتد اسمعیل گفت ای
پدر اگر دوست بخنجر تازیانهٔ عتاب نخورد فانظر ماذا
تری نظر کن تا چه فی مبنی اسمعیل را امتحان میکرد تا در تسلیم
و تحمل بار بلا چگونه می آرد اسمعیل عاشق وار سر برآورد و گفت

یا ابت افعل ما تؤمر

یا ابت افعل ما تؤمر ای پدر آنچه ترا فرموده اند
بجا آور **شعر** در روی تو ای عزیزتر از جانم یک جان دارم
از آن خجل می مانم ای پدر اکنون اگر تو از سر سر برمیخیزی من
از سر سر برنخیزم تا تو خلیل سرباز باشی و من اسمعیل جانباز باشم
اگر تو ترک جانان میکنی من ترک جان می کنم میکوم [?] مرا یکساعت
بخش رنج نباشد اما تو بدست خود فرزند قربان کرده باشی
مبادا که وقتی دلت تنگ گردد ای پدر سه وصیت من بجای آر
اول آنکه دست و پایم سخت بربند که گلو آنگاه خوبتر نماید که دسته
بربندند پدر گفت اجزعا من القدوم علی الله عزوجل بحضرت دوست
میروی و جزع میکنی گفت جزع نمیکنم ولکن می ترسم که خنجر من
طاقت خنجر تو نیارد و دست و پای زنم عاصی شوم از خون من جامه
تو آلوده گردد **شعر** گفتی بکشتم ترا از آن نگریزم ** آلوده شود
دست تو زان بپرهیزم تعجیل مکن مریز خونم تا من از دیده
باهستگی خونها ریزم ** وصیت دوم آن دارم که چون کشتنم
نزدیک رسد در وقت راندن کارد روی من در زمین نه تا تو مرا
نبینی و من ترا نبینم مبادا که بخود شتم [?] و ترا مهر پدری دستگیر دهد و در
فرمان نقص کرده باشم وصیت سیم آن دارم که چون بازگردی و

می

من بخانه بروی مادر من مرا نه بیند سوخته گردد فراق فرزند صعب
باشد باید که با او نیکویی کنی و نکویی کنی که اگر مرا جویی در میان
کشتگان جویی و هر کجا جوانی را ببینی مرا یاد کنی خواجگان ما
در آزار نیکو بشنوید در وقت کشتن و جان دادن غم مادر چنین
میخوردی تو از آزار مادر هیچ بیتمان [?] میشوی یا نی بعضی میگویند
دست و پایش می بست و می گریست چون دست او به بست
گفت ای پدر دست من بگشای که بندگان گریخته را بدرگاه
دست بسته برند تو کارد می کشی و من حلق می مالم تا ملائکه ملاء
تو و ضعیف من مشاهده کنند اما مشیر اهل قصص بر آنند که دست
و پایش می بست و می گریست اسمعیل روی بر خاک نهاده
می گریست از گریه ایشان ملائکه هفت آسمان گریان شدند

قوله تعالی فلما اسلما و تله

للجبین خلیل کارد بر حلق اسمعیل نهاد اسمعیل بخندید و گفت
ای پدر چرا نخندی در چنین حالی گفت ای پدر کارد می بینم
بسم الله الرحمن الرحیم نبشته بر کارد که نام دوست
بود چگونه برّد بعضی میگویند خلیل بقوت خود کارد بکشید روی
کارد باز گشت و کار نکرد خلیل در خشم شد کارد بر زمین زد

کارد بفرمان خداي تعالي با وي در سخن آمد که اي خلیل بر چه خشم
مي کني آن خداوندي که ترا میفرماید بر ما گفت مر بعضي میگویند
در آن زمان که خلیل کارد بر حلق اسمعیل نهاد و خواست که بکشد
فرمان حضرت لایزالي در رسید که اي جبرئیل کارد خلیل را بگیر
جبرئیل از سدره در رسید و روي کارد باز گردانید نداي لطف
در رسید که یا ابراهیم **قد صدقت الرؤیا** اي دوست
گزیده و اي بنده پسندیده ما بهر چه ترا بیازمودیم درست آمدي
وفدیناه بذبح عظیم این گوسفند بگیر و دست از
فرزند بدار ابراهیم نظر کرد گوسفندي دید که از هوا مي آید چون
بزمین رسید ابراهیم خواست که او را بگیرد گوسفند بر میان اسمعیل را
همچنان بسته بماند چون گوسفند را بگرفت اسمعیل را بگشاد
و بد گفت اي فرزند ترا که گشاد گفت اي پدر همان دوست
که از کشتن خلاصي داد از بستن نجات داد خلیل گفت اي
فرزند ملک تعالي مي فرماید که دعا کن و حاجت خواه هر دعا
که کني باجابت رسانم و هر حاجتي که خواهي روا کنم اسمعیل دو
دست بر داشت و گفت خداوندا هر که بقیامت حاضر آید ترا یگي
گفته باشد و یکي دانسته باشد او را بیامرز و من بخشش فرمان

رسید که آمرزیدم و بخشیدم **سؤال** حکمت چیست که در روز عید
قربان مستحب است تاخیر طعام تا فراغ امام از نماز عید اهل عالم را
درین دو جواب است یکي آنکه بندگان در مثل این روزها مهمان
خداوندند و گوشت قرباني مهماني خداوند پس طعام نخورد تا اول
از مهماني خداوند خورده باشد و این جواب در ترغیب الصلوة
است اما در زاد المقوین مي گوید که گوسفند فدیه اسمعیل آمد و خلیل
او را ذبح کرد اول از جگر وي کباب ساخت و بخورد و آن روز تا آن
هنگام چیزي نخورده بود سنت خلیل شد که اول از جگر قرباني
خورند یا از گوشت وي و این جواب دوم است الهي بحرمت
الهي خلیل و ذبیح که بر ما رحمت فرمائي و ما را شفاعت حبیب خود
برساني **فصل** پنجم در عشر ذي الحجه و فضیلت
عبادت در وي بدانکه فاضلترین همه ایام نزد الله تعالی عشر
ذي الحجه است و در هیچ وقت اعمال صالحه را این نظر قبول باشد
که درین ایام و از بزرگي آن ده حق تعالی یاد در کلام مجید قسم
یاد کرده **قوله تعالی والفجر ولیال**
عشر الآیه در تفسیر وسیط مي آرد که والفجر سوگند است
بده شب و همه حاجیان یا بده شب آخر از رمضان و الشفع سوگند

ست بجفتهای حاجیان یعنی بدوم و چهارم و ششم و هشتم و
دهم دهه حاجیان والوتر سوگند بطاقهاء دهه حاجیان
یعنی بیکم و سیم و پنجم و هفتم و نهم و بی واللیل اذا یسر ای یسری
فیه سوگندست بشب مزدلفه که بروند در روی تکرار قسم دلیل است
بر شرف و فضیلت این دهه در کواشی و مدارک میگوید در قول
دیگر که والفجر قسم است بصبح یا بصلوة صبح ولیال عشر سوگند
بده شب عشر ذوالحجه و لیال بلفظ نکره یاد کرده از برای زیاده
فضیلت آن را والشفع والوتر سوگندست بشفع و وتر کل اشیا
یا بشفع و وتر این لیال تمام سوگند بشفع و وتر نمازها یا سوگند
بروز عرفه یا سوگند بخلق و خالق و بعد از انکه قسم بلیالی بخصوصه
یاد کرد باز قسم بشب یاد کرد بر سبیل عموم که واللیل و بعضی گفته
واللیل یعنی سوگند بشب قدر که بگذرد یعنی سوگند بگذشتن شب
و یای یسری را حذف میکنند در درج اکتفا از وی بکسره و
این در حال وصلست اما در حال وقف کسره یا هر دو را حذف
می کنند و در مدارک می آرد که یکی از اخفش سوال کرده از سقوط
همزه یا گفت لا یعنی نگویم مگر انکه مرا یکسال خدمت کنی آمد یکسال
اورا خدمت کرد انگاه سوال کرد گفت اللیل لا یسری و انما

یسری فیه یعنی شب بسیر نمیکند اما سیر میکنند در وی چون
عدول کرد از معنی وی عدول کرد از لفظ وی نیز از برای موافقت
رامیان هر دو در تفسیر وسیطی میگوید والفجر سوگندست بصبح هر
روزی و بعضی گفته اند سوگندست بصبح روز اول از ماه محرم که
سال از وی گشاده میشود در تفسیر حقایق می آرد از ابن عطا
که گفت والفجر سوگندست بمصطفی صلی الله علیه وسلم که نور
ایمان از وی گشاده شد و ظلمت کفر از سبب وی پوشیده گشت
ولیال عشر سوگند بده شب آخر از چله موسی علیه السلام
که تمام کردانید بان میعاد و میقات وی را چنانکه فرمود **قوله**
تعالی واتممناها بعشر والشفع
سوگند بفرایض و وتر سوگند بسنن سوگند بخلق خداوند یا
سوگند بافعال و نبات که آن اخلاص است عکرمه گوید والفجر
سوگندست بانفجار آب از سنگ موسی علیه السلام قول دیگر
آنست که **والفجر** سوگندست بانفجار آب از چشمهای بهشت
ضحاک میگوید والفجر سوگند بگشاده شدن آب از چشمهای
عاصیان در تفسیر حقایق می آرد که والفجر سوگندست بانفجار معرفت
از سینهای عارفان چنانکه نقلست که چون دل عاشق از

تف عشق بسوزد و ابر شوق وصال درخشیدن آید و برق جمال
از وی بدرخشد هفت آسمان از وی پر نور شود ملایکه ملکوت گویند
بار خدایا این چه نورست که از زمین برخاسته که هفت آسمان را
بلون مع جمال خود بیاراسته فرمان رسد که دریای عشق عاشقی
ست که در سر او باضطراب آمده است این موج عرفان جمال ماست
که از وی پدید آمده و بعالم علوی رسیده گویند بار خدایا سوخته بنده
ست در آتش شوق تو فرمان رسد که بجلال و قدرت من که من
بوی مشتاقترم از انکه او بمن که وانا اشوق الی لقائهم در بعضی
از تفاسیر می آرد که والفجر سوگندست بمحمد صلی الله علیه وسلم
ولیال عشر سوگند بده یار مصطفی که عشره مبشره اند چنانکه گفته اند
شعر آنها که بشارت بهشت آمد شان ؛ بوبکر و عمر و
علی و انکه عثمان ؛ پس سعد و سعید پس زبیر و طلحه ؛ انگاه ابو
عبیده عبدالرحمن ؛ والشفع سوگند بچهار یار مصطفی والوتر سوگند
بابوبکر واللیل اذا یسری سوگندست بحرمت شب غار هل فی
ذلک قسم لذی حجر یعنی هرکس خداوند عقل و خرد باشد بداند
که انچه خداوند قسم باو یاد کرده ازین اشیا در وی عجایب و حکمتها
بر صنع وی عز و جل و بر قدرت خداوند و توحید وی پس سر آنست

که

که قسم باو یاد کند از برای دلالت وی بر خالق وی و جواب
قسم محذوفست فهو لیعذبن یعنی هر آینه
سوگند باین اشیا یاد کردیم عذاب کرده شود کفار قوم تو ای محمد
همچنانکه عذاب کرده شدند عادیان و ثمودیان و فرعونیان قبل
قوله تعالی الم تر کیف فعل
ربک بعاد و در تفسیر وسیط میگوید جواب قسم اینجاست
که ان ربک لبالمرصاد یعنی سوگند باین اشیا
که فرشتگان پروردگار تو بر راه اند یا خود ان ربک
لبالمرصاد عبارت ازان معنی باشد که مثلا همچنانکه کسی
بر راه کند و کسی در کمین او باشد آنکس نتواند که از وی برهد
همچنین هیچکس نیست الا انکه بازگشت وی و سر و کار وی با خداوند
ست زیرا که او عالمست بانچه از بندگان در وجود می آید و حافظ
در نیت ایشانست جزا دهد بندگان را برابر اعمال ایشان
آن خیر فخیر و ان شر فشر و این روایت در مدارک آمده است
پس عزیز من از بزرگی این وجه است که چندین قسم باو یاد می
کند باید که این ایام را غنیمت شمری و اوقات را ضایع مگذاری
چون بازگشت بخداوندست که ان ربک لبالمرصاد

در صحیح بخاری و سنن ابو داود و صحیح ترمذی و کبیر طبرانی و در صحیح
ابن ماجه و بسیاری از کتب اهل محدثان معتمد می آرد بروایت شاه
مفسران عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه
وسلم که فرمود عمل صالح در هیچ ایامی دوست داشته تر نیست نزد خدا
و فاضلتر از این ایام نیست یعنی عشر ذی الحجه یاران گفتند نه جهاد
در سبیل خداوند فرمود مگر مردی که بیرون رود در سبیل خداوند
بمال و جان خود پس هیچ یک باز نگردد یعنی جان و مال هر دو در سبیل
خداوند در بازد و در کتاب حافظ عبد العظیم منذری قدسی رحمة الله
می آرد بروایت شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هیچ ایام فاضلتر و عمل در وی
دوست داشته تر نزد خداوند تعالی از عشر ذی الحجه نیست پس بسیار
گردانید در آن تهلیل و تکبیر و ذکر خداوند را بدرستی هر روزه از آن
ده برابرست با روزه یکساله و عمل در وی مضاعف میشود از یکی تا
هفتصد در صحیح ترمذی و ابن ماجه و ابو بکر بیهقی آمده است بروایت
ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام فرمود که روزه هر روز از
ایام برابرست با روزه یکساله و قیام هر شب از آن ده برابرست
با قیام شب قدر و در کتاب ابو القاسم اصفهانی و در کتاب ابو بکر بیهقی

می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که هر روز از این ایام در فضیلت برابرست با هزار
روز و روز عرفه برابرست با ده هزار روز و در حدیث دیگر می آید
روزه هر روزه از این روزهای عشر ذی الحجه از روی ثواب
برابرست با آنکه صد برده از مال حلال خود آزاد کنند و با صد اسب
بغازیان دهند تا در سبیل خداوند جهاد کنند و یا آنکه صد شتر
بخانه کعبه فرستند تا قربان کنند و چون روز ترویه یعنی روز هشتم
روزه دارد همچنان باشد که هزار برده آزاد کرده باشد و هزار
اسب بغازیان داده باشد و هزار شتر بخانه کعبه فرستاده باشد
و چون روز عرفه روزه دارد از روی ثواب چنان باشد که دو هزار
برده آزاد کرده باشد و هزار اسب بغازیان داده تا جهاد کنند
و دو هزار شتر بخانه کعبه فرستاده باشد تا قربان کنند و در حدیث
دیگر آمده است که هر که روز عرفه روزه دارد از روی ثواب چنان باشد
که شصت سال پیوسته روزه داشته باشد در روضة العلماء می آرد
که رسول علیه السلام فرمود که هر کس روزه دارد بعدد آن کسانیکه
این روز را روزه دارند بعدد آنان که این روز را روزه نمیدارند
از عهد آدم تا نفخ صور دو بار برابر کل عدد اینها حسنات در دیوان

اعمال وي نويسند در صحيح مسلم مي آيد بروايت ابو قتاده كه از رسول
صلي الله عليه وسلم سوال كردند از روزه روز عرفه فرمود كه كفارت
شود دو ساله گناه را يكسال گذشته و يكسال آينده در صحيح نسايي
و سنن ابو داود و صحيح ابن ماجه مي آيد كه رسول عليه السلام فرمود
كه اميد ميدارم روزه روز عرفه كفارت شود دو ساله گناهان را
يكسال گذشته و يكسال آينده را و در كتاب بيهقي مي آيد كه رسول
عليه السلام فرمود روزه روز عرفه برابرست با روزه هزار روز اين حكم
روزه بود اما فاضلترين اذكار درين دهه ذكرست اول كلمه
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و
الله اكبر دوم لا اله الا الله وحده لا شريك
له له الملك و الحمد و هو علي كل
شي قدير سيم تكبير يعني گفتن الله اكبر الله اكبر لا اله الا
الله و الله اكبر و لله الحمد در كتاب امام محمد بن اسمعيل
بخاري مي آرد رحمة الله مي آرد كه ابو هريره و ابن عمر رضي الله عنهما بيرون
مي آمدند ببازارها در ايام عشر ذي الحجه و تكبير ميگفتند بآواز بلند و
مردمان تكبير ميگفتند بتكبير ايشان و اين روايت در كتاب جواهر
الاوقات نيز مذكورست و در ترغيب حميدي مي آيد كه عبيد بن عمر ليثي

روايت

روايت ميكند از پدر خويشتن كه گفت بما خبر رسيده است كه
خداوند تبارك و تعالي بموسي كليم صلوات الله عليه پنج دعاي
فرستاد و اين پنج دعا را جبرئيل عليه السلام در عشر ذي الحجه بوي
آورد و گفت يا موسي اين پنج دعا را برخوان بدرستي كه نشان
انيست كه هيچ عبادتي نيست نزد خداوند تعالي دوست داشته تر از
عبادت در ايام عشر يعني ايام عشر ذي الحجه اول لا اله الا الله و
حده لا شريك له الها واحدا احدا صمدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا سيم اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له احد صمد لم يلد و لم يكن له كفوا
احد چهارم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله
الحمد يحيي و يميت و هو حي لا يموت بيده الخير و هو علي كل شي قدير
پنجم حسبي الله و كفي سمع الله لمن دعا ليس وراء الله منتهي عمير
بن ليثي گفت كه حواريان از عيسي عليه السلام سوال كردند كه يا
روح الله ثواب آنكس كه اين كلمات بگويد چيست عيسي عليه السلام
گفت هر كس كلمات اول را بگويد صد بار بدرستي كه هيچ كس را در زمين
عملي فاضلتر از عمل وي نباشد در ان روزه باشد روز قيامت
از روي حسنات بيشتر از عباد ديگر و هر كس كلمات دوم را بگويد صد بار
همچنان باشد كه توريت و انجيل را دوازده بار خوانده باشد و عطا

داده شود هزار ثواب آن هر دو و هر کس کلمات سیم را صد بار بخواند بشنوید
او را ده هزار حسنه و محو کنند از دیوان وی ده هزار هزار سیه و برآرند
در بهشت بنام وی ده هزار هزار درجه و فرود آیند از آسمان دنیا هفتاد
هزار فرشته دستها بردارند و آمرزش میخواهند از برای گوینده این
کلمات و هر کس کلمات چهارم را بگوید صد بار فرشته آنرا عرض کنند بر
جلیل جبار پس نظر رحمت کند خداوند بصاحب وی و هر کس را خداوند
بدو نظر کند هرگز بدبخت نشود عیسی علیه السلام گفت یا جبرئیل ثواب
کلمات پنجم چیست جبرئیل علیه السلام گفت آن دعوت منست فلم
یؤذن الی افسرها لک یعنی مرا اذن
نکرده اند که تفسیر کنم آنرا از برای تو الهی همه را توفیق اعمال صالحه
ارزانی دار بفضلک و کرمک **فصل** ششم در ذکر
صوم ماه محرم و فضیلت روز عاشورا بدانکه افتتاح سال از صبح روز
اول ماه محرم است و در تفاسیر یک قول آنست که والفجر سوگند است
بصبح روز اول از ماه محرم که سال از آنجا گشاده میشود و در صحیح مسلم
و غیر آن از صحاح سته می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول
صلی الله علیه و سلم که فرمود افضل الصیام بعد رمضان شهر الله
المحرم و افضل الصلوة بعد الفریضه صلوة

اللیل

اللیل یعنی فاضلترین روزه بعد از ماه محرم روزه ماه محرم است و
فاضلترین بعد از نمازهای فریضه نماز شب است در صغیر طبرانی و کتاب
ترغیب حافظ عبد العظیم می آرد بروایت ابن عباس رضی الله عنهما
از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر که روز عرفه روزه دارد کفارت
شود گناه دو ساله وی و هر کس از ماه محرم روزه دارد بهر روزی
که روزه دارد او را ثواب سی روز روزه دهند و نیز در صحیح مسلم می آید
بروایت ابو قتاده از رسول صلی الله علیه و سلم که سوال کردند
از روزه روز عاشور فرمود که روزه روز عاشورا کفارت شود گناه
یک ساله گذشته در صحیح ابن ماجه می آید بروایت شاه مفسران عبد الله بن عباس
رضی الله تعالی که رسول صلی الله علیه و سلم روز عاشورا روزه داشت
و امر کرد بروزه داشتن در وی هم ابن عباس رضی الله عنهما روایت
میکند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هیچ روز را بر روزی فضیلت
نیست در روزه داشتن مگر روزه ماه رمضان و روز عاشورا و این
حدیث به پنج روایت آمده است از ابن عباس یکی در صحیح بخاری
و یکی در صحیح مسلم و یکی در اوسط طبرانی و یکی در کتاب طبرانی و یکی
در کتاب طبرانی بیهقی در شرح السنه می آید بروایت ابن عباس رضی
الله عنهما که آن هنگام که رسول علیه السلام بمدینه در آمد جهودان را دید

روز عاشورا روزه میداشتند سوال کرد ازیشان ازان حال
گفتند این روزیست که خدا تعالی ظفر داد موسی علیه السلام را
بر فرعون و ما این روز را روزه میداریم از برای تعظیم وی رسول
علیه السلام فرمود **نحن اولی بموسی** ما اولیتم
بموسی و امر کرد بروزه روز عاشورا امام محیی السنة می گوید **هذا**
حدیث متفق علی صحته در صحیحین می آید بروایت
ربیع بن معوذ بن عفرا که گفت رسول صلی الله علیه و سلم که بامداد
عاشورا کس فرستاد بقریهای انصاریان که هر کس بامداد طعام خورده
یعنی بامداد روز عاشورا را تمام کند بقیه روز خود را یعنی از طعام باز
ایستند در باقی روز و چیزی نخورند تا بشب و هر کس بامداد نیت روزه
کرده پس روزه دارد ربیع گفت بودیم بعد ازان که روزه میداشتیم و
کودکان خود را میفرمودیم تا روزه میداشتند و از برای ایشان لعبتها
می ساختیم از پشم چون بگریستی یکی از ایشان بر طعام آن لعبت را
میدادیم تا مشغول میشدی بآن تا بوقت افطار در شرح السنة می آید
از سلمة ابن الاکوع که میگفت امر کرد رسول علیه السلام مردی را از اسلم
تا منادی کرد در میان مردمان که هر کس که اکل کرده روزه دارد باقی روز
را و هر کس طعام نخورده روزه دارد که امروز روز عاشوراست **وهذا**

حدیث متفق علیه صحته و هم در شرح السنة می آرد که روزه
روز عاشورا فرض بود در ابتدای اسلام پس منسوخ شد وجوب وی
بروزه ماه رمضان و اینکه رسول علیه السلام امر کرد با مساک بقیه
روز بعد از اکل دلیلست بر وجوب مراعات حق وقت در عبادت
و از برای اینست که هر که در روز شک طعام خورد و بعد ازان معلوم
شود که از ماه رمضان است واجب باشد بروی امساک باقی روز
از برای مشابهت بروزه داران پس قضا کند بجای وی روزی و
همچنین واجبست بر کسی که نیت روزه فراموش کند و بر کسی که عمدا افطار
کند در رمضان و دون مفطر بعذر سفر و مرض از برای آنکه شرع رخصت
داده است مر ورا در اکل تا تعین وقت و اصحاب رای گفته اند واجب
است بر مسافر و مریض چون به شود و مقیم گردد و این روایت در
شرح السنة و ریاض الصالحین است امام محیی السنة میگوید اهل علم
اختلاف کرده اند در روز عاشورا که رسول علیه السلام فرموده است
لئن بقیت الی قابل لاصومن التاسع اگر باقی مانم تا سال دیگر هرآینه
روزه دارم روز نهم را و این حدیث بروایت ابن عباس رضی الله
عنهما و زعم بعضی از اهل لغت آنست که عاشورا ماخوذ است از اعشار
در اوایل عشر اذا وردت الیوم التاسع و مستحب داشته اند بعضی از

علما که روزه دارند هم روز نهم و دهم را از برای آنکه روایت کرده اند
از ابن عباس که گفت روزه دارید روز نهم و دهم را خلاف کنید
جهودان را امام شافعی و امام احمد حنبل رحمهما الله برین رفته اند
از برای آنکه روایت کرده اند از ابن عباس که آنهنگام که رسول
صلی الله علیه وسلم که روزه داشت روز عاشورا و امر کرد بروزه
وی گفتند یا رسول الله این روزیست که تعظیم میکنند او را جهود
ان و ترسایان رسول علیه السلام فرموده اند چون سال آینده
شود روزه داریم روز نهم را ان شاء الله ابن عباس گفت هنوز
سال آینده شود روزه داریم نیامده بود که رسول علیه السلام
از دنیا سفر کرده اند علما گفته اند احتمال آن دارد که رسول علیه
السلام روزه دهم را ثابت داشته که عاشوراست روز نهم را ضم کرد
باوی از برای مخالفت جهود و احتمال آن دارد که رسول علیه السلام
اراده ابدال صوم عاشورا بتاسوعا کرده باشند و کل این روایات
در شرح السنه است و فقیه ابو اللیث رحمه الله روایت کرده است
از بعضی که روز عاشورا روز یازدهم است و این روایت در اسرار
الاخبار است و بسیاری از کتب مذکور است در صحیح المخ و ریاض
الصائمین می آرد بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی

الله

الله علیه وسلم که فرمود هر کس گشاده کرداند نفقه و معاش را بر اهل
خود در روز عاشورا فراخ کرداند خدای تعالی نفقه را در تمام سال
بروی یعنی عیش خوش و نعمت بسیار دران سال او را روزی
کرداند و در روز عاشورا ده سنت است که نگاه باید داشت
چنانکه عزیزی نظم کرده است شعر چون در آید روز عاشورا
و حب کربلا :: اندران ده سنت است نیکو نگهداری نهان ::
روزه و غسل و سواک و سرمه و جود و بکا :: توبه قران فرو خواند
نماز و لبس دعا :: الهی همه را در دنیا و آخرت عیش صافی
روزی کن و توفیق خیرات بارزانی دار فصل هفتم
در مقتل حسین بن علی رضی الله عنهما بدانکه شهادت امیر المومنین
حسین رضی الله عنه نیز در روز عاشورا بوده است و در قصه
مقتل وی سخن بسیار است و بعضی دروغ اگر همه را یاد کنیم تطویل
انجامد اما خلاصه قصه را اینجا یاد کنیم ان شاء الله تعالی قصه موسی
بن جعفر بن محمد صادق رضی الله عنهم میگوید روزی سلیمان اعمش
در آمد بر پدرم امام جعفر صادق رضی الله عنه و گفت ای فرزند
رسول خدا حدیث کنم ترا حدیث غریب و عجیب گفت آن جعلت
فداک امی و ابی من فرزند رسول خدا بودم که طواف میکردم گرد

کعبه ناگاه مردی دیدم که طواف میکرد و میگفت خدایا گناه مرا بیامرز
و دانم که نیامرزی گفتم ویحک حق خداوند را بخجل نسبت میکنی و حال آنکه
پروردگار ما اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است آن مرد گفت تو کیستی
یرحمک الله گفتم منم سلیمان اعمش مولای ابو عبدالله جعفر بن محمد
الصادق گفت تو نیز پاکیزه تر شوی کند بخدا و در آمد دامنم بگرفت
و گفت بنشین من بنشستم گفت اعمش بدانکه من یکی از کشندگان امام
حسین علی ام و من از حاملان سر مبارک وی ام ما پنجاه مرد بودیم که سر حسین
بدمشق می بردیم و دف میزدیم و خمر میخوردیم چنانکه شبی یاران ما
همه مست شده بودند و چشم من گشاده بود و بیدار بودم و تفکر میکردم
ناگاه ابری سفید دیدم که زمین از نور آن روشن شد جوانی دیدم
که با او بساطی بود از بساطهای بهشت چنانکه آراسته شد زمین از حسن
آن بساط چون آن بساط را بگسترانیدند ناگاه ابر دیگر برآمد که نیکوتر بود
از آن ابر اول جوانی دیدم که منادی میکرد که فرود آی ای آدم از برای
مصیبت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ناگاه آدم علیه السلام را دیدم
که ظاهر شد و بایستاد و خوبتر بود از آدمیان دیگر بخلق و صورت
چون بدر خیمه رسید و من نظر میکردم در وی پس گفت السلام علیک
ای حسین بن علی و خیرة الله من خلقه و انت الحجة البالغة علی یزید

ادم

ادم بگفت و می گریست پس بازگشت و بر بساط بنشست ناگاه ابر دیگر
ظاهر شد نورانی چنانکه نور وی می تافت پس جوانی ندا میکرد از آن
ابر که ای ابراهیم خلیل فرود ای از برای مصیبت مصطفی صلعم
ناگاه ابراهیم علیه السلام ظاهر شد بصورت خوبتر از همه مردمان بود
من هیچکس را ندیدم ای اعمش مهربانتر بر حسین از ابراهیم علیه السلام
پس بدر خیمه آمد و گفت السلام علیک یا حسین بن علی تو فرزند منی
بحق و تو عترت منی پس بنشست بر دست راست ناگاه ابر دیگر ظاهر شد
بر اطراف آن ابر نوری بود بدرستیکه زمین و منور میشد زمین از آن
ابر ندا میکرد جوانی از آن ابر که ای نوح فرود ای برای مصیبت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ناگاه نوح ظاهر شد دون آدم ببالا
و بحسن پس بدر خیمه آمد و گفت السلام علیک ای فرزند محمد مصطفی
برگزیده انبیا لعنة الله علی قاتلک بر دست راست ابراهیم بنشست
ناگاه ابر دیگر ظاهر شد اطراف و جوانب وی نور میداد ناگاه جوانی ندا
کرد که فرود آی ای موسی از برای مصیبت محمد مصطفی موسی را دیدم که ظاهر
شد گفت السلام علیک ای حسین لعنت باد بر کشنده تو بر دست راست
نوح علیه السلام بنشست ناگاه ابر دیگر دیدم که نور از وی می تافت
جوانی ندا کرد ای عیسی فرود آی از برای تعزیت محمد مصطفی صلعم ناگاه

عیسی علیه السلام را دیدم جوان صورت خوب رحیم دل بود در خیمه رفت
و بسیار بگریست و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله جرئت و دلیری
تمام نمود کشنده تو نومید شد از شفاعت جد تو همچنان گریان بیامد
و بر دست راست موسی بنشست ناگاه ابری دیگر ظاهر شد با رعد و
با برق و نور از آن می تافت جوانی ندا کرد که فرود ای محمد فرود ای
علی فرود ای فاطمه ناگاه جمال جهان آرای مصطفی ظاهر شد و فاطمه با
وی همراه بود و علی و دست حسن در دست مصطفی بود صلی الله علیه و سلم
من پیش آمدم تا ببینم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه میکند دیدم
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خیمه را برداشتند و در آمدند
و سر حسین را برداشتند و بوسه بر لب و دندان مبارک وی میزد و حسن
پیش آمد و میگریست و فاطمه جزع میکرد رسول صلی الله علیه و سلم
جامه فاطمه را بگرفت و گفت ای جگر گوشه من باز ایست از جزع
با کلامی گفت مانند این و علی را دیدم تبسم میکرد ای پدر برادرم را
کشته اند و تو میخندی علی گفت ای فرزند من قومش گمان بردند
که قادر شوند بر کشتگان ما در روز احد ایشان را گفتیم که کشتگان ما
در بهشت باشند و کشتگان شما در دوزخ با خدای تعالی آراسته کرده
بهشت را بر کشتگان و عده کاران ایشان و کشتگانیکه در میان دوزخ

باشند

باشند پس رسول صلی الله علیه و سلم بوسه داد بر میان دو چشم
حسین و از خیمه برون آمد و آدم نزد یک مصطفی بنشست و انبیا
پیش آمدند و رسول را علیه السلام تعزیت گفتند بعد از آن
فرشتگان گروه گروه می آمدند و غزا میکردند ناگاه جبرئیل را دیدم
فرود آمد با غضب تمام و دو بال خود باز کرد از غرب تا شرق
فرو گرفت و پنجاه فرشته با او فرود آمده بودند سلام کردند بر رسول
علیه السلام و تعزیت گفتند و گفتند ما فرود آمده ایم از برای کشتن
این پنجاه مرد که حامل سر حسین اند بدست هر فرشته نیزه بود که آورده
بودند برای هلاک پاسبانان سر حسین فرشته نیزه بر من راست
گرفت که مرا هلاک کند رسول علیه السلام را بخواندم که یا محمد آه یا محمد آه
اغثنی فریاد رس مرا رسول آمد و مرا از کشتن خلاص کرد و گفت تبار
باد بآتش دوزخ یا رحمت خدای تعالی پس جبرئیل گفت یا رسول
الله مرا فرستاده اند که دنیا خراب کن با کوهها و دریاها و شهرها
و آنچه در دنیاست بدرستی که خدای تعالی غضب چنین نکرده است
مگر سه بار یکبار غضب بر جهودان که گفتند عزیر ابن الله و
یکبار غضب بر ترسایان که گفتند مسیح ابن الله و یکبار اینکه شهید
کردند حسین ترا رسول علیه السلام فرمود ای جبرئیل در گذر از آن عذاب را

ازامت من وازاهل دنيا بدرستي كه خداوند مرا برانگيخته وفرستاده از
براي رحمت عالميان نه از براي عذاب ايشان جبرئيل گفت يا محمد زادك الله
شرفاً وفضلاً وكرامةً يعني زيادت كند شرف وفضل وكرامت ترا وپيغمبران
گفتند محمد سيد مرسلانست وبهترين پيغمبرانست اعمش ميگويد آن مرد
مرا گفت كه هيچ توبه باشد مرا اعمش گفت ويل لك وي بر تو هلاكت
مر ترا بيرون رو از بيت الحرم واز بيت الله تا حرم از شومي تو نسوزد
والله اعلم نكته از بزرگي سوال كردند كه اين معامله
كردند اين مردمان با فرزندان پيغمبر خود حال ايشان در قيامت
چگونه خواهد بود آن بزرگ گفت جنايت بس عظيم كردند ليكن خصمان
نيز بس كريم اند وكرم از كريمان عجب نبود واگر بكرم خود خصمان را حل
كنند وحق تعالي ايشانرا بيامرزد هيچ عجب نبود حكايت ابن
رماح گويد مردي را بينا ديده بودم آخر اورا نابينا ديدم موجب آن
پرسيدم گفت من با كشندگان حسين بودم اما من نكشتم شب بخواب
ديدم كه مردي بيامد ومرا گفت اجب رسول الله من كاهلي ميكردم
مرا كشان كشان نزد رسول برد رسول را ديدم در صحرائي نشسته
ونيزه بدست گرفته وكشندگان حسين را مي آوردند وفرشتگان
يك يك را مي كشتند وآتش در كشتگان مي افتاد وميسوخت در حال

زنده

زنده ميشدند نوبت بمن رسيد پيش آمدم وسلام كردم رسول خدا جواب
نداد وروي مبارك سوي من نكرد وگفت تو بودي كه حرمت نگاه نداشتي
وچشم بي حرمتي بفرزندان من نظر كردي گفتم يا رسول الله من در
كشتن ايشان مباشرت نكردم گفت باري آن بودي پيش آي پيش
رفتم يك طشت پر خون ديدم نهاده گفت اين خون فرزندان
منست وانگشت در آن خون كرد ودر چشم من كشيد از آن هيبت
بيدار شدم چشمهاي من نابينا شده بود حكايت زين
العابدين رضي الله عنه ميگويد بعد از آنكه يزيد ملعون خمر خورده بود
وسر مبارك حسين را در مجلس شراب نهاده بود وخمر ميخورد وجرعه جرعه
بر سر مبارك وي ميريخت رسولي آمده بود از ملك روم در آن
مجلس حاضر بود گفت اين سر كيست گفت سر يك خارجي گفت اين
خارجي را نام چيست گفت اين ترا چه كار آيد گفت ملك روم مرا از هر چيز
وبسيار پرسد واگر ندانم مرا انفعالت نسبت كنند اين خارجي را حسين
علي خوانند گفت آنكه مادر او دختر رسول شماست گفتند آري گفت اين
پيغمبر را نزد شما هيچ حقي هست گفت آخر شما چه مردمانيد بدين سستي
در دين خود من از فرزندان داود پيغمبر عليه السلام وميان من وداود
صد پدرست روميان مرا يادگار دارند ووقتي كه بباده روم خاك قدم مرا

بردارند و تشنها و رکنند تا هر کرا دردی و بیماری رسد خاک را
بروی مالند آن بیمار شفا یابد اعتقاد ایشان چنین است این
خود بنیره و پیغمبر شماست بیک واسطه به پیغمبر شما میرسد و شما با وی این
معامله میکنند نفرین بد بر شما باد یزید گفت اگر خواهد کسی از تو
ملک بستاند تو با وی تبرا ازین کنی ترسا گفت خود گرفتم که چنین است
این را کشتن پسندیده بود و او را سر بریدن و سر او در نیزه در کشیدن
و از ولایتی بولایتی بردن و بآن در مجلس شراب آوردن و خمر
بدو ریختن و قضیب بر لب و دندان او زدن زهی دعوی شما در
اسلام و اگر او ملک طلب میکرد مر پوشیدگان بیک واسطه و دو
واسطه به پیغمبر شما میرسند باری ملک نمیطلبیدند همه را در پیش چون
اسیران بایستانیده اید ما را در روم کلیسائیست که آنرا کنشت
الکافر خوانند و در بازار حارج و در وی بسیار خرج کرده اند و صد
هزار کوهر شب افروز در وی و در محراب وی نشانده اند و در وی
یک حلقه زرین است بزنجیرهای زرین از پیش محراب آویخته و در آن
سم خریست و در جوهرهای بجده و مشک و کافور غرقه کرده میکویند
این سم خر عیسی است کرد اند که هست یا نی سم خر را چندین تعظیمی
کنند و شما فرزندان پیغمبر خود را بیقین میدانید که فرزندان پیغمبر

شما از

شما اند این معامله میکنید خاک بر سر شما باد این حکایت بر سبیل
تعجب بر ملک روم خواهم گفت و ملک روم تعجب خواهد کرد
یزید گفت این ترسا ما را رسوا خواهد کرد این را بباید کشتن [illegible]
بکلب الروم باید نوشتن یزید خود را خشمگین کرد و بانگ بر ترسا
زد و گفت که تو کدام سگ باشی که بر ما اعتراض کنی و در روی ما ما را
نفرین می کنی گفت زود ترا این سگ را گردن زنید جلاد در دوید و
ترسا را در گرفت تا برون برد و گردن زند ترسا گفت من دوش
پیغمبر شما را در خواب دیدم که مرا میگوید که تو از اهل بهشت خواهی بود
و فردا شب با ما باشی بیدار شدم گفتم من بنزدیک وی از اهل دوزخم
این سخن چرا گفت اکنون این سخن راست شد انگشت بر آورد و کلمه
شهادت بگفت و سر حسین را از طشت در ربود و بوسه میداد و در روی
خود می مالید او را پاره پاره کردند و با ایمان از عالم برون رفت
نکته در منزهة النواظر می آرد که ربیع خثیم بیست سال
خاموش بود سخن دنیا نگفت مگر دو کلمه یکی آن بود که شاگرد خود را
گفت در دیه شما مسجد هست گفت هست و یکبار دیگر گفت پدر تو زنده
هست گفت آری در مدت بیست سال این دو سخن گفت انگاه خود را
ملامت کرد و گفت ای ربیع ترا با این فضولی چه کار نامه خود را سیاه

كردي بعد ازان ديگر سخن نگفت تا آنگاه كه حسين علي را رضي
الله عنهما در كربلا شهيد كردند يكي در آمد و گفت يا ربيع قتل ابن
رسول الله يعني يا ربيع فرزند رسول خدا را بكشتند فلا تيكلم سخن
نگفت و ديگري در آمد و همچنين سخن گفت جواب نداد همچنين مي آمد
و اين سخن ميگفتند چون خبر بسيار شد ربيع بگريست آنگاه اين آيت
برخواند قوله تعالى قل اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغيب والشهادت
انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه
تختلفون اين بگفت و ديگر سخن نگفت تا آن زمانكه از دنيا سفر
كرد الهي بحرمت امير المومنين حسين و شهيدان كربلا كه ما مسكينان
را در دنيا از كرب و بلا نگاهدار و در آخرت به شفاعت آن پاكان
برسان و خاموشي كه ما را از ما لا يعني منع كند كرامت فرماي و بهشت
كرامت فرماي و ديدار خود روزي كن يا اله العالمين و يا خير الناصرين
فصل هشتم در ذكر ماه رجب و احكام و احاديث كه در
فضايل روزه و نماز و استغفار وي روايت ميكنند و بيان وضع
آن بدانكه ماه رجب از ماههاي حرام است چنانكه حق تعالى در كلام مجيد
خود ميفرمايد ازان حال قوله تعالى ان عدة

الشهور

الشهور عند الله اثنا عشر شهرا
في كتاب الله الآيه يعني بدرستي و راستي كه شمار
ماههاي كه دران زكوة واجب ميشود نزديك خداوند تعالى دوازده
ماه است يعني محرم و صفر و ربيع الاول و ربيع الآخر و جماد الاول
و جماد الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذو القعد
و ذي الحجه ازمحرم چو بگذشتي چو بود ماه صفر بعد از
وي دو ربيع و دو جميد و ديگر پس رجب باشد و شعبان و رمضان و
شوال باز ذو القعد و ذو الحجه شد اثنا و عشر و اين شمار بلغت
تازيست اما بزبان فارسي فروردين و اردي بهشت و خرداد و تير
و مرداد و شهريور و مهر و آبان و آذر و دي و بهمن و اسفندارمذ
في كتاب الله و زينة خداي تعالى يعني در لوح محفوظ
يوم خلق السموات والارض
آن روز آسمانها و زمين را اربعة حرم ازانجمله چهار ماه حرام است رجب و
ذو القعده و ذو الحجه و محرم ذلك دين القيم
آنست شمارات و لا تظلم فيهن انفسكم ستم
مكنيد دران چهار ماه خود يعني بعضي بر بعضي ستم مكنيد سوال چرا چهار
ماه را خاص كردانيد نهي از ظلم چون از ظلم در همه ماهها حرام است جواب
در حرام بحجرا

بعضی گفته اند ضمیر در فیهن راجع است بدوازده سال
و این قول ابن عباس است و بعضی گفته اند ان ظلم قتال است
و آن چهار ماه حرام خاص بود و بجرامی دران و اکنون منسوخ است
باین آیه که فرمود واقتلوهم حیث ثقفتموهم
و این قول قتاده است در تفسیر جوزجانی می آرد که فرا قول دوم
را راجح داشته است از برای آنکه عرب ضمیر فیهن را در عدد
قلیل استعمال میکنند از سه تا بده و چون از ده در گذرد گویند فیها
پس اگر فیهن را حمل بر جمیع سنه کنند صحیح است از برای آنکه ظلم
منهی است در جمیع سنه و اگر بر چهار ماه کنند هم صحیح است از برای آنکه ظلم در
اشهر حرام قبیح تر است و محتمل این نیز هست که فلا تظلموا
فیهن ای امرهن بالزیادة و
النقصان والتغیر والتحمل مراد باشد
چنانکه در تفسیر امام زاهد و تفسیر جوزجانی و عامه تفاسیر می آرد که سبب
نزول این آیت بود که عرب در جاهلیت ماه ها را تقدیم و تاخیر کرده بودند
و حج را از ماه آن بیرون برده و آنچنان بود که عرب را در جاهلیت
حربی پیش آمدی در ماه محرم ایشان حرب بگردندی آنگاه ماه صفر را
محرم شمردندی و همچنین در ماه ذوالحجه چون حربی پیش آمدی آن حرب

بگردندی و حج را تاخیر بگردی تا دیگر ماه همچنین روزگار حج را مشوش
کرده بودند از قدیم و هر سال بده روز ماه تازی پیش می آمد تا بوقت
مصطفی صلی الله علیه وسلم سال حجة الوداع ایام موسم حج تا وقت
آن آمده بود رسول صلی الله علیه وسلم آن سال بوقت خویش
بگرد فرمود الا ان الزمان قد استدار کهیئته
یوم خلق السموات والارض
آنکه گفت منها اربعة حرم در تفسیر جوزجانی می آرد که از اثنا عشر شهرا
سال قمری مراد است از برای اقامت عبادات زیرا که مبنی عبادات
شرعی از صوم و زکوة و حج و اعیاد بر شهور اثنا عشر معتبر است بدوران
قمر و طلوع و مغیب و نه بشهور شمس از برای آنکه آن زیادت میشود
و دیگرگون میشود و عبادات شرعی تعلق بآن نمیگیرد زیرا که ماه سی روز
می باشد و بیست و نه روز می باشد چنانکه رسول علیه السلام از آن خبر
داده و عدد ایام سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز می باشد و
خمس روزی بخلاف عدد ایام سال شمسی که سیصد و شصت و پنج روز
می باشد و ربع روزی و ماههای آن سی می باشد الا آنکه زیادت
می کنند در آخر آن ماه پنج روز و آن را ایام مسروقه نام میکنند
اکمالا للعدد ایام السنة و شهور و جمیع شهر است و آنرا شهر نام نهاده اند از

براي ظهور و شهرت وي لطلوع هلال الي مصيرة بدرا الي سه روزه عند الله
اي في حكمه الذي وضع عليه دينه و شريعته في كتاب الله بعضي گفته اند
مراد لوح محفوظ است بعضي گفته اند كتابهاي خداوند است كه با نبيا
فرستاده است از براي آنكه شرايع امم ماضيه مبني بر سال قمري بوده
است تغير كردند آنرا بعد از انبياي خود با هواء نفس خود چنانكه صوم نصارى
سي روزه بوده بماه قمري روزه داشتن برايشان دشواري آمد بتابستان
آنرا بموسم بهار گذاشتند و ضم كردند بآن بيست روز ديگر و مي شايد
از كتاب الله مراد قرآن باشد فانه وضع احكام القرآن
علي ذلك پس از انجمار ماه حرام يكي ماه رجب است كه آنرا رسول
عليه السلام رجب مضر خوانده از براي معظم قبايل عرب مضر و ربيعه است
ربيعه ماه رمضان را تعظيم ميكردند و مضر ماه رجب را بزرگ ميداشتند
ذلك الدين القيم كلبي ميگويد الحساب المستقيم پس بنده
مومن بايد كه جد و جهد نمايد در صوم و ساير عبادات در ماه رجب كه او
از شهر حرام است و حسنات و سيات در وي مضاعف ميشود و صوم در وي
مرضي و پسنديده است و از روزه داشتن در وي منع نيست بلكه ثواب
در وي مضاعف ميگردد الا آنكه در كتب محدثان معتمد در تخصيص صوم
ماه رجب هيچ حديثي نيامده است اگر در صوم ماه رجب حديثي وارد

بودي

بودي بايستي كه در كتاب ترغيب و ترهيب حافظ عبد العظيم منذري
قدسي بودي كه آن كتاب بحر محيط است و او انواع حديث دران
جمع كرده است يا بتجر خود يك حديث در فضيلت ماه رجب دران
كتاب جمع كرده و يا بتجر خود يك حديث در فضيلت ماه رجب نياورده
است و اين معني موافق است مر آن معني را كه ابن جوزي در كتاب
خود در موضوعات ذكر كرده گفته است لا يصح في صيام رجب في
بخصوصه شي من رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته كه احاديث
كه روايت ميكنند كه الرجب شهر الله و الشعبان شهري و الرمضان
شهر امتي يا اخواني كه مرويست موضوع اند والله اعلم
پس بايد كه آن احاديث را روايت نكنند مگر با بيان وضع آن
و احتياط كنند در اسناد بسوي رسول عليه السلام كه آنها افتراي
بر رسول عليه السلام در صحيحين مي آيد بروايت مغيره بن شعبه از
رسول صلى الله عليه وسلم كه فرمود دروغ گفتن بر من همچو
دروغ گفتن بر تنها نيست كه هر كس دروغ گويد بر من پس بگيرد جاي
باشش خود از آتش دوزخ و در مطلق صوم احاديث
وارد بسيار است هر كس روايت ميكند گو آنها را روايت كن يا خود
آن حديث را كه امام بخاري رحمه الله و غير وي از ايمه حديث روايت

کرده اند واین حدیث کافیست درحق جمیع اوقات که عام ست
درجمیع نوافل درهمه اوقات الا اوقاتیکه استثنا کرده اند واین
حدیث کافیست درحق جمیع اوقات بروایت ابوهریره رضي الله
عنه ازرسول خدا صلی الله علیه وسلم ازحضرت حق تعالی که فرمود
من عادی لي ولیا فقد اذنته بالحرب و
ما تقرب الي عبدي بشيء احب الي مما
افترضت علیه ومایزال عبدي یتقرب
الي بالنوافل حتی احبه فاذا احببته
کنت سمعه الذي یسمع به وبصره
الذي یبصر به ویده التي یبطش بها ورجله
التي یمشي بها ولئن سالني لاعطینه ولئن
استعاذني لاعیذنه ومعنی حدیث آنست که ابوهریره
رضي الله عنه روایت میکند ازرسول صلی الله علیه وسلم که گفت
حضرت الله تعالی فرمود هرکه دشمن دارد دوستی از دوستان مرا پس
دوستی من بدرستی که اعلام کردم وخبر دادم اورا که او محاربست با من
که خداوندم حرب میکند وتقرب نجوید بحضرت من بنده من بهیچ چیز
که دوستر باشد بمن ازان چیزی که فرض کردم بروی وهمیشه باشد

بنده من که بقرب میجوید بحضرت من بنافلها یعني بعبادات نافله
بیرون از فریضهای تا اورا بدوست گیرم پس چون اورا بدوستی
گیرم گوش وی من باشم که می شنود بوی وچشم وی من باشم
که می بیند بوی ودست وی من باشم که قوت مینماید ومی گیرد
بوی وپای وی من باشم که میرود بوی واگر سوال کند وبخواهد ازمن
هرآینه عطا دهم اورا واگر پناه جوید بمن هرآینه پناه دهم اورا در
شرح لمعات مشارق می آرد في قوله فکنت سمعه
الی معنی آنست والله اعلم که چون محبت کسی قوي گردد بر محبت
در میل کو نید محبوب وی گوش وچشم ودست وپای وی گشته
وهمگی وی او شده پس چون عبادت نافله بنده بسیار شود وآن
چنان که حدود دست داشتن باشد شنوایی وبینایی وگیرایی و
روایی وی بخداوند باشد اینست آنچه فرمود کنت سمعه
الذي یسمع به الی یا خود معنی آن باشد که باشم من که
خداوندم ازبرای برآوردن حاجتهای وی اسرع ازگوش وی
ازشنودن وازچشم ازدیدن وازدست وی درگرفتن وازپای
وی دررفتن والله اعلم پس درباب صوم نافله ووظایف عبادات
درماه رجب وغیره همین یک حدیث صحیح کافیست وپسندیده ست

چه حاجت که بر رسول خدا افترا کنند و احادیث موضوع روایت کنند
و چنین نکنند مگر جاهلان عالم نمائی و حال آنکه در صحیحین می آید بروایت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که
فرمود لا تکذب من یکذب علی یلج النار یعنی
دروغ نگوئید بر من که شان انیست که هر کس که دروغ گوید بر من در آید
در آتش دوزخ الهی ما مسکینان را از آمدن در آتش دوزخ نگاه دار
و بهشت و لقای خود کرامت فرمای فصل نهم در ذکر نیمه
شب شعبان یعنی شب براة و وظایف عبادات و خیر و برکات
که درین شب می باشد و فضیلت صوم شعبان قوله
تعالی بسم الله الرحمن الرحیم حم
و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة
الآیة در تلخیص کواشی می آرد که حق تعالی قسم یاد کرده بحم و بکتاب
مبین که فرستادم قرآن را در شب بابرکت و آن شب قدر است که فرستاد
در ان قرآن را از لوح محفوظ از آسمان هفتم بسوی آسمان دنیا بس
فرود آورد آنرا جبرئیل در بیست سال یا در بیست و سه سال بعضی گفته
اند این لیله مبارکه شب نیمه شعبان است و لیله مبارکه که نام نهاده
شد این شب را از برای کثرت خیر آن و برکت در ان و در عالمیان و لیله

ابراده

البراة و الصک نام نهاده شد از برای آنکه حق تعالی درین شب
بفرماید براة آزادی نویسند از برای بندگان مومن وی در حدیث
است که بیامرزد حق تعالی مسلمانانرا درین شب الا کاهن یا ساحر
یا مدمن خمر را یا عاق در والدین را یا مصر را یعنی این پنج طایفه را
نیامرزد انا کنا منذرین بدرستی ما که خداوندیم بیم کننده ایم کافرانرا
بعذاب فیها یفرق کل امر حکیم در شب قدر یا در
شب براة جدا کرده میشود و نوشته میشود از لوح محفوظ هر امری که حکم
کرده شده بوقوع او از خیر و شر و اجل و رزق و هرچه واقع شدنی
است و بودنی است از سال تا بسال امرا من عندنا زجاج
میگوید امرا نصب است بر یفرق یعنی بمنزله یفرق فرقا از برای آنکه امر
بمعنی فرق است انا کنا مرسلین بیان ذلک نسخه من لوح المحفوظ سعید جبیر
روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت بدرستی که مردرا
که بینی در بازار میرود و حال آنکه در دفتر مردگان است انا کنا مرسلین
بدرستی که فرستنده ایم ما که خداوندیم رسولان را یعنی فرستادیم
محمد را و انبیا را که پیش ازوی بودند رحمة من ربک قال ابن
عباس ای رافة منی بخلقی و نعمة علیهم مهربانی و نعمت از من بر خلق
که فرستادیم بایشان انبیا را و نصبه علی انه مفعول له علی تقدیر

الرحمة زجاج ميگويد انا انزلناه في ليلة مباركة
للرحمة انه هو السميع العليم بدرستي كه شنا
اينست كه خداوند شنواست بدعا آنكس كه او را بخواند و داناست بخلق
خود رب السموات والارض وبالخفض
على البدل من ربك قوله تعالى
رحمة من ربك من الخلق والهواء
ان كنتم موقنين اگر هستيد يقين دارندگان بانكه خداي
يكيست و جز او خداي ديگر نيست و اين روايت در تفسير كبير ميگويد ابو مسلم
گفت معني آنست كه اگر شما مي طلبيد يقين را و ميخواهيد آنرا البته شناسيد
كه امر همچنين است كه گفتيم و بيان كرديم و او را حاصل آنست كه اهل تفاسير
اختلاف كرده اند در ليله مباركه بعضي گفته اند شب قدر است و بعضي گفته
شب نيمه شعبان است و اين اختلاف مذكور است در كواشي و كشاف و
تفسير كبير و عامه تفاسير در شعب الايمان ابو بكر بيهقي رحمة الله مي آرد
كه امير المومنين علي كرم الله وجهه روايت كرد از رسول عليه السلام
كه فرمود چون شب نيمه شعبان شود زنده داريد آنرا و روزه داريد
روز آنرا هيچ روزي خواهنده هست تا روزي رسانم او را هيچ سوال
كننده هست تا عطا دهم او را الا كذا الا كذا حتى تطلع الفجر در اذكار

امام

امام محيي الدين نواوي رحمة الله مي آرد كه اختلاف كرده اند علما در
قدر احيا شب كه بچه مقدار حاصل شود ظاهر تر آنست كه حاصل نشود
مگر بمعظم شب يعني به بيشتر وي و بعضي گفته اند حاصل شود بيك ساعت
كه احيا كنند كما مر در شرح السنه مي آرد از امام شافعي رحمة الله كه گفت
نزد من آنست كه فضيلت قيام شب حاصل شود باحياي يكساعت
از شب قدر در مطلع الانوار شيخ سعيد كازروني رحمة الله كه شرح
مشارق الانوار است نيز چنين روايت كرده است از امام شافعي
رحمة الله در شعب الايمان ابو بكر بيهقي رحمة الله مي آرد اين حديث
را بروايت ابو سعيد خدري از مادر مومنان عايشه صديقه رضي
الله عنها كه گفت شب نيمه شعبان رسول خدا صلى الله عليه وسلم
در آمد بر من پس بكشيد دو جامه خود را و بنهاد پس هنوز راست
تكيه نكرده بود برخاست و هر دو جامه خود را در پوشيد و بيرون رفت
مرا غيرت عظيم بگرفت گمان بردم كه رسول عليه السلام به حجرهاي بعضي
از زنان خود رفت از پس رسول عليه السلام بيرون رفتم آمدم
تا حال وي معلوم كنم رسول را عليه السلام در بقيع (گورستاني) يافتم كه آمرزش
ميخواهست مومنين و مومنات و شهدا را گفتم فداك امي وابي پدر
و مادر من فداي تو باد تو در طاعت پروردگار خود و من در حاجت

دنیا بازگشتم بحجره خود و نفس من عالی شده بود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم از پس من در آمد پس گفت این چه نفس است ای
عائشه فداک امی و ابی آمدی بمن و هر دو جامه خود نهادی پس ساعتی
تکیه نکرده بودی که برخواستی و جامه خود بپوشیدی مرا غیرت آمد گمان
بردم که بنزد یک صوحبات من رفتی تا دیدم ترا در بقیع کردی آنچه کردی
گفت ای عائشه تو میترسیدی که خداوند بر تو حیف کند و رسول وی
آمد جبرئیل علیه السلام پس گفت امشب شب نیمه شعبان است
و خداوند درین شب از امتان تو بعدد موی گوسفندان بنی کلب
آزاد گردانید اما درین شب نظر رحمت نکند بمشرک و مشاجن و قاطع
رحم و مسبل و عاق در مادر و پدر و رو ند و مد من پس خمر نهاد دو جامه
خود را پس مرا گفت ای عائشه اذن می کنی مرا در قیام امشب گفتم آری
یا رسول الله پس برخواست و روی مبارک خود بر زمین نهاد
و شب دراز در سجده بود چنانکه من در گمان بودم که مگر رسول از
دنیا سفر کرد برخواستم و بجستم و دست خود بر کف پای نهادم
پای مبارک خود بجنبانید دانستم که زنده است پس تا دمان خدم
وشنودم که در سجده خود میگفت اعوذ بعفوک من
عقابک واعوذ برضاک من سخطک

واعوذ

واعوذ بک منک جل وجهک لا احصی
ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک چون بامداد
شد یاد کردم آن کلمات را نزد رسول علیه السلام پس رسول
علیه السلام فرمود ای عائشه آموختی این کلمات را گفتم آری یا رسول
الله گفت خود بدان و دیگران را بیاموز بدرستی که جبرئیل علیه السلام
بیاموخت مرا و امر کرد که تکرار کنم آن را در سجود اما نماز رسول علیه
السلام درین شب و سایر شبها در صحیحین می آرد بروایت ابو سلمه
که گفت سوال کردم از ام المومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها
که گفت نبود نماز رسول در رمضان و در غیر رمضان زیاده از
یازده رکعت چهار رکعت میگذارد پس مپرس از حسن و دراز
آن پس می گذارد پس از آن چهار دیگر پس سوال مکن از حسن
و درازی آن پس میگذارد سه رکعت دیگر یعنی وتر عائشه میگوید گفتم
یا رسول الله اتنام قبل ان توتر فقال یا عائشه
ان عینی تنامان ولا ینام قلبی یعنی خواب
میکنی پیش از آنکه وتر میگذاری فرمود که ای عائشه دو چشم
من در خواب میشود اما در خواب نمیشود دل من در مصابیح میگوید
که نماز شب رسول علیه السلام سیزده رکعت آمده است هشت رکعت

نماز شب و سه رکعت نماز وتر و دو رکعت سنت نماز بامداد پس ای
برادر ما نیز برویم برین سنت مرضیه در نماز شب براة و غیر آن والله
اعلم بالنیات و اخلاص العباد حافظ عبد العظیم منذری مصری رحمة
الله می آرد روایت میکند از معاذ جبل رضی الله عنه از رسول صلی
الله علیه وسلم اخلص دینک یکفیک العمل القلیل یعنی خالص
گردان دین خود را یعنی با عمل اخلاص یار کن بسنده است ترا عمل
اندک اما آن صد رکعت نماز مشهور که درین شب روایت می کنند و دوازده
رکعت و چهارده رکعت ابن جوزی در موضوعات خود جمع کرده و گفته
که هیچ شک نیست که حدیث صد رکعت نماز درین شب موضوع است
بطرق آن و گفته که این حدیث محال است قطعاً یعنی موضوع است
بر سبیل قطع و یقین و همچنین آن دوازده رکعت و چهارده رکعت را
موضوع داشته است والله اعلم در تلخیص کواشی می آرد فی قوله
تعالی فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ضحاک و عکرمه گفتند
که دفع می کنند امر سال گذشته را یعنی رفع می کنند درین شب اعمال را
که از بندگان واقع شده است در سال گذشته و فصل می کنند امر سال آینده
را اسامة بن زید گفت گفتم یا رسول الله نمی بینم ترا که روزه داری
در هیچ ماهی از ماههای آن چنانکه روزه میداری از ماه شعبان رسول

علیه السلام

علیه السلام فرمود این ماهی است که غافلند از وی مردمان میان
رجب و رمضان است و ماهیست که رفع میکنند در وی اعمال را
بحضرت پروردگار عالمیان و من دوست میدارم اینکه عمل مرا رفع
کنند و من روزه دار باشم روایت میکنند این حدیث را ابو
عبد الرحمن نسائی و ابوبکر بیهقی و حافظ عبد العظیم منذری قدسی
و درین شب درهای آسمانها گشاده میشود و ملایکه بشارت میدهند
مومنان را و ترغیب میکنند در عبادات و این دو حدیث در نصاب
الاخبار است که از افتاع روایت کرده والله اعلم ذلک در تفسیر تیسیر
می آرد فی قوله تعالی انا کنا مرسلین
یعنی میفرستیم ما که خداوندیم فرشتگان را در ان شب از برای سلام
بر مومنان و از برای اتصال کرامات بر مستحقان و استغفار میخواهند
ملایکه درین شب از برای مومنان در کتاب شعب الایمان ابوبکر بیهقی
می آرد از ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم
که فرمود نزول کند رحمت خداوند تعالی در شب نیمه شعبان باسمان
دنیا پس بیامرزد همه نفسها را الا کسی را که در دل او دشمنی مسلمانان
باشد بغیر حق یا شریک آرنده باشد بخداوند تعالی امام احمد حنبل میگوید
ازین نزول فعلی است اراده رسول و نزول نام نهاده او بلا انتقال و بلا

زال یا اراده کرده با و نزول ملکی از ملایکه او بامر او و اما امام محیی
السنه رحمة الله در شرح السنه میگوید درین حدیث و نزول او تعالی
واجبست ایمان بدان بی تکییف و تجسم یا ماول باشد بر نزول رحمت
خداوند و شیوع رافت او درین شب مبارک اما کسانیکه درین شب
از لطف خداوند و از نظر رحمت وی محروم مند بحکم حدیث حضرت مصطفی
صلی الله علیه و سلم آنچه بما رسیده است نوزده گروه اند دوازده از
اصول حدیث معلوم میشود و چهار دیگر از تفاسیر معلوم میشود و سه
دیگر از کتب فقها و می شاید که برین زیادت باشد و بما نرسیده باشد
اما آن دوازده گروه که در احادیث است دو در حدیث ابوبکر صدیق است
از کتاب بیهقی مشاحن و مشرک و در حدیث عبدالله بن عمر و بروایت
امام احمد مشاحن و قاتل نفس و در روایت مکحول از ابو ثعلبه الخشنی
ویدع اهل الحقد بحقدهم حتی یدعوه یعنی اهل حقد و کینه را بنا مرز بسبب
حقد ایشان تا بگذارند حقد را حاصل آنکه آن دوازده گروه که درین
شب از رحمت خداوند محروم اند با حادیث صحیحه ثابت شده در کتابها
محدثان معتمد کافرست و مشرک و مشاحن و قاتل نفس بغیر حق و اهل
حقد آنکه در دل او شحنا باشد یعنی عداوت و دشمنی مسلمانان بغیر
حق و قاطع طریق و سبیل یعنی آنکه جامه از کله در گذارد از کبر له بغرض

صحیح و مدمن خمر یعنی ملازم آن امام محیی السنه در شرح السنه میگوید
شحنا عداوت است و بعضی گفته اند میخواهد با آن اهل بدعت را انتهی کلام
امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله از قتاده روایت میکند که گفت مشاحن
کسی است که میخواهد ریختن خون همسایه خود را و هلاک مال او را و این
دوازده است که حفاظ و ایمه حدیث یاد کرده اند اما آن چهار گروه که در تفاسیر
آورده در کشاف و کواشی و تفسیر کبیر گفته که رسول علیه السلام فرمود
که بدرستی که خداوند تعالی می آمرزد درین شب جمیع مسلمانان را
مگر کاهن یا ساحر یا مشاجن یا مدمن خمر یا عاق در ما در و بدر یا مصر
بر زنا الا آنکه در کواشی اسناد کرده است رسول علیه السلام و چهارم
رمیده از درگاه و این در روایت کشاف است و عبارت از وی این
اینست الا من شر و علی الله شرادا اهل
البغی پس آن چهار گروه که در تفاسیر مذکور است اما آن
سه گروه که در کتابها لا کاهن و ساحر و مصر بر زنا و رمیده از
درگاه است اما آن سه گروه که در کتابهاء فقهاء کبار و علماء اخبار است
و در روضة العلماء می آرد که خورنده ربوا است و صورت کرد قتاد یعنی
سخن چین لبس جبان سزد که مومن جهد کند و احتراز از آثام و جنایت
از معاصی نعوذ بالله من الحرمان و الخذلان و الطرد

والطغیان ومنه الاستعاذة وعلیه
التکلان پس بنده مومن باید که درین شب جد وجهد نماید و بعبادات
وطاعات مشغول گردد واقتدا برسول خدا کند وآنچه بقول وفعل از
رسول علیه السلام در وجود آمده بجای آرد پس هفده کار بجا آرد
اول آنکه متابعت رسول علیه السلام کند در قیام این شب وصوم
روز وی که حافظ ابوبکر بیهقی وحافظ جلیل عبد العظیم منذری قدسی
مصری وابن ماجه روایت کرده اند از امیر المومنین علی کرم الله وجهه
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اذا کانت
لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها
وصوموا یومها دوم آنکه متابعت رسول کند در انتقال
بسوی مکان شریف وزیارت قبور خاصه شهدا را واختیار چون
رسول علیه السلام ببقیع غرقد رفت سیم آنکه متابعت کند او را در
استغفار از برای مومنین ومومنات وشهدا همچنانکه از رسول
علیه السلام چهارم آنکه متابعت کند او را در رفق با عیال اگر او را عیال
باشد وخواهد که بجای رود مدارا کند با ایشان وایشان را تنها ضایع
نگذارد پنجم متابعت کند او را در عدل با عیال یعنی اگر عیال او بسیار باشند یا
زیادت وخواهد که قیام شب بجای آرد اجازت طلبد از زن

که نوبت

که نوبت او باشد همچنانکه رسول علیه السلام از عایشه اجازت طلبید
ششم متابعت کند او را در نماز وسجده دراز هفتم متابعت کند
او را در کمال تضرع وزاری در ان نماز زیادت از آنکه در دیگر نمازها
هشتم آنکه بر خاک سجده کند که رسول علیه السلام همچنین کرده ودر حال
سجده گفته اقول کما قال اخی داود اغفر وجهی فی التراب لسیدی
وحق له ان یسجد ثم رفع راسه نهم آنکه او را متابعت کند او را در سجده
اول سه چیز در مناجات واعتراف بجنایات واستغفار را از گناه
بزرگ دهم آنکه در سجده دویم متابعت کند او را در دو چیز در استعاذه
وحمد وثنا پس بگوید اعوذ بعفوك من عقابك و
اعوذ برضاك من سخطك واعوذ
بك منك جل وجهك لا احصی ثناء
علیك انت کما اثنیت علی نفسك یازدهم آنکه بعد
نماز بگوید اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشر نقیا
لا جافیا ولا شقیا که رسول چنین کرده است دوازدهم
اهل وعیال واولاد وازواج واقارب وعشایر واصحاب و
احباب وسایر مسلمانان را شفاعت کند ودعا کند بخیر که رسول علیه
السلام چنین کرده است سیزدهم آنکه دیگران را بقیام این شب وصیام

این روز فرماید که رسول علیه السلام چنین فرموده است چهار کار

اول عملی که کند درین شب توبه باشد از گناهان خاصه از آن نوزده

گناه که سبب حرمان و نومیدی میشود درین شب یازدهم الحاح

کند در دعا و پناه بخدا جوید از سوء خاتمت و دعا کند بمهمات دینی و دنیائی

خود و غسل کند و بوی خوش بکار برد از برای نزول ملایکه و طلب کند از الله

تعالی استغفار ملایکه را از برای خود شانزدهم آنکه در مقابله هر لطفی از الطاف

خداوند حمد و ثنا و شکری بجا آرد و استغفار خواهد از تقصیر در شکر نعمتهای

خداوند تعالی و برات آزادی طلبد از آتش دوزخ و طلب برکت ارسال

ملایکه کند و طلب رحمت و مغفرت کند و عافیت طلبد هفدهم آنکه این دعا

بسیار کند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و

فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار

و این دعا بسیار گوید اللهم انا نعوذ بک من

زوال نعمتك ومن تحول عافيتك و

من فجاءة نعمتك ومن جميع سخطك اللهم

انا نعوذ بك من النفاق والشقاق و

سوء الاخلاق و آخر آمن الرسول را بسیار خواند و خیر دنیا

و آخرت از خداوند درخواهد الهی ما را خیر دنیا و آخرت روزی گردان

دین

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و

هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب

وصلی الله علی محمد و آله اجمعين فصل دهم در نماز

وتر و بیان کمیت و کیفیت ادای وی و ذکر وجوب وی و فضایل

وی بدانکه نماز وتر یکی از واجبات سبعه اسلام است و در وی علما را

رحمهم الله سه روایتست یک روایت از امام اعظم اینست که وی فرض

است اما فرض عملی نه فرض اعتقادی تا اگر نماز وتر را قضا کند تا نماز

بامداد وی درست باشد اما اگر فرضیت وتر را منکر شود کافر نشود

پس نماز وتر نظر بدین روایت فرض عملی باشد نه فرض اعتقادی

و در روایت دیگر نماز وتر واجبست و فتوی برین قول است و روایت

دیگر آنست که نماز وتر سنت است و این قول ابو یوسف و محمد است

رحمهما الله و مذهب شافعی همین است پس بقول صاحبین اگر نماز وتر

نگذارده باشد و وقت نماز به تنگ رسیده باشد چنانکه اگر وتر را قضا

کند سنت نماز بامداد فوت میشود و اگر سنت می گذارد وتر میماند بقول

صاحبین وتر را ترک کند و سنت نماز بامداد گذارد و بقول امام اعظم

نماز بامداد بگذارد و وتر را بگذارد و فتوی بر قول امام اعظم است رحمه الله

اما کمیت وی در هدایه فقه و عامه کتب فقهی مذکور است که بقول علما رحمهم الله

نماز وتر سه رکعت است بدو قعده و یک سلام و در کافی میگوید بقول
امام شافعی نماز وتر در یک روایت سه رکعت است بدو قعده و یک
سلام و در یک روایت یک رکعت است در جمع حمیدی که جمع بین الصحیحین
می آید بروایت مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که نماز
شب رسول علیه السلام سیزده رکعت بود با وتر و سنت نماز بامداد
و نیز در جمع حمیدی می آید بروایت خطا از سند عائشه رضی الله عنها
که رسول صلی الله علیه و سلم در شب ده رکعت نماز کردی و بعد از آن
یک رکعت وتر بود و دو رکعت سنت نماز بامداد که مجموع سیزده رکعت
باشد و استاد این فقیر روح الله روحه در آخر کتاب روح القابلین
خود آورده است شانزده حدیث بروایت مادر مومنان عائشه صدیقه
رضی الله عنها از صحیحین علی اختلاف الالفاظ و الروایات و مضمون کل
آن احادیث آنست که نماز شب رسول علیه السلام همین سیزده رکعت
بوده است در رمضان و غیر رمضان با وتر و سنت نماز بامداد انتهت
ادای وی در رساله فرائض الاسلام می آرد که نماز وتر را و تراویح
نیت باید کرد و احتیاط در نیت کنند زیرا که خلاف است در آنکه وی سنت
یا واجب چنانکه یاد کرده شده است و وتر نماز خفتن نیت نکنند که غلط است
زیرا که او با نماز خفتن تعلق ندارد الا آنکه وقت گذاردن وی بعد از

نماز خفتن است پیش از صبح در هدایه و عامه کتب فقه میگوید که وتر را
مقدم ندارد بر نماز خفتن و بجماعت بگذارد او را در غیر ماه رمضان و گفته
که وتر سه رکعتست فاصله نکنند میان آن سلام و در رکعت سیم پیش از
رکوع دعاء قنوت بخواند در جمیع سال و در همه رکعات وی فاتحه و سوره
با هم بخواند و چون خواهد که دعاء قنوت خواند تکبیر گوید دستها برآرد بعد از آن
قنوت خواند و در نماز بامداد دعاء قنوت نخواند بقول علماء ما رحمهم الله
و اگر امام در نماز بامداد قنوت خواند مقتدی خاموش باشد نزد امام اعظم
ف و محمد رحمهما الله و بقول ابو یوسف متابعت کند در کنز میگوید
لا یرفع الیدین الا فی فقعس صمعج یعنی برآورده نشود
دو دست مگر در هشت موضع که این حروف اشارت بدان میشود چنانکه
در کافی شرح آن کرده و گفته که فا افتتاح است یعنی دست برآوردن
در تکبیر اول نماز قاف در قنوت و عین در تکبیرات عیدین سین استلام
حجر الاسود صاد در برآمدن بکوه صفا میم در وقت دعا نزد مروه جیم
در رمی جمار یعنی در جمره اولی و وسطی و جمره اخری در جامع الصغیر خانی می آرد
که دعاء قنوت بقول عمر و ابی کعب رضی الله عنهما دو سوره است از قرآن
و در منتخب جامع الاصول آورده که اگر دعاء قنوت فراموش کرد و بیاد
او نیامد تا از رکوع باز آمد باید که بخواند زیرا که محل او پیش از رکوع است

اما اگر سجده بیارد که ترک واجب کرده بسهو و جهد کند تا چهارده واو
در قنوت گفته شود تا هر کلمه ثنا علیحده باشد در منیة المصلی میگوید
که اگر در نماز وتر شک شد که این رکعت دوم است یا سیم باید که در هر دو
رکعت دعا قنوت بخواند که تکرار قنوت در محل وی مکروه نیست و اینجا
تکرار قنوت در محل وی نیست اما اگر در رکعت اول یا دوم دعا قنوت
خواند بسهو باید که در رکعت سیم بخواند و ترک کند و فرق است میان
این دو مسئله و این روایت در ذخیره فقه است در کتب حدیث می آید
که رسول علیه السلام فرمود که هر کس بعد از نماز وتر این کلمات را سه
بار بخواند که توکلت علی الملک الحی الذی لا یموت سبحان الله والحمد لله
رب العالمین ثواب هشتاد ساله عبادت پذیرفته در نامه اعمال وی
نویسند الهی همه را توفیق اعمال صالحه و عبادت شایسته کرامت فرمای
بفضلک و کرمک

فصل یازدهم در خدمات مادر

پدر و ذکر بعضی از حقوق ایشان بدانکه خدمت مادر و پدر از واجبات
اسلام است اما خدمت ایشان بر فرزندان وقتی واجب شود که ایشان
محتاج باشند بخدمت فرزند در فردوس الاخبار می آرد که عبدالله بن عمر
از رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرد که رضا خداوند در رضا مادر
و پدر است و ناخشنودی خداوند در ناخشنودی ایشان است و نیز در

شناسنامه مرمتی نسخه خطی

عنوان نسخه: ریاض الصالحین از محمد بن شیخ محمد جابی

شماره ثبت: ۲۰۹۰۷۷

نوع تخریب: آسیب دیدگی عطف، ریختگی عطف

شرح مراحل مرمتی انجام شده: جزء بندی کتاب، مرمت صفحات و عطفها، دوختن کتاب و ساختن جلد جدید

محل مرمت: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تاریخ: ۹۰,۵,۱۶

توضیحات:

استفاده از توری ۹گر و ۱۲گر.

استفاده از چسب CMC.

استفاده از چسب HV 498 برای عطف

مرمتگر: آزاده نوروزی